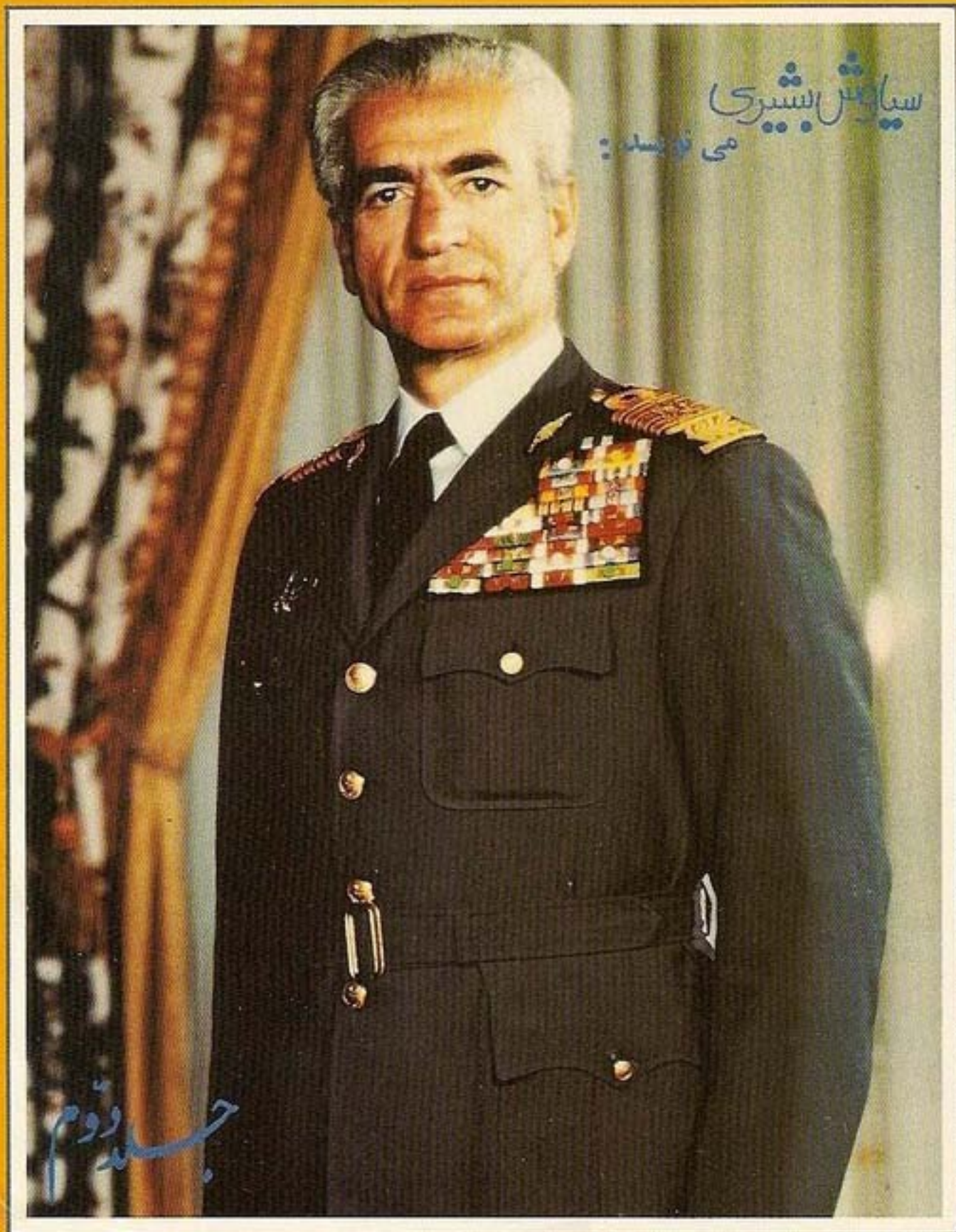


توفان در ۵۲



سپهبدل شیری
می نویسد:

حیدر

سیاوش بشیری

می نویسد:

جلد دوم

توفان در ۵۷

انتشارات پرنگ

● سیاهش بشیری

● توفان در ۷۵ جلد دوم

● چاپ اول ۱۳۶۴ پاریس

● طرح جلد : پژواک

● انتشارات پردک P

COPYRIGHT © 1985 BY SIAVASH BASHIRI

All rights reserved. No part of this publication may be reproduced, stored in a retrieval system, or transmitted in any form or by any means, electronic, mechanical, photocopying, recording, or otherwise, without the prior permission of the copyright owner.

افراشتگی پرچم میهنم ،
این حسه پایای اهتراز ،
این جادوانه بر قامت ارتقاغ زمین ،
این مانده بهیگی بر اعتبار زمان ،
این اهتراز پاینده عرور ،

سبز سپید و سرخش ،

شیر و خورشید و شمیر و تاجش
پیشش ما کتم :

"قرمان" نیز نامش را تکواه شکست :
در دانه ، مانده بی ترین است !

سیاوش بشیری

هیدرو انید

- | | |
|-----------|-----------------------------|
| ۱۱ - ۷ | ۱- دیبا چه |
| ۳۰ - ۱۳ | ۲- کمیسیون سه جانبه |
| ۴۷ - ۳۱ | ۳- لغو قرارداد کنرسیوم |
| ۶۳ - ۴۸ | ۴- جنگ با غولها |
| ۷۹ - ۶۴ | ۵- خواب خرشهای قطبی |
| ۸۹ - ۸۰ | ۶- دریای نفت سرخ |
| ۱۰۲ - ۹۰ | ۷- از پل گتی تا خمینی |
| ۱۱۴ - ۱۰۳ | ۸- اوپک متولد می شود |
| ۱۲۸ - ۱۱۵ | ۹- دخالت های لندن و واشنگتن |
| ۱۴۲ - ۱۲۹ | ۱۰- زشتی های واقعیت |
| ۱۵۸ - ۱۴۳ | ۱۱- در سال ۲۰۰۰ |
| ۱۸۳ - ۱۵۹ | ۱۲- یک تحلیل مارکسیستی |
| ۱۹۳ - ۱۸۴ | ۱۳- تمدن بزرگ آریا مهر |
| ۲۱۶ - ۱۹۴ | ۱۴- گناها ن انگلیسی شاه |

- ۲۱۷ - ۲۲۸ - ۱۵- سفیر انگلستان اعتراف می کند
- ۲۲۹ - ۲۴۰ - ۱۶- لردهای چپگرای لندن
- ۲۴۱ - ۲۵۲ - ۱۷- بحرین و ایران تنها
- ۲۵۳ - ۲۷۶ - ۱۸- نیروهای ایرانی در ظفار
- ۲۷۷ - ۲۹۱ - ۱۹- چرا ارتش ایران باید نابود می شد
- ۲۹۲ - ۳۰۸ - ۲۰-و، ۱۹۷۳
- ۳۰۹ - ۳۲۶ - ۲۱- گناهان اسرائیلی شاه
- ۳۲۷ - ۳۴۴ - ۲۲- نگاهی تا اقیانوس آرام
- ۳۴۵ - ۳۶۷ - ۲۳- پیروزی شاه بر آمریکا
- ۳۶۸ - ۳۹۰ - ۲۴- استخوان بندی طرح توطئه
- ۳۹۱ - ۴۰۲ - ۲۵- جهانی دیگر از کائنات
- ۴۰۳ - ۴۲۱ - ۲۶- روشنفکران ثروتمند جاسوس ضد شاه
از نیاوران تا جوادیه
- ۴۲۲ - ۴۳۵ - ۲۷- طرح مقدماتی انهدام ایران
- ۴۳۶ - ۴۵۲ - ۲۸- عالیجناب سرآنتونی پارسونز
- ۴۵۳ - ۴۶۱ - ۲۹- لوبرانی ، سفیر بحرانی
- ۴۶۲ - ۴۸۵ - ۳۰- گویلهای سال ۵۷
- ۴۸۶ - ۵۰۰ - ۳۱- طاووس های کاخ سفید
- ۵۰۱ - ۵۰۵ - ۳۲- با نگاهی دور
- ۵۰۶ - ۵۰۹ - ۳۳- توفان !؟

یادداشت و یادآوری :

مستندات و نقل قولها با حفظ امانت آمده و اشکالهای احتمالی در نگارش خود اسناد است .
ناشر

دیپاچه

که گفت حافظ از اندیشه تو آمد باز
من این نکته ام آنکس که گفت بهتان گفت

هنوز باور ندارم که کتاب دوم توفان در ۵۷ در دست شما عزیزان باشد. اینجا، در بیگمی های غربت، در صولت سیاهی های تبعیدی که دوستش نداریم، در هنگامه های که دلها برای ایران غرق در خون می تپد و حومه ها در تنگنای معشیت اسیرند، وعده دادن و از عهده بر نیامدن، خاصه اگر در راستای مبارزه باشد، بخشودنی نیست. اعتبار مردمی ها، وفای به پیمان و ایثار بی منت، تا چیزترین تلاشی است که می توان در راه آنچه که می خواهیم، انجام دهیم. پروایمان نباشد که "این" و "آن" از زناى خیانت بیرون آمده، حرمت شرف ایرانی را پاس نمی دارند و بر بسنگالیهای خود نام مبارزه می گذارند. تا انسان بوده و مبارزه "این" و "آن" خیانت پیشه ای نیز بوده است که جدا از جوهر ناب شرف به بهانه به کام دل زیمتن، مصیبت میلیونها را فراموش

کرده‌اند و در شیون ندبه های درد ، سرستی از باده بیگانه در
پیش گرفته اند . تاریخ در حوصله کم همانند خود ، حافظه بسی
ترحی برای لجن مال کردن آنها تعبیه کرده است . اگر این لعبتگان
امروز بر بستر خون عزیزان ایران دست افشانی می کنند و حاتم
طائی گنجینه بیگانه‌اند ، فردا ، تاریخ ، فرمان پایکوبی ملت را بر
مزار آنها مادر می کند . هر چه عمر تحمل این ذلت ها بیشتر باشد ،
ایرانشان مرافرازتر و درخشنده تر از کوره مصائب تاریخ بیرون
می آید . در فراخنای تمکن ، فریاد بر آوردن عربده جوئی است و در
تنگنای درد ناله کردن ، نشان از حیات دارد .

توفان در ۵۷ - کتاب دوم - از چنین حال و هوائی صبی
آید . تقدیر این بود که نخستین آن از بیم گزمه ها و داروغه های
خمینی در اضطراب پنهان ماندن ها تولد یابد و دومین در سرزمینی
دور از ایران ، اما بهمان اندازه ادباری و نکبت بار . آنجا
دلشوره قداره بتدان جمهوری اسلامی را داختم و اینجا جای
احساس و اندیشه ام را زخم نامردی ها ، نامردمی ها ، کج اندیشیها
و ناسپاسی کمانی که با من ایرانی از یک ریشه اند و دل در گرو
زلیخای خیانت دارند ، پوئانده است . اگر آنجا می ماندم و به
هوسبازی شیخی از تیار خمینی طعم مرگ می چشیدم ، نه خونم از
دیگران رنگین تر بود و نه شکایتی بر صفحه روزگار می ماند که
تکلیف هر جنینده ای در گستره ظلم ملایان روشن است ، اما ، اینجا ،
در میان این مدعیان بی بها که ارزش ها را در صرافی ها تکاپو
می کنند ، خنجر دوست در سینه ، دق کردن ، حکایتی دیگر دارد .
حکایتی سینه سوز که می تواند حتی به تولد این یادداشتها مفهومی
دیگر بدهد .

در غم انگیزی روزهای پیدایش دفتر اول توفان در ۵۷ ،
در تهران اسیر ملاها ، تنها سه کتاب برای عمر توفان برآورد کرده
بودم و اینک با به درازا کشیدن سنگ دستار به سرها و افزایش
حوصله تبعید و تاریخی که وطن بدنبال می کشد ، می پندارم توفان
به پنج مجلد خواهد رسید .

بیش از یازده تن سند ، مدرک ، کتاب و دوره های گونه
 گون روزنامه ها و مجلات بیکار گرفته شده و افزون بر شصت ساعت
 مصاحبه و گفتگو در هر جایی که نشانی از " آگاه مردی " یافته‌ام
 به این یادداشت‌ها اعتبار داده است . در گپ و گفتگوهایم با
 دولتمردان آگاه ایران شاهنشاهی ، سدی به عظمت خارا در برابر
 خود یافته‌ام . ساعتها رانده‌ام ، از شهرک و شهر و کشور گرفته تا
 این قاره و آن قاره ، با پا و گردونه و پرواز ، مشتاقانه طی
 طریق کرده ام باین امید که خاطراتشان و نظراتشان هر چند که
 مختصر باشد بیکار این مجموعه بیاید و پیوسته در کنار
 پذیرایی های صمیمانه، چنته ها خالی بود . غروبهای در آستانه فرو
 رفتن را دیدم که همچنان به ترسهای زندگی آویخته بودند و به
 بهانه حضور کسی از عزیزانشان در ایران سخن از آنچه که می
 دانستند نمی گفتند و غافل از آنکه دانستنی هایشان تنها در تیول
 لایقه آنها نیست و متعلق به تاریخ و زمان و زمین است ، خستی
 تا حد لثامت نشان می‌دادند . آنها که مهر از لبیر می داشتند ،
 ساعتها از خود ، خدمات و نظرگاه شان می گفتند و تاریخ آغاز
 نگون بختی ایران را درست در روزی می دانستند که از کار برکنار
 شده بودند . با صبر و شکیبائی اینهمه را می شنیدم و درست در
 لحظه‌ای که قرار بود آن تنها رازی را که می دانستند فاش سازند ،
 به هزارآیه و التماس توسل می جستند ، تعهد و شرافت مردانه می
 طلبیدند که می‌ادانا می از آنها در کتاب بمیان آورم . در ، درد دل
 گفتن ، شکوه و شکایت گردن ، اشک ریختن و ارائه راه حل‌های
 خیالی تا بی نهایت کتاده دست و غیر مسئول بودند و همین که صحبت
 از سندیت نامشان به میان می آمد تا تنزلگاه شب‌کوران به تاریکی سکوت
 می خزیدند .

یکی دوبار بگو مگویمان هم شد . اصرارهای صمیمانه ام به
 این بهانه که خاطرات و گفته های آنها ، شهادت مردان آگاه ، در
 محضر تاریخ است و قرن‌ها و نسلها می توانند از آن بهره بگیرند
 و این روشی بسیار متداول در همه کشورها و میان همه قومهاست ،

آهن سرد کوبیدن را می مانست و لاجرم اگر یاری از دیواری صدائی شنیده است من نیز از آن باروهای سرد پاسخی مابعدریافت داشته ام .

در اوج ناکامی هائی که در پایان هر سفر، هر دیدار ، هر گپ و گفتگو نصیب می شد ، پیش خود می گفتم اگر این قفلهای سنگین زبان باز می شد و اگر شوق جوشیدن در این آنگاه مردان ساکت بر انگیخته می گردید ، چه ها که نمی شد !

با اینهمه این حق شناسی را نیز باید اجابت کودکه از فراز آنچه می گفتند سر نخهائی بدست می آمد که راهگشای بسیاری از کوره راههای این کتاب است .

.....اما ، از این سو، کتانی که دفتر نخست را خوانسوده بودند ، اصرار بر انتشار سریع تر مجلدات بعدی داشتند و بسیاری از آنها چنانچه سند و مدرکی داشتند با بزرگواری در اختیارم گذاشتند. حکایت این عزیزان ، حماسه صداقتی ناب بود که جدا از دسته بندیهای سیاسی ارتباط میان خواننده و قلم زن را میسر می سازد . ماهها طول کشید تا توفان در ۵۲ جای خود را میان دوستداران پرس و جو باز کند، اما همین که این زبان و آن زبان گردید، تن از خستگی شتم و تلاشی دوباره را برای ضبط و ربط مایه های کتاب آغاز کردم : مترگی مشکلات مالی چاپ چنین کتابی ، در برابر اقبالی که نشان داده می شد کوچکتر از آن بود که یسأس آفرین باشد، اما بهر حال روزی که دفتر دوم بی پایان آمد، سهمناکی قدرت آترا رویا روی خود دیدم . عهد بسته بودم که دومین و سومین دفتر توفان را " بزودی" راهی خانه هائی که دل در گرو ایران دارند سازم و حالا دو سال از آن " بزودی" می گذشت و تکبیت فقر راه را بر ایفای به عهد می بست .

به سبب نبود یک سازمان توزیع و ختر کتاب ، در مرور دو سالی که شش کتاب به پیشگاه هموطنانم عرضه داشتم ، پیوسته آثارم را بدندان کشیده ، شهر به شهر و کشور به کشور رفته ، از هفت خوانتهای گمرک کشورهائی که فارسی نمی دانستند و بهر حرکتی

مشکوک بودند ، گذشته ، سراغ این و آن را گرفته بودم تا اندیشه
یک " مبارزه " ، " آگاهی " و هر چه را که دوست دارید تمام
بگذارید ، بمیان ایرانیان در غربت مانده ببرم ، اگر چه بسیاری
از عزیزان با گرمی و احتشام پذیرایم بودند و همت آنها چاپ و
نشر کتابها را مقدور می ساخت اما تحقیر و تخفیفهایی نیز که
دیدم و شنیدم و لمس کردم ، حکایتی نبود که بتوان قرا مویش کرد ،
این دردها ، این خیل مشکلات ، این دولت نکبت قعر بود و
یاس و دلمردگی و سر خوردگی هایش و آن سو جهانی از ماطفه ، از
دست های مهربان ، از چشمهای حقشناس ، از پرس و جوهای همیشگی که
توفان های بعدی را می خواستند .

..... و سر انجام عشق ، عاطفه ، ایران و شور محبت ها بر فقر
و مشکلات پیروز شدو بهر جان کندن عاشقانه ای که بود ، به همت
چاپخانه ای که ایرانی نیست ، فارسی نمی داند و تعهدی نیز در
برابر ایران من ندارد ، این دفتر دوم فراهم آمد .

اینک بی شکایت از شبهای بی خواب و بی گلایه از روزهای
دردآلود ، در ارتفاع غرور ایران هستم . تحریم گروههای میاسی برای
آنکه کتابهایم به دست کسی نرسد ، سهمگینی فقر و ناداری ،
مشکلات الغبائی تلاشی که سر انجام به ثمر رسیده هم در قعر دره های
یأسند و من قلم زن ایرانی با امدادی که از همت تو می گیرم ،
سباهی و مفتخر به نشر این دفتر دومین که یک " بزودی " دیگر سه
همزادش را نیز به خانه ها خواهد برد ، هستم .
با هم بودن ، با هم اندیشیدن و رهائی ایران در هدف
بودن چنین معجزاتی را نیز شاید .

باشد؟

سیاوش بشیری

کمیسیون سه جانبه

هنوز جرالدر، ر. فورد، رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا بود و با شانس ضعیف می‌کوشید بایه ماجرای واترگیت را از سر حزب جمهوریخواه دور کند و در انتخابات آینده، همچنان مقام خود را در کاخ سفید حفظ کند، اما شامه‌های حماس سیاسی بخوبی آگاه بودند که باد از پرچم حزب جمهوریخواه فرو افتاده و ستاره اقبال به دموکراتها چشمک می‌زند. فورد که بدنبال استعفای ریچارد ام. نیکسون بر سر ماجرای واترگیت به کاخ سفید راه یافته بود، بخیال خود برگ برنده‌ای را در آستین داشت که در شطرنج سیاست آمریکا می‌توانست بعنوان یک مهره کار ساز موثر باشد. این برگ برنده کسی نبود جز نلسون آ. راکفلر میلیاردر معروف و برادر بزرگتر

دیوید راکفلر، رئیس غول بانکی "چیس مانهاتان" که در آن زمان پس از سالها فرمانداری بر ایالت نیویورک و انجام چند سفر حن نیت از سوی نیکسون به امریکای جنوبی، ایران و خاور دور به مقام معاونت ریاست جمهوری در زمان فورد رسیده بود.

جرالد ر. فورد بخوبی آگاه بود که برادران راکفلریا تکیه بر شرکت های بزرگ چند ملیتی نه تنها صاحب حزب جمهوریخواه و سرنوشت ساز سیاست ایالات متحده هستند، بلکه در میان ۱۲۵ کشور دیگر نیز، سمت نوعی سروری و آقائی پنهانی دارند. فـورد می اندیشید با وجود نلسون راکفلر در کنار دست او و بعنوان معاون ریاست جمهوری، همه چیز به سود او و جمهوریخواهان است و نام راکفلرها جادویی است که گزینش او را برای یک دور دیگر از هر چشم زخمی مصون می دارد.

فورد آگاه تر از آن بود که نداند برای "راکفلرها" تفاوتی میان حزب دموکرات و حزب جمهوریخواه نیست. او می دانست و به تجربه دریافته بود که در صورت پیروزی هر یک از این دو حزب برنده واقعی و اصلی راکفلرها هستند و هیچ حکومتی در ایالات متحده نمی تواند از تیول نفوذ و قدرت افسانه ای آنها خارج باشد فورد و مشاوران برجسته اش که در حقیقت گماشتگان راکفلرها بودند با تمام اعتقادی که به سرنوشت بازی برادران راکفلر، بخصوص در زمینه سیاست خارجی ایالات متحده داشتند، دلیلی نمی یافتند که "خدایان مانهاتان" از آنها روگردان شده باشند.

در چنین شرایطی که فورد در کار تدارک مقدمات انتخابات مجدد خود بود، کشوانسیون ملی حزب دموکرات نیز در یک گردهمایی می کوشید تا "کارت تر" و "ماندیل" را بعنوان

نامزدهای احراز مقام ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا و معاون او انتخاب کند. رئیس کنوانسیون خانم " لیندی یوگز " بهنگام نامزدی والتر، افماندیل به " الکس گارنیش " اجازه داد تا بموجب مقررات کنوانسیون بمدت ده دقیقه در برابر دوربین های تلویزیونی به ایراد سخنانی بپردازد. الکس گارنیش مهندس ماشینهای سرد کننده و نماینده ماساچوست در کنوانسیون ملی حزب دموکرات بود. او می خواست با نامزدی والتر، افماندیل، مخالفت کرده و " گاری بنویت " نماینده دیگر ماساچوست را بعنوان نامزد معاونت ریاست جمهوری معرفی کند. هنگامی که الکس گارنیش می رفت تا پشت میز خطاب قرار گیرد، همه دوربین های تلویزیونی او را نشانه گرفته بودند و میلیونها شهروند امریکائی منتظر سخنان او بودند. گارنیش گفت :

"..... این یک سنت قدیمی در سیاست است که وضع حزب ، یک وضع توام با توازن است و ما نیازمند ایجاد توازن در وضع حزب دموکرات هستیم. آنچه اکنون من می خواهم به شما بگویم ، موضوعی است که دیگران نمی خواهند بطور کامل آشکار شود. من در این موقع خاص ، از ارائه موارد زشت و بد متنفرم ، اما از شما در باره آنچه می خواهم بگویم ، تقاضای قضاوت می کنم

خانمها ، آقایان ؛ واقعیت این است که یک گروه قدرتمند و پولدار می خواهند حزب دموکرات را در دست بگیرند. در پشت صحنه ، این گروه می خواهند حزب ما را به بازی بگیرند. حقیقت غم انگیز آن است که ارابه حزب ما با روغن " استاتین " دارد " می چرخد نه با روغن بادام زمینی....."

به محض آنکه این لطیفه بر زبان آقای الکس گارنیش

جاری شد، خانم لیندی بوگز ، رئیس جلسه تذکر داد که بموجب مقررات کنوانسیون هیچ سخنرانی حق ندارد در باره نامزدهای انتخاباتی سخنان توهین آمیز به زبان آورد و درست همزمان با ایراد این تذکر از سوی رئیس کنوانسیون ، ماموران امنیتی حزب بسرعت الکس گارنیش را از پشت میز خطاب به بیرون آوردند و از جلسه اخراج کردند. الکس هرگز فرصت نیافت تا از ده دقیقه فرصت قانونی خود استفاده کند.

الکس گارنیش گفته بود : حقیقت غم انگیز آن است که ارا به حزب ما با روغن "استاندارد" می چرخد نه با روغن بادام زمینی. همه می دانستند که مقصود او از روغن استاندارد اشاره به کمپانی استاندارد اوایل راکفلرها و غرض او از روغن بادام زمینی به پیشه و تجارت جیمی کارتر است. راکفلرها ، کسانی نیستند که از این زخم زبانها خوششان بیاید و بنابراین با یک اشاره می توان حتی خط بطلان بر مقررات کنوانسیون ملی حزب دموکرات کشید و اجازه نداد یک سخنران از فرصت قانونی خود استفاده کند. الکس گارنیش آن شب نتوانست افشاگریهای خود را ادامه دهد، اما چندی بعد متن کامل نطق او بدست " کریک کارپل" نویسنده کتاب "اندیشه های انقلاب" افتاد و او آنرا در کتاب خود چاپ رساند.

ادامه سخنان گارنیش از این قرار است :

".....در حالی که مردم به غلط اعتقاد دارند که اجتماع به نمایندگان آنها رای داده، گروهی کوچک از افراد دسیسه ساز که بشدت به امپراتوری راکفلرها وابسته اند ، نامزدی جیمی کارتر را ترتیب داده اند. خانواده راکفلر می خواهند که مردم امریکا ، تنها

حق انتخاب میان نماینده راکفلر در حزب دموکرات و نماینده راکفلر در حزب جمهوریخواه را داشته باشند. موسه راکفلر نه تنها صاحب حزب جمهوریخواه است بلکه در میان ۱۲۵ ملت دیگر نیز دارای اموالی است. حفظ و اداره این دارایی ها به کنترل سیاست خارجی امریکا نیاز دارد، چه دموکراتها و چه جمهوریخواهان در کاخ سفید باشند در اصل مطلب تفاوتی نمی کند....."

گارنیش پیسی به "کمسیون به جانبه" و روابط جیمسی کارتر با دیوید راکفلر و برژینسکی اشاره می کند و ادامه می دهد :

".....حزب جفرسون و جکسون به جنگ انحصارگران افتاده است.. دارودسته کارتر نمیخواهند شما آگاه شوید که برای کسب نامزدی در انتخابات خود را فروخته اند....دستگاه اداری جیمی کارتر توسط پولداران بزرگ کنترل خواهد شد نه توسط ملت امریکا..... اصلاحات واقعی وجود نخواهد داشت و سیاست خارجی ما توسط امپراتوری راکفلر طراحی خواهد شد، و همانطور که توسط هنری کی سینجر در زمان نیکسون و فورد انجام می شد ما می توانیم بنا داشتن یک کاندیدا که متعلق به راکفلر است و یکی دیگر که بسه مردم تعلق دارد وضع حزب را بحال تعادل درآوریم. بنابراین من کاری بنویس از ماساچوست را برای معاونت ریاست جمهوری نامزد می کنم....."

همان طور که گفته شد، الکس گارنیش هرگز نتوانست این حقایق غم انگیز را در برابر دوربین های تلویزیونی بیان کند. او رفت تا بار دیگر به حرفه و شغل خود بازگردد تا "کمسیون به جانبه" طرح و برنامه هائی را که داشت در خفا و بطور پنهانی

بمرحله اجرا در آورد. سخنان گارنیش تنها برای "گریک کارپل" نویسنده امریکائی توجه برانگیز بود و هم او بود که متن اصلی بیانات الکس را بدست آورد و در سپتامبر ۱۹۷۷ در حالی که تلاش می شد گزارش وی در جائی منتشر نشود، همراه با تحلیل و تجزیه‌ای روشنگرانه آنرا در مجله "وئی" بچاپ رساند.

نکته مهم در سخنان الکس گارنیش اشاره آشکار وی به "کمیسیون سه جانبه" بود. سازمان و تشکیلاتی که در ارتفاعی بالاتر از مقام ریاست جمهوری کشور ایر قدرتی نظیر امریکا قرار دارد و در حقیقت کاخ سفید و سیاست خارجی امریکا بعنوان شاخه‌ای فرعی از این قدرت مخوف عمل می کند.

این کمیسیون در سال ۱۹۷۳ با ترکیبی از صاحبان صنایع ژاپن، اروپای غربی و امریکای شمالی تشکیل شد. مرکز کمیسیون سه جانبه در خیابان ۴۶ مانهاتان شرقی در نیویورک قرار دارد و از آن بعنوان "دبیرخانه" یاد میشود. ساختمان دبیرخانه کمیسیون بالاتر از ساختمان سازمان ملل متحد قرار دارد و طرز کار آن بنحوی است که زیرکترین مردان سیاسی جهان نیز با دریافت نامه‌ای از این کمیسیون چنین می‌پندارند که "کمیسیون سه جانبه" قدرتی مشابه قدرت دولتی دارد.

"ریچارد بارنت" و "رونالد مولر" نویسندگان "قدرت شرکت‌های چند ملیتی" می‌نویسند:

"..... کمیسیون سه جانبه حاصل کوشش دیوید راکفلر برای سازمان دادن به شهروندان پیشرو ایالات متحده امریکا، اروپای غربی و ژاپن است و مقصود از تشکیل آن کاهش برخوردها و رقابت‌ها است. کمیسیون می‌کوشد تا از تفرقه گولهای شروتمند جلوگیری بعمل

آورد، آنها را در برابر کوشش‌های متشکل دنیای فقیر- جهان سوم-
متحد سازد....."

کمیسیون سه جانبه در ژوئیه ۱۹۷۳ توسط دیوید راکفلر
و زیگنیو برژینسکی ایجاد شد. سرمایه نخستین آنها دیوید راکفلر
به تنهایی تقبل کرد و سپس هر دو یعنی راکفلر و زیگنیو فهرستی
از متنفذترین و ثروتمندترین صاحبان صنایع، سرمایه‌داران و
رؤسای کشورها را در برابر گذاشتند تا از میان آنها جماعتی را
انتخاب کنند این فهرست در برگیرنده اسامی ثروتمندترین صاحبان
صنایع، مدیران برجسته تراست‌ها و کارتل‌های چند ملیتی، جمعی
از رؤسای جمهوری دائم‌العمر کشورهای جهان سوم و بالاخره تنی چند
از پادشاهان بود؛ در نخستین مرحله گزینش ۲۰۰ نفر انتخاب شدند
و سپس برای آنکه ماهیت واقعی کمیسیون سه جانبه پنهان بماند
جمعی از دانشگاهیان، سیاستمداران و رهبران کارگری ایالات متحده
امریکا نیز به آن افزوده شدند.

علیرغم گزینش جمعی از استادان دانشگاه‌های آمریکایی
برای شرکت در این کمیسیون، برای نخستین بار در محافل بسیار خاص
امریکا از آن بعنوان "باشگاه ثروتمندان" یاد شد.

در سال ۱۹۷۳ دیوید راکفلر درباره نقطه نظرهای
کمیسیون سه جانبه اظهار داشت که او قصد دارد:

".....بهترین مغزهای جهان را گردهم آورد تا با مشکلات
آینده به مقابله برخیزند....."

پروفسور "ریچارد فالک" استاد کرسی حقوق بین الملل در
دانشگاه پرینستون و همکار صمیمی برژینسکی در هیئت تحریریه
"سیاست خارجی" و یکی از مهمترین عوامل برنامه ریزی توفان ۵۷

در ایران ، پس از شنیدن سخنان راکفلر گفت :

".....سخنان آقای راکفلر وقتی درست است که بپذیریم بهترین

منزها در جمعه ثروتمندترین افراد است"

فالک سپس اضافه کرد :

".....کمیسیون سه جاشبه افراد هوشمند بسیار دارد اما هیچ

کدام از اعضای آن جزو بهترین منزها نیستند. کمیسیون فقط

توانسته است جمعی فشرده از متنفذین را گرد هم آورد....."

چندی بعد همین آقای فالک نیز با وساطت برژینسکی در فهرست قرار

گرفت و از آن پس زبان تند و تیز خود را از انتقاد بر کمیسیون

سه جانبه بازداشت .

بولتن خیری کمیسیون سه جاشبه موسوم به "تريا لوگ" در

توجیه هدفهای کمیسیون ، در همان سال ۱۹۷۱ نوشت:

".....به عقیده آقای راکفلر، موسسات خصوصی در جستجوی برای

پیدا کردن راه و روش‌های جدید و بهتر به منظور همکاری‌های

بین المللی با انعطاف بیشتر عمل می کنند و به این ترتیب

توانا تر و سودمندتر از دولت‌ها هستند....."

در این ابراز عقیده آنچه صراحت ندارد ترس از نتایج

عدم هماهنگی و عدم همکاری دولت‌هاست ، دولت‌هایی که در تعبیر

دموکراسی رهین حوزه های انتخاباتی هستند و بهر حال منافعیشان

در گستره منافع ملی با منافع تراست‌ها و کارتل‌های چند ملیتی

مغایرت دارد ، تراست‌ها و کارتل‌هایی که به سبب خاصیت چندملیتی

شان به محدوده مصالح ملی اعتنائی ندارند. به این ترتیب

کمیسیون سه جانبه تجسم یک استراتژی انتقال موضع است که به

هیچوجه بر انصاف و عدالت تاکید نمی کند و راه حفظ منافع خود را

در الگوهای تسلط، برکوبی و خثونت جستجو می کند.

برای اینکه این نتیجه‌گیری را استنباط شخصی فرض نکنیم بهتر است به بررسی گزارش کمیسیون سه جانبه که در بهار سال ۱۹۷۴ یعنی همزمان با طراحی طرح براندازی ایران و ایجاد توفانی که در ۵۷ وزید، انتشار یافته است توجه کنیم.

این گزارش را "پروفسور ساموئل هانتینگتون" استاد دانشگاه هاروارد و معاون مدیر مرکز مطالعات هاروارد در امور بین‌المللی و از مهره‌های اصلی کمیسیون سه جانبه تنظیم کرده است. برای آنکه به خصوصیات اخلاقی یکی از مهره‌های اصلی کمیسیون سه جانبه بیشتر آشنا شویم، پیشینه او ضروری بنظر می‌رسد:

ساموئل هانتینگتون از مؤسین مجله "سیاست خارجی" و از نزدیکترین یاران برژینسکی است که بهنگام ریاست جمهوری جیمی کارتر "مشاور در شورای برنامه‌ریزی خط مشی‌های دولتی" بود. هانتینگتون از مدافعان سرسخت و خستگی ناپذیر بمباران های ویتنام جنوبی برای انهدام پایگاه‌های ویت‌کنگ و همچنین انتقال جمعیت روستایی به اردوگاه‌های پناهندگان بود.

ساموئل هانتینگتون بعنوان تنظیم کننده گزارش کمیسیون سه جانبه یا اشاره به گسترش دموکراسی در دهه شصت می‌نویسد:

"..... روندهای برتر دهه شصت، قدرت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نهادهای استقرار یافته را به مبارزه طلبید و حرکت مردم در کنترل آن نهادها افزایش یافته..... در حقیقت واکنشی از سوی ملت‌ها علیه تمرکز قدرت دولتی در شعبات اجرائی صورت گرفت. ملت‌ها برای دفاع از منافع عمومی بپا خاستند علایق مربوط به حقوق

اقلیت‌ها و زنان جهت شرکت در سیاست و اقتصاد افزایش یافت و یک
 انتقاد نافذ از کمانی شروع شد که دارای قدرت و ثروت بودند....
 روح اعتراض، روح برابری، جوش برای نشان دادن و اصلاح بی‌عدالتی
 و بیدادگری در آمریکا و سایر کشورها گسترش پیدا کرد.....
 نظرات مربوط به توازن دقیق و مطلوب میان دولت و آزادی، اقتدار
 و دموکراسی..... بطور بديهی متفاوت از یکدیگرند..... نه تنها
 مقداری نوسان در توازن قابل قبول است بلکه برای عملکرد موثر
 دموکراسی مطابق قانون، ضروری و اساسی است اما نوسان زی‌ساز
 امکان دارد به تسلط دولت‌ها افزوده یا سبب کم شدن فوق‌العاده
 اقتدار آن گردد. غلیان و جوش دموکراسی در دهه شصت، یکبار
 دیگر بطور غمانگیزی (!) آونگ توازن را بسیار زیاد به یک طرف
 منحرف ساخت..... یعنی به جهت آزادی و دموکراسی (!).....
 بنابراین فشار دموکراسی در دهه شصت، حداقل در ایالات متحده
 سبب اختلال یک نظم دموکراتیک شد..... و اقتدار دولتی را کاهش
 داد. به این ترتیب دولتی که فاقد قدرت است و معتقد به اجرای
 برنامه‌های محلی عمده‌ای است، توانایی کمی برای اجرای کارها
 خواهد داشت و بطور خلاصه یک بحران توفانی و ناگهانی به زور، بر
 مردم تحمیل شد، که ممکن است بطور ضروری مسائل سیاست خارجی و
 دفاع را قربانی خود سازد. هم اکنون دولت ایالات متحده، بخاطر
 توجه جامعه به دموکراسی، اقتدار خود را برای گشاندن شهروندان
 به نیروهای مسلح از دست داده است و خود را متعهد به ایجاد
 محرک‌های پولی برای جذب داوطلبان کرده است که این حتی امکان
 دارد در رشد تولید ناخالص ملی ایجاد وقفه کرده یا در رشد
 آنرا کاهش دهد. دامنه این اختلال و اغتشاش دموکراتیک از حوزه
 اقتدار ایالات متحده فراتر می‌رود. برای ۲۵ سال ایالات متحده
 آمریکا یک "قدرت برتر در نظام جهان" بود. اما گسترش دامنه
 دموکراسی و تجلیات اختلال دموکراتیکه عدم اطمینان را در میان
 متفقین آمریکا نیز برانگیخته است و احتمال آن شدت وجود دارد
 که روح ماجراجوشی را در میان دشمنان نیز بیدار کند. اگر شهروند

امریکائی به دولت خود اعتماد ندارد چرا خارجیان با دولت
 امریکا رفتار و روابط دوستانه داشته باشند؟ اگر شهروندان
 امریکائی علیه اقتدار دولت ایالات متحده مبارزه می کنند ، چرا ،
 نباید دولتهای غیر دوست با آن به مبارزه برخیزند؟ تنزل حکومت
 دموکراسی در داخل به مفهوم و معنای تنزل دموکراسی در خارج
 است..... زمانی عنوان شد که تنها علاج بلای دموکراسی در دموکراسی
 بیشتر است . تحلیل ما نشان می دهد که در شرایط کنونی این نحوه
 درمان به معنای افزودن سوخت به شعله آن است بسیاری از مسائل
 حکومتی امروز ایالات متحده از یک حالت دموکراسی بیش از حد ریشه
 می گیرد..... ایالات متحده تا حد زیادی نیازمند رعایت اعتدال
 در دموکراسی است..... در عمل این اعتدال دارای دو زمینه اصلی
 است . نخست آنکه دموکراسی راهی برای ایجاد اقتدار دولتی است و
 در نهایت تنها راه کلی و عمومی نیست . در بسیاری از مواقع
 متخصصین و آشنائی که تجربه و استعداد های خاصی دارند ممکن است
 از ادعای دموکراسی بعنوان راهی جهت ایجاد اقتدار دولتی سر باز
 زنند..... موارد اجرای دموکراسی بصورت مناسب بسیار محدود
 است . دوم آنکه عملیات موثر یک نظام سیاسی دموکراتیک بطور
 معمول نیازمند بی طرفی و عدم درگیری انفرادی و گروهی است
 در گذشته هر جامعه دموکراتیک چه کوچک و چه بزرگ دارای یک درصد
 مشخص از جمعیت بود که بطور فعال در سیاست شرکت نمی کردند. این
 حد در مورد گروهها به طور ذاتی یک حالت غیر دموکراتیک است اما
 عاملی نیز بود که دموکراسی را قادر به اجرای موثر رسالت خود
 می کرد..... به عبارت ساده تر و اصولی تر : بطور ذاتی این
 عوامل غیر دموکراتیک است که دموکراسی را قادر به اجرای رسالت
 خود می کنند!....."

با عنایت به گزارش کمیسیون به جانبه که توسط

پروفسور ساموئل هانتینگتون تنظیم و بطور رسمی منتشر شده در

می یابیم که کمیسیون سه جانبه گسترش دموکراسی را در ایالات متحده امریکا و سایر کشورهای جهان خطرناک تشخیص داده و بیم آن دارد که یک اکثریت ناآگاه در تعیین دولت‌ها شرایطی را بوجود آورد که منافع شرکتهای چند ملیتی تراست‌ها، کارتلها و بالاخره سرمایه‌هایی را که در ۱۲۵ کشور جهان دارد بطور جدی مورد تهدید قرار دهد، بنابراین کمیسیون سه جانبه با یک شورای هماهنگی نیمه مخفی از برجستگان مالی و اجرائی ایالات متحده اروپای غربی و ژاپن دست‌بدست هم می‌دهند تا هیات‌های حاکمه بر امریکا و سایر کشورهای جهان را خود بوجود آورند و از طریق آنها به همراه رژیم‌های غیر دموکراتیک برنامه‌های اساسی کمیسیون سه جانبه را دایر بر تضعیف و محدود ساختن دموکراسی در داخل و خارج به انجام برسانند.

بی‌هیچ تردیدی اندیشه تاسیس کمیسیون سه جانبه از سوی راکفلرها بخاطر تصویب و اجرای قانون "محدودیت‌کمکهای مالی به نامزدهای انتخاباتی" در امریکا بوده است. پیش از تصویب این قانون، بانکداران، حقوقدانان، و مدیران شرکتهای چند ملیتی تا آنجا که می‌خواستند می‌توانستند هزینه‌های تبلیغاتی و انتخاباتی نامزدهای خود را برای احراز مقام ریاست جمهوری و سایر مراحل انتخاباتی پرداخت کنند. در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری در امریکا این قدرت مالی موثرترین طریقه برای انتخاب‌گمانی بود که می‌توانستند با استفاده از سیاست خارجی، منافع تراست‌ها و کارتلها را حفظ کنند اما قانون جدید که بر محدودیت پرداخت کمکهای مالی تا میزان حداکثر یک هزار دلار از سوی هر شهروند امریکائی تاکید می‌کرد، دست و پای صاحبان منافع را

بطور کلی بسته بود و بنابراین کمیسیون سه جانبه بوجود آمد تا در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا نه به شکل دلار بلکه با ایجاد حیثیت و ثنن بتواند دخالت کند. جیمی کارتر و والتر ماندیل نخستین کسانی بودند که به این ترتیب باید در راس هیئت حاکمه ایالات متحده قرار گرفته و از مجرای قدرت متعالی امریکا حافظ منافع نخبگان مالی امریکا، اروپای غربی و ژاپن باشند. " کریک کارپل " نویسنده امریکائی کتاب "اندیشه های انقلاب" می نویسد:

"..... مالها تحلیل گران مسائل بفرنج ملاحظه کرده اند که مقامات عالی دولتی و دفاعی امریکا و سیا از میان کسانی انتخاب شده اند که به اصطلاح دارای ارتباط با گردانندگان مسائل خارجی بوده اند، اما، هرگز پیش از این، نخبگان سیاست خارجی کوشش نمی کردند که کنترل مستقیم ریاست جمهوری را بدست بگیرند....."

کمیسیون سه جانبه، تلاش داشت که برای اولین بار در تاریخ امریکا گماشتگان خود را از مقام " معاونت های دائمی" که بطور طبیعی قدرت بیشتری از روسای خود نظیر رئیس جمهوری، وزیر و دبیر کل داشتند به مقام بالاتری برده به طور همه جانبه قدرت واقعی و مزایای تشریفاتی رای آنها اختصاص دهد. برژینسکی یکی از پایه گذاران کمیسیون سه جانبه در زمان حکومت کارتر در مقاله ای تحت عنوان "مقاومت تا حد امکان" که در نشریه "سیاست خارجی" بچاپ رسید، پرده از این کار بر می دارد و می نویسد:

".....نظام امریکا مجبور است بتدریج خود را با زمینه در حال ظهور بین الملل هماهنگ سازد و از دولت ایالات متحده بخواهد

که برای مذاکره و ضمانت و تا حدی حفاظت از موارد مختلفی بکوشد که بوسیله تجارت خارجی در نقاط مختلف دنیا بوجود آمده است. اکنون شرکتهای چند ملیتی نیازمند یک رئیس جمهوری هستند که بتواند بعنوان مذاکره کننده ضامن و حافظ مشغله های خصوصی آنها باشد. آنها دیگر نمی توانند انتخاب رئیس جمهوری را به شانس و به فرایند دموکراتیک محول کنند....."

پروفسور "آلن ولف" از دانشگاه برکلی در کتاب
"محدوده های مشروعیت" که در زمان ریاست جمهوری کارتر بچاپ
رسید، می نویسد:

".....دیگر برای نخبگان سیاست خارجی در حزب جمهوریخواه جایی نیست.....بجز عده ای از ایده نولوگهای متعصب جمهوریخواه که نقش اساسی در حزب دارند، بانکداران سرمایه گذار و آل استریست که بطور سنتی با هر دو حزب سر و سری داشتند، بیشتر به سوی دموکراتها متمایل گردیده اند. علامت مهم این انتقال و تمایل دیوید راکفلر در سازمان دادن به کمیسیون سه جانبه است که اکنون منبع اصلی تامین فرد و افکار به نظام اداری کارتر است....."

..... بالاخره کریک کارپل در مقاله مفصلی در مجله "وئی" که
در سپتامبر ۱۹۷۷ بچاپ رسیده بطور صریح و آشکار می نویسد:

".....رئیس جمهوری کارتر، معاون او و وزیر امور خارجه وزیر دفاع و خزانه داری همگی گماشتگان کمیسیون سه جانبه هستند. نقش این سازمان مخالفت با دموکراسی است. استراتژی اصلی این سازمان استقرار ۶۷۱ مأمور امریکائی خود در مهمترین مؤسسات انتخاباتی ملت بوده است تا قادر به انتخاب معاون ریاست جمهوری

و اعضای کابینه از میان آن ماموران باشد. این استراتژی بطور شگفتی آوری توفیق آمیز بوده است. جیمی کارتر بعنوان کاندیدای ریاست جمهوری از جانب این سازمان برگزیده شد. در آن زمان کارتر فرماندار ایالت جورجیا و از نظر سیاسی گمنام بود. این سازمان در دفاع از محدودیت دموکراسی بومابلی از قبیل اختفای اجرای قوانینی مبنی بر تعقیب خبرنگاران جراید به عنوان مفتری، تحت کنترل گرفتن مطبوعات و آموزش عالی اقدام کرده است....."

بسیاری از طرحها و برنامه های کمیسیون سه جانبه پنهانی است و بسیاری از عوامل دست دوم این کمیسیون شاید تا پایان عمر ندانند که بعنوان مهره های بی قابلیتی در خدمت منافع و مطامع آن بوده اند. هامیلتون جردن مدیر برنامه های تبلیغاتی جیمی کارتر در ایام مبارزات انتخاباتی و رئیس دفتر کاخ سفید از جمله این افراد است.

هامیلتون جردن بهنگام مبارزه انتخاباتی کارتر به مجله پلی بوی گفت: اگر کارتر ایادی و عوامل کمیسیون سه جانبه یعنی برژینسکی و ونس را به کار دعوت کند او استعفا خواهد کرد اما دیدیم که چنین نکرد و تا آخرین لحظه در کنار عوامل کمیسیون سه جانبه باقی ماند.

کریک کارپل که بخاطر ایجاد محدودیت های چندی در مطبوعات آمریکا ناگزیر شد مقالات خود را در مجلاتی نظیر "پلی بوی" بچاپ برساند: در سال ۱۹۷۷، ضمن حمله شدید به کارتر نوشت:

"..... ما نیازی به سؤال از کارتر نداریم که آیا او تومیه

های کمیسیون سه جانبه را در مورد محدود ساختن دموکراسی می پذیرد یا خیر؟ کاندیدا شدن کارتر خود یک شرین برای محدود

کردن دموکراسی بود. میاستمداری گمنام نامزدی انتخاباتی را از دست‌کمانی می‌ریاید که اگر چیزی در باره آنها گفته نشود، حداقل می‌توان گفت که شهرت عمومی داشتند. او با فحاحیت از محبوبیت سخن میراند در حالی که پایگاه حقیقی حمایت او در میان حوزه های انتخاباتی نیست، بلکه در میان بانکداران بین‌المللی و مقامات شرکتهای چند ملیتی است. واقعیت این است که امروز ایالات متحده تشنه دموکراسی است در حالی که در مدت دو سال و نیم حکومت رئیس‌جمهوری منصوب شده و نه انتخاب شده. ۵۸ مورد از مصوبه های کنگره وتو شد! کارتر اولین رئیس‌جمهوری در تاریخ امریکاست که قول داد دروغ نگوید و دروغهای شاخدار گفته است....."

به این ترتیب در حالی که جرالدر، فورده و جسون نلسون راکفلر دل خوش داشته بود، کمیسیون سه جانبه با سرمایه گذاری دیوید راکفلر و با هدف محدود ساختن دموکراسی در جهان و تنزل دادن سطح مقام ریاست‌جمهوری امریکا بعنوان یکی از گماشتگان راکفلرها، فعالیتی همه جانبه را آغاز کرد. کمیسیون سه جانبه تا دو هفته پیش از نامزدی کارتر توسط برژینسکی اداره می‌شد و شرط پیروزی کارتر بکار گرفتن ترکیبی از برگزیدگان کمیسیون سه جانبه و همچنین افرادی از گروه معروف به "جان میسی" در کابینه‌اش بود. گروه جان میسی، گردانندگان واقعی کابینه جان اف‌کندی بودند که همچنان در سطح بالای حزب دموکرات قرار داشتند. بعضی از اسامی در فهرست کمیسیون سه جانبه و فهرست گروه جان میسی، مشترک بودند و این بخودی خود تعهدات جیمی کارتر را آسان تر می‌ساخته

در فهرست کمیسیون سه جانبه که به تصویب دیویس

راکفلر رسید، بجز جیمی کارتر، مهمترین شخصیت‌های برگزیده از این
قرار بودند :

- | | |
|--|--------------------|
| مشاور امنیت ملی | ۱- برژینسکی |
| وزیر امور خارجه | ۲- سایروس ونس |
| معاون ریاست جمهوری | ۳- والتر ماندیل |
| وزیر دفاع | ۴- هارولد براون |
| معاون وزارت خارجه | ۵- وارن کریستوفر |
| معاون وزارت اقتصاد | ۶- ریچارد کوپر |
| وزیر مشاور برای افریقای شمالی و
اقیانوس آرام | ۷- ریچارد هال بروک |
| سفیر در ایتالیا | ۸- ریچارد گاردنر |
| مدیر کنترل سلاح ها و خلع سلاح و رئیس
مذاکره در محدود کردن سلاحهای
استراتژیکی با شوروی ها | ۹- پل وارنکه |
| رئیس امور امریکا در کمیسیون سه
جانبه و سفیر بیار کارتر در مذاکرات
بین المللی نیروی اتمی | ۱۰- جرارد اسمیت |

و در فهرست گروه جان میسی این اسامی بچشم می خورد:

- | | |
|------------------------------------|------------------|
| وزیر امور خارجه | ۱- سایروس ونس |
| وزیر دفاع | ۲- هارولد براون |
| معاون وزارت خارجه | ۳- وارن کریستوفر |
| مشاور امنیت ملی | ۴- برژینسکی |
| نماینده ویژه شورای امنیت ملی | ۵- جرج بال |
| رئیس آژانس مدیریت فوق العاده فدرال | ۶- جان میسی |

۷- رمزی کلارک دادستان پیشین امریکا

۸- ژنرال ربرت هایزر معاون ناتو در اروپا

نکته جالب در بررسی هر دو فهرست تنظیمی و سپس دقت در چگونگی پیشینه سایر عوامل دست دوم اینست که هم برگزیدگان کمیسیون سه جانبه و هم ماموران گروه جان میسی، تا منز استخوان از انگلوفیل‌های مشهور امریکاشی هستند که در اعمال روش‌های سیاسی خود گوش بفرمان یا حداقل چشم بسته بر برنامه‌های سازمان‌های جاسوسی انگلستان هستند و بنابراین عجیب نیست اگر می‌بینیم که پس از بقدرت رسیدن جیمی کارتر دو هدف مهم و اساسی از سوی کاخ سفید وا شنگتن بدقت تعقیب می‌شود:

کمیسیون سه جانبه در آزمونی نه چندان توفیق آمیز جهان را از دیدگاه منافع شرکتهای چند ملیتی بسوی نوعی محدودیت دموکراسی هدایت می‌کند و گروه جان میسی سیاست‌های خارجی امریکا را بصورت عکس برگردانی از برنامہ های انگلستان پیاده می‌سازد.

لغوقر اردادکنسر سیوم

انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا در ماههای پایانی سال ۱۹۷۶ انجام گرفت و جیمی کارتر از حزب دموکرات در سن ۵۲ سالگی بعنوان رئیس جمهوری و والتر افه ماندیل بعنوان معاون رئیس جمهوری از صندوق انتخابات بر بیرون آوردند تا از بیستم ژانویه سال ۱۹۷۷ بمدت چهار سال ، شوم ترین سالهای پس از جنگ جهانی دوم را به بهانه حفظ منافع کمیسیون به جانبه به تاریخ هدیه کنند. سالهایی که یک آزمون تازه سیاسی بعنوان عملکرد غولهای مالی و فراتر از قدرت دولتها باید مورد تجربه واقع میشود، تجربه‌ای که از دیدگاه سیاسی و دموکراسی با شکست مواجه گردید، اما بهر حال منافع نخبگان ثروتمند امریکا ، ژاپن و اروپای

غربی در یک تراژدی واقع بینانه با توفیق محافظت گردید .
جیمی کارتر ، تعهداتی را که در برابر کمیسیون سه
جانبه و گروه جان میسی داشت در همان روزهای نخستین انجام داد و
طی شش ماه اول آغاز زمامداری خود شبکه‌ای گسترده از برگزیدگان
درجه اول و در زیر چتر آنها تا پائین ترین درجات مسئول و از
مهمترین مشاغل دولتی و دیپلماتی تا اقتصاد و پیشه و حرفه در
سراسر آمریکا و نمایندگیهای سیاسی این کشور در خارج بوجود آورد.
شبکه‌ای عظیم و گسترده که در صورت لزوم و هنگام مقتضی تا سطح
بازرگانان کم اهمیت امریکایی در سایر کشورها نیز گسترش
می یافت . وسعت "امپراتوری عظیم توطئه" تا بدان حد بود که گاه
بخشی از آن در برابر بخش دیگر به مخالفت و مبارزه برمی خاست
بی آنکه مسئولان آن بدانند آبشخور هر دو بخش به کمیسیون سه
جانبه می رسد .

تردیدها ، اختلاف نظرها و سرگردانیهای را که همه
همکاران جیمی کارتر در کتابهایشان به آن اشاره کرده‌اند و در
بخشهای بعدی به آن خواهیم پرداخت از همین جا برچشمه می گیرد .
دولت کارتر در اجرای طرحهای کمیسیون سه جانبه
وظایف عمده و عدیده‌ای داشت که از بلا فصلترین سازمان اداری کاخ
سفید آغاز می شد و در یک گردش جهانی همه کشورهای جهان را شامل
می گردید .

..... و ایران آن جزیره ثبات و امنیت و رشد و پیشرفت از
عاجل ترین مسائلی بود که در دستور کار حکومت کارتر قرار داشت .
راکفلرها و برجسته ترین مقامات کمیسیون سه جانبه به کارتر
تذکر داده بودند که "ایران" یک استثنا برقاعده است و نخستین

شرط حفظ منافع نخبگان مالی امریکا ، اروپای غربی و ژاپن در ۱۲۵ کشور جهان ، از نفس انداختن این استثنائی است که توانسته از قاعده خارج شود .

کمیسیون سه جانبه ، حتی پیش از نامزدی جیمی کارتر برای مقام ریاست جمهوری ، نخستین نمایش چنگ و دندان را به تهران نشان داده بود . هنرپیشه‌ای که باید این نمایش را اجرا می کرد ویلیام سایمون وزیر خزانه داری امریکا بود که در اوج شکوفائی روابط ایران با ایالات متحده ، بخاطر نقش ارزشمن شاهنشاه ایران در اوپک و در زمینه افزایش بهای نفت ، با لحنی توهین آمیز از پادشاه ایران یاد کرد .

شاهنشاه آریامهر در کتاب پاسخ به تاریخ در قسمت مربوط به اتحادلعنتی مرخ و سیاه در فصل اول می نویسد :

"..... این مبارزه پس از سال ۱۳۵۲ (مال تشکیل کمیسیون سه جانبه) و کوشش من برای فروش نفت به قیمتی عادلانه ، روز به روز شدت یافت من فراموش نمیکنم که بعد از نطق موهن و تهدید آمیز آقای سایمون وزیر دارائی وقت امریکا در باره من و سیاست کشورهای صادر کننده نفت ، لحن مطبوعات غربی بتدریج تغییر یافت و من را مسئول افزایش قیمت نفت و گناهکار اصلی دانستند....."

این سال ۱۳۵۲ که معادل سال ۱۹۷۳ است ، به تحقیق نقطه آغاز نسیمی است که در سال ۱۳۵۷ به توفان منجر می شود و ساده دلانی که می کوشند رویدادهای شوم ۱۳۵۷ را حداکثر از یک سال پیش از آن مورد مطالعه قرار دهند چنانچه در جستجوی حقیقت هستند ناگزیرند به ایران سال ۱۳۵۲ و جهان سال ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ توجه بیشتری مبذول دارند تا از میان کلاف عظیمی از پیچیده ترین مسائل

سیاسی، نظامی و اقتصادی جهان در رابطه با ایران به گوشه‌ای و تنها گوشه‌ای از حقیقت دست یابند.

روز نهم مرداد ماه سال ۱۳۵۲ پادشاه ایران بمنظور اعمال حاکمیت ملی بر صنایع نفت، قانون الغای قرار داد با کنرسیوم مصوب سال ۱۳۳۳ را توشیح و همزمان اجازه اجرای قرار داد فروش و خرید نفت را امضا کرد. این روز که بعدها بنام "روز نفت" موسوم شد حاکمیت و مدیریت و مالکیت مطلق در این صنعت را بطور کامل به شرکت ملی نفت ایران واگذار کرد و در حقیقت و به عبارتی ساده‌تر می‌توان از آن بعنوان روز واقعی ملی شدن صنایع نفت ایران یاد کرد.

اصول قرارداد جدید بشرح زیر بود :

الف- قرار داد سال ۱۳۳۳ کنرسیوم لغو، ناحیه قرار داد به شرکت ملی نفت ایران مسترد گردید و اجرای عملیات در این ناحیه وسیع کلاً بعهده شرکت ملی نفت واگذار شد.

ب- شرکت ملی نفت از نفتی که در این ناحیه معادل سی درصد از حوزه عملیات سابق کنرسیوم کمتر است تولید می‌کند، در درجه اول مصارف داخلی را تامین نموده، در درجه دوم مقداری برای صادرات خود برمی‌دارد و بقیه را در مدت ۲۰ سال آینده به شرکت‌های سابق عضو کنرسیوم به قیمت روز خواهد فروخت.

ج- برنامه‌ها و بودجه‌های عملیاتی را شرکت ملی نفت ایران طرحریزی و اجرا خواهد کرد.

د- پالایشگاه آبادان تحت اداره با واسطه شرکت ملی

نفت قرار خواهد گرفت .

ه - گاز مایع که از تاسیسات مربوط به طرح خط لوله گاز سراسری ایران بدست می آید به اعضای کنسرسیوم فروخته خواهد شد و در طرح آینده تهیه گاز مایع، شرکتهای عضو کنسرسیوم در صورت تمایل می توانند فقط تا ۵۰ درصد در سهام طرحها شرکت نمایند .

و - قانون حاکم بر روابط طرفین و همچنین تفسیر و تغییر قرار داد و داوری بر اساس قوانین ایران انجام خواهد شد .

ز - تصدی عملیات اکتشافی تولیدی و تصفیه نفت کلاً به عهده شرکت ملی نفت خواهد بود "

شش ماه پیش از آن در چهارم بهمن ماه ۱۳۵۱ شرکت ملی صنایع پتروشیمی ایران و نمایندگان جمهوری خلق چین قرار دادی را امضا کرده بودند که بموجب آن ایران پنجاه هزار تن گوگرد به جمهوری خلق چین می فروخت و در همان سال در ۲۷ مهرماه قرارداد مشارکت جهت صدور ۴/۸ تا ۷/۲ میلیون تن گاز طبیعی مایع از ایران به آمریکا و ژاپن میان شرکت ملی گاز ایران و شرکت امریکائسی " اینترنشنال سیستمز اند کنترولز" و شرکت ژاپنی " میثوایوایی" و شرکت نیروژی " فرد اولسون و هالفدن دیتلوسمیسون" بامضا رسیده بود که سرمایه لازم برای اجرای آن مبلغ یک میلیارد دلار سرمایه گذاری می شد و گاز مورد احتیاج طرح از مخازن گاز فلات قاره ایران واقع در خلیج فارس تامین می شد .

اما این همه کارهایی که ایران در زمینه نفت انجام می داد نبود و از سال ۱۳۴۱ که انقلاب شاه و ملت صورت پذیرفت و سیمای ایران

بتدریج و با سرعت عوض شد تا سال ۱۳۵۲ که قرارداد کنرسیوم لغو گردید تاریخچه‌ای از خدماتی بسیار با ارزش وجود داشت که هیچ‌یک از آنها با منافع غارتگران نفتی هماهنگ نبود. اشاره‌ای به مهمترین این رویدادها می‌تواند در روشنگری ماسلی که بر انجام مساله ایران را در اولویت طرحهای کمیسیون سه جانبه آقاسی راکفلر قرار داد، موثر باشد.

در سال ۱۳۴۲ بموجب قرارداد الحاقی شماره یک که از تاریخ ۱۱ دیماه سال ۱۳۴۲ بموقع اجرا گذاشته شد در برخی از مواد قرارداد نفت تغییراتی بعمل آمد و بموجب آن اصل به هزینه گذاردن بهره مالکانه از طرف اعضای کنرسیوم پذیرفته شد و باین ترتیب منافع بیشتری نصیب ایران گردید.

در همین سال کار ساختمان دومین خط لوله زیردریایی

به خارک آغاز گردید. این خط لوله به قطر ۷۶ سانتیمتر از گناوه به خارک در سال بعد تکمیل شد.

در امرداد ماه ۱۳۴۲ بموجب قانونی که به تصویب

رسید کلیه فعالیتهای مربوط به ایجاد و توسعه صنایع پتروشیمی در شرکت ملی نفت ایران متمرکز و بدنبال آن شرکت ملی صنایع پتروشیمی بوجود آمد که صلاحیت و اختیار هر گونه اقدام، خرید و اجازه هر نوع عمل بازرگانی مربوط و انعقاد قراردادهای جدید در زمینه پتروشیمی جهت ایجاد واحدهای مختلف اعم از مستقل و مشارکتی با موسسات ایرانی و خارجی واجد شرایط و صلاحیت و صدور و فروش محصولات پتروشیمی را داشت.

در همین سال نخستین چاه نفت در رگه سفید حفر گردید که در لایه آسماری به منبع گاز پر فشاری برخورد کرد و پس از حفر چاه دوم

وجود نفت تأیید گردید .

در سال ۱۳۴۳ بهره برداری از خط لوله منطقه تهران قزوین ورشت در ۲۱ دیماه و پیش از آن در فروردین ماه به بهره برداری از مرکز نفتی بهرگان، بندر صادراتی شرکت نفت ایران - ایتالیا (سیرپ) واقع در نزدیکی دیلم آغاز گردید . در بهمن ماه همین سال پنج قرارداد جدید مشارکت بر مبنای ۲۵ - ۷۵ منعقد و بموجب آن پنج شرکت نفتی به اسامی اختصاری " یکو، دوپکو، ایروپکو، ایمینو کو و افه سی . سی تشکیل گردید. مدت قراردادهای ۲۵ سال از تاریخ شروع بهره برداری تجاری بود؛ باید توجه داشت که تشکیل این گونه شرکتها ظلم انحصار طلبی هفت خواهران نفتی را که استاندار اوایل آقای راکفلر هم از آن جمله بود شکست .

در سال ۱۳۴۴ برای نخستین بار در تاریخ صنعت نفت ایران تولید یک روز نفت خام از دو میلیون بشکه تجاوز کرد . در همین سال تاسیسات جدید توسعه صادرات نفت خام جزیره خارک گشایش یافت . این تاسیسات شامل ایجاد بزرگترین خط لوله زمینی به قطر ۱۰۷ سانتیمتر از آغا جاری به گناوه بود و غریب ۳ / ۶ میلیارد ریال هزینه برداشته بود .

در تیر ماه همین سال قانون توسعه صنایع پتروشیمی بوجود آمد .

بهره برداری از خط دوم لوله نفت اهواز - تهران آغاز گردید و تلمبه خانه ناهید در نزدیکی اهواز گشایش یافت . از وقایع این سال در زمینه فعالیت های نفتی انعقاد ششمین قرارداد مشارکت بر مبنای ۲۵ - ۷۵ بود که در پرتو آن شرکت نفت خلیج فارس تشکیل گردید و از همه این موارد مهمتر چهار

رویداد سرنوشت‌ساز دیگر بود که اگر چه برای ایران بمفهوم تحولی اساسی در صنایع نفت بود اما تحقق و انجام آن به مذاق انحصار گران بین‌المللی گوارا نبود .

در این سال در حالی که موافقتنامه کمکهای فنی و اقتصادی با اتحاد جماهیر شوروی شامل ایجاد شاه لوله گاز با مضا رسید، قرارداد فروش ۳۵۰ هزار متر مکعب نفت خام به آرژانتین نیز منعقد گردید و همزمان قرارداد نهائی تأسیس پالایشگاه نفت مدرس در هند به ظرفیت سالانه ۵ / ۲ میلیون تن در سال با مشارکت شرکت ملی نفت ایران ، دولت هند و شرکت نفت بین‌المللی امریکا با مضا رسید . شرکت ملی صنایع پتروشیمی نیز قرارداد مشارکتی با " الیـــد کمیکال کورپوریشن" با سهم مساوی ۵۰ - ۵۰ منعقد ساخت که به موجب آن یک مجتمع پتروشیمی در ایران بوجود آمد . تأسیسات این طرح در بندر شاهپور و بندرماهشهر بنا گردید و از گازهای گوگرد دار مسجد سلیمان استفاده شد .

اینک مراکز نفتی دنیا چشم به صنایع نفت ایران دوخته بودند که بعنوان رقیبی تازه نفس در عرصه بین‌المللی می‌درخشید و می‌رفت تا به عنوان استثنائی بر قاعده «طلبم استعمار نفتی» را بشکند . شاه محمد رضا پهلوی در کانون این شگفتی‌آفرینی‌ها بود . از سال ۱۳۴۵ آهنگ پیشرفتهای ایران در زمینه نفت ریاستر شد .

در این سال قرارداد جدید نفت بر اساس پیمانکاری با گروه فرانسوی اراپ منعقد گردید . این قرارداد با قراردادهای عاملیت و مشارکتی که در صنایع نفت جهان معمول بود تفاوت چشم‌گیری داشت . گروه اراپ برای اولین بار بعنوان مقاطعه کار مخصوص شرکت ملی نفت ایران کلیه فعالیت‌های نفتی را با انجام سرمایه‌گذار

بهای لازم بعهده گرفت . مدت قرارداد ۲۵ سال از تاریخ شروع بهره برداری تجاری و غیرقابل تمدید بود :

در همین سال ساختمان کارخانه لوله سازی برای تهیه لوله جهت شاه لوله گاز در نزدیکی اهواز گشایش یافت . در ماه مارس شرکت ملی گاز ایران تاسیس شد که وظیفه اصلی آن نظارت و اداره پخش گاز و گاز مایع در داخل کشور و صدور آن به خارج بود .

در ژوئیه قراردادی بنام شرکت ملی صنایع پتروشیمی و شرکت نفت بین المللی امریکا جهت ایجاد شرکت سهامی شیمیائی خارک با سرمایه هفت میلیون دلار از یک سو و قرار داد دیگری به منظور ساختمان و نظارت قطعه دوم طرح شاه لوله گاز با موسسه خیم بروم اکسپورت شوروی به امضا رسید .

انعقاد قرارداد مربوط به مشارکت شرکت بی . اف . گودریچ امریکا با شرکت ملی صنایع پتروشیمی که ۲۴ درصد آن متعلق به شرکت ملی صنایع پتروشیمی و ۲۶ درصد آن متعلق به بی . اف . گودریچ بود در همین سال صورت گرفت .

در سال بعد یعنی ، سال ۱۳۴۶ شاهنشاه ایران کسسه می کوشید هر چه زودتر قرارداد تحمیلی کنسرسیوم را ملغی کند ، بدنبال قرارداد الحاقی شماره ۱ که در سال ۱۳۴۲ امضا شده بود ، قرارداد الحاقی شماره ۲ را نیز به کنسرسیوم تحمیل کرد و باین ترتیب ۲۵ درصد از ناحیه قرارداد کنسرسیوم به ایران مستردگردید و علاوه بر آن تحویل نفت اضافی برای فروش به کشورهای اروپای شرقی نیز تحقق یافت . در ۱۳ آذر ماه اجازه شروع عملیات ساختمانی شاه لوله گاز با قطع نوار سه رنگ توسط شاهنشاه

آریامهر صادر گردید و اندکی بعد هم کارخانه لوله سازی اهواز گشایش یافت و هم تاسیسات جدید بارگیری بندر ماهشهر افتتاح گردید .

در سال ۱۳۴۷ پالایشگاه مدرن تهران گشایش یافت و یک قرارداد جدید دیگر بر اساس پیمان کاری و مثابه با قرارداد پیمان کاری اراپ فرانسوی با یک کنرسیوم اروپایی مرکب از شرکتهای ERAP, ENI, PETROFINA , HISPANOIL, OBMV منعقد گردید. لازم به تذکر است که شرکتهای چند ملیتی با پیشینه انحصارگرانه خود انعقاد این گونه قراردادها را با شرکتهای کوچک و بخصوص اروپایی گناهای نابخودنی می دانستند که بزعم آنها در خور هر کیفی بود .

در اردیبهشت همین سال یکی دیگر از مظاهر سیاست مستقل ملی ایران در عرصه بین المللی مجال ظهور و تجلی یافت . به موجب قراردادی میان ایران و شرکت کاستن پیرمن انگلیس ، این شرکت ساختمان تصفیه خانه گاز و ایستگاه کمپرسور بید بلند را آغاز می کرد که روزانه ۱۶۵۰ میلیون فوت مکعب گاز تصفیه شده به خط اصلی شاه لوله گاز می رسید که پس از مصرف داخلی به اتحاد جماهیر شوروی بوسیله ایستای صادر می شد .

در سال ۱۳۴۸ میان شرکت نفت ملی ایران و شرکت نفت امریکائی کنتینانتال قراردادی بر اساس پیمان کاری به امضا رسید که مثابه قرارداد با گروه فرانسوی اراپ بود ؛ نکته جالب در این قرارداد تعهد شرکت امریکائی برای پرداخت ده میلیون دلار پذیره نقدی و مدت دار بود ؛ قرارداد دیگری نیز با شرکت ملی نفت الجزایر موسوم به بونا تراک امضا شد که بموجب آن ۷۱ نفر

از کارشناسان صنعت نفت ایران به آموزش کارکنان شرکت ملی نفت
الجزایر می پرداختند. قراردادی که نشانه کارآئی های ملی در
زمینه نفت بود .

در همین سال هم قرارداد پالایشگاه فارس میان شرکت ملی نفت
ایران و شرکت ایتالیائی اسنام پروجتی بسته شد و هم مجتمع های
پتروشیمی آبادان و خارک در تاریخ های ۱۴ و ۱۵ آبان ماه بدست
پادشاه گشایش یافت .

سال بعد یعنی ۱۳۴۹ در روز ششم آبان ماه با حضور
پادشاه ایران و صدر هیات رئیسه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
بهره برداری از شاه لوله گاز ایران آغاز گردید .

وبالاخره در سال ۱۳۵۰ پالایشگاه سالیبورگ واقع در
افریقای جنوبی که با مشارکت شرکت ملی نفت ایران ساخته شده بود
گشایش یافت ، قرارداد مشارکت با شرکت امریکائی کابستوت
کورپوریشن بمنظور ایجاد کارخانه کاربن بلاک در اهواز انعقاد
یافت و قرارداد اتحاد بزرگترین مجتمع پتروشیمی جهان با سرمایه
گذاری ۲۵۸ میلیون دلار با شرکت میتسوئی ژاپن بسته شد و در همین
سال پالایشگاه گاز بید بلند نیز افتتاح گردید .

این توفیقهای چشم گیر و بی وفقه همگام با سایر
پیشرفتهای ایران بر انجام شرایطی را پدید آورد که علیرغم همه
توطئه ها ، کار شکنی ها و مبارزات پنهان و آشکار از سوی
کمپانیهای عظیم نفتی ، شاهنشاه آریامهر در سال ۱۳۵۲ الفیای
قرارداد کنرسیوم را اعلام و حاکمیت و مدیریت و مالکیت مطلق
ایران را بر صنایع نفت ایران امکان پذیر ساخت .

قرارداد کنرسیوم در سال ۱۳۳۳ (۱۹۵۴ میلادی) به

عاملیت دکتر علی امینی در شرایط و اوضاع احوالی منعقد شد که نمی توانست ایده آل باشد اما بخاطر توقف کامل صنایع نفت در زمان سخت وزیری دکتر محمد مصدق و ضعف بینه مالی مملکت، چاره‌ای نبود جز آنکه مشکل پیچیده نفت بهر حال از نقطه‌ای باز شود. دکتر علی امینی عاقد قرارداد کنرسیوم، یک سال پس از انعقاد قرارداد در مصاحبه‌ای با خبرنگار اطلاعات گفته بود:

"..... آنچه می شود گفت این است که بعد از ملی شدن صنعت نفت و کشمکی که بیش از دو سال با شرکت سابق جریان داشت فرمولی غیر از فورمول کنرسیوم عملی نبود....."

قرارداد کنرسیوم که مدت آن ۲۵ سال بود، درست در سال ۱۳۵۲، یعنی سالی که توفان مدهش قرن در ایران وزید خاتمه می یافت اما پس از گذشت ۱۹ سال به اراده شاهنشاه ایران که از لحظه امضای قرارداد ناراضیتی خود را از آن اعلام داشته بود در سال ۱۳۵۲ لغو گردید.

قرارداد کنرسیوم هیچگاه با آرمانهای بزرگ ملی ایران هماهنگی نداشت و اگر چه کوشش شده بود که ظاهر آن با قانون ملی شدن صنعت نفت منافاتی نداشته باشد اما در باطن از مفهوم واقعی ملی شدن بدور بود.

کنرسیوم در واقع معجونی بود از هفت خواهران نفتی به اضافه یک شرکت نفت فرانسوی که تنها ۶ درصد در آن سهام داشت. پنج شرکت نفتی امریکائی با در دست داشتن چهل درصد سهام، شرکت نفت انگلیس با ۴۰ درصد سهام و شرکت نفت هلندی (شل) با ۱۴ درصد سهام، کنرسیوم را تشکیل می دادند.

این قرارداد براساس عاملیت و اصل تسهیم بالمناصفه

درآمد ویژه تنظیم شده بود ، کنرسیوم امور تولید و تصفیه نفت در ایران را در جنوب توسط دو شرکت عامل برای مدت پیش بینی شده در قرارداد بعنوان عامل شرکت ملی نفت ایران ، با اختیار کافی برای استفاده انحصاری از کلیه تاسیسات در دست می گرفت و نیمی از درآمد خالص خود را بعنوان مالیات بر درآمد به دولت ایران می پرداخت. اداره امور غیر صنعتی نیز بعهده شرکت ملی نفت ایران و حوزه عملیات بتقریب همان حوزه امتیاز پیش از ملی شدن نفت بود . مدت قرارداد ۲۵ سال بود که تمدید سه دوره پنج ساله نیز برای آن در نظر گرفته شده بود .

این نکته گفتنی است که درآمد ایران از قرارداد با کنرسیوم با شرایط مقرر در سایر قراردادهای منعقد شده میان شرکت های بزرگ نفتی و کشورهای نفت خیز خاورمیانه همان بود اما نسبت به پیش از ملی شدن صنعت نفت گامی به جلو تلقی می شد .

شاهنشاه آریامهر که از قرارداد با کنرسیوم رضایتی نداشت بشرحی که گذشت نخست سعی در بهبود شرایط قرارداد نظیر امضای قرارداد الحاقی یک و دو کرد و پس در سال ۱۳۵۲ با استفاده از موقع استثنائی ایران در عرصه جهان به لغو کامل آن اقدام کرد .

برای آنکه زبان ارقام نیز در این بررسی باز گذاشته شود باید اضافه گردد که در آمد نفتی ایران در سال ۱۳۵۲ (۱۹۷۳ میلادی) ۴/۵ میلیارد دلار بود و این رقم در سال ۱۳۵۳ ، در دوره اعمال حق حاکمیت ملی و تغییر نظام قیمت گذاری توسط شاهنشاه آریامهر به حدود ۲۰ میلیارد دلار رسید .

بموجب آمار رسمی منتشر شده مجموع درآمد نفت ایران در

دوران ۷۲ ساله شرکت سابق نفت و دوران ۱۸ ساله کنرسیوم یعنی از سال ۱۹۰۱ تا سال ۱۹۷۳ میلادی برابر با ۱۲۸۰ تا ۱۳۵۲ شمسی در مجموع ۱۵ میلیارد دلار بود و در ظرف مدت دو سال بعد از آن یعنی سالهای ۱۹۷۴ میلادی برابر ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ که حاکمیت ملی بر صنایع نفت اعمال شد این درآمد به حدود ۳۹ میلیون دلار رسید .

خواهران نفتی تاب تحمل آنچه را که ایران و اوپک با هدایت پادشاه ایران انجام می داد نداشتند . اینک مدیسران کارتل‌های نفتی به این نتیجه رسیده بودند که شاه ایران برای تامین منافع ملی کشورش علاوه بر فشار مستقیمی که از طریق اوپک وارد می آورد خود نیز از فراز اوپک به احقاق حق بیشتری دست می‌زند و اینهمه برای خدایان نفت قابل تحمل نبود .

پیتر راولد در کتاب "نفت و کشورهای بزرگ جهان "

می نویسد :

"..... بیرون از امریکای شمالی و دنیا ی کمونیستی، قلمروی است که صنعت بین المللی نفت نام دارد. ولی در این جا بکاربردن عنوان بین المللی به این مدنی نیست که این صنعت به ملل بیار تعلق دارد یا توسط آنها اداره می شود. این کلمه ، بیان کننده این واقعیت است که عملیات صنعت نفت ، جنبه بین المللی دارد و میان کشورهای بسیار ، روابط متقابل بوجود آورده است. مالکیت و اداره این صنعت فقط در دست چند کشور است که به زبان صنعت نفت بنام شرکتهای بزرگ بین المللی شناخته می شوند. این چند شرکت ، بیشتر از هفتاد درصد ظرفیت پالایشگاههای جهان را ماحبند و بیشتر از پنجاه درصد از حمل و نقل نفت را با کشتی، بطسور مستقیم در دست دارند و تازه بیاد داشته باشیم که این ارقام در

چند سال پیش ، خیلی پیش از اینها بود....."

مالکین و مدیران این شرکتهای بزرگ بین المللی که از آنها بعنوان " هفت خواهران " یاد می شود در سه کشور جای گرفته اند . مرکز هیات مدیره پنج شرکت عظیم در ایالات متحده امریکا قرار دارد و شرکت بعدی در انگلستان و هلند هستند که در مسوود کشور اخیر باز هم ۴۰ درصد سهام آن متعلق به انگلستان است .

بزرگترین این شرکت ها "استاندارد اویل نیوجرسی " است که امروز " اکون " خوانده می شود و متعلق به راکفلرهاست .

استاندارد اویل نیو جرسی به نام اسو قسمت عمده بازرگانی فرآورده های نفتی را در سراسر جهان ، به استثنای داخل امریکا ، اداره می کند . در داخل امریکا نیز شرکت وابسته ای دارد که با وجود قدرت و وسعتش بنحوی شگفتی بر انگیز و پر از طنز " همبل اویل " بمعنای کم چیز و کم مقدار نامیده می شود .

شرکت دیگر " استاندارد اویل نیویورک " است که بعنوان شرکت مادر بسیاری از شرکتهای وابسته راکه بنام " موبیل اویل به بازرگانی نفت می پردازد اداره می کند . شرکت "استاندارد" دیگری نیز در میان هفت خواهران نفتی دیده می شود که "استاندارد اویل کالیفرنیا" است . این شرکت پس از مالها فعالیت مشترک با سایر شرکتهای چند ملیتی اینک بطور مستقل کار می کند و علامتست بازرگانی آن ، همان " بز کوهی " معروف است . پدر بزرگ این هر سه " استانداردها " استاندارد اویل مادر بود که در آغاز قرن بیستم زیر تاثیر قانون ضد تراست ایالات متحده تقسیم شد و باز هم در اختیار راکفلرها قرار گرفت . خواهر چهارم هفت خواهران " گالف اویل " است که به " ملون " تعلق دارد و مرکز آن در

شهر " پیتسبورگ " واقع شده . گالف اوایل از مهمترین تولیدکنندگان نفت خام خاور میانه است و در اواخر سال ۱۹۳۰ توفیق یافت پنجاه درصد از حوزه عملیات بمبار غنی کویت را به چنگ آورد گالف اوایل به کار پالایش و فروش در بازار اروپا ، خاور دور و جنوب شرقی آسیا مشغول است و سهم عظیمی از بودجه دانشگاه پیتسبورگ را تامین می کند . این همان دانشگاهی است که بمباری از طراحان براندازی ایران در جریان توفان ۵۷ در آن بعنوان استاد علوم سیاسی به تدریس مشغولند و بمباری از مهره های جاسوسی نظیر دکتر ابراهیم یزدی و صادق قطب زاده در آن تحصیل کرده اند . پنجمین خواهر از هفت خواهران نفتی مقیم امریکا " تکزاکو " نام دارد که مرکز عملیاتش در تگزاس قرار دارد و متعلق به خانواده های مورگان و راکفلر است . تکزاکو با جنبه تعرضی فراوان قسمت عمده منافعش را در منطقه کارائیب و امریکای جنوبی تامین می کند . در شرکتهای مختلط خاور میانه صاحب سهامهای عمده است و درجهل کشور در شرکتهای وابسته ، به کار پالایش و فروش فرآورده های نفتی مشغول است .

در مرز قرن ۱۹ - ۲۰ کمپانی انگلیسی شل و کمپانی هلندی رویال داچ یک ازدواج مصلحتی انجام دادند که ثمره آن " رویال داچ شل " ششمین خواهر نفتی بود . مرکز این شرکت در هلند است .

و بالاخره هفتمین خواهر شرکت " بریتیش پترولیوم " انگلیسی است که در حوضه خلیج فارس متولد شد و مرکز عملیاتی آن در لندن قرار دارد . دولت انگلستان در بریتیش پترولیوم شریک و صاحب سهم است .

بد نیست یاد آور شویم که عنوان " هفت خواهران " را
" ماته بی " ایتالیائی به این شرکتها اطلاق کرد. ماته بی در یک
حادثه توام با سوءظن هواپیما و پس از آنکه در آستانه انعقاد یک
قرارداد برآستی انقلابی با ایران بود کشته شد . در محافل نفتی
به هفت خواهران ، شرکتهای میجر گفته می شود.
حال که بطور اختصار با هفت خواهران نفتی آشنا شدیم
و جای پای راکفلرها را حداقل در پنج شرکت از شرکتهای میجر ،
دیدیم می توانیم اهمیت مبارزه ای را که شاه محمد رضا پهلوی در
جهت احقاق حقوق ملت ایران به ثمر می رساند به ارزیابی بیشتر
و دقیق تر بگذرانیم .

جنگ باغولها

از همان روزهایی که پادشاه ایران مبارزه قاطع و اصولی خود را با " خدایان نفت " آغاز کرد، بسیاری از محافظان سیاسی و نفتی دنیا عقیده داشتند که " شاه " با آتش بازی می کند و در حالی که سیاستمدارانی " درجه دوم " بر جهان حکومت می کنند، شانس آنکه وی در احقاق حقوق طبیعی ملت و کشور خودپیوسته قرین توفیق باشد، اندک است .

" شالتکس " نخستین مدیر هلندی کنسرسیوم که بعدها جای خود را به یک امریکائی موسوم به " برلین " داد، در اوج مبارزات سرنوشت ساز شاه با کمپانیهای عظیم نفتی گفته بود :
اعلی حضرت تخت طاووس را به دهانه آتشفشان می برد ! ! .

شماه پس از آنکه جیمی کارتر از سوی کمیسیون س—
جانبه به کاخ سفید راه یافت ادوارد سابلیه مفسر معسـروف
فرانسوی در امور خاور میانه طی گفتگویی که در خرداد ماه ۱۳۵۶
از رادیو فرانسه پخش شد و روزنامه کیهان چاپ تهران نیز در ۳۰
خرداد متن کامل آن را بچاپ رساند، بعنوان نخستین پرسش از
شاهنشاه ایران سوال کرد :

".....، اعلیحضرت فکر می کنند در پی حملاتی که بطور مداوم
علیه کشورشان صورت می گیرد، چه منظوری نهفته است؟ منظورم
نوشته ها و....."

شاهنشاه فرمودند : این حملات در وهله اول با مآله
نفت شروع شد . هنگامی که ما سعی کردیم سیاست ۵۰ - ۵۰ خود را
با ماتهئی ایتالیائی تغییر دهیم و آن را بصورتی در آوریم که
۷۵ درصد بهره تصیب ما و ۲۵ درصد سهم طرف مقابل شود ، اولیـن
حملات علیه من و کشورم شروع شد . گرچه ماتهئی کشته شد ، ولی
حملات علیه کشور ما ادامه یافت . تا قبل از این جریان ، هرگز
سابقه نداشت که یک دانشجوی ایرانی در خارج از ایران دست بسـه
تظاهرات بزند و هیجگاه وسایل ارتباط جمعی امریکا و اروپا بسـه
ایران حمله نمی کردند . بی تردید پس از بروز مآله نفت بسـود
که حملات علیه ایران شروع شد و چون ما سیاست خود را با قدرت هر
چه بیشتر ادامه می دادیم - بطوریکه در چهار یا پنج سال پیش
(۱۳۵۲) اختیار تمامی ذخائر هیدروکاربور خود را در دست
گرفتیم ، این حملات همزمان به اوج خشونت رسید و حتی تقریباً
تبدیل به نفرت شد که چرا و چگونه یک کشور آسیائی چنین جراتسی
به خود می دهد؟ . در حقیقت ، ما با واقعیات گام بر می داشتیم
در حالی که آنها از واقعیات دور مانده بودند.....مآله در
اینجاست که چگونه یک کشور جرات می کند، پیشنهادهایی ارائه دهد
که با منافع اختتامی بعضی ها ، مغایرت دارد . منظورم همان

کارتلهای نفتی عظیم است . واقعا که این جز استعمار چیز دیگری نیست . پس از پایان جنگ بنظر می رسید که امپریالیسم و استعمار دیگر به پایان رسیده است . معهذا ، این دو در دو شکل مختلف ظاهر شدند : یکی استعمار سرخ و دیگری منافع اقتصادی که سرمایه داران برای خود مقرر می دانستند . اینها مایل بودند به چپاول و غارت کشورهای بی دفاع ادامه دهند . یکی دیگر از انگیزه های این حملات " حادیت " است . حادیت از این که چطور ممکن است ایران قادر باشد در مدت ۱۵ سال بیش از هر کشور دیگری در تاریخ جهان پیشرفت کند . این یک ادعای بی اساس نیست . برای اثبات آن شما می توانید تحقیق و مقایسه کنید . این مقایسه بسیار آسان ، است ، حتی دشمنان ما هم می توانند اگر مایل باشند در این باره تحقیق کنند....."

پادشاهی که در خرداد ماه ۱۳۵۶ این چنین با صراحت
منشأء " حملات جهانی علیه ایران " را می شناساند ، آنها پیش از
آن در کتاب " انقلاب سفید " خود نوشته بود :

".....البته ما باز هم آرزوهای بیشتری برای شرکت ملی نفت خود داریم . ایده آل ما این است که روزی شرکت ملی نفت ایران خودش کاوش کند و نفت پیدا کند و آن را استخراج نماید و بطور خام یا تصفیه شده با وسایل متعلق به خودش به بازارهای دنیا ببرد و در پمپهای متعلق به خودش بفروش برساند . اصولا ایده آل ما چنانچه قبلا هم در چند مورد تذکر داده ام ، این است که روزی شرکت ملی نفت ایران ، بزرگترین شرکت نفتی دنیا بشود....."

و در مراسم ملام رسمی عید غدیر در سال ۱۳۴۲ گفته بود:

".....من برای شرکت ملی نفت خودمان ، آتیه بسیار درخشانی

پیش‌بینی می‌کنم و اصولاً هیچ دلیلی نمی‌بینم که روزی شرکت ملی
نفت ما بزرگترین شرکت نفت دنیا نشود....."

و اینک هنگامی که ادوارد سابلیه با توجه به حملات
شدید رسانه‌های گروهی غرب از شاهنشاه ایران علت آن هتاک‌ها را
می‌پرسید، آن‌ایده آل بزرگ‌شاه، از مرحله آرزو به تحقق کامل
رسیده و استثناً از قاعده پا بیرون گذاشته بود.
شاهنشاه آریامهر در کتاب پاسخ به تاریخ می‌نویسد :

".....در سال ۱۹۷۲ شرکت ملی نفت ایران با درآمدی معادل ۲۲
میلیارد دلار مقام نخست را در میان پانصد شرکت سودآور جهان
بدست‌آورد و با فاصله زیاد بر دو شرکت بزرگ‌اکنون و شل پیشتی
جست: بدینسان و عده‌ای که به ملت خود داده بودم که شرکت ملی
نفت ایران را بصورت بزرگترین شرکت نفتی جهان در آورم، جامه عمل
بخود پوشید و تحقق پذیرفت....."

آنچه شاه برای ایران انجام می‌داد و مبارزه‌ای را که
با غولهای نفتی به سرانجام رسانده بود، تأثیری فراتر از مصالح
ملی ایران داشت و پیامدهای دگرگون‌کننده آن تمامی کشورهای
صاحب‌نفت را در بر می‌گرفت و این از دیدگاه هفت‌خواهران نفتی
گناه‌غیرقابل‌بخشی بود که دیر یا زود باید مکافات می‌دید.
باده‌اندیشی‌است اگر تصور کنیم که پادشاه میهن‌پرست ایران به
خطراتی که در راه او نشسته بود ناآگاه و بی‌تفاوت بوده است.
او بخوبی می‌دانست و بعنوان قدیمی‌ترین " رئیس‌کشور " جهان

نیک آگاه بود که جنگ با خدایان بی عاطفه نفت چه عقوبتهایی می تواند داشته باشد . پندار محمد رضا شاه پهلوی و نقطه اتکای با ارزش او در این کارزار بی ترجم " ملت ایران " بود . او خوب میدانست تا هنگامی که ملت را در کنار خود دارد هیچ نیروئی قادر به یاز نگاه داشتن او از آنچه که می کند نیست و به همین جهت بزرگترین بال خدماتی را بر سر جامعه گسترانده بود و دشمنان سوگند خورده نفتی نیز ، پس از آزمونهای بی حاصل متعدد سرانجام با نفوذ در این پشتوانه عظیم انسانی ، استثنای از قاعده بیرون بسته را نابود ساختند .

شاهنشاه محمد رضا پهلوی در کتاب فلسفی " بسوی تمدن

بزرگ " می نویسد :

".....موضوع نفت و ماجرای پر پشیم و فراز و حادثه آفرین آن موضوعی است که نه تنها با ایران عصر انقلاب (انقلاب شاه و ملت) بلکه با تمام تاریخ ایران قرن بیستم ارتباط دارد . این ماجرا درست در سال آغاز این قرن با واگذاری امتیاز کامل بهره برداری از این ثروت بزرگ ملی به یک تبعه خارجی در نامناسب ترین شرایط سیاسی ، اقتصادی برای ایران شروع شد . ولی در دوران انقلاب (انقلاب شاه و مردم) به صورت یک حماسه غرور انگیز ملی پایان پذیرفت . تاریخ نفت اصولاً یکی از جنجالی ترین فصول تاریخ عصر ماست . زیرا از آغاز تا پایان آن با دسیسه ها ، توطئه ها ، بحرانهای سیاسی و اقتصادی ، ترورها ، کودتاها و حتی انقلابهای خونین همراه بوده است . امپراتوری نفت در چهره واقعی آن پیوسته ، یکی از غیر انسانی ترین امپراتوریهای دنیای نو بوده که در آن همه اصول اخلاقی و اجتماعی در راه تامین منافع هر چه زیادتر - از هر راه که باشد - زیر پا گذاشته شده است . بی عدالتی ها ، محرومیت ها ، حق کشی ها و توهینهایی که کشور خود ما در تمام مدت

امتیاز نفت متحمل شد r یکی از جلوه های شوم همین واقعیت بود...
اگر در عصر انقلاب (شاه و مردم) این تراژدی ملی بدل به یک حماسه
پیروزی شد، نه بخاطر آن بود که در ترکیب اصولی آن تغییری روی
داده بود، بلکه بدین جهت بود که در دوران انقلاب بر اثر
همبستگی ژرف ملی و پیوند پولادین شاه و ملت، راه بر نفاق افکنی
و حادثه آفرینی و اجرای مانورهای سنتی گذشته بسته شده بود و هر
آزمایش از این قبیل محکوم به شکست بود. این وحدت ملی کلیدی
بود که درهای پیروزی را بروی ملت ایران گشود و باعث شد که من
و ملت از درافتادن با نیروئی که تا آن هنگام شکستناپذیر
و انمود می شد نهراسیم و با توفیق در این تلاش نه تنها راه گشای
آینده کشور خویش، بلکه تا حد زیادی راه گشای همگامان خود نیز
باشیم....."

شاهنشاه ایران که تبدیل آن "تراژدی ملی" را به
"یک حماسه پیروزی" زائیده "همبستگی ژرف ملی و پیوند پولادین
شاه و ملت" می دانست و معتقد بود که در پرتو آن "راه بر نفاق
افکنی و حادثه آفرینی و اجرای مانورهای سنتی گذشته بسته شده" است
و "وحدت ملی" باعث شده که شاه و ملت از "در افتادن با نیرو
ئی که تا آن هنگام شکستناپذیر و انمود شده بود" نهراسد، به
اتکای همین پشتیبانی ملی راه درازی را تا تحقق آرزویش پیموده
بود که در کتاب "بسوی تمدن بزرگ" با فروتنی، افشای راز و
رمزهای آن را از جهت آنکه بخود ستائی تعبیر نشود بعهدہ تاریخ
گذاشته است :

پادشاه ایران می نویسد :

".....لزومی نمی بینم که به مبارزات و کشمکشهای قدم بسنه
قدمی که از هنگام شروع مجدد فعالیت این صنعت در بیست و چهار سال

پیش (۱۳۳۳) پس از رکود و توقف کامل و قبلی آن (۱۳۳۰) تا اعلام حاکمیت مطلق و کامل ایران (۱۳۵۲) بر این صنعت انجام گرفت و به اسرار پشت پرده آن اشاره کنم . زیرا از یک طرف بسیاری از مدارک و وقایع هست که از نظر سیاست بین المللی موقع افشای آنها نرسیده است و از طرف دیگر نمی خواهم خاطره خطر جویی ها و به اصطلاح ریسک های شخصی را در مقابله با امپراتوری ها و غولهای نفتی و تیروهای سیاسی پشتیبان آنها وارد این تاریخچه کرده باشم. در این مورد فقط به تذکر کلی این نکته اکتفا می کنم که تحولات و حوادث در این زمینه مطلقا بدان آسانی که جریان آنها شرح داده شد ، صورت نگرفت ، بلکه قدم به قدم این حوادث و تحولات با خطرناکترین مبارزه جویی های ممکن همراه بود . ولی هر گونه قضاوت را در این باره به عهده تاریخ می گذارم که یقینا به موقع خود پرده از بسیاری از رازهای ناگفته این ماجرای حادثه آفرین بر خواهد داشت

اینک بالهاست که اعلیحضرت محمد رضا پهلوی چهره پاک و میهن پرست خود را در نقاب خاک کشیده، بسیاری از آرزوهای تحقق یافته اش نابود گردیده و نه تنها " تمدن بزرگی " که برای ملت ایران می خواست به وحشتی بزرگ تبدیل شده ، بلکه دیوار سکوت بر راز و رمزهایی که وی قضاوتش را بعهدہ تاریخ و زمان گذاشته بود بالاتر می رود و خدایان نفتی همچنان می کوشند تا پرده از این رمز و رازها برداشته نشود، اما بهر حال می توان از ورای آنچه گذشته است، با قسمتی از حقایق آشنا شد . دقت بر رویدادهایی که از " تراژدی ملی " تا " حماسه پیروزی " واقع شده، می تواند تا حدی توده ایرهای سیاه را از چهره خورشید حقیقت کنار زند.

محمد رضا شاه پهلوی در کتاب پاسخ به تاریخ می نویسد:

".....به محض اینکه ایران حاکمیت مطلق ثروتهای زیرزمینی خود را بدست آورد، بعضی از وراثت‌ارثبات جمعی دنیا مبارزه‌ای وسیع علیه کشور ما آغاز کردند و مرا پادشاهی مستبد خواندند. فعالیت‌های ضد ایرانی سازمان‌های باصلاح دانشجویی در خارج از کشور تشویق شد. این مبارزه در سال ۱۳۳۷ آغاز شد. در سال ۱۳۴۱ به اوج خود رسید ولی هرگز از پای ننشست و اگر چه پیراز انقلاب شاه و ملت در این سال، در مقابل پیشرفتهای و تحولات ایران، تا حد زیادی دشمنان ما ناچار به سکوت شدند، اما دوباره مبارزه تبلیغاتی خود را در سال ۱۳۵۴ از سر گرفتند....."

در صفحات آینده تلاش می‌کنیم فاصله زمانی "تراژدی ملی" تا "حماسه پیروزی" را که با کمی اختلاف از هنگام تقدیم لایحه قرارداد کنسرسیوم به مجلس شورای ملی آغاز می‌شود، مورد بررسی قرار دهیم، تا سبب صف‌آرایی غولهای نفتی در کمیسیون سه جانبه و در برابر جهان را که نخستین قربانی آن ایران شاهنشاهی بود، بهتر بشناسیم.

دولت سپهد فضل‌الله زاهدی هنگام تقدیم لایحه قرارداد کنسرسیوم به مجلس شورای ملی، این نکته را به صراحت اعلام داشت که قرارداد کنسرسیوم با آمال ملت ایران منطبق نیست و فقط بهترین ترتیبی بود که تحت اوضاع و شرایط زمان ممکن بود منعقد شود. فوآد روحانی، نخستین دبیر کل اوپک "در صنعت نفت ایران، بیست سال پس از ملی شدن" می‌نویسد:

".....دولت از همان هنگام در فکر چاره جویی بود و بلافاصله پس از شروع اجرای قرارداد کنسرسیوم، درصدد برآمد که با پیدا

کردن راه حل مناسبی، کوشش‌های خود را برای رسیدن به هدف‌نهایی یعنی بیرون آوردن اداره صنعت نفت از دست شرکت‌های بین‌المللی، دنبال کند. کمتر از سه سال بعد از اجرای قرارداد کنسرسیوم، دولت ایران، اول به وسیله گذراندن قانون نفت و سپس با عقد اولین قرارداد مشارکت سه پنجاه ساله انحصار شرکت‌های عضو کارتل بین‌المللی نفت را شکست و به این ترتیب قدرت و سلطه شرکت‌های مزبور رو به انحطاط گذاشت..... و به این ترتیب وضع انحصاری شرکت‌های میجر (هفت‌خواهران نفتی) از اواسط دهه ۱۹۶۰-۱۹۵۰ رو به ضعف نهاد و بالاخره دوره طلایی آن شرکت‌ها با تاسیس سازمان اوپک و ایجاد جبهه مشترک کشورهای مادر کننده نفت در آغاز دهه ۱۹۷۰-۱۹۶۰ پایان رسید....."

پس از تصویب قانون نفت ایران در سال ۱۳۳۶ و سپس عقد اولین قرارداد مشارکت میان شرکت ملی نفت ایران با شرکت "آجیب‌مینراریا" در ایتالیا، انریکو ماته‌تی در کنفرانس اقتصاد نفت که در تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۶۰ در شهر پیاچترا برپا شده بود گفت :

"..... طی مدتی دراز شرکت‌ها وظایف و مسئولیتهای تهیه‌برنامه‌های سرمایه‌گذاری و ترتیبات تولید و پخش نفت را بر عهده داشتند اما اکنون این فعالیتها روز به روز بیشتر داخل در حیطه اختیارات و حاکمیت‌ملتهای مالک منافع می‌گردد. اینک دیگر اعمال این اختیارات از طرف شرکتها قابل تصور نیست..... دیگر این تصور باطلی است که دولتها چه تولید کننده، چه مصرف‌کننده بتوانند مصالح خود را در چهار چوب ترتیبات کارتل شرکت‌های بزرگ بین‌المللی تامین کنند....."

انریکو ماتهئی که بدلائل خاصی به جنگ هفت خواهران

نفتی رفته بود، بزودی درحادثه ای مبهم‌گشته شد و بسرعت پرونده

آن برای همیشه به‌بایگانی راکد "مرگهای نفتی" سپرده شد:

حادثه سقوط هواپیمای ماتهئی هنگامی رخ داد که وی در جریان یک

توافق برآستی انقلابی با شاهنشاه محمد رضا پهلوی برای نخستین

بار پرونده‌ای موسوم به ۲۵ - ۲۵ گشود. مرگ وی آنقدر مبهم بود

که بوی نفت در محل سقوط هواپیما بمشام می‌خورد و بجز بعضی

مخافل وابسته، ناظران دیگر تردیدی نداشتند که ماتهئی قربانی

نوآوریهای خود در قراردادهای نفتی شده است. "پائول فرانکل"

نویسنده کتاب "ماتهئی" اعتقادی به تعمد و توطئه در سقوط

هواپیمای انریکوندارد، اما می‌نویسد:بهرحال خیلی‌ها

آرزوی مرگ او را داشتند....."

محمد رضا شاه پهلوی در کتاب‌پاسخ به تاریخ در باره

مرگ ماتهئی می‌نویسد:

".....هنگامی که من ماتهئی را شناختم وی مردی بود تقریباً

پنجاه ساله، فعال و پرتحرک که بازارهای نفتی جهان را می‌شناخت

و به خطراتی که در مبارزه با شرکتهای بزرگ نفتی جهان متوجه او

بود وقوف کامل داشت، ولی همیشه عادت داشت بگوید: "من وقت

ترسیدن ندارم" ماتهئی برای صرفه جویی در وقت همواره با هواپیما

یا هلی‌کوپتر سفر می‌کرد و ظاهراً مجموع ماعاات پرواز او به ۵۷۰۰

می‌رسید، حت‌کوچک‌وی همواره آماده پرواز بود و خلبانی ماهر

و محتاط بنام سرگرد برتوزی داشت. در ساعت ۱۷ و ۲۵ دقیقه روز

۲۷ اکتبر ۱۹۶۲، هواپیمای وی از یک فرودگاه سیمیل پرواز کرد و

قرار بود که در ساعت ۱۸/۵۷ در فرودگاه میلان فرود آید. ویلیام

مک لال رئیس دفتر مجله معروف تایم در ایتالیا در این سفر ماته
شی را همراهی می کرد. برفراز فرودگاه میلان، هوا، بارانی و مه
آلود بود و برج مراقبت آخرین پیام برگرد برتوزی را دریافت کرد
که اعلام آمادگی فرود آمدن می نمود. ولی دیگر از وی پیامی
نرسید و در باعتده بعد از ظهر خبر داده شد که هواپیمای وی در
نزدیک باسکاپ در ایالت پایوی سقوط کرده و هیچ کس از این حادثه
جان سالم بدر نبرده است. اضافه کنیم که در اوائل ماه اکتبر طی
بازرسی همین هواپیما یک بمب در آن کشف کرده بودند....."

برای آنکه هم از عمق جنایتها و توطئه هائی که
شرکت های بزرگ نفتی انجام می دهند آگاه بشویم و هم انریکو
ماته شی را بهتر بشناسیم، بهتر است سیر و سیاحتی در گذشته او و
در ارتباط با شرکت های میجر و همچنین رابطه اش با ایران داشته
باشیم.

فواد روحانی در کتاب "صنعت نفت ایران : بیست سال

پس از ملی شدن" می نویسد :

".....در تاریخ ۳۱۹۵۷م (برابر با ۱۳۳۶) که نگارنده
در سمت قائم مقام رئیس هیات مدیره شرکت ملی نفت با هاوارد پیچ
(عاقده قرارداد کنرسیوم در برابر علی امینی) یکی از مدیران
شرکت نیوجرسی در نیویورک در باره امور جاری کنرسیوم مذاکره
می کرد، وی اشاره به موضوع مذاکرات بین شرکت ملی و ماته شی
نمود و خواهش کرد نگارنده مطالب زیر را از جانب شرکت نیوجرسی
به هیات مدیره شرکت ملی گزارش دهد : " دخالت دادن ماته شی در
کار نفت ایران به هیچ وجه به نفع ایران نیست. ماته شی
می خواست سهمی در کنرسیوم بدست آورد و در ازای آن از فکر عقد
قرارداد با ایران منصرف شود، ولی ما به علی با او موافقت
نکردیم. آنگاه صراحتاً به ما گفت اگر به درخواست من ترتیب اثر

ندهید، درهای ایتالیا را بروی شرکت‌های امریکائی خواهم بست و تمام بازار آن قسمت اروپا از دست‌ما خارج خواهد شد. حالا من لازم می‌دانم به شرکت ملی نفت تذکر دهم که اگر چنین وضعی پیش آید، ما برابر نفتی را که تا کنون در بازار ایتالیا عرضه می‌کرده‌ایم از حجم تولید ایران خواهیم کاست". این مطلب در هیات‌مدیره مطرح شد و سپس به عرض شاهنشاه رسید و مقرر فرمودند که شرکت ملی نفت مطلقاً نباید به این‌گونه اظهارات توجه کند. بنابراین قرارداد آجیب در بحبوحه مخالفت‌هایی که از شرکت‌های بزرگ سرچشمه می‌گرفت به امضا رسید....."

پائول فرانکل و بسیاری دیگر از نویسندگان پژوهشگر "تاریخ نفت" "انریکو ماته‌یی" را از مغزهای متفکر جهان نفت و در پیشاهنگی مسائل نفتی در ردیف کسانی چون ویلیام ناکس داریس راکفلر و یا وتردینگ منظور می‌دارند. وی از برجسته‌ترین کسانی بود که پس از پایان جنگ جهانی دوم کوشید تا به احیای اقتصاد زادگاهش ایتالیا همت‌گمارد.

بطور خلاصه در سال ۱۹۲۶ میلادی، دولت ایتالیا موسسه‌ای موسوم به "آجیب" ایجاد کرد تا تمامی عملیات مربوط به صنعت نفت را زیر نظر بگیرد. پس از پایان جنگ جهانی و ورود متفقین پیروز به ایتالیا، عملیات آجیب با منافع شرکت‌های نفتی انگلیسی و امریکائی در هم آمیخته شد و این موسسه در مدار شرکت نفت ایران - انگلیس قرار گرفت و کارهای مربوط به پالایش او به شرکت نیوجرسی چسبید. به عبارت دیگر شرکت‌های انگلیسی و امریکائی نفت خام به ایتالیا می‌رساندند و آنگاه در امر پالایش با شرکت‌های ایتالیایی سهام بودند.

کارشناسان مسائل نفتی اعتقاد دارند که چنانچه این شیوه معمول نبود، در جریان ملی شدن صنعت نفت ایران و تحریم نفت ایران به تحریک هفت خواهران نفتی، آجیب می‌توانست نفت ایران را خریداری و از تعطیل صنایع ملی شده نفت ایران جلوگیری بعمل آورد.

در سال ۱۹۴۹ ذخایری از گاز طبیعی و هیدروکربورهای مایع در ناحیه دره پو در ایتالیا کشف شد که علیرغم تلاشهای بین المللی برای چنگ انداختن بر آن، دولت ایتالیا ترجیح داد که یک شرکت دولتی ایتالیائی امور آن را بعهده بگیرد. به این ترتیب موسسه معروف "انی" بوجود آمد که اشریکو ماتهئی در رأس آن قرار داشت و شرکت آجیب مینراریا از شرکتهای فرعی وابسته به آن بود. بر خلاف پیش‌بینیهای اولیه ذخایر دره پو جزو بگویی همه نیازمندیها نبود و ماتهیی با در دست داشتن سرمایه و اعتبار از یک سو و کادری از متخصصان بسیار برجسته از سوی دیگر کوشید تا در سطح بین المللی به عملیات بپردازد.

فواد روحانی، در کتاب معروف خود موسوم به صنعت نفت

ایران: بیست سال پس از ملی شدن در این باره می‌نویسد:

".....در آن ایام رخنه کردن در محیطی که کلاً در انحصار

شرکت‌های میجر قرار داشت به علت نفوذ و قدرت آن شرکتها، کار بسیار دشواری بود و ماتهیی بخوبی می‌دانست که برای موفق شدن در این کار می‌بایست یا بنحوی به شرکت‌های میجر به پیوندد، یا در مقام رقابت با آنها برآمده شرایطی بهتر از شرایط قرارداد های مورد عمل آنها به کشورهای نفت خیز پیشنهاد کند. از سال ۱۹۵۲ به بعد که شرکت‌های میجر به تشویق دولت آمریکا ترتیباتی برای تشکیل کنرسیوم نفت ایران می‌اندیشیدند، ماتهیی درصدد بر

آمد که برای ایتالیا نیز در گروه کنرسیوم سهمی بدست آورد و تصور می کرد که شرکتها به پاس روشا و در بحران ملی شدن نفت ایران یعنی خودداری او از همکاری با دولت ایران ، از درخواستش حسن استقبال خواهند کرد ولی شرکتها با تحمل به این عذر که فقط شرکتیائی که قبلا در خاور میانه امتیازاتی داشته اند می توانند در کنرسیوم شرکت کنند (این عذر موجه هم نبود، زیرا شرکتهای متقل امریکائی که بعدها عفو کنرسیوم شدند ، دارای این شرط نبودند) او را در جرگه " هفت خواهران " نپذیرفتند . اما ماتیدی که به آسانی از هدفهایش دست بر نمی داشت ، با حسن سر خوردگی از واکنش شرکتهای مزبور چاره را منحصر دید به اینکه خود با عنوان نمودن پیشنهاد طرز عمل نوینی به کشورهای نفت خیز روباورد . بنابراین وی با زیرکی معمول مردان سیاسی اندیشه همکاری با شرکتهای بزرگ را مبدل به نقش پشتیبانی از حقوق کشورهای صاحب نفت نمود....."

بهر تقدیر ، انریکو ماتیدی ، مردی که این چنین به جنگ با خدایان میجر رفته بود روز ۲۷ اکتبر ۱۹۶۲ در حادثه سقوط هواپیما کشته شد در حالی که نام او در کنار نام ایران ، محمد رضا شاه پهلوی بعنوان گشایندگان کتاب ۲۵ - ۷۵ در قراردادهای نفتی به تاریخ پیوست .

تصویب قانون نفت ایران و سپس آغاز به انعقاد قراردادهای مشارکت که اولی با آجیپ و دومی در سال ۱۹۵۸ با شرایط اندک مطلوب تری با شرکت امریکائی پان امریکن منعقد شد پیامد های آگاهی دهنده ای در سایر کشورهای نفت خیز جهان گذاشت که به هیچ وجه با منافع شرکتهای بزرگ نفتی مطابقت نداشت .

در این سال (۱۹۵۸ میلادی - ۱۳۳۷ شمسی) ونزوئلا با

اصلاح قوانین مالیاتی سهم دولت از درآمد فروش نفت را به ۶۶ درصد رساند ، عراق مذاکراتی را با شرکت نفت عراق بمنظور محدود کردن ناحیه عملیات آغاز کرد ، کمیسیون حاکمیت دائمی ملل نسبت به منابع طبیعی خود در سازمان ملل متحد تاسیس شد و سرانجام تنظیم مقاوله نامه فلات قاره از طرف کنفرانس بین المللی حقوق دریائی در ژنو منعقد گردید .

چون در ادامه این مطالب نکاتی در باره "فلات قاره" خواهیم داشت ، ضروری است که توضیح مختصری نیز در باره آن داده شود .

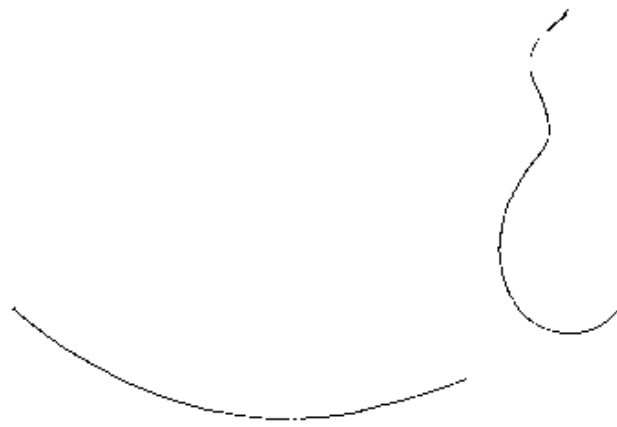
بنا به تعریف ماده اول مقاوله نامه ۱۹۵۸ ژنو "فلات قاره" عبارت است از :

بستر دریا و قسمت های تحت الارضی مناطق دریائی مجاور ساحلی که در خلیج دریای ساحلی واقع شده باشد ، حدود فلات قاره از منتهی الیه دریای ساحلی شروع می شود و تا عمق ۲۰۰ متری دریا ادامه می یابد . امکان دارد فلات قاره اعماق بیشتری را هم فرا گیرد اما شرط آن است که اجرای عملیات بهره برداری از منابع زیر دریا در آن عمق میسر باشد . بموجب همین تعریف پایان فلات قاره با آغاز شیب تند دریا مشخص می شود .

بموجب مواد دیگر این مقاوله نامه : کشور ساحلی بمنظور بهره برداری از منابع طبیعی حقوق حاکمیت خود را در فلات قاره اعمال می کند ، همچنین حق بهره برداری از منابع طبیعی فلات قاره در انحصار کشور ساحلی است و هرگاه کشوری نخواهد فلات قاره خود را مورد بهره برداری قرار دهد هیچ کشور دیگری مجاز نخواهد بود که در این باره اقدام کند مگر با کسب موافقت آن دولت .

بموجب همین مقاوله نامه حق کشور ساحلی در فلات قاره خود حقی است ثابت ، احتیاجی نیست که کشور ساحلی آن را اعلام کند در حقیقت مفهوم حقوقی فلات قاره کما بیش بر اساس مفهوم جغرافیائی آن بنا شده است و بدین معنی که حق کشور ساحلی در فلات قاره با تکیه بر این اصل استوار است که فلات قاره امتداد طبیعی کشور ساحلی در دریا است .

حال با توجه به این نکته لازم به یاد آوری است در خلیج فارس که عمق آن بطور متوسط کمی بیشتر از ۲۵ متر است عمیق ترین نقاط خلیج فارس به نزدیک دهانه آن به صد متر می رسد و بنا بر این سرتا سر خلیج فارس در حکم فلات قاره است که میان کشور های ساحلی باید تقسیم شود .



خواب خرس‌های قطبی

سال بعد - ۱۹۵۹ - کشورهای صاحب نفت علیه آزادی عمل شرکتها در تعیین قیمت بپا خاستند و بدنبال آن " کمیسیون نفت اتحادیه عرب" تشکیل شد . احیای ثدن محدودیت واردات نفت بـسه امریکا در این سال و همزمان با بپا خاستگی کشورهای صاحب نفت مقدمه‌ای برای " خواب خرس‌های قطبی " بود . به عبارت دیگر از سال ۱۹۵۹ مقدماتی فراهم گردید که بموجب آن از سال ۱۹۶۰ (۱۳۳۹) دوران ضعف گولهای نفتی آغاز شد .

بطور خلاصه ماجرا از این قرار بود که در سال ۱۹۴۹ ، ایالات متحده امریکا که تا آن زمان صادر کننده نفت بود به صورت واردکننده آن در آمد . شورای ملی نفت امریکا تصویب کرد که

ایالات متحده ، احتیاجات مصرف خود را علاوه بر تولید داخلی از طریق وارد کردن نفت از خارج تامین می کند . این تصویب نامه شورای ملی نفت یک شرط نیز داشت که بزودی نادیده گرفته شد . تصویب نامه ، ورود نفت خارجی را در شرایطی تجویز می کرد که این واردات جانشین تولید داخلی نشود ، اما میزان واردات تا آن حد افزایش یافت که دولت سرانجام در سال ۱۹۵۹ ، واردات نفتی را بطور اجبار سهمیه بندی و محدود کرد .

نا گفته نباید گذاشت که همه علل تضعیف تدریجی غولهای

نفتی مربوط به مبارزات ایران و سایر کشورهای نفت خیز نبود ، بلکه اوضاع آشفته و حساب نشده این "خواهران" که تا آن زمان یک تاز میدانهای نفتی بودند در این تضعیف نقش قابل توجهی داشت . اگر استاندارد اویل نیوجرسی را مستثنی کنیم بقیه خواهران رو در روی مشکلات بسیاری بودند ، مثل و موبیل اویل نفت خام کافی در اختیار نداشتند در حالی که شرکتهای نفت انگلیس ، فرانسه و گالفدر نفت فراوان ثنا می کردند . این سه شرکت اخیر ناگزیر به اهدای تخفیف و جایزه شدند و قیمت های رسمی و اعلان شده را زیر پا گذاشتند و بزودی به کشور های نفت خیز اطلاع دادند که ناگزیرند بعطت کاهش بهای نفت منافع کمتری در اختیار صاحبان واقعی نفت قرار دهند . کاری که خشم کشورهای نفت خیز را بر افروخت و سرانجام به تشکیل اوپک منجر گردید .

پیش از آنکه به علل و چگونگی ایجاد اوپک بپردازیم ،

ناگزیر برای روشن شدن بسیاری از علل و ارتباط ها باید به مسائل دیگری در زمینه نفت و از جمله اوضاع نفت در امریکای شمالی ، شوروی و اقمار کمونیستی آن و همچنین آنچه نفت در خلیج

فارس نامیده می شود و علت اساسی بسیاری از درگیری های سیاسی
- نظامی عالم در یکصد و چند سال اخیر است ، توجه کنیم .

پیتر ر. اودل نویسنده کتاب " نفت و کشورهای بزرگ

جهان " می نویسد :

"..... برای آنکه صنعت بین المللی نفت را تعریف کنیم باید
بسیاری صفات را به صیغه اقل تفضیل و با پموند "ترین" بکار
ببریم . با هر معیاری که بمتجیم ، صنعت نفت سرآمد جهان است .
احتمالا تنها صنعتی است که همه کشورهای جهان را در بر می گیرد .
کمتر روزی است که بگذرد و در اخبار سخن از نفت نرود . اغلب
اوقات ، معنی و اهمیت این اخبار ، بدون دانستن اینکه این صنعت
چگونه از لحاظ بین المللی سازمان یافته است و بدون شناختن
تاثیری که در یک یک یا گروه کشورها دارد ، روشن نمی شود....."

بنابراین چاره ای نداریم ، وقتی که می خواهیم توطئه
ها ، طرحها و برنامه ریزیهای غولهای نفتی را بررسی کنیم ، نگاهی
اگر چه گذرا بر "کل جهان نفتی" بیندازیم . بی شبهه با عنایت به
انگیزه نوشتن این کتاب این سیر و سیاحت در جهان نفت باختمسار
صورت می گیرد و تنها کورسوی است که بتواند خواننده را در ارتباط
با مسائل این کتاب اندکی روشنتر سازد .

ایالات متحده امریکا ، حداقل بخاطر استقرار ۵ مرکز از
دفاتر اصلی شرکت های میجر در این کشور در راس این بررسی قرار
می گیرد :

در سال ۱۸۵۹ "ادوین دریک" امریکاشی که به کلنل —

سرهنگ - شهرت داشت ، نخستین چاه نفت را به عمق ۲۳ متر در
پنسیلوانیا حفر کرد و سوخت مایع بدست آورد . در سال ۱۸۷۰ تولید

نفت در سطح جهانی نزدیک به ۸۰۰ تن بود و یک قرن و چهار سال بعد، یعنی در سال ۱۹۷۴ میلادی (۱۳۵۳) استخراج به ۲۷۶۰ میلیون تن رسید.

در پرتو استخراج و تجارت نفت بود که استاندارد اویل پدربزرگ "هفت خواهران نفتی" به ابتکار راکفلر تاسیس شد و تاریخچه‌ای توأم با هزاران زیرو بم و نشیب و فراز برای نفت ساخت.

ایالات متحده آمریکا، یجز در چند سال واپسین قرن نوزدهم همیشه بزرگترین تولید کننده، پالایش کننده و مصرف کننده نفت دنیا بوده است. بسیاری از کارشناسان نفتی و کسانی که در زمینه نفت تحقیق و مطالعه می کنند بر این باورند که آنچه "صنعت نفت" نامیده می شود، یک صنعت آمریکائی است و هیچ کشوری در دنیا نمی تواند جدا و دور از شیوه هائی که آمریکا برای این صنعت پایه گذاشته است کار خود را به سامان برساند. این طرز تلقی، شاید بیشتر به این خاطر باشد که صنعت نفت در داخل آمریکا از آغاز تا امروز، اهمیت فراوان داشته است.

ایجاد و تاسیس پنج غول عظیم نفتی در آمریکا که نبض حیاتی جهان نفت را تا سال ۱۹۵۹ - ۱۹۶۰ بطور کامل در دست داشتند و دو غول دیگر یعنی شل و بریتیش پترولیوم را نیز بدنیال می گشاندند، بخودی خود نشانه تاثیر گذاری شگرف صنعت نفت آمریکا در همه زمینه ها از اکتشاف، تولید، پالایش، مصرف و خدمات جنبی آن است.

فراموش نکنیم که تا همین اواخر، تنها شرکت انگلیسی بریتیش پترولیوم و شرکت هلندی - انگلیسی شل در عرصه رقابت، می

توانستند با پنبج خواهر امریکائی خود کوس رقابت بزنند . این نیز گفتنی است که حتی یکی از این دو خواهر اروپائی ، یعنی "شل" مقداری از منافع امریکائی را در سیمای "شرکت نفت امریکائی شل" و شرکتهای وابسته به آن حفظ می کند . این شرکت تا آنجا بزرگ است که بتقریب یک سوم مجموع درآمد ها و بیش از یک سوم تمام سود "گروه شل" بدست آن کسب می شود .

از سال ۱۹۶۷ میلادی (۱۳۴۶) رئیس هیات مدیره شرکت نفت امریکائی شل ، عضو هیات مدیره گروه شل نیز هست و به این ترتیب از اطلاعات و تجربیات این نفتی امریکائی در تمام فعالیت های بین المللی شل استفاده می شود .

کارمندان غیر امریکائی شل برای راه یافتن بسهم مقامات ارشد گروه شل ناگزیرند مدتی را بعنوان کارآموزی در "شل امریکائی" سپری کنند .

اگر چه محافل نفتی امریکائی و مقامات دولتی آن ، این اقدامات را بمنزله کاردانی ، تجربه ، علم و پیشرفتهای تکنولوژی امریکا در صنایع نفت می دانند ، اما در حقیقت اتهام "امپریالیسم اقتصادی امریکا" درست به خاطر اعمال همین روشها به ایالات متحده چسبانده می شود .

پیتر ر. اودل در کتاب نفت و کشورهای بزرگ جهان که ترجمه فارسی آن برای اولین بار در بهمن ۱۳۵۱ از سوی انتشارات خوارزمی در تهران انتشار یافته ، خط مشی دولت امریکا را در حمایت از کارتل های نفتی و به نقل از نظرات مدیر قسمت سوخت و انرژی در وزارت خارجه ایالات متحده فاش می سازد . اگر چه بسه احتمال قریب به یقین در زمان تحریر این کتاب هنوز ماله ایجاد

کمیسیون سه جانبه علنی نشده بود، اما بطرزی شگفتی برانگیز این خط مشی، اساس طرحی را در برمی گیرد که به تشکیل کمیسیون سه جانبه منجر گردیده است .

پیتر ر. اودل می نویسد :

....."خط مشی دولت آمریکا، رسماً به وسیله مدیر قسمت سوخت و انرژی در وزارت خارجه این مملکت بیرونی بیان شده است. او می گوید : (دولت آمریکا ، عملاً هیچ نیروئی برای نظارت بر عملیات شرکتهای نفتی آمریکائی در کشورهای دیگر به کار نمی برد. این دولت هدف دیگری دارد. شرکتهای ما در خارج، با حکومتهای کشورها ارتباط نزدیک دارند . این ارتباط در کشورهای تولید کننده نفت ، عبارت است از همکاری بین این دولتها و این شرکتهای شرکتها ، سرمایه فراهم می آورند و به خطرهای که در کار اکتشاف و بهره برداری نفت وجود دارد، گردن می نهند، در عوض دولت حق استفاده آنها را از منابع کشور تضمین می نماید .

در کشورهای مصرف کننده ، شرکتهای نفتی، نفت را پالایش و فرآورده های آنها پخش می کنند .شرکتها از این عملیات سودهای متناسب با سرمایه های عظیمی که بکار انداخته و خطراتی که پذیرفته اند، بجنب می آورند. دولتها نیز - در عوض حقی که برای بهره برداری از منابع به این کشورها داده اند - از این سودها ، بمیزانی که مورد توافق قرار گرفته است سهم می برند یا اینکه از طریق اخذ مالیات درآمدهائی از عملیات پالایشگاهها و پخش فرآورده های نفتی کسب می کنند. این روابط متقابل ، هم به سود شرکتها و هم به سود دولت هاست و به همین دلیل ، اگر برای پخش و تولید نفت، سیستم اقتصادی پر بازدهی ایجاد شود و برای هر دو ، درآمد متناسبی فراهم آورد، آنها با یکدیگر همیشگی بیشتر خواهند یافت و همکاریشان افزونتر خواهد شد. دولت آمریکا توجه بسیار دارد تا

شرکتهای امریکائی - در چهار چوب روابط متقابلی که بر آن توافق شده است - همکاری خود را با حکومت‌ها ادامه دهند و در هر کجا که هستند به خدمت عموم کمر بندند و برای سرمایه گذاریهایی که کرده و کاردانی که از خود نشان داده اند ، سودی را که حق آنهاست ببرند)....."

با توجه به این صراحت سیاسی می توان بهمان صراحت هم یاد آور شد که در عرصه سوداگریهای نفتی آنها از سوی غولهای امریکائی، چتر حمایت دولت ایالات متحده به بهانه حفظ منافع شرکتهای امریکائی، و به عنوان یک ابزار قدرت تمام عیار ، بر سر حداقل پنج خواهر نفتی در زمینه صنایع سایه گستر است . همین جا باید اضافه کرد که انگلستان نیز با در دست داشتن چهل درصد از سهام بریتیش پترولیوم در حفظ منافع این شرکت و از طریق این شرکت در اندرون خواهر هفتم که رویال داچ شل باشد، مفهوم امپریالیسم اقتصادی را از مرحله تهمت به راستای یک واقعیت تلخ سوداگرانه تبدیل می سازد .

باین ترتیب می بینیم که دولت واشنگتن در قسمت عمده‌ای از صنعت بین المللی نفت منافع دارد . و باز در مسی یا بیم که سرمایه های خصوصی ، بتقریب در همه کشورهای غیر کمونیستی با سیاست رسمی دولت امریکا رابطه دارد و دولت مردان امریکائی چه از دموکراتها باشند و چه از جمهوری خواهان از آن پشتیبانی و حمایت می کنند .

پیتر ر. اودل در همان کتاب می نویسد :

".....شرکتهای امریکائی نزدیک به ۵۰۰ میلیون دلار ، در خارج از این کشور ، در کار نفت سرمایه گذاری کرده اند. این مبلغ

تقریباً یک سوم تمام سرمایه گذاری خارجی امریکاست و چنانکه مدیر قسمت سوخت و انرژی وزارت خارجه این کشور می گوید : " از میان رفتن این سرمایه ها برای کشور امریکا امر مهم ملی بشمار می آید و نیز بی عدالتی سختی در مورد صاحبان آنهاست " . و علت اینکه از میان رفتن این سرمایه ها امر مهم ملی بشمار می آید، این است که شرکتهای نفتی ، در نتیجه عملیات خود در خارج از امریکا، در موازنه پرداخت های این کشور مؤثرند....."

نمونه اجرای این سیاست را می توان در مورد ونزوئلا

ارائه داد :

در طول تمام دورانی که ایالات متحده وارد کننده نفت بود ، کشور ونزوئلا مهمترین منبع تامین احتیاجات این کشور محسوب می شد . صادرات نفت این کشور به امریکا از سال ۱۹۴۰ تا سال ۱۹۵۹، یعنی سالی که مقررات سهمیه بندی واردات نفت در امریکا بمرحله اجرا درآمد، بتدریج افزایش یافته این افزایش صادرات حتی هنگامی که صادرات نفتی لیبی و نیجریه نیز به عرصه رقابت آمده بود ادامه داشت . به عبارت دیگر توسعه تولید نفت ونزوئلا ، تنها برای تامین نفت مورد نیاز امریکا صورت می گرفت و درست به همین دلیل سرمایه گذاریهای امریکا در ونزوئلا بیشتر از هر جای دیگر است . لازم به یادآوری است که بیشتر این سرمایه گذاریها در سالهای میان ۱۹۴۰ و ۱۹۵۷ بعمل آمده است .

در سال ۱۹۴۸ ، حزب " آکسیون دموکراتیکا " ی ونزوئلا که دکتر پرز آلفونسو - از پایه گذاران اوپک - از عناصر فعال آن بود و بخصوص در مورد سیاست نفت نظرات انقلابی و ترقی خواهانه ای داشت ، بر سر کار آمد . حزب " آکسیون دموکراتیکا " شعار " ملی

کردن صنعت نفت ونزوئلا " را در اولویت برنامه های دولت خود قرار داد . بی درنگ سیاست واشنگتن در جهت حفظ منافع شرکت های امریکائی یکار افتاد و پس از چند ماه دیکتاتوری نظامی " خیمنز " جایگزین حکومت ملی حزب " آکسیون دموکراتیکا " گردید و طراحان ملی کردن صنعت نفت ناگزیر به ترک زادگاه خود شدند . دولت خیمنز ده سال بر سر کار باقی ماند و نه تنها کوچکترین تغییری در سیاست نفتی کشور نداد بلکه چند امتیاز جدید بهره برداری از منابع نفتی تصویب کرد . در سال ۱۹۵۸ ، پس از ده سال اکسیون دموکراتیکا در شرایطی باز زمام امور دولت را بدست گرفت که سیاست واشنگتن درگیر مسأله نا ماعد دیگری موسوم به "کوبا" بود و مایل نبود کارائیب بیشتر در آغوش آشوب فرو رود .

غولهای امریکائی کوشیدند تا واشنگتن را به اعمال سیاست حفظ منافع غولها تحریک کنند اما دولت امریکا به سبب تحولات کوبا ، تثبیت منطقه کارائیب و بخصوص تقویت وضع اقتصادی ونزوئلا را لازم می دانست بنا براین به خواهرها اکیدا سفارش کرد که با آکسیون دموکراتیکا مشفقانه کنار بیایند .

اکسیون دموکراتیکا هم بخاطر تجربه ده سال پیش اصرار چندانی بر موضوع ملی شدن صنعت نفت نکرد اما کوشید تا حداکثر منافع ملی را تأمین کند .

بی هیچ تردیدی دخالت های سیاسی ابر قدرت امریکا در

مورد نفت به نیمکره غربی محدود نمیشود و نفت خاور میانه نیز بهانه بسیار مناسبی برای حفظ منافع اتباع و شرکتهای امریکائی است . بطوریکه می دانیم در جریان "جنگ سوئز" امریکا آشکارا بمداخله در سوریه و لبنان پرداخت . در آن موقع بنظر می رسید شاه لوله های

نفت که از عربستان سعودی و عراق ، نفت را از طریق این دو کشور به بنادر مدیترانه می رسانند ، در معرض خطر قرار گرفته است . امریکا حتی لحظه‌ای برای دخالت در لبنان و سوریه تردید بخودراه نداد . باز هم مائۀ حفظ منافع شرکت‌های امریکائی مطرح بود ! . در حقیقت می توان گفت که سیاست ایالات متحده امریکا در باره نفت خاور میانه در دوران بعد از جنگ جهانی دوم ، دنبال کردن همان سیاستی بود که در فاصله میان دو جنگ اول و دوم جهانی داشت . در آن هنگام امریکا تلاش می کرد که در فعالیتهای نفتی این منطقه به هر شکلی که شده راه پیدا کند . در این منطقه از سال ۱۹۱۸ به بعد انگلیس و فرانسه با حفظ منافع خود جانشین عثمانی هم شده بودند : امریکائی ها سر انجام در نتیجه اقدامات غولهای نفتی بر منابع نفت عربستان سعودی سلطه یلماز گرفتند و پس بدنبال پایان جنگ جهانی دوم با تشکیل جبهه ملی دست نشانده خود در ایران و پس از ملی شدن صنعت نفت در هیبت کنرسیوم یک سهم چهل درصدی از سفره نفت ایران را نیز بخود اختصاص دادند .

ماجرای حضور امریکا بر چاههای نفت عربستان سعودی نیز در کتاب پر حادثه نفت جای شگرفی دارد که اشاره مختصری به آن ضروری می نماید .

سرگرد " هولمز " نیوزیلندی در آغاز قرن بیستم کوشید تا از بنیان گذار دودمان سلطنتی عبدالعزیز ابن سعود امتیازی بگیرد . وی از سوی سوداگران نفتی لندن این ماموریت را بامیست دریافت سهمی ناچیز در صورت توفیق به دست آورده بود . او برای آنکه به تنهایی به استخراج نفت بپردازد نه پول داشته نه تخصص

و نه پشتیان ! . هدف دریافت امتیاز بود و فروش آن به قیمتی مناسب به آنهایی که در لندن انتظار می کشیدند .

در آن روزگار، عبدالعزیز ابن سعود در راس اماراتی در مرکز و شرق عربستان قرار داشت و هنوز حجاز را که مکه و مدینه در آن واقع است تصرف نکرده بود .

"تیری دژاردن" مفسر و گزارشگر فرانسوی که در مسائل دنیای عرب بعنوان یک کارشناس برجسته معروف است در کتاب " صد میلیون عرب " که به همت حسین مهری در سال ۱۳۵۵ در ایران ترجمه و بچاپ رسید، می نویسد :

"..... برای شناخت این سرزمین ، شاید بهتر آن باشد که از پادشاه پیشین آن، فیمل پیر ، از این خاندان پادشاهی ، سعودی ها ، سخن گوئیم . چه ماجرای غریبی ! همه چیز در سینه دم قرن آغاز شد . در این، دوران این بیابانهای پهناور، مرز بندی درستی نداشت هنوز از نقت خیری نبود و تنها، واحه ها بود که رغبت فاتحان را می انگیخت . هاشمیان، بر مکه و مدینه فرمان می راندند : خانواده ملک حسین (اردن) و فیصل نگونیخت (عراق) ، آنان چون سلطان حسن دوم، پادشاه مراکش و کم و بیش به پیامبر نسب می بردند . فرمانروایی بر مکه ، مزیت مضاعفی داشت : نخست درآمدهای مالی مطمئن، زیرا زیارت خانه خدا..... مداخل مالی در خمور اعتنائی به بار می آورد و پس مندی و اقتداری ملم که با حیثیت پاسدار اماکن مقدس اسلام، ملازم است در این ایام امیری عرب در تبعیدگاهش در کویت انتظار می کشید..... این امیر که نام امیر، زیاده بر حدش بود " عبدالعزیز بن سعود" نام داشت . او شخصیتی نیرومند بود، سوار کاری جالاک ، سرکرده یی بزرگ، سر دسته یی مخوف و نیز چنانکه بعدها معلوم شد، سیاستمداری به غایت زیر دسته..... حماسه او، چون حماسه یک راهزن یادیه آغاز شد....."

با گروه کوچک سوارانش، کویت را پشت سر گذارد و..... ریاض را تصرف کرد..... بیر چادرهای، کاروانیان حمله می برد..... به سرعت بوق جنگ به جنگ، قدرتش افزون تر می شد..... حاجت به گفتن نیست که در این عصر، هیچکس در سراسر جهان، در جریان آنچه در شبه جزیره عرب می گذشت، نبود، این شبه جزیره منتها الیه امپراتوری عثمانی بود که با ختم جنگ اول، فرو ریخته بود. انگلیس ها، به امید آنکه آلمانها و یاران ترکشان را در هم شکستند، یک چند به شبه جزیره عرب علاقمند شده بودند. این چنین بود که لندن به امیران مکه، وعده یک کشور پادشاهی بزرگ عرب را داده بود. کشوری که قرار بود کم و بیش سوریه، عراق و فلسطین را در برگیرد. این همان موافقت نامه کذایی شریف حسین - مک ماهون است. (مک ماهون نماینده لندن در قاهره بود که مذاکرات را در جریان مکاتبه بی طولانی اداره کرده بود). چنانکه دیدیم لندن در همین زمان طی اعلامیه مشهور "بالفور" (۱۹۱۷) فلسطین را به یهودیان وعده کرده بود. مختصر، از فردای جنگ ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ هاشمیان بیشتر دل مشغولی " هلال خضیب" را داشتند تا صحرای عربستان را. شاید همین وعده بود که به " ابن سعود" امکان داد بی دردسر چندانی، مجموع شبه جزیره را تسخیر کند و سرانجام پس از تصرف مکه، در سال ۱۹۳۲ کشور پادشاهی اش را تشکیل دهد. هاشمیان، فریب خوردگان تاریخ از کار درآمدند، کشور بزرگ عرب هرگز بوجود نیامد و هاشمیان جز دو اورنگ بی درخشش نصیب نبردند، اورنگ عراق و اورنگ اردن، اما عربستان را از دست دادند. اگر پس از چند سال، زمین شناسان زیر این ریگزارها، نفت نمی یافتند، این همه، اهمیت چندانی کسب نمی کرد....."

سرگرد هولمز از سوی سندیکای بازرگانان انگلیسی درصدد

دریافت امتیاز بود و بعضی محافل دیگر در لندن می کوشیدند، نقشه

های سرگرد نیوزیلندی را بر هم زنند.

هولمز در بغداد با یک عرب مسیحی مقیم امریکا موسوم به ریحانی که در نویسندگی دستی داشت و صاحب شهرتی شده بود ملاقات کرد . ریحانی تازه از سفر عربستان آمده و دوستی با عبد العزیز بن سعود را با خود به همراه داشت . هولمز برای ریحانی از مخالفت‌هایی که دولت لندن با او می کرد سخن گفت . ریحانی روحیه ای بشدت ضد انگلیسی داشت و بهمین سبب به هولمز گفت : من نامه ای برای ابن سعود به شما می دهم . اطمینان دارم که شما امتیاز را خواهید گرفت . مهم نیست که سر پرسی سایکس نماینده انگلستان در بغداد مخالف باشد . از دعوت چایی که خانم سایکس ترتیب داده است استفاده کن و بآنها یگو که به وطن باز می گردی . با جناب "سر" هم خدا حافظی کن . اگر سوءظن برد که شما راهبی الخاصه - شرق عربستان - هستی ، می تواند مانع شود ... برو ، و موفق باش

سرگرد هولمز پس از چند هفته با کاروان شتر به خدمت ابن سعود رسید و در بهار سال بعد ، او و سندیکایش امتیاز نفت را در مساحتی معادل ۶۰/۰۰۰ مایل مربع دریافت کرد . هولمز تعهد کرد سالانه فقط ۲۵۰۰ لیره استرلینگ در ازای حق اکتشاف زمین شناسی و حفاری زمینی که سرشارترین نفت جهان را در خود دارد بـ ابن سعود بپردازد .

تلاش هولمز و سندیکا نومیید کننده بود و نفت رو نشان نمی داد ، از سال ۱۹۲۷ پرداخت حق امتیاز قطع شد . سرگرد نیوزیلندی دست خالی بود و ثروت افسانه ای عربستان از دستش بـ راحتی بیرون رفت .

با این همه کار فرمای هولمز ، دست روی دست نگذاشت و

در بحرین امتیازی برای گالف اوایل بدست آورد . گالف اوایل ناگزیر شد امتیاز را به استاندارد اوایل کالیفرنیا (سکال) بفروشد . استاندارد اوایل دو سال تمام با شرکت انگلیس به مبارزه پرداخت و سر انجام بعنوان یک راه حل ناگزیر شد شرکت بحرین پترولیم را بعنوان شرکت وابسته در کانادا همانند یک موسسه انگلیسی به ثبت برساند . نخستین فواره نفت در سال ۱۹۳۲ از زمین بیرون جهید . کارشناسان بی درنگ تشخیص دادند که بزرگترین دریای نفت باید در آن سوی تنگه باریکی باشد که بحرین را از عربستان جدا می سازد .

سکال توانست در عربستان سعودی هم ، امتیاز بگیرد
بریتانیا مقاومت چندانی نکرد و قرارداد در سال ۱۹۳۳ با مضا رسید .

سکال تعهد کرد نخستین پرداختش با طلای شاپ باشد اما بیرون بردن طلا از ایالات متحده آمریکا نیاز به اجازه خزانه داری آمریکا داشت . هفته ها از پس یکدیگر می گذشت اما هنوز خزانه داری اجازه مخصوص صادر نکرده بود . امتیاز در معرض خطر جدی بود و سعودی ها نیز شتاب میکردند بغول امریکائی گام گستاخانه ای برداشت و از بازار آزاد انگلستان ۳۵ هزار سون (لیره طلای انگلیسی) خریداری و چند روز پیش از پایان آخرین مهلت توسط " کارل توی چل " به عبدالله سلیمان وزیر دارائی سعودی تحویل داد .

تهیه سکه های طلا از بازار آزاد لندن نیز منافی مقررات ایالات متحده آمریکا بود اما سکال نه این بار که به دفعات مقررات کشور خود را زیر پا گذاشت .

به این ترتیب استاندارد اوایل کالیفرنیا بر سر نفره

چاههای نفت عربستان سعودی نشست و پس از چندی با فروش نیمی از سهام به تکزاکو، شرکت عربین - امریکن اویل کمپانی که به اختصار آرامکو نامیده می شود بوجود آمد .

هنگامی که جنگ جهانی دوم آغاز شد، آرامکو تصمیم گرفت بخاطر حفظ منافعش اسرار آرامکو را برای فرانکلین روزولت رئیس جمهوری امریکا فاش سازد .

الکسی واسیلیف، در کتاب مشعلهای خلیج فارس می نویسد :

".....رئیس جمهوری را قانع کردند که نفت سعودی، برای ایالات متحده امریکا ، بویژه در آینده ، بسیار ضروری خواهد بود. روزولت تدبیرهایی اندیشید و در سال ۱۹۴۳ برای استینوس، رئیس اداره لند لیز پیامی فرستاد. او نوشته بود : آقای عزیز..... برای آنکه اجازه داشته باشید ، ترتیب کمک به حکومت عربستان سعودی را طبق قرارداد لتدلیز بدهید . بدینوسیله به اطلاع شما می رسانم که دفاع از عربستان سعودی برای دفاع از ایالات متحده ، دارای اهمیتی حیاتی است . بدستور فرانکلین روزولت ، صد میلیون دلار به عربستان سعودی داده شد . عربستان سعودی نیز همپای متحدان ایالات متحده امریکا ، در جنگ علیه دول محور از کمک امریکا برخوردار شد. نیاز مالی دربار ابن سعود برطرف گردید و امتیاز آرامکو نجات یافت. کمپانی ها ، حتی یک سنت هم ، برای این کار نپرداختند....."

در بازگشت فرانکلین روزولت از کنفرانس یالتا دیدار روزولت با ابن سعود تدارک دیده شد . آن دو یکدیگر را در رزمناو امریکائی "کوینسی" ملاقات کردند . ابن سعود با ناوشکن مورفی به دیدار رئیس جمهوری ایالات متحده امریکا ، حافظ منافع شرکت های بزرگ امریکائی رفت و بدنبال رخنه نفتی امریکا ، نفوذ سیاسی و سپس نظامی امریکا در این شبه جزیره آغاز گردید .

پس از پایان جنگ سایر خواهرها که تازه به اهمیت نفت عربستان آگاه شده بودند ، به تلاش افتادند و سهم خود را خواستند به این ترتیب "جرزی" با سی درصد و موبیل اویل با ده درصد به آرامکو پیوستند .

بریتانیا به جنجال پرداخت اما ارزیابی نیروهای سیاسی واقعیت دیگری را نشان می داد . نزول لندن آغاز شده بود و دو شرکت امریکائی شرکت کننده در " عراق پترولیوم " انگلیسی ، در کنار خواهران امریکائی خود در آرامکو بودند .

در آن روزگار غولها برای صدور نفت محدودیتی نداشتند و حتی متعهد هم نبودند که بخشی از سود خود را در اقتصاد کشوری که به آنها امتیاز داده بود ، سرمایه گذاری مجدد کنند . اینک هفت خواهران ، مناطق نفتی خلیج فارس را بعنوان انبارهای مواد خام خود تلقی می کردند و آنچنان به غارت مشغول بودند که دولت ها شان نیز با گشاده دستی سیاسی حفظ منافع آنها را در اولویت های سیاسی قرار می داد .

..... و کوتاه آنکه شاه محمد رضا پهلوی در اندیشه مبارزه با چنین جهان پلییدی بود ! . مبارزه ای که باید خربهای قطبی را به خواب می فرستاد ! .

دریای نفت سرخ

روز ۲۸ نوامبر ۱۹۷۴ (هفتم آذر ۱۳۵۳) تلویزیون بی.بی.سی. در لندن در برنامه‌ای موسوم به "چشم اندازی از تخت طاووس" گفتگوی شاهنشاه ایران با "یان مک‌آینتیایر" نماینده اعضای خود به تهران را پخش کرد. گزارشی بی.بی.سی بهنگام پرسش در باره روابط ایران و شوروی سؤال کرد:

"..... بی‌روسیه دیگر دشمن قدیمی و سنتی شما نیست؟
شاهنشاه: من اینطور فکر می‌کنم زیرا، مسأله صلح یا عدم صلح در جهان مطرح است.

بی.بی.سی: اتحاد شوروی علناً چیزی در مورد نفت نگفته است. آیا شما در این مورد با سران آن کشور بحث کرده‌اید؟ و

موضع آنها در قبال جنگ نفت چگونه است؟

شاهنشاه - شوروی نه تنها خود یک کشور تولید کننده نفت بشمار می‌رود، بلکه با توجه به ایدئولوژی خود در مورد مخالفت با استثمار ملت‌ها چگونه می‌تواند با آنچه ما در حال انجام آن هستیم مخالفت کند؟....."

سخن گفتن از نفت اگر چه در حیطة سیطره غول‌ها باشد بی‌اشاره به سیاست نفتی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ناقص بنظر می‌رسد. این نقص هنگامی که در باره مسائل نفتی ایران صحبت می‌شود بیشتر به چشم می‌خورد. هرگز نباید فراموش کنیم که ایران با ۲۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک با شوروی چه در اوج قدرت ایران در زمان پادشاهی روسیه و چه به هنگام تضعیف ایران در دوره تزارها و سپس در دوران حکومت کمونیستی و چه در روزگار قدرتمندی پهلوی ها ، پیوسته درگیر مشکلاتی عمده با همسایه شمالی خود بوده است. به تعبیری در منطق نیایی ، اینکه ایران شاهنشاهی توانسته است در طول تاریخ به کام روسیه یا کشور ثورها نرود، جز یک معجزه متکی بر منش و غیرت ایرانی نمی‌تواند باشد. "ایران" همیشه لقمه‌ای جرب‌اما همزمان گلوگیر برای همسایه شمالی بوده است. "آب‌های گرم" و دست‌یابی به آن از راه ایران نه تنها از زمان "پتر کبیر" که امروز نیز همچنان برای شمالی‌ها و بوسه‌انگیز است.

کارل مارکس ، بنیانگذار " مارکسیسم " در مقاله‌ای که

روز ۱۴ فوریه ۱۸۵۷ در روزنامه نیویورک دیلی تریبیون چاپ شده ، نوشت :

".....در زمان پتر کبیر برای بار نخست روسیه به ایران حمله

کرد ولی نتایج چشمگیری بدست نیاورد . الکساندر اول خوش اقبال تر بود زیرا که در پی قرارداد گلستان ، ایران مالکیت ۱۲ ایالت خود را که اکثرا در جنوب قفقاز قرار داشتند از دست داد. بدنبال جنگهای ۱۸۲۷ - ۱۸۲۶ که منجر به عقد قرارداد ترکمانچای شد، نیکلا نواحي دیگر ایران را به تصرف در آورده این کشور را از حق کشتی رانی در سواحل متعلق به خود ، واقع در ساحل بحر خزر، محروم کرد. خاطره نجاوزات گذشته ، محدودیت های کنونی که ایران از آنها رنج می برد، بیمناکی از تجاوزات دیگر و نیز تحریکات رقابت آمیز، ایران را بر آن داشته است که مخالف سرسخت روپها باشد....."

کارل ماکس، زنده نماند تا بعدها شاهد ادامه همان سیاست های " پتر" ی ، " الکساندر" ی و " نیکلا" یی توسط مارکسیست ، لنینیست ها باشد. سیاست هایی که بهر حال روپها را بر سر بقره چاه های نفت قفقاز نشاندند بود و عطش کمونیست ها را برای " نفت شمال " تیز تر می کرد.

شاید با توجه به این واقعیات تاریخی باشد که بتوان ارزیابی منصفانه تری از سیاست ممتقل ملی پهلوی دوم بعمل آورد و بخصوص در رابطه با صنعت نفت ارزش خدمات او را دریافت . بهر تقدیر در این فصل تلاش می شود که به اختصار نگرشی بر تاریخ نفت شوروی داشته باشیم .

از دیدگاه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، این کشور پیشاهنگ فنی مسائل نفت جهان بوده و حفر نخستین چاه نفت را نیز روپها انجام داده اند. توسعه بهره برداری نفت در روسیه مرهون گسترش روابط بازرگانی میان روسیه و اروپا در آخرین سالهای قرن نوزدهم است . اروپا ، در زمان روسیه تزاری امتیازاتی در این کشور بدست آورد و منابع جدیدی را کشف کرد که در پرتو آن

توانست " نیمه انحصاری " را که استاندارد اوایل مادر، به کوشش راکفلر بزرگ و با ارائه فرآورده های نفتی امریکائی ایجاد کرده بود، بشکند .

مساعد بودن شرایط ژئولوژیکی و ساختمان رسوبات زمینهای اطراف باکو و تکمیل وسایل حمل و نقل تا ساحل دریای سیاه در سال ۱۸۸۰، انگیزه سوداگران دیگری بود که صنعت نفت روسیه را توسعه می داد .

اندکی بعد گروه شل که با سرعتی کم نظیر پیشرفت می کرد بر سر سفره چاههای نفت روسیه نشست تا با استفاده از همه ویژگیهای نفت این کشور، زنجیرهای انحصار " استاندارد اوایل " راکفلر را در شرق سوئز از هم بگسلد .

تا آن زمان حل نفت با چلیک و حلب صورت می گرفت و ضایعات و هزینه بسیاری در بر داشت . در سال ۱۸۹۲ نخستین نفت کش اقیانوس پیما به آب انداخته شد و چون از لحاظ ایمنی نیز اجازه عبور از کانال سوئز در یافت داشته نفت روسیه امکان توسعه بیشتری یافت . این سرعت توسعه به حدی بود که در سالهای پیش از آغاز جنگ جهانی اول، تولید نفت روسیه بلافاصله پس از تولید امریکا در مرحله دوم جهانی قرار گرفت .

سپل سرمایه گذاری در صنعت نفت به سوی روسیه تزاری از سوی سرمایه داران اروپائی سرازیر شد، اما با آغاز جنگ جهانی اول و سپس با انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷، عمراین شوق و ذوق و خوش بینیها به پایان آمد .

از نخستین دست آوردهای انقلاب کمونیستی اکتبر ۱۹۱۷ یکی هم این بود که صنعت نفت روسیه، همانند بخشهای دیگر اقتصادیه مالکیت

دولت جدید در آمد و چون دولت به سبب شورشهای قیل از پیروزی انقلاب ،
بیش از هر چیز به تقویت بنیه اقتصادی خود نیاز داشت راه اندازی
مجدد تولید و صدور نفت باکو را در الویت قرار داد و کوشید تا با
افزایش تولید نفت و صدور آن ارز لازم برای سر و صورت دادن به
برنامه های اقتصادی خود به چنگ آورد .

در سال ۱۹۲۰ تولید سالانه نفت شوروی از دوران قیل از
انقلاب اکتبر نیز فزونی یافت و این توفیقی بسیار چشمگیر برای
دولت جدید کشور شوراهای بود . اتخاذ یک روش سخت گیرانه داخلی
بیش از هر چیز در این توفیق مؤثر بود ؛ در آرزوها به سبب
توسعه استفاده از اتومبیل و بکار بردن نفت بعنوان ماده سوختنی
در صنایع امریکای شمالی و اروپای غربی بازار نفت بسیار گرم بود .
دولتمردان حکومت جدید مسکو در سیاست سختگیرانه داخلی می کوشیدند تا
صنایع اتومبیل سازی توسعه نیابد ، در حمل و نقل از موتور استفاده
نشود و کارخانه های نیز که یکی پس از دیگری در شوروی ساخته
می شد تا آنجا که امکان داشت بجای نفت از ذغال سنگ و نیروی برق
استفاده کنند .

منابع عظیم ذغال سنگ در بزرگترین منطقه صنعتی یعنی
مسکو و لنینگراد و هم چنین مراکز بزرگ هیدرو الکتریکی که بر
روی رودخانه های بزرگ تاسیس شده بود تحقق این سیاست را امکان
پذیر می ساخت .

تا آغاز جنگ جهانی دوم ، نفت شوروی در بازارهای
جهان خریدار بسیار داشت و دولت شوروی نیز برای آنکه این توسعه
مطلوب را تقویت کند در ساختن کشتی های نفت کش ، مخازن نفتی
و وسائل توزیع و پخش نفت در بسیاری از کشورهای اروپائی و از

جمله انگلستان سرمایه گذارهای بسیار بعمل آورد .

پیش از شروع جنگ جهانی دوم صنایع نفت شوروی در مجموع ۱۵ درصد بازارهای نفتی دنیا را در دست داشت اما با ورود نیروهای هیتلری به داخل خاک شوروی، بسیاری از تاسیسات، مراکز و وبایل تولید نفت شوروی بدست نیروهای نازی افتاد و از آن پس علیرغم تمام کوشش و تلاشی که برای یافتن منابع تازه نفت در داخل خاک شوروی بعمل آمد، دولتمردان سکو چشم بر راه داشتند تا کاروانهای نفتکش سلامت از کرانه های اروپا به بنادر شمالی روسیه مانند آرخانگلسک و مورمانسک برسند یا نفت و سایر وبایل با راه آهن ایران به بخش های جنوبی اتحاد جماهیر شوروی حمل گردد.

شوروی در پایان جنگ تجدید ساختمان اقتصاد خود را بطور جدی و فعالانه آغاز کرد. توجه به صنایع نفت در این باز سازی در اولویت ویژه قرار داشت. در روسیه، نقاط بسیاری از لحاظ زمین شناسی وضع رسوبی دارند و بطور بالقوه نفت خیز محسوب میشوند. نخستین بررسی ها نشان داد که در ناحیه اورال و ولگا منابع نفتی وسیعی وجود دارد. با تلاش فراوان فعالیت تولیدی در این مناطق آغاز شد و در مدت کوتاهی تولید نفت در آن همپسای تولید باکو شد. این پیشرفت همچنان ادامه داشت تا جائی که از میزان تولید باکو فراتر رفت.

مراکز تولید نفت و گاز شوروی در قفقاز و ناحیه ولگا - اورال قرار دارد که اخیرا مراکز جدید آسیای مرکزی و سیبری غربی نیز به آن افزوده شده است.

افراد و محافل خاصی که یکباره خط بطلان بر همه خدمات

و زحمات محمد رضا شاه پهلوی می کشند و علاقمند نیستند تا تلاشهای میهن پرستانه وی برای احقاق حقوق ملی ایرانیان مجال تجلی یابد، تنفیر سیاست اتحاد جماهیر شوروی را در مورد نفت شمال ایران معلول اکتشاف منابع نفتی جدید در ناحیه ولگا و اورال و همچنین سیبری غربی می دانند و معتقدند که مسکو از زمانی دست از تعقیب سیاست چنگ انداختن بر منابع نفتی ایران و عراق برداشت که خود منابع تازه‌ای از نفت و گاز در خاک روسیه کشف کرد و چون این منابع تا حد کافی سرشار و غنی بودند، دیگری لزومی برای حضور شورویها در ایران و عراق وجود نداشت. این طرز تفکر که نشان عمیق از ساده پنداری دارد، سالها بر سر زبانها بود اما پیر از اشغال نظامی افغانستان و بامید بهره برداری از منابع بسیار اندک گاز این کشور، باطل بودن آن روشن شد و بطوری که در بخش های بعد خواهیم دید دست شستن موقت از هوس دست اندازی به منابع نفتی ایران تنها مرهون سیاست قاطعانه و واقع بینانه ای بود که از سوی شاهنشاه ایران همزمان در برابر هفت خواهران و تسک انحصاری شوروی اجرا گردید.

بهر تقدیر، اتحاد جماهیر شوروی علیرغم مصرف روز افزون داخلی، در پرتو اتخاذ یک سیاست نفتی عاقلانه که بیش از یک مبنای سیاسی متکی بر اساس اقتصادی است توانسته بازارهای عمده و بی سروصدائی را خارج از محدوده اعمار خود، حتی در کشورهای اروپائی و در کنار گوش هفت خواهران، شرکتهای مستقل نفتی و از آن مهمتر در کشورهای عضو ناتو در دست داشته باشد.

در میان کشورهای عمده مصرف کننده اروپای غربی، تنها انگلستان و هلند تا کنون نخواسته یا نتوانسته اند از مزایای

اقتصادی نفت شوروی استفاده کنند. هلند به این دلیل که سهم بزرگی از شرکت رویال داچ شل را دارد و انگلستان بهر حال به این دلیل که در دوشرکت بزرگ بین المللی سهم مهمی دارد از معامله با مسکو سر باز زده‌اند. ایتالیا با آنکه عضو پیمان دفاعی اتلانتیک شمالی "ناتو" است و این پیمان نیز بشدت تحت فشار خواه‌بران امریکائی قرار دارد، معهداً از خریداران عمده نفت اتحاد شوروی است. فرانسه، بلژیک، و آلمان از اعضای ناتو و سوئد بعنوان پیشرو کشورهای اروپائی در خرید نفت از شوروی، قراردادهای مشفقانه‌ای با شورویها دارند .

یکی از نقاط قوت این قراردادها، امنیت خاطر است

که خریداران از بابت حمل‌مطمئن نفت روسی به کشورهایشان دارند. برای آنکه آمار نیز قضاوت خود را در این بررسی انجام داده‌باشد کافی است بگوئیم که صادرات نفت اتحاد جماهیر شوروی به کشورهای اروپای غربی که در سال ۱۹۵۵ تنها به میلیون تن بود در سال ۱۹۶۸ (۱۳۴۷) به ۴۰ میلیون تن رسید.

مسکو یکبار بشدت تلاش کرد تا بعضی از کشورهای اروپای

غربی اجازه دهند خط لوله شوروی - اروپای شرقی از خاک آنها بگذرد و بطور مستقیم نفت روسی را به پالایشگاههای آلمان غربی، اتریش، سوئیس و حتی شرق فرانسه برساند اما تلاشهای مسکو به نتیجه نرسید و حتی قراردادی که بطور دو جانبه میان شوروی و حکومت محلی باویر در آلمان منعقد شده بود تحت نفوذ کارتلها و با فشار توانفرمای دولت آمریکا بر دولت آلمان الغاگردید .

نکته مهمی که باید بر آن توجه داشت اینست که اتحاد

جماهیر شوروی سوسیالیستی بیش از هر کشور نفت خیز دیگری در جهان

نیاز به صدور نفت خود دارد . صدور نفت تنها راه اقتصادی است که برای مسکو تامین کننده منابع ارزی است . ارزی که شوروی می تواند با آن نیازمندیهای اقتصادی خود را بر طرف کند . دنیای آزاد هنوز تصویر روشنی از سایر صنایع شوروی ندارد و آنچه که نشانه ساخت شوروی دارد چندان اعتمادی نمی کند ، اما نفت ضوابط و استانداردهای شناخته شده خود را دارد . شوروی بسرای نمونه تنها در یک مورد برای سیر کردن شکم ملت خود نیاز فراوان به گندم امریکائی و کانادائی دارد و صاحبان انبار غله نیز در برابر روبل روسی مائده خود را نمی فروشند ، بنا براین تنها راه ، صدور نفته فروش آن و بدست آوردن از خارجی است که تازه این همه نیز تکافو نمی کند و لاجرم هر از چند سال یکبار طلای روسی اورال باید به سویس سرازیر شود تا کمونیست ها بتوانند با فروش آن شکم خود را سیر کنند .

تنزل وحشت بر انگیز بهای طلا در بازارهای بین المللی هنگامی اتفاق می افتد که شورویها قصد فروش طلا دارند و سوداگران وال استریت زمان را برای اعمال فشار مناسب می بینند .

بهر تقدیر ، شورویها در پرتو سیاست نفتی خود امروز در میان مهمترین کشورهای تولید کننده نفت مقام اول را دارند و امریکا ، عربستان سعودی ، ایران ، ونزوئلا ، نیجریه ، کویت ، لیبی ، عراق ، کانادا ، امارات متحده عربی ، و الجزایر مقامهای بعدی را بخود اختصاص داده اند .

در پایان این فصل اشاره ای به ارقام ذخایر ثابت شده نفت در نقاط مختلف جهان نیز ضروری می نماید تا بهنگام نتیجه گیری از این تحلیل و تجزیه اطلاعات کافی در اختیار داشته باشیم

دربرسی این ارقام باید توجه داشت که ذخایر احتمالی و همچنین امکانات استخراج نفت از شن و ماسه آلوده به نفت در نظر گرفته نشده است.

جمع ذخایر نفتی جهان ۵۷۹/۵ میلیارد بشکه برآورد شده است. بموجب این ارقام رسمی که مجله امریکائی تایم در شماره ۶ ژانویه ۱۹۷۵ خود بچاپ رسانده عربستان سعودی ۱۲۲ میلیارد، شوروی ۷۵ میلیارد، کویت ۶۴ میلیارد، ایران ۶۰ میلیارد، امریکای شمالی ۳ / ۲۵ میلیارد، عراق ۳۱/۵ میلیارد، لیبی ۵/۵ میلیارد، امارات متحده عربی ۲۴ میلیارد، انگلستان ۲۰ میلیارد، چین ۱۹/۶ میلیارد، نیجریه ۱۵ میلیارد، ونزوئلا ۱۴ میلیارد، اندونزی ۱۰/۵ میلیارد و کانادا ۹ میلیارد بشکه به عنوان ذخایر تثبیت شده نفت در زیر سرزمینهای خود ودیعه دارند. ذخایر تثبیت شده قطر، عمان، بحرین، الجزایر، اکوادور، نروژ، مکزیک، آرژانتین، استرالیا، بروئتی و مالزی و همچنین گابن زیر رقم ۹ میلیارد قرار دارند. به این ترتیب در یک جمع بندی ساده منطقه خاور میانه ۳۲۳/۷ میلیارد بشکه و آنگاه باتفاق سایر اعضای اوپک در افریقا امریکای لاتین و اندونزی ۴۰۲ میلیارد بشکه از مجموع ۵۷۹/۵ میلیارد بشکه ذخایر ثابت شده نفت جهان را در اختیار دارند. سایر مناطق نفتی جهان که شوروی، امریکا، انگلستان، چین، کانادا، نروژ، مکزیک، آرژانتین، استرالیا، بروئتی، مالزی، و گابن را در بر می گیرد، بطور مجموع ۱۷۲/۵ میلیارد بشکه از ذخایر ثابت شده نفت را در زیر زمین های خود انبار کرده اند.

از پل گتی تا خمینی

.....گناه من آن بود که حق داشتم :

تصویب قانون جدیدی پیرامون نفت در ایران به خشم
و مائل ارتباط جمعی جهان درباره کشورم و خود من افزود.....
تاریخ نشان خواهد داد که با رئیس مملکتی که به آینده ملتش
دل بسته بود و جهان را به همبستگی و تعاون میخواند، چه رفتاری
شد.....

.....و گناه من این بود که برای میهنم بلند پروازی میکردم
و مرا متهم به داشتن " جاه طلبی های شخصی " می کردند. مگر نه
اینست که احتمال زنده ماندنم تا پایان این طرحهای طویل المدت
ناچیز بود ؟ . من برای خودم هیچ نمی خواستم . هدف و آرزوی من

این بود که همه پیش‌بینیهای لازم برای تأمین آینده ایران انجام شود، که وحدت و تمامیت ایران تضمین گردد، که ایرانیان مرفه باشند..... هدف من نه خواب و خیال بود و نه اهریمنی....."

(پاسخ به تاریخ، نوشته محمد رضا شاه پهلوی)

اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی با نوشتن این نکات تکان دهنده در کتاب "پاسخ به تاریخ" و در بخش مربوط به نفت به گناهای اشاره می‌کند که در قاموس شرکت‌های چند ملیتی و دولت‌هایی که به بهانه حفظ منافع شرکت‌های خود، سایه گستر چتر حمایت سیاست خارجی بر سر آنها هستند، قابل کیفر است و عقوبتی را ایجاب می‌کند که سرنوشت مرد وطنپرستی چون پهلوی دوم نمونه‌ای از آن است.

خواب خرسهای قطبی و پایان دوران طلائی هفت‌خواهران، ورود شرکتهای مستقل به بازار نفت، قراردادهای ۲۵ - ۷۵، قرار دادهای مشارکت و پیمان کاری، تحول انقلابی در قیمت‌گذاری نفت، هدایت اوپک، افزایش قیمت نفت، اعمال حاکمیت ملی بر تمامی منابع زیرزمینی، سودآور شدن و احراز نخستین مقام برای شرکت ملی نفت ایران، پیشنهاد و توصیه برای یافتن منابع دیگری به جای نفت و سرانجام ایجاد خط لوله دوم گاز به منظور گاز سوز کردن صنایع اروپای غربی گناهایی بود که محمد رضا شاه پهلوی، شاهنشاه ایران، از دیدگاه دولتمردان سیاستهای تاثیر پذیر از کارتل‌های نفتی، مرتکب شده بود و باید کیفر آن را می‌دید.

در فصلهای پیشین این کتاب دیدیم که سال ۱۹۵۹ (۱۳۳۸) و سال بعد از آن با قیام کشورهای نفت خیز علیه آزادی عمل شرکت‌های نفتی بین‌المللی در تعیین قیمت نفت، سهمیه بندی و تحدید

واردات نفتی به آمریکا ، تشکیل کمیسیون نفت اتحادیه عرب و کاهش بهای نفت و ایجاد اوپک، خواب خرسهای قطبی آغاز شد و هفت خواهران ناگزیر شدند تا حدی دست و پای خود را جمع کنند .

برای شناخت این رویدادها و اثرات فراگیر آن ناگزیر باید باز هم کمی به عقب برگردیم و از ظهور شرکت های معروف به مستقل یا به نامی دیگر " اوتسایدر " ها سخن بگوئیم :

" ژان پل گتی " سوداگر معروف نفتی که زندگی—ش در معاملات نفتی، گردآوری مجموعه های هنری ، کاخهای مجلل و زنان زیبا و دلربا خلاصه می شد، در صنایع نفت آمریکا به ثروت بسیار آورده ای رسید و صاحب دو شرکت "گتی اویل " و " شاید وتراویل " گردید. ژان پل گتی اگر چه ماسند رقیب خود گلبنگیان خیس و خشک دست بود، اما اگر بوی نفت را از جایش می شنید شاگهان به بسی اعتباری پول پی می برد و به یک چشم بر همزدن حاضر به میلیونها دلار سرمایه گذاری ، حاتم بخشی و کرامت نفتی می گردید . پل گتی، بطور ناگهانی احساس کرد که قاره آمریکا برای جثه او و خواب و خیالهای او کوچک و تنگ و محقر است و به شوق راه پیدا کردن به جهان هفت خواهران کوشید تا به دنیای نفتی شرکت های میجر، آنجایی که سیاست خارجی آمریکا سایه افکن بر سر آن بود، راه پیدا کند.

تلاش برای بدست آوردن امتیازی در عراق و یا ایران با شکست روبرو شد. نفت مصر نمی توانست بزعیم او آینده ای داشته باشد و بر حسب تصادف درست در همین هنگام بود که عربی—ن — امریکن اویل کمپانی (آرامکو) امتیاز خود را در منطقه بیطرف ، با بخشی از فلان قاره خلیج فارس مبادله کرد و تصمیم گرفت که عملیات خود را در اطراف بندر و پالایشگاهی که حالا دیگر به کار افتاده بود،

تمرکز دهد.

بقیه ماجرا را از زبان آلکسی واسیلیف در کتاب مشعل
های خلیج فارس بشنویم :

".....در نوامبر سال ۱۹۴۸، هواپیمائی ته چندان بزرگ، از یک
فرودگاه خاکی در نزدیکی شهر کاه گلی الکویت به هوا برخاست و
راه جنوب در پیش گرفت. هواپیما از فراز دریای ریگ گذشت و به
تپه های منطقه بیطرف رسید. یک زمین شناس در هواپیما بود. او
پس از پژوهشهای زمین شناسی منطقه به الکویت باز گشت و بینه
اریابش تلگراف کرد که " ساختن میدوار کننده ای است ". گتسی ،
اندیشید که اجر و پاداش به هزینه روشن کردن شمع می ارزد. اما ،
برای او ، در بیمای گروهی از کمپانی های امریکائی که " آمین
اوایل " را پدید آورده و از حکومت کویت در منطقه بیطرف امتیاز
گرفته بودند، رقیبانی پیدا شدند. برای همین بود که وی ۷/۵
میلیون دلار به شیخ احمد پرداخت و نیز وعده داد که در آینده ،
سبالتی کلان برای او منظور دارد . گتی به حکومت عربستان - یکی
از دو مالک منطقه بی طرف - مراجعه و حق امتیاز و پنجاه درصد
سهام کمپانی آینده را با شرایطی دریافت کرد که غولهای بیمن
المللی نفت را از ختم دیوانه ساخت ،هاوارد پیچ از جرمسی
(استاندارد اوایل نیوجرسی) با نگرانی گفته بود : "این توافق
می توانست همه چیز را در خاور سیانه دگرگون سازد " حق هم داشت
زیرا این توافق نمایانید که معامله نفت ، در صورتی که " مستقلاها "
آماده باشند برای سهم خود از این شیرینی ، پولی، بارها بیشتر
از هفت خواهران بپردازند، چه سودهایی دارد . در سال ۱۹۴۸ ،
هنگامی که نفت از چاههای الخاصه فواره زد، آرامکو ۲۸ میلیون
دلار به حساب سلطان سعودی واریز کرد، اما گتی برای نفتی که هنوز
یافت نشده بود ، ۱۰ میلیون دلار داده بود..... باید یادآور شویم
که سر انجام وی (گتی) از حساب نفت منطقه بیطرف میلیاردر شد...."

سیستم موسوم بد ۵۰ - ۵۰ که عمر چندان طولانی هم نداشت در سال ۱۹۵۰ در عربستان سعودی و در سالهای ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ به ترتیب در کوئیت، عراق، قطر و بحرین مورد عمل قرار گرفت. گفته می شود که ساعتی ده و چهل دقیقه با مدام روز چهارشنبه شانزدهم اسفند ماه ۱۳۲۹ که سپهبد رزم آرا در مسجد شاه تهران به تحریک جبهه ملی و آیت الله کاشانی توسط خلیل طهماسبی از اعضای فدائیان اسلام کشته شد، متن لایحه قرارداد ۵۰ - ۵۰ را در کیف دستی خود داشت، اما بهر حال ایران پس از انعقاد قرارداد کنسرسیوم در سال ۱۹۵۴ (۱۳۳۳) به استفاده از سیستم ۵۰ - ۵۰ پرداخت. بدنبال نفوذ ژان پل گتی در نفت منطقه بیطرف و برقراری سیستم ۵۰ - ۵۰ که نخستین رخنه در سد قدرتهای نفتی بود، طلسم افسانه انحصار غولهای نفتی آسیب پذیر تلقی شد و آنچه که شاه ایران و انریکو ماتهیی در صدد انجامش بودند و سرانجام به سیستم ۲۵ - ۷۵ منجر شد، عوامل مهمی بودند که پیشرفت شرکت های مستقل را پس از تولد بدنبال داشت. اما این نکته نیز گفتنی است که اصرار و تعمد غولهای نفتی در انحصار نفت و افزایش ثروتهای باد آورده شان خود از مهمترین علل برای برانگیختن سایر " صاحبان ثروت و سرمایه " در جهت تشکیل شرکت های مستقل بود.

روحانی در کتاب صنعت نفت ایران می نویسد :

".....از بعد از جنگ دوم جهانی موضوع منافع هنگفتی که عاید شرکت های میجر می شد، همراه با نشر اطلاعاتی در باره منابع نفتی خاور میانه توجه عموم را پیش از پیش به منطقه مزبور جلب

کرد. در پایان سال ۱۹۴۳ یک هیأت امریکایی که تحت ریاست زمین‌شناس مشهور موسوم به "دوگلیر" مامور انجام تحقیقاتی درباره ذخایر زیرزمینی نفت شده بود، طی گزارشی که برای دولت امریکا تهیه نمود اظهار داشت که به علت وجود ذخایر سرشار نفت در منطقه خلیج فارس، از آن پس مرکز ثقل تولید نفت جهان از ناحیه خلیج کارائیب به منطقه خلیج فارس منتقل خواهد شد. از آن هنگام به بعد عده‌ای شرکت‌های امریکائی "مستقل" که تا آن وقت فعالیت زیادی در سطح بین‌المللی نداشتند، ب فکر توسعه عملیات خود در خارج از کشور امریکا افتادند. اینها شرکت‌های مجهزی بودند که در ایالات متحده امریکا پیش از شرکت‌های میجر نفت تولید می‌کردند (در سال ۱۹۵۲ رقم تولید آنها تقریباً بالغ بروزی یک میلیون و شصدهزار بشکه گردید در حالی که شرکت‌های میجر جمعاً کمتر از نصف این مقدار تولید کردند ولی در خارج از ایالات متحده (در امریکای جنوبی و نیمکره شرقی) ، فقط مقادیر محدودی تولید می نمودند که با حجم تولید شرکت‌های میجر به هیچ وجه قابل مقایسه نبود. اندکی پس از پایان جنگ دوم، این شرکتها شروع به فعالیت‌هایی برای کسب امتیازات نفت در خاور میانه نمودند. شرکت‌های میجر البته از این عمل خشنود نبودند، ولی بیشتر به علت پشتیبانی بعضی محافل سیاسی امریکا از شرکت‌های مزبور چاره‌ای جز تحمل این تازه واردها و حتی یک نوع همکاری با آنها نداشتند، کما اینکسه یک سال بعد از عقد قرارداد کنسرسیوم ، شرکت‌های میجر امریکائی عضو کنسرسیوم مجبور شدند پنج درصد از سهم خود را به نه شرکت مستقل واگذار کنند. ضمناً کشورهای صاحب نفت ، شرکت‌های مستقل را به آغوش باز می پذیرفتند، چون می خواستند بعضی اطلاعات اساسی را که در آن شرایط قراردادهای نفتی لازم می دانستند، ولی شرکت‌های میجر حاضر به قبول آن نبودند به وسیله آنها عملی کنند....."

فتح الله سعادت در کتاب پژوهشی در مسائل نفتی ایران

می نویسد :

"..... قسمت عمده تولید و تصفیه و حمل و نقل و توزیع نفت در خارج آمریکا تا سال ۱۹۵۰ در دست شرکت‌های بزرگ نفتی متمرکز بود. این شرکت‌ها علاوه بر موقعیت ممتاز و تقریباً انحصاری که در کار نفت در خارج آمریکا داشتند در داخل آن کشور نیز از قدرت و نفوذ عظیمی بهره مند بودند، لیکن قوانین ضد تراست آمریکا مانع می شد که آنان سلطه بلا متنازع خود را در داخل آمریکا تثبیت نمایند. در این کشور علاوه بر شرکت‌های بزرگ، تعدادی شرکت‌های نفتی دیگر نیز وجود داشتند که بعنوان شرکت‌های مستقل (INDEPENDENTS) شناخته می شدند، چه آنان راه و روش خود را در خارج از کارتل بین المللی و مستقل از کار آنها دنبال می کردند. در اروپا دسته‌ای دیگر از شرکت‌های نفتی، تحت شرایط دیگر و با هدفها و مقاصد دیگری تشکیل یافتند. اینها شرکت‌های نفتی بودند که مستقیماً توسط دولت‌ها یا با تأیید و نظر دولت‌ها به منظور و اجرای سیاست آنان پای به عرصه وجود نهادند..... این شرکت‌ها بتدریج موفق شدند که از نفوذ بلا متنازع غولهای نفتی بکاهند....."

اگر چه نظرات فوآد روحانی و فتح الله سعادت دو کارشناس نفتی صنایع ایران در مورد شرکت‌های مستقل از واقعیت کامل برخوردار است، اما فراسوی این "تعریف و تاریخچه" که بسیار ساده بنظر می آید و به تعبیری یک برداشت تکنوکراتیک است، مسائل مهم دیگری وجود دارد که بدون پرداختن به آنها، نه همه حقیقت کشف می شود و نه نقش ایران و پادشاهش در شکستن طلسم غولهای نفتی روشن می گردد.

نخست باید توجه داشت که وقتی سخن از شرکت‌های مستقل بمیان می آید، بلافاصله باید این شرکت‌ها را به دو دسته تقسیم کرد. دسته نخست که پیشگام هم هستند شرکت‌های مستقل امریکائی اند که بخاطر قانون ضد تراست آمریکا و به سودای غارت و سهم شدن در "منافع جهانی نفت" هدف و آینده خود را در خارج از آمریکا جستجو

کردند و دسته دوم شرکت‌های دولتی یا نیمه دولتی اروپای غربی هستند که ایجاد و فعالیتشان ماله "بودن یا نبودن" در عرصه زندگی سیاسی و اجتماعی است.

"استاندارد اوایل ایندیانا"، "کنتیننتال"، "شینکلر

اوایل"، "سیتیز سرویس" و "گتی اوایل" به سودای پول بمیدان آمدند، اما "انی" ایتالیا یا کمپانی نفتی ژاپن سودای مال نداشتند. برای این‌گونه شرکت‌ها در دسته دوم، ماله نیاز ملی و منافع ملی مطرح بود. شرکت‌های سوداگر امریکائی دانه می ریختند تا به حکومت‌کشورهای تولیدکننده نفت بخاطر ثروت تنفری که از اعمال بی‌رویه کارتلها داشتند منافع بیشتری بپردازند اما در حقیقت در ماهیت تلاشهای خود، آرزو داشتند که بصورت نوعی شریک برای کارتلها درآیند. "آلن کالورت" رئیس جمعیت صاحبان صنایع مستقل نفتی امریکا یکبار گفت:

"هر منتقلی، از ته دل درک می‌کند که نمی‌تواند بی

کمپانی‌های بزرگ فعالیت کند. آخر ما همه، یک جهان داریم!"

اما این جهان برای دسته اول و دوم مستقل‌ها، تفاوت بسیار داشته برای شرکت‌های مستقل امریکایی که در کارتل حضور نداشتند، شرکت در سودای جهانی نفت بمفهوم گسترش مبارزه و رقابت از داخل مرزهای امریکا به بیرون بود، اما همین تلاش برای مستقل‌های ژاپنی و اروپایی که از سوخت مایع محروم بودند معنای دیگری داشت: معنای زنده ماندن در عرصه اقتصاد، تامین نیاز ملی و حفظ منافع ملی.

ژاپن ، بعنوان دومین دولت صنعتی جهان سرمایه‌داری ۸۰ تا ۹۰ درصد از سوخت مایع خود را از منابع نفتی حوزه خلیج فارس تامین می‌کند. ژاپن صنعتی در همه رشته‌ها عرصه را بر رقیبان امریکائی و اروپائی تنگ‌کرده است اما برای نفت ، ناگزیر است با اکراه به " هفت‌خواهران " باج بدهد.

جان فشانی ژاپنی‌ها برای تامین نفت مورد نیاز ژاپن حماسه‌ای است کم نظیر ، حماسه‌ای که یک‌سوی آن نیاز به نفت است و سوی دیگر آن توطئه ، کارشکنی و خرابکاری از سوی هفت‌خواهران. تازه نباید فراموش‌کنیم که ژاپن با صنایع کشتی‌سازی خود و داشتن ناوگان عظیم نفتکش‌ها شرایطی برای خود فراهم آورده که هفت‌خواهران بیشتر نفتکش‌های خود را به ژاپن سفارش می‌دهند!

ژاپنی‌ها برای رخنه به حوزه‌ای که نفت در آن مالا مال است از صرف نیرو و پول هم دریغ نکردند ، در دهه پنجاه امتیازی در فلات قاره بیطرف بدست آوردند ، بعد " میتسوبیشی اویل کمپانی " در ابوظبی امتیاز ۶/۵ هزار کیلومتر مربع از اراضی این شیخ نشین بدست آورد. در سال ۱۹۷۲ شرکت‌های ژاپنی ۲۲/۵ درصد سهام شرکت " ابوظبی مارین اریز " را که بشدت رو به رشد و گسترش بود بمبلغ ۲۲۰ میلیون لیره استرلینگ از بریتیش پترولیم خریداری کردند که بهنگام خود سر و صدای بسیار بر انگیخت : ماجرا از این قرار بود که بریتیش پترولیم،خواهر انگلیسی کارتلها، ساچار بود به سبب هزینه‌های گزاف اکتشاف نفت در دریای شمال و آلاسکا ، بخشی از سهام خود را بفروشد.

انگلیسی‌ها درصدد معامله با آلمان غربی بودند اما

این مشتری اروپائی، بر سخت و رام نشدنی بود . معامله گرانی و

۲۷/۵ درصدی که در معامله بفروش نمی رسید مطرح شد. آلمانی ها زیر بار نرفتند، ناچار ژاپنی ها از راه رسیدند و پول نقد پرداختند. " یوشیتو " رئیس شرکت دولتی نفت ژاپن گفت ایمن معامله بمفهوم تحولی همه جانبه در همه سیاست های نفتی ژاپن است. و یکی دیگر از مدیران همین شرکت با تعجیل اظهار داشت: ژاپنی ها نمی کوشند که راهی به خلیج فارس بیابند، آنها هم اکنون در خلیج فارس هستند!!، اما این همه خوش باوری یکسال بعد به یأس مبدل شد. روزی که ژاپنی ها سهام را خریدند، تولید سالانه ۲۵ میلیون تن بود و انگلیسی ها وعده می دادند که تا شش بار افزایش خواهد یافت. پیش بینی درست بود، اما جنگ اکتبر ۱۹۷۳ حکومت ابوظبی را ناگزیر ساخت تا رشد استخراج نفت را محدود کند و باین ترتیب معامله پر سر و صدای کشور آفتاب تابان شمری را که انتظار می رفت بسیار نیاورد!

از شرکت های مستقل نفتی سخن در میان بود. مثل "انی" ایتالیا. ایتالیا نه همانند آلمان غربی ذغال سنگ داشت و نه چون فرانسه، سهمی در کارتلها و منابع نفتی افریقای شمالی. "انی" به این خاطر بوجود آمد. انریکو ماته بی در راس آن قرار داشت و در نزدیک به ۱۵ کشور آغاز فعالیت کرد. جنگ ماته بی با هفت خواهران یک جنگ نا برابر بود. مردی که در زمان جنگ "عضو نهضت مقاومت ایتالیا" بود و در حزب دموکرات مسیحی آبروئی داشت، اینک هفت خواهران را که زیر چتر حمایت دولت های خود نیز بودند بمبارزه طلبیده بود. مبارزه ای نابرابر. هفته نامه امریکائی "پترولیوم اینتلیجنس" در زمان حیاتش نوشت:

".....در برخی محافل، سینیور انریکو ماته بی را چون یک

قهرمان معرفی می کنند و در محافلی دیگر چون یک تبهکار او نه
این است نه آن . مردی است بسیار تیزبین ، با فراست و برخوردار از
فانتزی . سیاستمداری که تعهد ندارد و با زیرکی و چابکی
امپراتوری تفتی اش را می سازد..."

محمد رضا شاه پهلوی از کنرسیوم و قراردادی کسه
پرداخته شده بود تنفر داشت . ۵۰ - ۵۰ او را ارضا نمی کرد و
ناگهان هردو همدیگر را یافتند . ۲۵ - ۷۵ ستون فقرات کارتلهای را
شکسته... و شکست! . هفت خواهران به ستیز جدی با هردو برخاستند
هم با شاه و هم با ماتهیی . کار ماته بی آسان تر بود و همان
سان که دیدیم پس از چند سوء قصد نافرجام سر انجام در مانه
هوائی در اکتبر ۱۹۶۲ (۱۳۴۱) کشته شد .

بعد نوبت به محمد رضا شاه پهلوی رسید . انقلاب سفید
در حال تکوین بود . شاه محبوب بود . شاه داشت انقلاب می کرد . ملت
را با خود داشت و مبارزه با او آسان نبود! ، اما غولها نیز صبور
نبودند . آیا باید غائله عشایر فارس را در سال ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲ ،
توطئه های تیمور بختیار برای کودتا ، آنهم بدنبال حضور در کاخ
سفید واشنگتن و حکومت علی امینی و ظهور آیت الله خمینی وحادثه
۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را تصادفی بشناسیم؟
راستی تصادفی بود؟

ماتهیی در چهارده کشور دیگر نیز فعالیت داشت ، چرا
تنها در رابطه با ایران باید کشته می شد؟ فراموش نکنیم که برخی
از موافقت نامه هائی را که مستقلاً امضا کردند " قرارداد " بود
و نه امتیاز! . عصر امتیازها بهمت پادشاه ایران پایان یافته
بود .

پای صحبت فتح الله سعادت چهره سر شناس نفتی ایران
می نشینیم تا از زبان او بیشتر بدانیم :

".....در سالهای ۱۹۵۷ - ۱۹۵۸ به ابتکار شاهنشاه آریامهر
قراردادهای جدید نفتی بین شرکت ملی نفت و شرکتهای مختلف نفت
منعقد شد که تا آن زمان در جهان سابقه نداشت و بهمین مناسبت
بنام قراردادهای شاه ایران در دنیا معروف گردیدند.....این
قراردادها منتج به تشکیل دو شرکت مختلط بنام "شیرپ" - شرکت
نفتی ایران و ایتالیا - و ایپاک - شرکت نفتی ایران پان امریکن
- که اولی با یک شرکت ایتالیائی بنام "آجیب میناریا" و دومی
با یک شرکت امریکائی بنام شرکت نفت پان امریکن منعقد شده . ۵۰
درصد سهام هر یک از شرکتهای متعلق به شرکت ملی نفت ایران شد .
تسهیم منافع بر اساس ۵۰ - ۵۰ که تا آن موقع متداول بود برای
نخستین بار جای خود را به اصل ۲۵ - ۷۵ درصد بخت ایران داد و
بهمین مناسبت نیز بعنوان نمونه مورد استفاده کشورهای نفت خیز
در عقد قراردادهای جدید قرار گرفت....."

غولها ، هنوز از ضربه فعالیت های شرکت های مستقل و
انقضادهای پی در پی قراردادهای ۲۵ - ۷۵ بیرون نیامده بودند که
محمد رضا شاه پهلوی " گناه دیگر" خود را مرتکب شد . گناه نا
بخشودنی دیگر، که بزعم " تایمز مالی " در لندن.....هرگاه این
گونه قراردادها در خاور میانه رواج گیرد ، شالوده صنعت جهانی
نفت دگرگون خواهد شد....."

گناه نا بخشودنی تازه پادشاه ایران قرارداد ایران
با گروه شرکت نفت فرانسوی موسوم به " اراپ" بود . این قرار
داد در سال ۱۹۶۶ میلادی (۱۳۴۵) بامضا رسید . قرارداد از هر لحاظ
در دنیا بی سابقه بود و انقلابی عظیم در عمر قراردادهای نفتی

محسوب می شد. ایران برای اولین بار اصل عاملیت و مشارکت در روابط خود با شرکت های نفتی را پشت سر گذاشت و شرکت خارجی را تنها بعنوان یک مقاطعه کار ساده شناخت که ایران بعنوان حاکم و کارفرما ، حاکمیت خود را به آن تحمیل می کرد.

قرار داد با " اراپ " در سال ۱۹۶۶ بامضا رسید و تا آن زمان شاهنشاه ایران گناهان دیگری نیز مرتکب شده بود. و یکی از مهمترین این گناهان نابخشودنی شرکت موثر در ایجاد اوپک و بعد هدایت و رهبری آن بود . موضوعی که در فصل آینده به آن خواهیم پرداخته

اوپک متولد می شود

نخستین جرقه هائی که سر انجام به کانون آتش " اوپک" انجامید، در سال ۱۹۵۹ زده شد و آن هنگامی بود که کارتلها قیمت نفت خلیج فارس را از ۲/۲۲ دلار که در سال ۱۹۴۸ تعیین شده بود به ۱/۷۵ دلار در سال ۱۹۵۹ کاهش دادند. چون در این فصل و فصلهای آینده شاگزیریم به نحوه قیمت گذاری نفت خام اشاره کرده ، گناه دیگری را که محمد رضا شاه پهلوی ، بعنوان یک اقدام انقلابی در این زمینه انجام داده ، مورد تحلیل و تجزیه قرار دهیم ، توجه و عنایت به نحوه قیمت گذاری و تاریخچه مختصری از آن ضروری می نماید .

شزدیک به چهل سال، شرکت های بین المللی نفته برای

قیمت‌گذاری نفت خام روش ویژه‌ای بکار می‌بردند که بنام "نقطه مبدأ خلیج" موعوم بود.

فتح الله سعادت در کتاب پژوهشی در مسائل نفتی ایران با دقت جزئیات این نحوه قیمت‌گذاری را مشخص می‌کند. وی می‌نویسد:

"..... این طرز قیمت‌گذاری که ابتدا در صنعت فولاد متداول شد مبتنی بر حذف کلیه اختلافات است، بجز آنچه مربوط به موقعیت جغرافیائی باشد و در حقیقت قیمت اصلی را در کلیه نقاط یکسان می‌کند، بطوریکه قیمت فروش در هر منطقه برابر خواهد بود با قیمت مبدأ با اضافه هزینه حمل تا محل تحویل. وقتی فقط یک مبدأ انتخاب شده باشد می‌گویند سیستم "نقطه مبدأ یگانه" و اگر بیشتر باشد، می‌گویند سیستم مبدأ دوگانه یا چند گانه. صنعت نفت از چند لحاظ برای این سیستم قیمت‌گذاری مناسب بوده است، اولاً نفت خام قابل استاندارد شدن است، ثانیاً شرکت‌های بازرگانی که دست‌اندر کار تفتند، همیشه محدود بودند و همه آنها در جهان به عملیات نفتی می‌پردازند. از سال ۱۹۳۱ که تولید نفت آمریکا به سرعت فزونی گرفت، قیمت نفت در جهان به قیمت مادراتی نفت آمریکا وابستگی پیدا کرد و خلیج مکزیک نقطه مبدأ قیمت‌گذاری شد. بنا بر این قیمت نفت و فرآورده های نفتی در هر نقطه از جهان عبارت بود از قیمت خوب FOB خلیج مکزیک به اضافه هزینه حمل و نقل به آن نقطه "GULFPLUS" خواه این نفت واقعا از خلیج مکزیک بارگیری شده، خواه از بندری نزدیک. مثلاً قیمت نفت ایران تحویل بندر کراچی که هم هزینه تولید نفت ایران کمتر است و هم مسافت و کرایه حمل و نقل کمتری داشته درست معادل قیمتی محاسبه می‌شد که از خلیج مکزیک به کراچی حمل شده باشد. این سیستم تا سال های قبل از جنگ جهانی دوم در بازار نفت به علت وضع شبه انحصاری یا درست‌تر بگوئیم انحصار محدود "الیگو پولی" که شرکت‌های

عظیم نفتی بوجود آورده بودند ادامه داشت و منافع سرشاری نصیب کارتل‌های نفتی شد. در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم به علت صادرات روز افزون نفت از خلیج فارس شرکت‌های بزرگ نفت‌راییست دادند که خلیج فارس نیز در برابر خلیج مکزیک به‌عنوان یک مبدأ دوم قیمت‌گذاری تعیین شده و بدین ترتیب دو نقطه مبدأ برای قیمت‌گذاری در جهان بوجود آمد و مبتدای قیمت‌در هر دو نقطه یکسان بود. یعنی قیمت نفت در خلیج مکزیک برابر بود با قیمت آن در خلیج فارس منتهی هزینه حمل و نقل از هر یک از این دو نقطه به نسبت مقصد تغییر می‌کرد و نقطه تعدیل ابتدا بندر ژن در ایتالیا تعیین شده بود. یعنی خلیج مکزیک و نفت خلیج فارس باید با یک قیمت در بندر ژن عرضه شوند؛ در فاصله بین سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۴۵ قیمت‌های نفت خلیج مکزیک تقریباً دو برابر شد. این افزایش در قیمت نفت خلیج فارس تا حدی منعکس شد ولی نه به آن اندازه که تناوبی بین دو قیمت حفظ شود و در عین حال درآمد دولت‌های خلیج فارس، از جمله ایران، بر همان اساس تئوری شلیتنگ-طلا قرار داشت، بعلاوه شرکت نفت، قیمت طلا را به قیمت رسمی تعیین می‌کرد نه به قیمت واقعی که دو برابر قیمت رسمی بود. برای برابری قیمت نفت ناچار نقطه تعدیل از بندر ژن در ایتالیا به کرانه انگلستان منتقل شد. چون نفت خلیج فارس تا انگلستان کرایه بیشتری از نفت مکزیک به انگلستان داشت، ناچار قیمت نفت خلیج فارس از ۲/۲۲ دلار در سال ۱۹۴۸ به ۱/۷۵ در سال ۱۹۵۹ کاهش یافت....."

این کاهش قیمت نقطه عطفی شد تا کشورهای صاحب نفت در روند پیامد‌های ناشی از تحولات انقلابی تصمیمات شاهنشاهی ایران در زمینه نفت و آنچه دولت ونزوئلا در آن سوی دنیا بود ملت خود انجام می‌داد در اندیشه نوعی همگامی قرار گیرند. رویدادهای چندی به این تفکر جهت و حرکت تازه‌ای داد. تشکیل کنگره نفت عرب

و صدور اولین قطعنامه سازمان ملل متحد در باره حاکمیت ملل بر منابع طبیعی خود از جمله این رویدادها بود.

شاید شگفتی برانگیز یا شادآور گفته شود که منشاء هر

تحولی در تاریخ نفت، از ایران سرچشمه گرفته و این ایران بوده که بعنوان عاقل تأثیرگذار در این تحولات نقش اساسی ایفا کرده است، اصل تجدید نظر در قراردادها و صدور قطعنامه سازمان ملل درباره حاکمیت ملل بر منابع طبیعی خود نیز از این قاعده خارج نیست.

برای نمونه تغییر اوضاع صنعت نفت را که شرکت ملی

نفت ایران متعاقب کاهش بهای اعلان شده در سال ۱۹۵۹ (۱۳۳۸) بسا کنرسیوم مطرح کرد و خواستار تجدید نظر شد ذکر می کنیم :

در سال ۱۹۵۵ درآمد ایران از هر بشکه نفت ۶ سنت از

درآمد ونزوئلا بیشتر بود. درجه مرغوبیت نفت ایران بمراتب از

نفت ونزوئلا بالاتر شناخته شده است اما ناگهان در سال ۱۹۵۸ در

می یابیم که نفت نامرغوبتر ونزوئلا در هر بشکه ۱۵ سنت درآمد

بیشتر به دولت ونزوئلا داده است. این رویداد بزودی توجه

پادشاه ایران را جلب کرد و با اقدامات وطن پرستانه وی اصل

تجدید نظر در قراردادها وارد مرحله جدیدی شد.

همان طور که اشاره کردیم صدور اولین قطعنامه

سازمان ملل متحد درباره حاکمیت ملل بر منابع طبیعی خود نیز

گام دیگری بود که در جهت تأمین منافع ملی کشور های نفت خیز بر

داشته شد و باز هم نشأت از ماجراهای ایران می گرفت.

فؤاد روحانی اولین دبیر کل اوپک در کتاب صنعت نفت

ایران بیست سال پس از ملی شدن در این باره می نویسد :

..... چون دولت ایران پس از ملی کردن صنعت نفت در سال ۱۹۵۱

مواجهه با مخالفت‌ها و کارشکنی‌های سختی از طرف شرکت نفت انگلیس و دولت انگلستان گردید و شرکت‌های نفتی امریکایی و دولتی آمریکا نیز روشی پیش‌گرفتند که بر اشکالات ایران افزود، کشورهای رو به رشد نگران شدت‌داز اینکه مبادا این پیشامد تکرار شود و در آینده هر کشوری که بخواهد از منابع طبیعی خود به تشخیص و بسه‌میل خود بهره‌برداری کند یا همین‌گونه اشکالات روبرو شود. در سال ۱۹۵۲ ضمن کار کمیسیونی که در سازمان ملل مأمور مطالعه و مسائل پیشرفت اقتصادی کشورهای در حال توسعه بود، دولت اروگوئه طرح قطعنامه‌ای به این مضمون پیشنهاد کرد که یکی از شرایط استقلال اقتصادی هر کشور داشتن حق ملی نمودن و آزادی عمل در بهره‌برداری از منابع طبیعی خود می‌باشد. این طرح با اصلاحاتی از جمله این که کشورها باید توجه به لزوم حفظ اعتماد متقابل و همکاری اقتصادی بین الملل داشته باشند و همچنین اینکه دولت‌های عضو باید از اقداماتی که موجب جلوگیری از اعمال حق حاکمیت کشورها نسبت به منابع طبیعی خود باشد خودداری کنند، در اجلاس سال ۱۹۵۲ (۱۳۳۱) به اکثریت آرای مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسید. دولت‌های آمریکا، انگلستان، آفریقای جنوبی و زلاند جدید نسبت به این قطعنامه رای مخالف دادند. در سال ۱۹۵۸، مجمع عمومی طبق پیشنهاد کمیسیون حقوق بشر، کمیسیونی بنام "کمیسیون حاکمیت دائمی نسبت به منابع طبیعی" تأسیس کرد و آن را مأمور نمود که موضوع حاکمیت ملل نسبت به منابع ثروت خود را بعنوان عامل اساسی حق خودمختاری مطالعه کند. بررسی‌هایی که از طرف این کمیسیون انجام شد، منجر به تصویب قطعنامه حاکمیت دائمی در سال ۱۹۶۲ گردید....."

حال با این مقدمات می‌رویم تا به چگونگی تشکیل

سازمان اوپک پردازیم :

روز نهم ماه اوت ۱۹۶۰ برابر با ۱۵ مرداد ماه ۱۳۳۹،

رئیس شرکت های عامل نفت یا به عبارتی نماینده تام الاختیار هفت خواهران نفتی، در تهران، به دولت ایران و همچنین شرکت ملی نفت اطلاع داد که شرکت های عضو کنسرسیوم، قیمت اعلان شده نفت سبک ایران را بشکهای ۱۲ سنت و نفت سنگین را ۶ سنت تنزل داده اند. وقتی این تنزل قیمت را با کاهش یکسال و نیم پیش از آن - که به آن اشاره کردیم - کنار هم بگذاریم با شگفتی متوجه می شویم که در ظرف این مدت بهای متوسط نفت ایران، بدون کوچکترین مذاکره ای با دولت و شرکت ملی نفت ایران به میزان ۱۳ درصد کاهش یافته است. کاهش بهای نفت تنها به ایران مربوط نمی شد و سایر کشورهای نفت خیز نیز شامل این تصمیم گیری یک جانبه شده بودند. دو هفته بعد، اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی طی سخنانی به مناسبت سالگرد قیام ۲۸ مرداد گفت:

"..... قسمتی از تبلیغات در بعضی از مطبوعات و مراجع تبلیغاتی دیگر خارجی از موقعی شروع شده است که ما توانسته ایم قراردادهای بی سابقه ای را به نفع ایران با چند شرکت مهم نفتی خارجی منعقد سازیم..... آیا صحیح است که شرکت های نفتی خارج بدون اطلاع ما که صاحب نفت هستیم، قیمت ها را بدخواه خود بالا و پایین ببرند؟ ما در این مورد وسایل موارد، منافع و حق مشروع خویش را همواره در نظر داریم و ذره ای در این راه فروگذار نخواهیم کرد....."

هشدار پادشاه ایران و بدنبال آن اعتراض شدید دولت و شرکت ملی نفت سبب شد که نماینده ویژه ای از سوی شرکت استاندارد اوایل نیوجرسی در روز ۲۹ اوت (۲ شهریور) راهی تهران شود تا

توضیحاتی در باره علت تنزل قیمت‌ها به هیات مدیره شرکت ملی نفت ایران بدهد .

یکروز پیش از آن ، یعنی روز ششم شهریور ، پادشاه در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام داشت که کنفرانسی برای مشاوره درباره مساله نفت در عراق تشکیل خواهد شد و بنا به دعوت دولت عراق نمایندگان ایران نیز در این کنفرانس شرکت خواهند کرد .

فردای آخروز ، نماینده استاندارد اوایل نیوجرسی کوشید تا هیات مدیره شرکت ملی نفت ایران را در باره لزوم تنزل قیمت‌ها متقاعد سازد ، اما دلایل آنقدر ضعیف و بی پایه بود که به هیچ روی قابل پذیرش بنظر نمی رسید .

فواد روحانی که در آن سال قائم مقام هیات مدیره شرکت ملی نفت ایران - در زمان ریاست عبدالله انتظام - بود در خاطرات خود می گوید :

..... در تاریخ ۹ شهریور اعلیحضرت شاهنشاه مرا در سمت قائم مقام رئیس هیات مدیره شرکت (آقای عبدالله انتظام رئیس شرکت برای انجام مأموریت در مسافرت خارج از کشور بودند) احضار فرمودند و در این شرفیابی بود که عوامل ملوکانه در باره همکاری ایران با سایر کشورهای نفت خیز در ایجاد جبهه مشترک در برابر شرکتهای نفتی مادر گردید . اعلیحضرت فرمودند نمایندگان شرکت ملی باید فوراً عازم بغداد شوند و در مشورت و تبادل نظر در باره احقاق حقوق کشورهای صاحب نفت با نمایندگان ممالک دیگر شرکت کنند و متوجه باشید که هر تصمیمی که اتخاذ شود باید مبتنی بر مطالعه و تحقیق و بحث مالمت آمیز و استدلال منطقی باشد . این تاکید شاهنشاه در توفیق بعدی او یک تاثیر بسیار مهمی داشته زیرا در نتیجه پیروی از این سیاست بود که بعضی افکار افراطی پایه گذاران این سازمان که در آن زمان به کلی غیر عملی بود و

احتمال قوی اساس اتحاد کشورها را از ابتدا متزلزل می‌کرد، تبدیل گردید. در تاریخ ۱۸ شهریور ماه ۱۳۳۹، هیات نمایندگی ایران به ریاست فواد روحانی به عضویت منوچهر فرمانفرمایان عضو هیات مدیره و ابوالفضل قطب‌جادی رئیس اداره صادرات شرکت ملی عازم بغداد گردید. عضو دیگر هیات، مهندس فتح‌الله نفیسی عضو هیات مدیره، قبلاً برای ملاقات‌های اولیه و تهیه مقدمات کار به بغداد رفته و تماس‌های مفیدی حاصل نموده بود. در تاریخ صنعت بین‌المللی نفت، روز نوزدهم شهریور ماه ۱۳۳۹ (۱۰ سپتامبر ۱۹۶۰) از لحاظ تحولات بعدی سازمان اوپک یک روز تاریخی به شمار می‌رود. صبح آنروز هیات‌های نمایندگی ایران، عراق، عربستان سعودی، قطر، ونزوئلا و مدیر امور نفت در اتحادیه عرب (به عنوان ناظر) در تالار شهرداری بغداد گرد آمدند. اینجا بخصوص ذکر نام رؤسای هیات‌های نمایندگی عربستان و ونزوئلا لازم است زیرا تشکیل کنفرانس بغداد و بنا بر این پایه گذاری سازمان اوپک ابتکار این دو نفر یعنی شیخ عبدالله الطریقی (وزیر نفت عربستان سعودی) و دکتر پرز الفونسو (وزیر معادن و هیدرو کاربور ونزوئلا) بود. رئیس هیات نمایندگی عراق دکتر طلعت الشیبانی وزیر طرحها و کفیل وزارت نفت ضمن سخنرانی افتتاحی، هدف کنفرانس و نظر دولت متبوعه خود را بیان کرد....."

بدنبال سخنان دکتر طلعت الشیبانی که بیشتر جنبه سخنرانی برای گشایش جلسه داشت، فواد روحانی رئیس هیات نمایندگی ایران به ایراد سخنرانی پرداخت و طی آن گفت:

".....دولت ایران، دعوت دولت عراق را به شرکت در ایمن کنفرانس بدون هیچ تردید و تامل پذیرفت، زیرا اولاً کشور ایران همواره نسبت به کشور عراق کمال حسن نیت و احترام را داشته و مایل است از هر فرصتی برای تحکیم روابط دوستی و همکاری بین د و

کشور استفاده کند و شایه به وسیله شرکت در این کنفرانس ایران نه تنها با عراق بلکه با کشورهای دیگر ، چه دور و چه نزدیک ، در ماله نفت بر اساس منافع مشترک بسیار مهم که این کشورها با یک دیگر دارند ، تماس و رابطه برقرار می کنند . کشورهای کوهستانی نمایندگان آنها در این کنفرانس گرد آمده اند قسمت اعظم تقسیت بازارهای دنیا را تولید می کنند و فراموش نکنیم که نفت ماده ای است که گردش چرخهای تمدن بدون آن محال است ؛ این کشورها ذخایر سرشار نفتی خود را که اهمیت آن روز به روز زیادتر می شود ، در اختیار مصرف کنندگان گذاشته اند . آیا در عوض چه انتظاری دارند؟ می خواهند و مایل توسعه اقتصادی خود را فراهم کنند ، برای مردم کشور خود حداقل احتیاجات زندگی را تامین و اصل عدالت اجتماعی را ترویج کنند که اینها همه از هدفهای اساسی سازمان ملل متحد است به عبارت دیگر سعادت اقتصادی و اجتماعی این کشورها وابسته به صادرات نفت آنهاست . بدیهی است در چنین وضعی این کشورها نمی توانند اجازه دهند که ترتیب صدور نفت متعلق به آنها و قیمتی که بر مبنای آن عواید کشور صادر کننده تعیین می شود ، منحصرآ تابع اراده و عمل یک جانبه دیگران باشد..... من امیدوار هستم که در نتیجه مشورت های آینده بتوانیم رویه ای را به منظور تبادل افکار و اطلاعات در آینده اتخاذ نماییم تا منافع کشورهای ما چنانکه باید و شاید حفظ شود....."

بدنبال سخنان فواد روحانی، سایر نمایندگان کشورهای شرکت کننده نیز در جلسه عمومی به ایراد سخنرانی پرداختند و سپس جمله خصوصی برای تنظیم دستور و طرز کار کنفرانس تشکیل گردید . نقش هیات نمایندگی ایران در کنفرانس بغداد نقشی سرنوشت ساز و تعیین کننده بود . شرکت کنندگان در کنفرانس در دو قطب افراط و تفریط هدفهای خود را دنبال می کردند . شامه های حساس سیاسی بخصوص در مورد نظرات "افراطی ها " بوی نفت بریتیش پترولیم را

در یک رقابت با خواهران آمریکائی استشمام می کردند و این تنها هیات نمایندگی ایران بود که بدنبال توصیه پادشاه به فـوآد روحانی می کوشید تا " هر تصمیمی که اتخاذ می شود مبتنی بر مطالعه و تحقیق ، بحث مسالمت آمیز و استدلال منطقی " باشد .

الکسی واسیلیف در کتاب مشعلهای خلیج فارس می نویسد :

"خواست های او یک با در نظر گرفتن سیر حوادثه محبوبانه بود و از چهار چوب ناب بازرگانی ، فراتر نمی رفت . در آن هنگام کمتر کسی یافت می شد که به زنده ماندن این سازمان نوزاد ، باور داشته باشد . در گذشته ، کشورهای خاور نزدیک و میانه ، بارها و بارها ، کوشیده بودند تلاشهای خود را هماهنگ سازند و بارها و بارها یگانگی آنها در پی فشار نیروهای امپریالیستی ، رقابت درونی و انشبابها ، از هم فرو پاشیده شده بود....."

وقتی " افراط " و " تفریطی " ها مشغول بحث های مقدماتی بودند و کار می رفت تا به جنجال بکشد ، هیات نمایندگی ایران ، تک خال جاودانه خود را بزمین زد ، تک خالی که با سکوت پذیرفته شد ، مورد تائید قرار گرفت و سر انجام شرایطی را بوجود آورد که پیشنهاد عراق برای تشکیل یک سازمان دائمی از کشورهای تولید کننده نفت با توافق مورد استقبال قرار گیرد .

وقتی افراط و تفریطی ها ، هر یک با دلایل خود درباره لزوم مبارزه با خود مختاری شرکت های بین المللی داد سخن می دادند ، هیات نمایندگی ایران با یاد آوری تجربیات تلخ گذشته یاد آور شد که : ده سال قبل از آن تاریخ ، دولت ایران بسا فداکاری بزرگی دست به چنین مبارزه ای زد ، نفت را ملی کرد و

مبارزه با غولها را قوت بخشید ، اما کارتها به سایر کشورهای منطقه رو آوردند و با کمک چاههای نفت گشاده آنها ، خطر را از هفت خاوران دور ساختند .

نمایندگان حاضر در کنفرانس که با سکوت این گلایه و هشدار را می شنیدند ، پس از پایان سخنان هیات نمایندگی ایران با اظهار تاسف از وضع گذشته ، آن را تصدیق کردند و از آن پس کوشیدند تا نقش تعیین کننده ایران را در سرنوشت اوپک بپذیرند .

جلسات کنفرانس روز ۲۰، ۲۱، ۲۲ و ۲۳ شهریور تشکیل شد و در جلسه روز بیست و یکم بود که دکتر طلعت الشیبانی پیشنهاد ایجاد یک سازمان دائمی از کشورهای تولید کننده نفت را داد . جلسات بعدی به بحث و گفتگو دوباره چگونگی ایجاد این سازمان گذشت و سر انجام روز چهارشنبه ۱۴ سپتامبر ۱۹۶۰ (۲۳ شهریور ماه) کنفرانس با صدور سه قطعنامه ، هم تشکیل اوپک را اعلام داشت و هم مواضع خود را در برابر شرکت های بین المللی نفت روشن ساخت .

کنفرانس آنچنان تحت تاثیر هدایت هیات نمایندگی ایران قرار داشت که در آخرین جلسه کنفرانس ، طلعت الشیبانی گفت :

"..... قطعنامه های کنفرانس اکنون به صورت نهائی با معاضدت و حسن نیت رئیس هیات نمایندگی ایران (فواد روحانی) تهیه شده است و هیات نمایندگی عراق از ایشان جهت مساعدت و همکاری بی دریغشان در نزدیک کردن نظرات هیات نمایندگیها تشکر می نماید ."

در ساعت یک بعد از ظهر کار کنفرانس پایان یافت . قطعنامه اول هدفها و خط مشی آینده دولت های شرکت کننده در

کنفرانس را تعیین می کرد. قطعنامه دوم تاسیس سازمانی بنام سازمان کشورهای صادر کننده نفت (اوپک) را اعلام می داشت و قطعنامه سوم مربوط به تشریفات تصویب تصمیمات کنفرانس بغداد از سوی دولتها بود.

در آخرین جلسه یک کمیسیون فنی تعیین شد که در اواخر آبان ماه همان سال در بغداد تشکیل شود و طرح اساسنامه سازمان را برای اخذ تصمیم در اجلاس دوم کنفرانس که قرار شد در ژانویه ۱۹۶۱ در کاراکاس منعقد شود تهیه کند.

این کمیسیون تحت سرپرستی مهندس فتح الله نفیسی از ایران تشکیل شد و همچنین در اجلاس کاراکاس به پیشنهاد دکتر پرز آلفونسو از ونزوئلا سمت رئیس هیات مدیره و دبیر کلی اوپک به فواد روحانی از ایران تفویض گردید. ایرانی های برگزیده از سوی اوپک آنچنان پی ریزی دقیقی برای اوپک انجام دادند که بر حسب اعتراف همه کارشناسان نفتی اگر تلاش و کوشش آنها ، همراه با استدلال و منطق علمی نبود ، چه با که تحت فشار غولها ، اوپک در همان سالهای اول تولد ، از میان می رفت یا بصورت سازمانی تشریفاتی مثل بسیاری از نهادهای بین المللی دیگر درمی آمد.

در پایان این فصل برای ثبت در تاریخ هم که شده ذکر این نکته ضروری است که گزینش نام اوپک مرکب از حروف اول واژه هائی که ماهیت سازمان را نشان می دهد به ابتکار دکتر پرز الفونسو صورت گرفته است .

دخالت‌های لندن و واشنگتن

این "اوپک" که موجودیت خود را ساعت یک بعدازظهر روز چهارشنبه ۱۴ سپتامبر ۱۹۶۰ بدینا اعلام داشت تا روزی که در هدف طرح‌های توطئه بار "کمیسیون سه جانبه" راکفلر ها قرار گیرد ، علیرغم فشار کم نظیری که از سوی دولت‌های حامی کارتل‌های نفتی از راه اعمال سیاست خارجی و همچنین از سوی هفت خواهران و عوامل وابسته به آن در گستره‌ای از تبلیغات ، ترور و هزاران حادثه آفرینی غیر انسانی دیگر به عمل می‌آمد، روز به‌روز هم تجربیات خود را افزایش می‌داد، هم بنسبه علمی خود را بالا می‌برد و هم با وجود کشمکشها و رقابتهای داخلی به پیشرفتهای مهمی ناائل می‌آمد.

اوپک هفت خواهران را بیوه کرده بود و با هر گام که به پیش می گذاشت یک قدم کارتلها را به عقب می برد : تاریخچه‌ای از فساد ، جنایت ، ترور ، قتل ، کودتا ، کیش شخصیت ، رسوائی و آدم ربائی فاصله ایجاد اوپک تا سقوط ایران شاهنشاهی و سپس تضعیف تدریجی اوپک - در غیاب شاه - را پوشانده است .

علیرغم اصرار عراق به خاطر آنکه ستاد و دبیر خانه اوپک در شهر بغداد مستقر گردد، دولت ایران پس از جلب نظر شرکت ملی نفت ایران مصلحت در آن دید که مرکز اوپک در جایی استقرار یابد که سهولت ارتباطات و مخابرات بین المللی ، دسترسی بسسه سازمانهای بین المللی و کارشناسان فنی و مراکز جمع آوری اطلاعات آماری و اسناد و مدارک اقتصادی و بر کناری از تشنجات سیاسی بین المللی در آن شهر امکان پذیر باشد. بغداد چنین شرایطی را نداشت و بدنبال مطالعات چندی " ژنو" برای استقرار ستاد و دبیر خانه اوپک انتخاب گردید .

در ماه آوریل ۱۹۶۱ (اردیبهشت ۱۳۴۰) دبیر خانه اوپک در ژنو تاسیس شد و با مقدمات فراهم شده از پیش در تدارک اجرای دستورات و تصمیمات کنفرانس دوم که در ژانویه ۱۹۶۱ (۲۵ دی ماه تا اول بهمن ۱۳۳۹) در کاراکاس تشکیل شده بود، برآمد .

گزارشهای ضروری از کشورهای عضو اوپک در خصوص وضع قراردادهای آنها در مسأله تعیین قیمت نفت و بطور کلی حقوق و تعهدات آنها در برابر شرکتها، جمع آوری شد و بررسی وضع سرمایه گذاری شرکتها ، سیستم تعیین قیمتها ، امکان کنترل تولید و سایر مسائل مورد علاقه اوپک به سه موسسه تخصصی بین المللی واگذار گردید تا بر پایه یک ادراک دقیق علمی و واقع بینانه گزارشی برای

اوپک تهیه کند که بر اساس آن خط مشی و راه منطقی مبارزات کشور های صادر کننده نفت (عضو اوپک) تعیین گردد.

نخستین بررسیها نشان داد که هفت خواهران نفتی، سود گزافی از غارت منابع نفتی کشورهای عضو اوپک به دست می آورند که بخش عظیمی از آن را به مصرف عملیات اکتشاف در سایر نقاط جهان می رسانند. به تعبیری دیگر هفت خواهران نفتی این سرمایه گذاری در عملیات اکتشاف را به حساب هزینه های قراردادها منظور و به این ترتیب هم از سود نهائی عملیات می کاستند و هم این سود سرقت شده از کشورهای اوپک را صرف عملیات اکتشاف در مناطقی دیگری می کردند که به احتمال، منابع جدید در خط رقابت با کشور های عضو اوپک در می آمد: به عبارت بسیار ساده تر درآمدهای عملیات منطقه خلیج فارس با کلاه گذاشتن بر سر صاحبان اصلی نفت به زیان نفت منطقه خلیج فارس سرمایه گذاری می شد.

اوپک پس از بحث و مطالعه بسیار با قطعنامه های ۳۲ - ۳۳ و ۳۴ خود حمله سرشوت ساز خود را به گولهای نفتی آغاز کرد. موضوع این قطعنامه ها عبارت بود از:

۱ - برگرداندن قیمت اعلان شده به سطح قبل از کاهش در

سال ۱۳۳۹

۲ - منظور داشتن "پرداخت مشخص" به حساب هزینه، بجای

کسر کردن آن از بدهی مالیاتی

۳ - عدم کسر حق العمل و سایر مخارج مربوط به فروش

نفت از درآمد ناویژه شرکت ها هنگام احتساب مالیات بر درآمد.

دولت ایران بی درنگ قطعنامه ها را به شرکت های عضو

کنفرسیوم ابلاغ کرد. این نخستین باری بود که در تاریخ عمر روابط

ی نفت خیز با شرکت های غول آسای بین المللی ، یک سلسله شخص و مستدل مطرح می شد .

الکس واسیلیف در کتاب مشعلهای خلیج فارس می نویسد :

".....هفت خواهران هر چند از پدیدائی اوپک نگران شده بودند، اما از پذیرفتن این واقعیت تازه خودداری کردند. آنها برای این کوتاه بینی خود کفاره سختی پرداختند... نمایندگان انحصارهای بین المللی اظهار داشتند که با هر کشور جداگانه مذاکره خواهند کرد و به هیچ وجه با این سازمان متحد، به گفتگو نخواهند نشست. براون رئیس هیات مدیره آرامکو، سیاست هفت خواهران را چنین خلاصه کرد: " ما به اصطلاح اوپک را به رسمیت نمی شناسیم "..... بسیاری از خداوندان نفت در آن هنگام چنین می پنداشتند که اوپک خاستگاه خطر نبوده ، بلکه خطر از یکی از سازمان دهندگان اوپک، یعنی شیخ عبدالله الطریقی وزیر نفت عربستان سعودی..... سر چشمه می گیرد و پس از چند سال کوشیدند او را از این مقام بر کنار کنند. در ستادهای انحصارهای نفتی ، هنوز نمی دانستند که کشورهای عرب و ایران از تاریخ گذشته در رشته های سیاسی ، بازرگانی و فنی چه درسهای عبرت بزرگی گرفته اند . در ایسمن هنگام ، عربها و ایرانی ها دریافته بودند که شرکت های صاحب امتیاز ، پس از کاهش بهای نفت ، آن را به شرکت های مادری خود و یا به شعبات فروش خود می فروشند و از فروش ارزان به مصرف کننده ، به هیچ زوی خیری نیست و درآمدها هم بهر حال، در گاو صندوق هفت خواهران انباشته می شود....."

فواد روحانی نخستین دبیر کل اوپک می گوید :

".....شرکت ها ، البته این اقدام بی سابقه را به عنوان یک

اعلام خطر جدی برای منافع خود تلقی کردند و از ابتدا برای ترتیب اثر ندادن به خواسته های اوپک و مخصوصاً از بیم آنکه میسادا کامیاب شدن اوپکراه را برای طرح دعاوی دیگر و تضعیف وضع خود مختاری آنها باز کند، بنابر این مخالفت سازمان اوپک گذاشتند.."

روحانی نقطه نظرهای عمده مخالفت شرکت های نفتی علیه اوپک را در شش مورد خلاصه می کند :

- ۱ - دفع الوقت تحت عناوین مختلف از قبیل لزوم کسب اطلاعات بیشتر درباره موضوع قطعنامه های ۲۲ - ۳۳ و ۳۴
- ۲ - انتقاد مضمون قطعنامه ها از نظر اقتصاد نفت
- ۳ - اظهاراتی نزد مقامات رسمی ایران دایر بر نگرانی از نتایج اقدامات اوپک !!

۴ - پیشنهاد کمک های مالی برای اجرای بعضی طرحهای مربوط به صنعت نفت

۵ - هشدار به مقامات رسمی ایران مبنی بر اینکه شرکت ایران در اوپک بنفع کشور نیست !!

۶ - تبلیغات علیه سازمان اوپک

از این شش مورد اصول مخالفت های هفت خواهران نفتی علیه اوپک دو مورد آن یعنی موارد ۳ و ۵ ، بدقت نخستین هشدار هائی است که به پادشاه ایران داده می شود و سه ماه بعد از آن در جریان حوادث خرداد ۱۳۴۲ از مرحله تهدید و هشدار به مرحله عمل در می آید .

موریس بریجمن رئیس شرکت نفت انگلیس در تاریخ سوم آبانماه ۱۳۴۱ طی نامه ای به عنوان شادروان عبدالله انتظام رئیس هیات مدیره شرکت ملی نفت ایران می نویسد :

".....من واقعا نگران هستم که مبادا وضع دشواری (!!) پیش آید ، یقین دارم شما هم با من موافق خواهید بود که باید هر کوششی که ممکن است به عمل آید تا از هر گونه پیشامد مضر به مصالح ایران (!!) و صنعت نفت (!!) و زیان آور به اعتماد متقابل که قطعا باید برقرار بماند جلوگیری شود....."

فواد روحانی ، نخستین دبیر کل اوپک در تشریح ماده ۵

می گوید :

".....اظهاراتی نزد مقامات رسمی ایران (می شد) دایر بر اینکه شرکت ایران در اوپک به نفع کشور نیست و درخواست (مسی کردتدبه) اینکه نگارنده در سمت نماینده ایران، هنگام تشکیل کنفرانس سازمان اوپک اظهار کند که دولت ایران متقاعد شده است که ترتیب اثر دادن به خواسته های اوپک برای شرکت ها مقدر نمی باشد....."

تحاشی و سر باز زدن دبیر کل ایرانی اوپک از خواستهای

هفت خواهان که اینک سر سختی و حذاقت او برای غولها محرز شده بود ، سبب طرح شکایات تحریک آمیزی علیه او نزد مقامات رسمی ایران گردید. آنها تا بدانجا پیش رفتند که حتی از نخست وزیر ایران تقاضای تغییر ما موریت فواد روحانی را کردند.

روز ۱۴ اسفند ماه ۱۳۴۱ ، یعنی درست سه ماه پیش از شورش خرداد ماه ۱۳۴۲ آقای فیلیپس کاردار سفارت انگلیس در تهران با نخست وزیر وقت امیر ابدالله علم ملاقات و به تقاضای کنسرسیوم !! و اظهار اینکه فواد روحانی حاضر نمی شود در کنفرانس از وضع شرکت ها دفاع کند !! و این امر مسلما !! موجب اخذ تصمیمات شدید !! علیه شرکت خواهد شد و مسئول چنین پیشامدی روحانی

خواهد بود! از نخست وزیر می خواهند که ترتیبی برای تغییر مأموریت وی بوجود آورد .

آنچه سبب ملاقات کاردار سفارت انگلستان با نخست وزیر ایران شده بود ، سخنان مستدلی بود که هفت خواهان تحمل شنیدنش را نداشتند و فوآد روحانی جرات کرده بود یکروز قبل از آن در جلسهای با حضور شادروان عبدالله انتظام (مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران) پاتینسون (مدیر شرکت نفت انگلیس) و براندون گروو (مدیر شرکت موبیل) ایراد کند .

شرح این گفتگو را با استفاده از حواشی فصل هشتم

کتاب " صنعت نفت ایران : بیست سال بعد از ملی شدن نفت " نوشته فوآد روحانی به اتفاق مرور می کنیم . بر این نکته تاکید فراوان دارم که این ملاقات با جنبه های تهدید آمیز آن درست سه ماه پیش از ثورش خرداد ۱۳۴۲ ، یعنی روز ۱۳ اسفند ماه ۱۳۴۱ صورت گرفته است :

".....پاتینسون - شرکتها نمی توانند به خواسته های اوپک

ترتیب اثر بدهند. (!)

انتظام - در این صورت شما اوپک را مجبور می کنید که دست به اقدامات یک جانبه بزنند و این به مصلحت شما نیست.

پاتینسون - می دانم این خطر هست و نگران هم هستم ، اما شما باید بدانید که اخذ چنین تصمیمی نه تنها ما را به زحمت خواهد آتداخت ، بلکه برای دولتهای عضو و از جمله برای ایران خطرناک خواهد بود (!!) و اگر ایران که اکنون در بحبوحه اقدامات اجتماعی و اقتصادی است (در بهمن ماه ۱۳۴۱

اصول انقلاب شاه و ملت اعلام شده بود) با شرکت
ها وارد مبارزه شود ، این اشتباه بزرگی خواهد
بود (!!) (

IT WOULD BE AN AWFUL MISTAKE

بنابراین بهتر است برای احتراز از یک چنین
خطر (!!) آقای روحانی برود به کنفرانس و بگوید
دولت ایران پس از مذاکرات مفصل یا کنترسیوم

متقاعد شده است IS CONVINCED

که شرکت ها نمی توانند دیناری بیشتر به دولتها
بپردازد !

فواد روحانی - چنین توقعی از من به کلی بی مورد است
چون انجام این تقاضا برای من غیر ممکن است .
من در نتیجه مطالعاتی که بدستور دولت ایران و
سایر دولتها انجام داده ام ، مطمئن شده ام که
شرکتها می توانند در ازای هر بشکه نفت مبلغ
بیشتری به دولتها بپردازند ، کما اینکه درونزوئلا
بشکهای ۱۵ سنت تفت بیشتر می دهند و از عملیاتشان
هم کاملا منتفع می شوند .

پاتینسون - وضع ایران یا ونزوئلا فرق دارد . (!!)

انتظام - از چه لحاظ ؟

پاتینسون - (مکوت) (!!) : در هر حال واجب (!!) است

که آقای روحانی در کنفرانس از ما دفاع کند . (!!)

انتظام - دفاع باید متکی به دلیل باشد ، اما شما

دلیلی ذکر نکردید .

فواد روحانی - تکرار می کنم که انجام این تقاضا برای

من ممکن نیست و یقین دارم دولت هم چنین تکلیفی

به من نخواهد کرد ، منتهای مراتب این است که من

بگویم با شرکتها مذاکره کردیم اما آنها حاضر

نشدند به خواسته های ما ترتیب اثر بدهند .

پاتینسون - پس شما می خواهید به این وسیله آنها را

تحریک کنید (!!)

فواد روحانی - منظور من انجام وظیفه یعنی گفتن نتیجه مذاکرات است ، حقیقت امر همان است که من گفتم و من نمی توانم ذره ای از آن منحرف شوم .
گروو - ممکن است (!!) منطق شما قوی باشد ، اما بهتر است به نحوی دولت را فعلا در حال انتظار بگذارید (!!) و به مذاکراتشان با ما ادامه دهید (!!) تا بالاخره یک نوع نتیجه ای گرفته شود (!!)

پاتینسون - (با قطع اظهارات گروو) : آنچه ما حالا باید به شما بگوئیم (!!) و تکرار (!!) می کنم ، اینست که اخذ تصمیم یک جانبه علیه ما برای همه کشورهای عضو اوپک خطر ناک خواهد بود (!!!) .."

ماجرای مذاکرات رئیس شرکت ملی نفت ایران ، دبیر کل ایرانی اوپک با مدیران انگلیسی و امریکائی کنسرسیوم بی درنگ به اطلاع محمد رضا شاه پهلوی رسانده شد و وی که بشدت مخالف هر گونه مداخله خارجی بود ، تکلیف کرد که با نهایت قدرت در برابر خواسته های غولهای نفتی مقاومت گردد. انقلاب شاه و ملت کسه در آنروزها انقلاب سفید خوانده می شد در میان موج احساسات بسیار صادقانه ملی آغاز شده بود و شاه با آن چنان محبوبیتی در جامعه روبرو بود که حتی مخالفان کمونیست او نیز که بطور زیر زمینی فعالیت می کردند تا دریافت دستوره های تازه ای از مسکو ، مات و مبهوت به آن می نگریستند.

تاکید و تهدید مقامات شرکت های نفتی مبنی بر اینکه عدم هماهنگی ایران با خواست های هفت خواهران ، به ضرر این کشور

خواهد بود، بزودی با حمایت دیپلماسی دفاتر نمایندگی سیاسی آمریکا و انگلستان در ایران همراه شد و سرانجام به شورش خرداد ماه ۱۳۴۲ توسط جبهه ملی و بر زمین شورش مذهبی آیت الله خمینی منتهی گردید .

کنرسیوم که در واقع می توان از آن بعنوان اتحادیه هفت خواهران نام برد ماجرا را تا یازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ به کحدار و مریز گذراند و آنگاه ابتداء در اینروز و پس در ۸ خرداد، یعنی یک هفته پیش از شورش مذهبی خرداد ۱۳۴۲ عکس العمل رسمی خود را آن هم بطور جداگانه اما بهر حال به یک مضمون به دولت ایران نشان داد .

ظاهرا هفت خواهران که اینک هر یک جداگانه به دولت ایران نامه می فرستادند، منتظر بودند تا شورش خمینی اوضاعی مشابه سال ۱۳۵۲ بوجود آورد تا مجبور به امر و نهی شنیدن از ایران و سایر کشورهای عضو اوپک نباشند . رویائی که بزودی با شکسته شدن بنیان شورش مذهبی خرداد ۴۲ به کابوس مبدل شد .

فواد روحانی در خاطرات خود از این ایام می نویسد :

....."شرکت های عضو کنرسیوم پس از آنکه خود را مواجه با پافشاری دولت ایران دیدند، عکس العمل رسمی خود را هر یک جداگانه ولی به یک مضمون ، طی نامه هایی به تاریخهای مختلف بین ۱۱ اردیبهشت و ۸ خرداد ۱۳۴۲ به وزیر دارائی اعلام نمودند. خلاصه مضمون نامه ها عبارت بود از اینکه بالا بردن سطح درآمد ایران تنها از راه افزایش حجم تولید امکان پذیر است ، زیرا تعهد پرداخت بیشتر از بابت هر بشکه به اقتصادیات نفت ایران لطمه وارد خواهد ساخت . شرکتها نمی توانند در معرض برگرداندن قیمت اعلان شده به سطح قبلی مذاکره کنند، ولی حاضرند ترتیبی برقرار

کنند که در صورت تنزل قیمت در آینده ، درآمد دولت از بابت هر بشکه کمتر شود . در مورد پرداخت مشخص نیز شرکت ها نمی توانند طرز احتساب آن را تغییر دهند....."

وقتی در تاریخ ۱۰ تیر ماه ۱۳۴۲ دومین جلسه مشورتی اوپک در سطح وزیران در ژنو تشکیل شد، ایران با پیروزی، شورش نفتی - مذهبی روح الله خمینی و جبهه ملی در ۱۵ خرداد را پشت سر گذاشته بود و اینک هفت خواهران می دانستند که باید به ترتیبی تسلیم خواست های ایران و سایر کشورهای عضو اوپک گردند. در ژنو وزرای اوپک در حالی که پاسخهای همگونی از گولهای نفتی دریافت داشته بودند با خشم و نا خنودی کنار هم قرار گرفتند . دکتر پرز آلفونسو از ونزوئلا اعتقاد داشت که چون همه مطالعات انجام گرفته و اتمام حجت کافی نسبت به شرکت ها به عمل آمده ، اینک زمان انجام اقدامات یک جانبه فرا رسیده و اعضای اوپک باید بهر طریقی که مقتضی بدانند، عایدی خود را از هر بشکه نفت تولیدی افزایش دهند. یکی از این طرحها ، برنامه ای بود که توسط دبیر خانه اوپک و زیر نظر فواد روحانی ، دکتر پرویز مینا ، دکتر غلامرضا تاج بخش ، حسن رضوی و منصور فروزان (همه ایرانی) آماده شده بود و بموجب آن به کشورها توصیه می شد تا با وضع مالیات مناسبی بر کشتی های نفت کش ، معادل افزایش درآمد مورد نظر ، از آن طریق تامین شود .

شکست طرح توطئه آمیز شورش نفتی - مذهبی خرداد ۴۲ و یکپارچگی اعضای اوپک در برابر گولهای نفتی سر انجام نخستین پیروزی را نصیب اوپک ساخت . گولهای نفتی که تا آن روز می کوشیدند

اوپک را به رسمیت نشناسند ، سر انجام موافقت کردند که با دبیر کل ایران اوپک به مذاکره بنشینند . روزنامه کیهان در تاریخ ۱۲ شهریور ماه ۱۳۴۲ ، یعنی به ماه پس از شکست شورش خمینی نوشت:

".....شرکت های عضو کنسرسیوم قبول کرده اند که با دبیر کل اوپک که بنا بر تصمیم دولتهای عضو ، صلاحیت و اختیار مذاکره با شرکت های نفت را تحصیل نموده ، تماس گرفته و مذاکره درباره تصمیمات اوپک به عمل آید.....جواب مساعد کمپانی های نفتی درباره مذاکره با دبیر کل ایران اوپک ، نخستین موفقیت بزرگی اوپک در برابر کمپانی های نفتی است ، زیرا تا کنون کمپانی ها از مذاکره با نمایندگان اوپک به عنوان یک مرجع رسمی خودداری می کردند و اکنون با قبول مذاکره عملاً اوپک را به رسمیت شناخته اند نخستین موفقیت اوپک در نتیجه اقدامات و توصیه های شاهنشاه ایران صورت گرفت و نتایجی که اوپک از مذاکرات نماینده صاحب اختیار خود خواهد گرفت نه تنها به نفع ایران ، بلکه به سود تمام کشورهای صاحب نفت خواهد بود.....کشورهای نفتی از دیاد در آمد آتی خود را مرهون اقدامات و نظرات و توصیه های شاهنشاه خواهد بود که موکداً به دولت و مقامات نفتی ایران دستوراتی درباره نحوه مذاکرات و اثبات حقانیت کشورهای صاحب نفت می فرمودند....."

.....و اینهمه ، باز در ردیف گناهایی بود که شاه ایران و مقامات ایرانی مرتکب شده بودند و دیر یا زود باید با کیفیتری مواجه می شد که غولهای نفتی حکم آنها صادر می کردند و دولت های حامی منافع آنها در اجرای آن می کوشیدند .

نکته جالب در عملیات و اقداماتی که از سوی غولهای نفتی بعنوان عملیات ضد اوپک انجام می شد ، این بود که دولتهای

حامی منافع کارتلها ، بی‌واهمه از رسوایی آشکار به دخالت‌دراین کار پرداخته بودند.

ملاقات و مذاکره آقای فیلیپس‌کاردار انگلیس در تهران با امیر اسدالله علم نخست‌وزیر وقت و توصیه برای برکناری فوآد روحانی از مقام دبیر کلی اوپک و بعد، انجام فعالیت‌هایی از سوی سفیران انگلستان و آمریکا در نزد همه دولت‌های عضو اوپک از جمله این دخالت‌های سیاسی بحساب می‌آید. این دخالت‌ها تا آنجا پیش رفت که با تأثیر بر مقامات دولتی بعضی از کشورهای عضو اوپک، می‌رفت تا اوپک را متلاشی کند.

فوآد روحانی می‌نویسد:

".....سفرای انگلستان و آمریکا نزد همه دولت‌های مربوطه به فعالیت پرداختند و قبول پیشنهادها را قویا توصیه کردند. بالنتیجه نه تنها بین کشورها ، بلکه در داخل هر یک از آنها اختلاف نظر پیدا شد....."

این دخالت‌دولت‌های بزرگ ، به سود کارتل‌های نفتی تا آنجا علنی شد که مقامات غول‌های نفتی ابائی نداشتند تا در مذاکرات رسمی از سوی مقامات دولتی واشنگتن، نیز به حربه تهدید متوسل شوند.

فوآد روحانی که بعنوان دبیر کل اوپک مامور مذاکره با غول‌های نفتی بود می‌نویسد:

".....نمایندگان شرکت‌ها با تکرار استدلال‌های قبلی سعی کردند موافقت‌نگارنده را جلب کنند و چون توفیق نیافتند ، در

جلسه ۱۴ آبان متوسل به اظهارات تهدید آمیز شدند و گفتند چنانچه دولتها پیشنهاد مورد بحث را قبول نکنند، دولت آمریکا کمکهای را که به عنوان کشورهای رو به رشد به آنها می نمود قطع خواهد کرد و سرمایه گذاران خارجی دیگر به آن کشورها رو نخواهند آورد و دولتها سخت به زحمت خواهند افتاد.....^۳

با توجه به این نکات تاریخی و اسناد مهم است که در می یابیم چرا بدنیاال پیروزی های پی در پی اوپک و نقش بسیار ارزنده ای که محمد رضا شاه پهلوی ، شاهنشاه ایران در هدایت آن داشت ، ائتلاف دولت های آمریکا و انگلستان با هفت خواهران نفتی بصورت ایجاد کمیسیون سه جانبه در سال ۱۹۷۳ درآمد. نقش دولتهای آمریکا و انگلستان در ایجاد کمیسیون سه جانبه، صرفنظر از همگامی با منافع غولهای نفتی به مسائل دیگری نیز ارتباط می یافت که مهمترین آن خروج ایران از حلقه کشورهای رو به رشد بود. ایسین خروج پیروزمندانه نیز مبنای اقتصادی داشت و توفیق در آن بسه مذاق ابر قدرت ها خوش نمی آمد. در فصلهای آینده می کوشیم تا هم پیروزیهای ایران را در زمینه صنایع نفت مورد بررسی قرار دهیم و هم از جریان خروج ایران از حلقه کشورهای رو به رشد سخن گوئیم.

زشتی‌های واقعیت

اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی در کتاب " بسوی تمدن بزرگ " در فصل " ایران امروز " می نویسد :

".....از آغاز انقلاب (انقلاب شاه و ملت) تا به امروز، رقم تولید نا خالص ملی به قیمت‌های جاری از حدود ۳۴۰ میلیارد ریال به ۵۶۸۲ میلیارد ریال رسیده ، یعنی تنها در عرض پانزده سال این تولید بیش از ۱۶ برابر شده است . حجم پس‌انداز ملی که معیار سلامت وضع اقتصاد عمومی است از ۴۵ میلیارد ریال به ۱۵۰۹ میلیارد ریال افزایش یافته است . نسبت رشد سالانه اقتصادی کشور ما ، که سالهاست به صورت بالاترین میزان رشد اقتصادی جهان در صدر فهرست بین‌المللی جای دارد ، در حال حاضر ۱۳/۸ است و درآمد

سراجه متوسط که در سال آغاز انقلاب ۱۷۴ دلار بود ، به ۲۲۲۰ دلار در نیمه اول مال جاری بالغ گردیده است . کشور ما که تا سال ۱۹۷۳ اصولاً در فهرست بیست کشور ثروتمند مورد مطالعه صندوق بین المللی پول نبود ، از سال ۱۹۷۴ مقام سیزدهم را در این فهرست بدست آورده است"

م.س . ایوانف استاد تاریخ در دانشگاه مسکو در کتاب " تاریخ نوین ایران " که در سال ۱۳۵۶ از سوی حزب توده ایران با مقدمه‌ای از سوی " احسان طبری " و با ترجمه " هوشنگ تیزابی و حسن قائم پناه " در سوئد انتشار یافته با همه ناسزاگوئی‌هایی که از پادشاه ایران می‌کند، در فصل یازدهم خود نتوانسته از تحسین پیشرفت‌های ایران باز بماند و نوشته است :

" از دورانی که در ایران ، اصلاحات آغاز گردیدند، در اقتصاد کشور پیشرفت‌های ثابان توجهی انجام گرفت و در راه رفع عقب ماندگی اقتصادی کشور گام مهمی برداشته شد. درآمد کل ملی از سالهای ۱۹۶۲ - ۱۹۶۱ تا سالهای ۱۹۷۲ - ۱۹۷۱ از ۴/۲۴ میلیارد ریال به ۱۲۲۶ میلیارد ریال (به بهای جاری پول) افزایش یافت. طی سالهای چهارمین برنامه پنجم توسعه و عمران یعنی سالهای ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۳ اقتصاد ایران سالیانه ۱۱/۶ درصد طبق قیمت‌های ثابت رشد کرد. درآمد کل ملی طی سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۴ طبق قیمت‌های جاری ۲۱/۲ درصد و طبق قیمت‌های ثابت ۱۴/۲ درصد افزوده شد. . . این درآمد در سالهای ۷۴ - ۱۹۷۳ باز هم افزایش یافت و به ۳۶ درصد رسید و در سالهای ۷۵ - ۱۹۷۴ چهل و دو درصد بود. میانگین درآمد سرانه در ایران در سالهای ۶۳ - ۱۹۶۲ یکصد و هفتاد و دو دلار ، در سال ۷۲ - ۱۹۷۱ سیصد و هشتاد دلار ، سالهای ۷۴ - ۱۹۷۳

هشتم و ده دلار در سال ۷۵ - ۱۹۷۴ یک هزار و دویست و هفتاد و چهار دلار بود و این ارقام نمودار رشد شایان توجه اقتصاد کشور است....."

حال برای آنکه مفهوم واقعی این اعداد و ارقام

شناخته شود، ناگزیر باید نگاهی به اوضاع سایر کشورها در جهان امروز بیفکنیم، مقصود از واژه هائی نظیر "کشورهای عقب افتاده"، "رو به توسعه"، "پیشرفته" و همچنین اصطلاحاتی نظیر "رشد ناخالص مالی" امثالهم را دریابیم تا اهمیت آنچه را که شاهنشاه ایران از سال ۱۳۴۱ تا آغاز توفان ۵۷ انجام داده است، بهتر بتوانیم ارزیابی کنیم.

جمعیت جهان در دورانی که ما قبل تاریخ، خوانده می

شود در مجموع از ۵ تا ۱۰ میلیون نفر بوده که در دوران باستانی کلاسیک به ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیون نفر، در قرن هفدهم میلادی ۵۰۰ میلیون، در نیمه اول قرن نوزدهم یک میلیارد نفر و در مدتی کمتر از صد سال به یک میلیارد و پانصد میلیون نفر رسیده است. در سال ۱۹۶۰ این رقم به سه و در سال ۱۹۷۶ به ۴ میلیارد رسید. از مجموع برآوردهای گونه گون این نتیجه حاصل می شود که در پایان قرن بیستم و آغاز سالهای ۲۰۰۰ جمعیت کره زمین به حدود ۷ میلیارد نفر خواهد رسید.

بررسیهای دقیق علمی امروزی که به کمک کامپیوترها

انجام می شود حکایت از آن می کند که در حال حاضر روزانه بیش از ۲۰۰ هزار نفر - هر دقیقه ۱۵۰ نفر - به جمعیت جهان اضافه می شود. به تعبیری دیگر هر سال جمعیت دنیا به نسبت دودرصد بالا می رود. "ایزاک ازیمواف" محقق امریکائی عقیده دارد که با چنین رشدی در مدتی حدود ۱۵۰۰ سال وزن انسانهایی که روی کره زمین زندگی می کنند معادل وزن خود کره زمین خواهد شد.

آنچه که در این بررسیها و این تاریخچه، عذاب آورینظر می رسد تقسیم ناعادلانه نیروی انسانی، منابع طبیعی و اختسلاف مکنت میان سه " جهان " فرضی امروزی است. پیش از آنکه به طرح جزئیات این فاجعه انسانی بپردازیم کافی است برای نمونه با استفاده از گزارش " اطللس سالانه بانک جهانی " شماره چهاردهم که در سال ۱۹۷۹ منتشر شده یادآور شویم که در سال ۱۹۷۷، چهارده درصد جمعیت دنیا یعنی کشورهای بسیار ثروتمند حدود ۶۰ درصد درآمد جهان را بدست آورده اند در حالی که ۲۱ درصد از جمعیت دنیا کمتر از ۲ درصد درآمد جهان را نصیب خود ساخته اند.

بموجب همین گزارش کشورهای بسیار ثروتمند با ۵۷۲ میلیون نفر جمعیت، درآمد ناخالصشان ۴۵۴۷ میلیارد دلار بوده که در آمد سرانه شان به ۷۹۵۰ دلار می رسیده، کشورهای ثروتمند با ۵۵۰ میلیون نفر جمعیت درآمد ناخالصی معادل ۱۳۶۴ میلیارد دلار و درآمد سرانه ای برابر با ۳۳۹۰ دلار داشته اند. کشورهای متوسط با ۶۵۵ میلیون نفر جمعیت درآمد ناخالصی برابر با ۷۰۸ میلیارد دلار و درآمد سرانه ای معادل ۱۰۸۰ دلار بدست آورده اند. فاجعه از این جا آغاز می شود که کشورهای فقیر با ۱۴۱۳ میلیارد نفر در مجموع ۵۳۵ میلیارد دلار درآمد ناخالص و ۳۸۰ دلار درآمد سرانه داشته اند و کشورهای بسیار فقیر با ۸۵۶ میلیون نفر در کل، ۱۲۶ میلیارد دلار درآمد ناخالص و ۱۵۰ دلار درآمد سرانه در حقیقت به آنها تحمیل شده است.

تذکر این نکته ضروری است که بانک جهانی، کشورهای جهان را از نظر درآمد به ۵ گروه تقسیم می کند. این ۵ گروه عبارتند از:

۱- کشورهای بسیار ثروتمند

۲ - کشورهای ثروتمند

۳ - کشورهای متوسط

۴ - کشورهای فقیر

۵ - کشورهای بسیار فقیر

در گروه اول ، ثروتمندترین کشورهای جهان قرار دارند

که در آمد سرانه شان از ۵۰۰۰ دلار افزونتر است . این گروه ۲۹

کشور را در بر می گیرد که در مجموع ۵۷۲ میلیون نفر (۱۴/۱ در

صد جمعیت دنیا) سکنه دارد . این ۲۹ کشور با مجموع تولید ناخالص

در حدود ۴۵۴۷ میلیارد دلار ۵۸/۵ درصد از در آمد جهان را بخود

اختصاص می دهند .

گروه دوم کشورهای ثروتمندند که در آمد سرانه شان

بین ۲۰۰۰ تا ۵۰۰۰ دلار است . این گروه ۳۱ کشور را شامل می شود .

تولید ناخالص مجموع این ۳۱ کشور که ۵۵۰ میلیون نفر جمعیت دارد

۱۸۶۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۷ یعنی نزدیک به ۲۴ درصد در آمد جهان

بوده است . ایران در زمان شاهنشاه آریامهر در این گروه قرار

داشت .

گروه سوم ، شامل ۵۷ کشور یا توانائی مالی متوسط (در

آمد سرانه ۵۰۰ تا ۲۰۰۰ دلار) است که در مجموع ۶۵۶ میلیون نفر

سکنه دارد (۱۶/۲ درصد جمعیت دنیا) . ۷۰۸ میلیارد دلار تولید نا

خالص ملی این کشورها است که به عبارتی ۹/۱۰ درصد از در آمد جهان

به آنها اختصاص دارد .

گروه چهارم را کشورهای فقیر تشکیل می دهند که در آمد

سرانه شان ۲۰۰ تا ۴۹۹ دلار است و بر روی هم دارای یک میلیاردو

چهارصد و دوازده نفر جمعیت هستند.

و بر انجام گروه پنجم کشورهای بسیار فقیرند که ۲۱

کشور را شامل می شوند و درآمد برانه شان زیر ۲۰۰ دلار است. در آمد ناخالص ۸۵۶ میلیون نفر جمعیت این گروه ۱۲۶ میلیارد دلار (۱/۶ درصد درآمد جهانی) است. ایران پیش از انقلاب شاه و مردم در ردیف این کشورها قرار داشته است.

بنابراین حتی پیش از آنکه به بحث های دیگری در این

زمینه بپردازیم می توان به آسانی تصور کرد که رهبری انقلاب شاه و ملت طی سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷ چه کارنامه ای از کوشش و تلاش پدید آورده که کشوری از گروه پنجم یعنی کشورهای بسیار فقیر به گروه چهارم یعنی کشورهای ثروتمند ارتقا یافته است.

خروج ایران شاهنشاهی از حلقه کشورهای بسیار فقیر و

ورود آن به مجموعه کشورهای ثروتمند زنگ خطر پر سر و صدائی بود که خواب طولانی خداوندان لطمه جو را آشفته ساخت. الگوی ایران می توانست بر مشق خوبی برای بسیاری از صدو چند کشور عضو جهان سوم باشد و این پدیده بهیچوجه با منافع نخبگان مالی ژاپن، اروپای غربی و امریکای سازگاری نداشت. پیروزی ایران و برنامه ریزیهای پادشاه ایران برای تحقق "تمدن بزرگ" که هنوز هم گهگاه با تمسخر روبرو می شود، بمعنای پیروزی یک اندیشه عالمانه بود که شاه ایران با توجه به استعدادهاى طبیعى ایران آنرا شناخته بود و بطرزى شگفتى بر انگیز مبنای علمى نیز داشته اینک محمد رضا شاه پهلوى مى کوشید تا ایران را بعنوان "ابر قدرت چهارم" در آورد، بر خلاف آنچه که دشمنان وی مى گویند یک آرزوى جاه طلبانه نبود. این اندیشه، ریشه در یک پدیده خاص

انقلابی و جامعه شناسی داشت که در این فصل می‌کوشیم به آن دستری پیدا کنیم .

" آنجلو ، آنجلو پولوس " جامعه شناس و اقتصاد دان معروف و استاد پیشین دانشگاه آتن می‌گوید :

".....رشد اقتصادی و اجتماعی کشورهای جهان سوم ، امری است قطعی و اجتناب‌ناپذیر ، شکی در این نیست که کشورهای تنگدست کتونی ، عقب ماندگی خود را در مدت کوتاهی بسرعت بر خواهند کرد . صنعتی شدن کشورهای جوان در نتیجه پیشرفتهای بزرگ تکنولوژی و همچنین به سبب تناقضاتی که ممالک پیشرفته با هم دارند، دیر یا زود در شرائطی نو و بی سابقه - حتی اگر کشورهای غنی به آنها کمک هم نکنند - انجام خواهد گرفت . هر اندیشه‌ای که خلاف این باشد ناسا درست و خطرناک است.....جنش مردم بیشمار کشورهای جهان سوم - که در آخر این قرن سه چهارم از جمعیت جهان را تشکیل خواهند داد - با کمک و مانی که علم و تکنیک در اختیار آنان قرار خواهد داد ، نقشه های ژئوپولیتیکی جهان را عوض خواهد کرد. قرن نوزدهم ، عصر تسلط انگلیس و اروپا بود ، ممکن است قرن بیستم ، عصر برتری امریکا و شوروی باشد ، اما از هم اکنون قرن بیست و یکم بشارت می‌دهد که عصر برتری آسیا و افریقا است....."

دستمایه‌ای که سبب گردیده این پیش بینی پیامبر گونه توسط آنجلو ، آنجلو پولوس بعمل آید ، متکی و مبتنی بر حاکمیت اعداد و ارقام است که نشان می‌دهد روز بروز شکاف میان کشورهای غنی و فقیر بیشتر و بیشتر می‌شود و رشد شتابنده این جدائی اجتناب‌ناپذیر اینک کار را بجائی رسانده که به تعبیری "جهان " در مجموع ، شایستگی ورود به سالهای ۲۰۰۰ را ندارد، در حالی که

عبور از برزخ این بیماری و ورود به قرن بیست و یکم یک گذرگیری و اجتناب‌ناپذیر است .

"اشکال" و همچنین "کلید رفع این بحران" در کشورهای جهان سوم خفته است .

چنین بنظر می‌رسد که در این باره باید توضیحاتی افزوده شود تا بهنگام نتیجه‌گیری با ابهام تازهای روبرو نباشیم:

اصطلاح جهان سوم را "آلفرد سووی" ALFRED SAUVY

در سال ۱۹۵۲ و در دوران جنگ سرد در مورد کشورهای بکار برد که در ردیف کشورهای غیر متعهد بودند و به هیچ بلوک سیاسی پیوستگی نداشتند و از نوعی دیگر رژیم اقتصادی آنها ، اقتصاد بازار بود .

از ۱۳۲ کشور عضو سازمان ملل متحد پیش از صد کشور در ردیف کشورهای "در حال رشد" قرار دارند که از نوعی جملگی کشور های جهان سوم نیز هستند .

اس آی . پالمار که به خواست شورای جهانی کلیساها ،

در زمینه "رشد" مطالعاتی انجام داده در مقاله‌ای که در شماره ژوئیه - اوت مجله سازمان جهانی خواربار به سال ۱۹۷۰ نوشته اعتقاد دارد که کشورهای جهان سوم، چیزی بیشتر می‌خواهند و آن عدالت و حیثیت است ، اما بنظر می‌رسد که این برداشت بحد کافی گویای واقعیت نیست ، کماینکه علیرغم همه تلاشها و همدلی‌ها هنوز تعریف واحدی برای "رشد نیافتگی" ملل پدید نیامده است .

یک تعریف قدیمی که از سوی سازمان ملل متحد وضع شده

می‌گوید :

"کشور رشد نیافته ، کشوری است که نتواند از همه

منابع اقتصادی و انسانی که در اختیار دارد به حد مطلوب بهره برداری کند"

ایرادی که بی درنگ به این تعریف وارد می شود این است که حد مطلوب بهره برداری را نمی توان بطور علمی تعریف کرد و از سوی دیگر " حد مطلوب بهره برداری " را نمی توان بعنوان معیار شناخت و تمیز، وضع رشد کشورها بکار بست. به این ترتیب رشد اقتصادی، در حقیقت، پدیدار پیچیده‌ای است که همه عوامل آن قابل اندازه گیری نیستند.

تی . پی . هیل در نشریه سازمان همکاری و رشد اقتصادی مورخ فوریه سال ۱۹۷۱ تحت عنوان " اندازه گیری واقعی تولید " می نویسد :

"..... برای قضاوت درباره چگونگی رشد و پیشرفت یک کشور در مدت زمان تعیین شده باید عملیاتی را که در سه زمینه زیر انجام گرفته، بطور جداگانه ارزیابی کرد: ۱ - تولید کالاها و خدمات، ۲ - سطح زندگی مردم کشور، ۳ - تغییراتی که در امکانات و ظرفیت تولیدی و اقتصادی کشور انجام گرفته تا در آینده کالاها و خدمات ضروری را تولید کند....."

بر این اساس و بموجب گزارش " بیان تین برگن " که در سال ۱۹۷۰ از سوی سازمان ملل متحد منتشر شد و پایه اصلی قطعنامه ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰ مجمع عمومی سازمان ملل متحد قرار گرفت :

".....فزاینده‌گی اقتصادی، مستلزم رشد اجتماعی است....."

آنجلو، آنجلو پولوس در کتاب معروف " جهان سوم در

برابر کشورهای غنی " می نویسد :

".....فزاینده‌گی شتاب آهنگ با بنیادهای سیاسی و اجتماعی

راکد و بی تحرک بدست نخواهد آمد ، بعلاوه در مدت کوتاه هم نمی توان به این هدف دست یافت . اگر بخواهیم اقتصاد کشور بسرعت و بنحوی که مورد قبول همه باشد رشد یابد ، باید سیاست‌هایی بکار بندیم که بنیادهای موجود را عمیقا تغییر دهد و شرایط اجتماعی را بهبود بخشد. کشورهای رشد نیافته باید نظام مالکیت ، رژیم مالیات‌گذاری ، نحوه توزیع درآمد ، برنامه های اجتماعی مربوط به اشتغال ، بهداشت و فرهنگ را اصلاح کنند....."

به این ترتیب برای شناخت و تمیز کشورهای رشد نیافته و کشورهای رشد یافته رعایت سه شرط اصلی تی.پی. هیل، تنها راه مقایسه و نتیجه گیری است . از این سه شرط اصلی دو شرط آن یعنی " سطح زندگی مردم" و " تغییراتی که در امکانات و ظرفیت تولیدی و اقتصادی کشور انجام گرفته تا در آینده کالاها و خدمات ضروری را تولید کند" یکی به دلیل ویژگیهای داخلی هر کشور و دیگری بخاطر آنکه به آینده حواله شده ، در مورد مقایسه های بی—المللی چندان بکار اندازه گیری و تمیز مفید نیست و بنابراین جهت است که برای مقایسه و تمیز در سطح بین المللی اصل اول که " تولید کالاها و خدمات" یا به عبارتی ماده تر " شاخص تولید ناخالص ملی" باشد، مورد عمل قرار می گیرد.

بر حسب تعریفی که از سوی سازمانهای بین المللی پذیرفته شده " تولید ناخالص ملی به قیمت جاری" عبارت است از ارزش همه کالاها و خدماتی که در مدت معین (مثلا یک سال) توسط اقتصاد یک کشور پیش از گسسته‌لاکات و هزینه های بهره برداری، تولید شده است. به تعبیری ماده تر در آمد ملی برابر با تولید ناخالص ملی منهای استهلاکات و مالیاتهای غیر مستقیم است . این

تعریف در مورد همه کشورهای جهان بجز کشورهای کمونیستی مصداق دارد .

دانشمندان اقتصاد و جامعه شناسی که از معیار " شاخص تولید ناخالص ملی" برای تمیز کشورهای رشد یافته از ممالک رشد نیافته دفاع می کنند عقیده دارند که درآمد ملی، در آخریــــن تحلیل علمی ، سطح زندگی مردم یک کشور و وضع رشد آنها نیز مشخص می سازد ، زیرا اگر میزان تولید در آن کشور اندک باشد ، بهبود سطح زندگی و افزایش امکانات تولید نیز در آن کشور غیر ممکن خواهد بود .

با پذیرش این اصل ، بی درنگ این پرسش مطرح می شود که اگر درآمد ملی بعنوان شاخص و معیار پذیرفته شده است ، حال چگونه باید رقمی را یافت که " میزان " قرار گیرد و با عنایت به شاخصیت آن، کشورهای رشد یافته و رشد نیافته را در دو سوی آن قرار داد .

در سال ۱۹۶۸ پس از آنکه رابرت مک ناما را به ریاست بانک جهانی انتخاب شد، کمیونی به ریاست لستر پیرسون ، نخست وزیر پیشین کانادا و برنده جایزه صلح نوبل تشکیل داد تا نتایج حاصل از کمکهای را که در مدت بیست سال به رشد کشورهای جهان سوم شده بود بررسی کند و سپس بر اساس آن پیشنهادهای جدیدی در باره استراتژی کلی، برای بکار بستن در دهه دوم رشد (۱۹۷۰ - ۱۹۸۰) تنظیم کند . این کمیسیون که برادوارد بویل ، سابقاً ورو اوکیتا ، داگلاس دیلون ، آرتور لوئیس ، روبرت مارژولن ، ویلفرد گوت و روبرتو اولیور یا کامپوس دانشمندان و محققان امریکائی ژاپنی، کانادائی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و ایتالیائی در

آن شرکت داشتند، پس از تشکیل بی درنگ یا چنین سوالی مواجه شد.
در گزارش ۵۱۰ صفحه‌ای این کمیسیون که بنام کمیسیون
پیرسون معروف شده و در سال ۱۹۶۹ منتشر گردید، خط مرزی برای
کشورهای رشد یافته و رشد نیافته، درآمد سرانه ۵۰۰ دلار تعیین
گردیده است.

با عنایت به این آگاهی‌ها، مطالعه اطلس سالانه بانک
جهانی که در سال ۱۹۷۹ (سال توفان در ایران) منتشر شده،
فاجعه‌ای را در برابر چشمان انسان قرار می‌دهد که با همه تلخی
هایش متأسفانه واقعیت دارد. وقتی می‌خوانیم که امریکای شمالی
شامل (ایالات متحده و کانادا) ۲۷ درصد و اروپا ۳۲ درصد یعنی
در واقع سه پنجم کل درآمد جهان را بخود اختصاص داده‌اند، وقتی
می‌خوانیم سهم جهان صنعتی یعنی ۲۷ درصد کل جمعیت دنیا با ضافه
شوروی و ژاپن ۸۰ درصد کل درآمد جهان است و بالاخره وقتی می
خوانیم که سایر کشورهای جهان شامل امریکای لاتین با توانائی‌های
اندک، آسیا و افریقا با کشورهای تولیدکننده نفتش، استرالیا
و مستعمرات اروپائی و امریکائی با نفوس انسانی و جمعیت در حال
انفجارش تنها ۲۰ درصد از کل درآمد جهان را دارند، آنگاه شاید
بتوانیم در یابیم که خروج ایران شاهنشاهی از حلقه کشورهای
بسیار فقیر و ورود آن به کشورهای ثروتمند، چگونه می‌توانسته
است خروج یک استثنا از یک قاعده جابرانه باشد.

این بررسی، همچنان به ما می‌شمایاند چگونه در حالی
که کمی بیشتر از یک دهه به آغاز سالهای ۲۰۰۰ مانده است شکافی
عمیق و تبعیضی نابرابر و ناعادلانه، اکثریتی فقیر را روز بروز
فقیرتر و اقلیتی ثروتمند را لحظه به لحظه در ارقام نجومی ثروت

مندتر می‌سازد. با توجه به این ارقام تکان دهنده است که —
دانشمندان آشکارا نگران آغاز سالهای ۲۰۰۰، یعنی قرنی که در
ابتدا بیش جمعیت‌کره زمین به ۷ میلیارد نفر می‌رسد، هستند. و،
باز بطرزی شگفتی برانگیز نخبگان مالی امریکا، اروپا و ژاپن
نیز در این نگرانی به دلایل دیگری شریکند.

یادآور شدیم که آنجلو آنجلو پولوس گفته است: "....
رشد اقتصادی و اجتماعی کشورهای جهان سوم، امری قطعی و اجتناب
ناپذیر است...". که گفته است: "....شکی نیست که کشورهای
تنگدست‌کنونی، عقب‌ماندگی خود را در مدت کوتاهی بسرعت پی—
خواهند کرد....". که گفته است: "....جنیش مردم بیشمار کشورهای
جهان سوم... با کمک وسایلی که علم و تکنیک در اختیار آنان قرار
خواهد داد، نقشه‌های ژئوپولتیکی جهان را عوض خواهد کرد....".
که گفته است: "....از هم اکنون قرن بیست و یکم بشارت می‌دهد که
عصر برتری آسیا و افریقا است....". و گفته است: "....هر اندیشه‌ای
که خلاف این باشد نادرست و خطرناک است...".

آیا این همه نمی‌تواند باعث نگرانی عمیق نخبگان مالی
اروپا، امریکا و ژاپن باشد؟ آیا سوداگران کمیسیون سه جانبه در
برابر این تصویر، سر مدارا و تسلیم پیش‌خواهند گرفت، یا با
تکیه بر پیشینه بر کویگرانه اشان به "خلاف‌خطرناکی" که آنجلو
پولوس اشاره می‌کند توسل می‌جویند؟ آیا براندازی "استثنائی" که از
قاعده بیرون آمده و بطرزی باور نکردنی مستعدترین و لایق‌ترین
کشور آسیائی نیز هست، به یک قمار نمی‌ارزد؟ آیا با از میان
بردن آنچه که "تمدن بزرگ" خوانده شده و انهدام کشوری که کوشیده
است به دروازه‌های این تمدن برسد، حداقل سایر کشورها را متنبيه

نخواهد ساخت؟

اگر همه این پرسش‌های فرضی می‌توانند مطرح باشد، حال باید بدانیم که نخست چگونه کشورهای تنگدست می‌توانند با کمک وسایلی که علم و تکنیک در اختیار آنان قرار می‌دهد، در سالهای ۲۰۰۰ که سرآغاز دوران تمدن بزرگ پادشاه ایران هم هست از حوزه تنگدست‌ها به تعویض نقشه‌های ژئوپولتیکی دست‌یازند و دیگر آنکه آنچه تمدن بزرگ ایران خوانده می‌شد تا چه حد می‌توانست ریشه‌در این پدیده علمی داشته باشد؟

در سال ۲۰۰۰

سر آنتونی پارسونز، آخرین سفیر ملکه انگلستان در
دربار پادشاه ایران طی مصاحبه‌ای با دکتر علیرضا ثوری زاده که
متن آن در روزنامه کیهان چاپ لندن - شماره دوم - بتاریخ ۱۴
تیرماه ۱۳۶۳ بچاپ رسیده است می گوید :

”.....ما، سرعتی را که شاه برای مدرنیزه کردن ایران متوقع
بود و بدون توجه به وابستگی های مردم به فرهنگ و سنت ملی و
مذهبی شان ، می خواست یک فرهنگ ناآشنای غربی را به جامعه تزریق
کند نمی پسندیدیم . حداقل شکست شاه در این سیاست می بایست
خیلی ها را بیدار کرده باشد. هرگز نمی توان و نباید به زور به
جامعه‌ای گفت از گذشته‌ات بفر و کهن یادگار و میراث اجدادت را

بدرو انداز تا من به جای آن به تو پیکان و آبارتمان و جشن هنر
و تلویزیون رنگی بدهم"

بر این اظهار نظر سر آنتونی پارسونز باید قسمتی از
یک گفتار رادیویی را که بی.بی.سی در آذرماه ۱۳۵۷ یعنی دو ماه
پیش از پیروزی خمینی پخش کرده است نیز افزود :

".....ایران در طول ۲ تا ۵ سال آینده دستخوش تغییرات اساسی
بنیادی عمیق خواهد شد و پس از این تغییرات ، برای کنترل و بدست
گرفتن قدرت ، کشمکش های فراوانی در صحنه سیاست ایران پدیدار
خواهد شد که پیامدهای آن سبب ضعف شدید بینه مالی ، نظامی ایران
خواهد بود که احتمالاً قطع صدور نفت را هم در بر خواهد داشت .
پس از این دوره افت و خیز ، دولتی زمام امور را بدست خواهد
گرفت که بعزت ناتوانی مالی و نظامی در برنامه هایش جایی برای
رویای تمدن بزرگ وجود نخواهد داشت و به سبب شرایط حاکم بر جو
سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی ایران ، این کشور مقاسی همپایه
کشور همجواری افغانستان خواهد داشت و برای همیشه رویای تمدن
بزرگ و همچنین قدرت نظامی ، سیاسی و اقتصادی فراموش خواهد
شد....."

حال ببینیم پیش بینی پیامبر گونه بی.بی.سی تنها یک
تصادف بوده و یا در آذر ماه ۵۷ بی.بی.سی به دقت همانی را گفت
است که نخبگان مالی امریکا ، اروپا و ژاپن زیر چتر حمایتی دولت
هایشان آرزو داشته اند . اگر چه نظرات سر آنتونی پارسونز درمباحث
با کیهان چاپ لندن ، آن هم شش سال بعد از پیروزی انقلاب خمینی
بعد کافی گویاست اما افشای این حقیقت که شخص محمد رضا شاه
پهلوی پیش از همه و پیش از همه و ماهها پیش از تکوین دوران

انقلابی به راز یک توطئه جهانی برای از نفس انداختن ایران پی برده است، ما را به دریافت واقعی "حقیقت توطئه" بیشتر نزدیک می کند.

در شهریور ماه ۱۳۵۶ امیر طاهری سردبیر روزنامه کیهان، چاپ تهران در گفتگویی با پادشاه ایران که متن آن در روزنامه مورخ ۲۱ شهریور ۵۶ بچاپ رسیده است سئوالاتی مطرح می کند که پادشاه بئرح زیر به آن پاسخ می دهد:

".....سوال - مطلب دیگری که در خارج، هنگام بحث درباره تنگناهای ایران مطرح شده، این است که کشورهای مانند کشورما، اصولاً نباید بدنبال صنعتی شدن بروند. مثلاً مجله آلمانی اشپگل نوشته است که نه تنها ایران، بلکه هیچ یک از کشورهای جهان سوم نخواهند توانست حتی در قرن بیست و یکم حتی به پای اتریش کوچولو برسند. آیا این طرز تفکر تنها جنبه نژادپرستانه دارد؟ شاهنشاه - کاملاً. البته تعجب می کنم چطور این را نوشته اند. اما این درست همان مطلبی است که ما شایسته در ۱۰ روزنامه غربی در ممالک مختلف خوانده ایم. خوب اینها متعکس کننده یک طرز تفکر است. این یک جور حرف زدن تصادفی نیست. معلوم می شود که یا دستور است یا الهام برای هماهنگی فکری. به نظر می رسد که مرکز یا مراکزی وجود دارد که این طور فکر می کند و از این بدتر، اینطور می خواهد. بله، اگر همه با هم همدست شوند و مثلاً کارخانه های خراب برق بما تحویل بدهند، به هدفتان خواهند رسید..... در این مملکت تنها در چند سال، کار آن قدر زیاد شد که امروز ما شاید نزدیک به یک میلیون کارگر خارجی داریم. باید برای مجله اشپگل بگویم: چطور وقتی آلمان سه میلیون کارگر از خارج آورده بود عیبی نداشت و هم‌اکنون محبت از معجزه اقتصادی بود؟ چرا در مورد ایران معیارها یکبار عوض می شود، مگر ما حق نداریم صنعتی بشویم؟

سؤال - پروفسور ارهارد یکبار گفته بود که ایران

بہتر است کشور گل و بلبل باقی بماند!

شاهنشاه - بله، یادم هست. این همان زمانی بود که ما

التماس می کردیم که یک کارخانه ذوب آهن مفلوک و محقر بمسا

بفروشند و ناز می کردند. غرب آن کارخانه را به ما نداد و در

نتیجه ذوب آهن خودمان را از شرق گرفتیم. فریبی ها وقتی دیدند

که از شرق می گیریم، بدست و پا افتادند. ولی دیگر دیر شده

بود. در هر حال مسیر مملکت ما مشخص شده است و هیچ عاملی

نمی تواند جلو پیشرفت ایران را بگیرد....."

حال باید دید که ایران شاهنشاهی بعنوان یک نمونه

و الگو برای رسیدن به تصویری که آنجلو آنجلو پولوس و سایر

دانشمندان پرداخته اند چگونه قابل انطباق با مباحث علمی است.

آنجلو آنجلو پولوس در کتاب جهان سوم در برابر کشور

های غنی می نویسد:

".....نیازی به اثبات ندارد که هر سیاستی که کمک به کشورهای

تنگدست و رشد نیافته را با دیده نامساعد بنگرد، اشتباه و حتی

خطرناک است. اشتباه از آن رو که کشورهای جهان سوم مصمم اند

اراده خلل ناپذیر به بزرگترین و اساسی ترین هدف خود یعنی

توسعه جامعه شان دست یابند، حتی، اگر کشورهای غنی کمکهای

خود را گاهی دهند و یا آنها را حذف کنند. و، خطرناک از آن رو

که اگر کشورهای غنی بخواهند رشد کشورهای فقیر را به تسویق

اندازند در حقیقت سرمایه هائی را که از طرف کشورهای صنعتی در

این مناطق از جهان بکار افتاده اند، به مخاطره خواهند افکند و

بعلاوه آتش جدال بسیار سختی را میان کشورهای فقیر و غنی خواهند

افروخت. توسعه اقتصادی کشورهای جهان سوم امری است خلل ناپذیر

و ضروری و تردیدی نیست که ممالکی که اکنون تنگدست بشمار

می روند، در مدتی بسیار کوتاه‌تر از آنچه برای توسعه کشورهای غربی و رسیدن به وضع کنونی لازم بوده است، توسعه خواهند یافت و وجود سه عامل مؤید این نظر است.

الف- پیشرفت‌های عظیم علمی و تکنولوژیکی

ب- امکانات و ظرفیت عظیم نیروی انسانی کشورهای تنگدست کنونی

ج- عمومیت یافتن آموزش و پرورش و نقش پر تحرک جوانان "....."

بی هیچ تردیدی تکنولوژی، یعنی کاربردی صحیح علوم و

دانشها، برای سازمان بخشیدن و اداره کردن منابع ملی، شاخص‌ترین عامل پیشرفت اقتصادی محسوب می‌شود. اوضاع اقتصادی انسان در میان ملل و اقوام مختلف و در طول تاریخ تحولی بسیار کند و بطنی داشته است اما تولد و اختراع ماشین بخار، به یکباره همه چیز را دگرگون ساخت. از زمان اختراع ماشین بخار تا سال ۱۹۰۰ یعنی شروع قرن بیستم، بهره‌وری کار دوبرابر شد و سپس طی مدت ۵۰ سال با استفاده از نیروی برق و نفت، نرخ بهره‌وری تولید باز هم دو برابر گردید و آنگاه تنها طی بیست سال یعنی از ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ در بعضی کشورها این نرخ بهره‌وری به چند برابر بالغ گردید. به عبارت ساده‌تر آنچه که اینک طی سه تا ۵ سال در پرتو پیشرفت تکنولوژی بدست می‌آید برابر است با چند برابر آنچه که طی عمر بشر پدید آمده است.

دینون دانشمند امریکائی در کتاب "منابع فزاینده‌گی

اقتصادی اتازونی" که در نیویورک چاپ شده می‌نویسد:

".....در شرایط امروزی جهان، تکنولوژی، وسیله و ابزار

نیرومندی برای به ثمر رساندن و تحقق و پیشرفت است. پیشرفت

مصرفات انسانی و توسعه آموزش و پرورش، در افزایش بنیادهای

اقتصادی نقش مهم و اساسی دارند. برای نمونه ۴۲ درصد از افزایش درآمد ملی واقعی در ایالات متحده آمریکا میان سالهای ۱۹۰۹ و ۱۹۶۷ در نتیجه آموزش و تحصیلات و ۳۶ درصد مربوط به پیشرفت و افزایش دانشهای فنی بوده است....."

از بررسی گزارش کمیسیون اقتصادی اروپا می توان نتیجه گرفت که سهم پیشرفت فنی در فزاینندگی تولید ناخالص ملی در سالهای ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۹ ، در ۸ کشور اروپا غربی ، از ۵۱ تا ۷۵ درصد بوده است .

به این ترتیب به اعتقاد آنجلو انجلو پولوسی :

"..... دو عامل موجب می شود که رشد کشورهای نوپا تسریع شود. نخستین عامل اینست که اکنون نوآوریهای فنی ، با مقایسه با گذشته ، در مدت کوتاه تری جنبه عملی می یابند. و دومین عامل آن است که کشورهای تازه گام در راه رشد می نهند ابزارها و وسائل نوتری را بکار می برند . در گذشته و بخصوص پس از پدید آمدن انحصارها ، کشفیات علمی و تکنیکی ، پس از مدت زمانی نسبتاً طولانی بکار برده می شدند زیرا هدف این بود که بکار بردن آنها به وسایل موجود لطمه نزند و سرمایه گذاریهائی را که در این راه انجام گرفته ضایع نکند . بهمین علت بین کشف تلفن و استفاده عملی و بازرگانی از آن ۶۵ سال (از ۱۸۲۰ تا ۱۸۷۶) برای استفاده از رادیو ۳۶ سال (۱۸۶۷ تا ۱۹۰۲) ، برای بکار بردن رادار ۱۵ سال (از ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۰) و برای بهره برداری عملی از تلویزیون ۱۲ سال (۱۹۲۲ تا ۱۹۳۴) فاصله افتاد . پس از نخستین جنگ جهانی و بخصوص بعد از جنگ جهانی دوم ، دورانی که در آن گیتی به دو بلوک متقابل تقسیم شده است نوآوریهای فنی با سرعتی بیشتر و در مدتی کوتاه تر از گذشته مورد استفاده علمی و صنعتی قرار می گیرند. اگر دنیا به دو بلوک تقسیم شده بود ، هنوز انرژی اتمی و ماشین

های ناظم (کامپیوتر) مورد استفاده قرار نگرفته و هنوز در زندگی صنعتی تا به این اندازه بکار نرفته بودند. آمریکا از ترس اینکه مبادا منبع انرژی جدیدی جای منابع انرژی قدیمی سرشاری را که داراست بگیرد در زمینه بکار بردن انرژی هسته‌ای در صنایع و برای مصارف عادی، چندان فعالیتی از خود نشان (نمی‌داد) . در ۲۷ ژوئن ۱۹۵۲ اتحاد جماهیر شوروی اعلام کرد که نخستین نیروگاه اتمی را با قدرت تولیدی ۵۰۰ کیلو وات مورد بهره برداری قرار داده است. طی همان سال نیز، دولت آمریکا، برنامه وسیعی را برای تولید برق اتمی به اجرا گذارد و اکنون در این زمینه جلوتر از سایر کشورهای جهان است. بنابراین اشتباه است اگر کشوری بپندارد که می‌تواند دانشها و معلومات علمی را برای مدت طولانی در انحصار خویش نگهدارد. علم سرحد و مرز نمی‌شناسد و مخصوص به مملکت و نژاد و ایده‌نولوژی خاصی هم نیست....."

بنابراین می‌بینیم یکی از سه عامل مهمی که برای توسعه اقتصادی کشورهای جهان سوم ضروری است با رشد پیشرفت تکنولوژی و در کنار آن عامل مهم سرعت‌میسر است، حال به دو عامل بعدی یعنی نیروی انسانی و عمومیت یافتن آموزش و پرورش بخصوص در میان نسل جوان می‌پردازیم.

بموجب آمارهای منتشر شده از سوی سازمان ملل متحد جمعیت دنیا در سال ۱۹۷۰ بالغ بر ۳/۶ میلیارد نفر بود که شمار جمعیت فعال آن (میانگین سنی ۱۵ تا ۶۴ سال) به ۱/۵ میلیارد نفر می‌رسید. این آمارها حاکی از آن است که نزدیک به یک میلیارد نفر از جمعیت فعال و کارآ در کشورهای در حال رشد می‌زیستند. آمار بعدی که مربوط به سال ۱۹۸۰ است، جمعیت فعال کشورهای در حال رشد را ۱/۲۵ میلیارد نفر نشان می‌دهد.

بر حسب همین آمار در سال ۲۰۰۰ جمعیت آماده به کار

کشورهای در حال رشد به ۳ میلیارد نفر تخمین زده می شود که در یک تحلیل نهائی در پایان این قرن از هر صد نفر مردم جهان که در سنین فعالیت هستند ، ۸۳ نفر در کشورهای رشد نیافته و فقط ۱۷ نفر در ممالک رشد یافته زندگی خواهند کرد . اگر این روند را همچنان ادامه دهیم در سال ۲۰۲۵ که جمعیت دنیا باز هم دوبرابر خواهد شد ، نسبت درصد جمعیت فعال میان کشورهای رشد یافته و رشد نیافته ، باز هم بسود کشورهای در حال توسعه افزایش خواهد یافت . مهار و کنترل چنین جمعیت خروشانى که اکثر آنها نیروی جوان تشکیل خواهد داد بطور مستقیم به اراده و صلاحیت و کاردانی دولتها بستگی دارد . این نیروی عظیم نیاز به اشتغال دارد و ضریب رشد درآمد ملی باید به نحوی باشد که هماهنگی میان رشد ناخالص ملی و رشد جمعیت حفظ گردد .

آنجلو آنجلو پولوس و سایر دانشمندان معتقدند که :

"..... سازمان بین المللی کار در این باره خوشبین است این سازمان امیدوار است با وجود کوششهایی که از طرف بعضی از سازمانهای بین المللی بعمل می آید دیری نخواهد کشید که ممالک در حال رشد به آرزوی دیرین خود خواهند رسید در مدتی نسبتاً کوتاه ، به میزان نیاز مندیهای خویش ، کار و شغل جدید ایجاد خواهند نمود... ولی بهر تقدیر یک نکته مسلم است و آن اینکه مردم این کشورها در صورتی که حکومت هایشان از حالت رخوت و فلج کنونی بیرون نیایند ، ساکت نخواهند نشست و خود در این مسورد اقدام خواهند کرد....."

در زمینه پیشرفت آموزش و پرورش و نقش پر تحسین جوانان در کشورهای در حال رشد باید پذیرفت که بیشتر این

کشورها ، به دلیل آگاهی مسئولانه در برابر خروش موج انسانی جوان تلاش می کنند تا برنامه هائی برای آموزش و پرورش و تعلیمات حرفه ای تدوین کنند .

"رئه ماهو " دبیر کل پیشین یونسکو در آوریل ۱۹۶۹ در مجله جوانان از انتشارات یونسکو نوشته بود :

".....در دنیای کنونی ، در دنیائی که با این سرعت دستخوش تحول است ، جوانان حق دارند که برای پیشرفت کشورشان نقش سازنده تری بازی کنند.....دنیای جدید ، برای جوانان مقامی نو با ارزشهائی نو در نظر گرفته است . عده این جوانان و نقش علمی و موثری که می توانند در ایجاد تحولات و ادامه رشد کشورها، بازی کنند، ایجاب می کند که چنین مقامی به آنها داده شود....."

آنجلو پولوس در "پیشرفت جهان سوم" می نویسد :

".....جوانان دانشگاهی در بدست آوردن نقش سرنوشت ساز در راه رشد موثر هستند ، این گروه با کمیت و کیفیتی که دارند در سالهای آینده نقش بسیار موثری در یافتن بنیادهای نوین و پایه افکندن جامعه ای انسانی تر و عادلانه تر خواهند داشت . این صدها هزار نفر یا میلیونها نفری که در سالهای آینده از دانشگاهها فارغ التحصیل خواهند شد ، زیر بنای معنوی و فکری کشورهای جهان سوم را تشکیل خواهند داد....."

محمد رضا شاه پهلوی در کتاب تمدن بزرگ بهنگام بحث در باره نظام آموزشی و فرهنگی می نویسد :

".....آموزش و پرورش وسیع در سطح عالی ، چه از نظر کمیت

و چه از لحاظ کیفیت ، رکن بنیادی تمدن بزرگ ایران است . هیچ پیشرفتی در هیچ رشته حیات ملی ممکن نیست مگر اینکه عامل مسل انسانی که اساس این پیشرفت است به دانش و بینش لازم مجهز باشد جامعه ایران عمر تمدن بزرگ باید بیش از هر چیز جامعه مردمی تحصیلکرده و مطلع و برخوردار از آگاهی لازم برای چنین دورانی باشد....."

با عنایت به آگاهی های فوق می توان نتیجه گرفت که همه عوامل لازم برای خروج کشورهای توسعه نیافته از حلقه عقب ماندگی وجود دارد و اگر همکاری بین المللی - با یا بی وجود کمک کشورهای رشد یافته - بطور جدی و بخصوص در زمینه سرمایه گذاری ، تحقق پذیرد ، فزاینده اقتصادی و رشد کشورهای جهان سوم در سال های ۲۰۰۰ امری حتمی و غیر قابل پیشگیری است . ژنرال شارل دوگل کمی پیش از درگذشتش در گفتگویی با آنسدر مالرو نویسنده فرانسوی گفته بود : پس از یک نسل دیگر ، اروپا خواهد دید که جهان سوم وارد صحنه می شود ! .

علمای اقتصاد بر اساس اعداد و ارقام و برآوردها معتقدند که طبقه بندی کنونی کشورهای رشد یافته در پایان قرن بیستم تغییر خواهد یافت ، بطور مثال ، ژاپن که در سال ۱۹۲۰ در مقام نهم قرار داشت و در سال ۱۹۸۰ در مقام سوم ، در سال ۲۰۰۰ به مقام اول خواهد رسید ، ایالات متحده امریکا به مقام دوم عقب خواهد نشست ، کانادا و فرانسه در ردیف سوم جای خواهند گرفت و آلمان غربی ، سوئد ، اتحاد جماهیر شوروی مقامات بعدی را کسب خواهند کرد . این پیش بینی می گوید انگلستان تا آن حد عقب خواهد رفت که حتی مقامی بعد از ایتالیا کسب می کند .

آنجلو آنجلو پولوس می نویسد:

".....در پایان قرن ، کشورهای آسیا و افریقا و امریکای لاتین ، یعنی کشورهایی که ما مجموعه آنها را بنام جهان سوم می خوانیم به نیروی اقتصادی و سیاسی بزرگی مبدل خواهند شد که می توانند در صحنه بین المللی نقش تعیین کننده - ولی نه مطلق - داشته باشند. اروپا و امریکا که در سال ۱۹۷۰ هفتاد و هشت درصد تولید جهان را در دست داشتند در سال ۲۰۰۰ و ۲۰۲۵ به ترتیب سهمی برابر با ۵۷ درصد و ۴۴ درصد خواهند داشت و بقیه در آمد جهان (یعنی ۵۶ درصد) توسط کشورهای آسیا ، افریقا و امریکای لاتین تولید خواهد داشت که در حال کنونی سهمشان در این زمینه فقط به ۱۵ درصد محدود می شود . به این ترتیب توزیع درآمد جهان بتدریج هماهنگ و میزان جمعیت مناطق مختلف جهان متناسب خواهد شد . آسیا این را نباید بعنوان فریاد هشدار جهان سوم به کشورهای صنعتی که اکنون بازار اقتصاد جهان و در صحنه سیاست بین المللی حکومت و سلطه دارند، بشمار آورد؟....."

آنچه که طی صفحات اخیر به استناد نظرات و اعداد و

ارقام منتشر شده از سوی محافل رسمی بین المللی و همچنین اعتقادات علمای جامعه شناسی و اقتصاد مورد بررسی قرار گرفت ، بطرزی شگفتی بر انگیز شالوده و پی بنای سیامتی را تشکیل می دهد که محمد رضا شاه پهلوی ، شاهنشاه ایران با افزودن باری از مسائل فرهنگ ملی بر آن منشاء دو دوره " تمدن بزرگ ایران " و دوره پیش از آن قرار داده بود: اگر چه آغاز عصر تمدن بزرگ ایران از سوی او سال ۱۹۹۰ میلادی تعیین شده بود ، اما آنچه را که وی تا سال ۱۹۷۹ یعنی سال توفان در ۵۷ انجام داد ، می توان، نشان دهنده این واقعیت دانست که حداقل یک کشور از میان یکصد و

چند کشور عضو جهان سوم توانسته بود مرز و بوم این پیش‌بینی علمی را در نوردد.

برای بیشتر روشن ساختن نقاط تاریک این بررسی ، ناگزیر باید کمی به عقب برگشته ، با شفاق نگرشی بر مسائل اقتصادی ایران و فقر فراگیر آن پیش از آغاز انقلاب شاه و ملت داشته باشیم .

در سال ۱۹۴۹ (۱۳۲۸) هاری ترومن رئیس‌جمهوری ایالات متحده آمریکا در نطق افتتاحیه خود در کنگره آمریکا گفت :

".....هدف ما باید کمک به ملل آزاد جهان باشد تا بتوانند مواد غذایی بیشتری و لباس بیشتری را تهیه کنند"

این سخنان که نشان دهنده فقر جهان انسانی بعد از جنگ جهانی دوم بود با پیشنهادی مبنی بر اعطای کمک‌های فنی به کشور های غیر کمونیستی همراه بود. بر اساس این پیشنهاد در ماه مه ۱۹۵۰ قانونی در آمریکا به تصویب رسید که بعدها بخاطر ماده چهارم آن به " اصل ۴ ترومن " معروف شد . اصل ۴ این قانون می گفت :

".....مردم ایالات متحده آمریکا و سایر ملل ، منافع مشترکی در پیشرفت آزادی و امور اقتصادی و اجتماعی تمام مردم جهان دارند. چنین پیشرفتی راه و رسم زندگی دموکراسی را تقویت کرده ، روابط بازرگانی را بسط داده و برای حسن تفاهم بین المللی و برقراری صلح جهان مفید خواهد بود . سیاست ایالات متحده آمریکا اینست که به کشورهای عقب مانده جهان کمک کند تا بتوانند وضع کار و زندگی خویش را بهبود بخشند....."

ایران در آن زمان در ردیف کشورهای بود که بزعم رئیس جمهوری ایالات متحده امریکا باید کمک دریافت می کرد تا " مواد غذایی بیشتر " و " لباس بیشتری " تهیه کند . در همین سال یعنی ۱۹۵۰ (۱۳۲۹) میان ایران و امریکا قراردادی بمنظور بهره گیری از اصل ۴ ترومن منعقد شد .

" هنری بنت " نخستین رئیس اداره کل اصل چهار در ایران در ابتدای ورود خود به تهران اظهار داشت :

".....میلیونها مردم آسیا و امریکای جنوبی با فقر و بیماری چنان دست به گریبانند که هرگز فرصت فراگرفتن فنون و روشهای نوین را جهت حل مسائل زندگی خویش ندارند . ما می خواهیم در زیر پرچم اصل چهارم به این عده از افراد بشر کمک کنیم"

تا پایان سال مالی ۱۹۵۱ (۱۳۳۰) کشورهای ایران و عربستان سعودی، هندوستان و کره به ترتیب ۷۹۱،۳۷،۳۴ و ۴۸۸ میلیون دلار از امریکا کمک مالی دریافت داشتند، اما همین جا گفتنی است که این کمکها نه فقط انگیزه های اقتصادی نداشتند بلکه بیشتر بر اساس ضروریات سیاسی زمان تنظیم شده بود .

بهر حال تا آنجا که به بحث مربوط به ایران قابل بررسی است نه کمکهای اصل ۴ و نه سایر کمکها نتوانست در دگرگون ساختن سیمای فقرزده کشور ما تأثیری کارساز بجا بگذارد .

بموجب بررسی یکی از اقتصاددانان هندی بنام " شنوی " که خلاصه ای از آن در شماره ۲۷ ماه اوت ۱۹۷۰ مجله اقتصادی خاور دور انتشار یافته :

".....قسمت اعظمی از کمکهای دریافتی ، به علت سوء استفاده

خارجی و همچنین به علت اتلاف، از بین رفته و مورد استفاده واقع نشده است....."

در اینجا، برای پاسخگویی به آن دسته از ساده دلانی که پیشرفت‌های ایران و احیانا یکی دو کشور دیگر را مدیون کمک‌های کشورهای بسیار ثروتمند صنعتی می‌دانند، لازم می‌دانیم نظر پروفیسور آنجلو آنجلو پولوس را بیاوریم که در "افسانه کمک به رشد" می‌نویسد:

"..... هنگامی که ما از "کمک" سخن می‌گوئیم و این کلمه را بکار می‌بریم و مثلا از کمک‌های کشورهای غنی به کشورهای تنگدست گفتگو می‌کنیم، نخستین معنایی که به ذهن متبادر می‌گردد اینست که محالک ثروتمند، کمک‌هایی به رایگان در اختیار کشورهای کم مایه تر و تنگدست‌تر می‌گذارند تا اینان بتوانند رشد اقتصادی خود را با آهنگ سریعتری عملی سازند، همچنین، هنگامی که از طعنامه‌های سازمان ملل متحد ابراز خرسندی می‌شود که کشورهای صنعتی از این پس باید حداقل یک درصد از تولید ناخالص ملی خود را وقف کمک به کشورهای رشد نیافته کنند، افکار عمومی دنیا چنین می‌پندارند که لابد سخن از کمکی است که به رایگان و براساس معاضدت بین المللی در دسترسی ممالک جهان سوم قرار خواهد گرفت اما چنین پنداری متأسفانه اشتباه و از واقع و حقیقت دور است زیرا از ۱۳/۳ میلیارد دلاری که در سال ۱۹۶۹ به نام کمک داده شد، فقط ۴/۴ میلیارد دلار یعنی ۳۹/۲ درصد آن جنبه رایگان داشته است و بجز بقیه وجوهی می‌باشند که به شکل وام و یا بهره‌ای گاه بیشتر از نرخ معمول و برای مدتی کوتاه در اختیار کشورهای نیازمند قرار داده شده‌اند....."

بهر تقدیر، همانگونه که اشاره شد در سال ۱۹۵۰ (۱۳۲۹)

که اصل ۴ بمرحله اجرا درآمد ایران در ردیف کشورهای بود که برای " مواد غذایی بیشتر" و "لباس بیشتر" باید کمک دریافت می داشته حال ببینیم آن استثنای از قاعده بیرون آمده ، یعنی ایران شاهنشاهی ، طی این مدت و تا زمان اجرای توطئه کمیسیون سه جانبه چه راه پر تلاشی را پشت سر گذاشته است .

برای انعکاس این پیشرفت ها ، به دلیل عدم یاوری که شاید بر اعداد و ارقام رسمی رژیم شاهنشاهی ایران هنوز وجود داشته باشد ، به بررسی م.س ایوانف پروفیسور تاریخ در دانشگاه مکو متوسل می شویم . متأسفانه این آمار و ارقام مربوط به سال ۱۹۶۱ (۱۳۴۱) تا ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) است و ترقیات بعدی در آن منظور نشده اما بهر حال برای نشان دادن ویژگیهای این استثنای از قاعده بیرون جسته ، آن هم از قلم یکی از مخالفان جدی و بر سخت محمد رضا شاه پهلوی جالب و مفید است .

این بررسی، فصل یازدهم کتاب " تاریخ نوین ایران" نوشته م.س ایوانف پروفیسور تاریخ در دانشگاه مکو را تشکیل می دهد که با مقدمه‌ای از سوی احسان طبری و به ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم پناه در سال ۱۳۵۶ از سوی حزب توده ایران در استکهلم منتشر شده است .

احسان طبری در مقدمه این کتاب می نویسد :

".....ترجمه فارسی کتاب تاریخ نوین ایران متضمن رخداددهای کشور ما در سده کنونی تالیف پروفیسور میخائیل سر گه یویچ ایوانف یکی از ایران شناسان معروف اتحاد شوروی و از کارشناسان معتبر تاریخ معاصر ایران ، اینک در دسترس خوانندگان بیارسی زبان قرار می گیرد. مولف محترممتن حاضر را نسبت به متن سابق

مکمل تر ساخته است و همچنین در دقیق تر ساختن برخی داورها و فرمول بندیها کوشیده است. این کتاب که بر بنیاد تاریخ نویسی علمی نگاشته شده، تحلیل همه جانبه، مستند و مشخصی است از انبوهی حوادث و پدیده های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و معنوی جامعه ایران در قرن بیستم. از این جهت در نگاشته های تاریخ نویسان جهان این کتاب اثر یگانه ای است..... از نظر حزب ما که به ترجمه و نشر این کتاب اقدام کرده، تحلیل تاریخی پروفیسور ایوانف یک تحلیل علمی مارکسیستی - لنینیستی است که بر بنیاد پژوهش جامع مبتنی است....."

بررسی پروفیسور ایوانف را با عنایت به تاکید کسه احسان طبری بر اصالت؛ تحلیل همه جانبه، مستند بودن، یگانه بودن در سطح جهانی و همچنین پژوهش جامع بر اساس تحلیل علمی مارکسیستی - لنینیستی آن داشته است، به بخش بعدی موكول می کنیم.

يك تحليل مارکسيستی

پروفسور م.س.ايوانف که به نوشته احسان طبری در مقدمه کتاب تاريخ نوين ايران از سال ۱۹۴۳ يعني دوران جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۷۴ پنج بار به ايران سفر کرده و اغلب مراکز شهری و روستائی را در شرق و غرب و جنوب و شمال دیده ، نویسنده ۱۵۰ اثر بزرگ و کوچک است و در تدارک چاپ دوم و سوم " دایره المعارف بزرگ شوروی" در مواد مربوط به تاريخ نو و نوين ايران شرکت جسته است .

م.س.ايوانف در تاريخ ۳۱۵ صفحه‌ای خود لحظه‌ای نگاه پر خاشگر و عیب‌جوی خود را از ايران و شاهنشاه ايران بر نمی‌دارد و تنها در بيست صفحه‌ای که در اين فصل خواهد آمد نتوانسته در

در انکار واقعیت‌ها توفیقی بدست آورد وی می نویسد:

".....از دورانی که در ایران اصلاحات آغاز گردید، در اقتصاد کشور پیشرفت‌های شایان توجهی انجام گرفت و در راه رفع عقب‌ماندگی اقتصادی کشور گام مهمی برداشته شد. درآمد کل ملی از سال‌های ۱۹۶۲ - ۱۹۶۱ تا سالهای ۱۹۷۳ - ۱۹۷۲ از ۴/۳۴۰ میلیارد ریال به ۱۲۲۶ میلیارد ریال (به بهای جاری پول) افزایش یافت طی سالهای چهارمین برنامه پنجساله توسعه و عمران یعنی سالهای ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۳ اقتصاد ایران مالیات ۱۱/۶ درصد طبق قیمت‌های ثابت رشد کرد. درآمد کل ملی طی سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۴ طبق قیمت‌های جاری ۲۱/۲ درصد و طبق قیمت‌های ثابت ۱۴/۲ درصد افزوده شد و طبق اخبار منتشره این درآمد در سالهای ۷۴ - ۱۹۷۳ باز هم افزایش یافت و به ۳۶ درصد رسید در سالهای ۱۹۷۵ - ۱۹۷۴، ۴۲ درصد بود و باید گفت این افزایش در آمد بحساب افزایش در آمد نفت حاصل شده است.

(آقای ایوانف فراموش می‌کند که بموجب آمار رسمی

اطلس بانک جهانی کویت و لیبی با درآمد سرانه ۱۲۶۹۰ دلار و ۶۵۲۰ دلار رشدی منفی برابر با ۵/۹ - و ۴/۵ داشته‌اند و یک تورم ۱/۶ در درصد و ۲۵/۱٪ آنرا بلعیده است - نویسنده) میانگین درآمد سرانه در ایران در سالهای ۶۳ - ۱۹۶۲، ۱۷۲۰ دلار، سال‌های ۷۲ - ۱۹۷۱، ۳۸۰ دلار، سال‌های ۱۹۷۴ - ۱۹۷۳، ۸۱۰ دلار و در سال‌های ۷۵ - ۱۹۷۴، ۱۲۷۴ دلار بود و این ارقام نمودار رشد شایان توجه اقتصاد کشور است.

رشد و توسعه صنایع

صنایع ایران در این دوره با آهنگ پرتابی توسعه یافت. طی سالهای ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۳ فرآوردهای صنعتی ایران از جمله امور ساختمانی، سد سازی و آبیاری و تولید نیروی برق با شاخص پولی از ۵۸/۱ میلیارد دلار به ۲۴۱ میلیارد دلار یعنی بیش از چهار بار افزوده شد. طی سال‌های ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۲ فرآورده‌های صنعتی

ایران بطور میانگین ۱۲/۵ درصد در سال طبق قیمت های ثابت افزوده شد.

در همین سالها وزن مخصوص فرآورده های صنعتی از جمله ساختمان سازی و نیروی برق در حجم درآمد ملی کشور از ۱۹ تا ۲۳/۴ درصد افزایش یافت. در حالی که وزن مخصوص فرآورده های کشاورزی از ۲۹/۳ درصد به ۱۶ درصد کاهش یافت. طی این مدت وزن مخصوص درآمد نفت از ۱۳/۲ درصد به ۱۹/۵ درصد و خدمات تا ۴۳/۵ درصد بالا رفت.

شماره تمام موسسات صنعتی و کارگاهها از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۵ از ۱۱۲ هزار تا ۲۳۵ هزار افزوده شد و از آن جمله شماره موسساتی که بیش از ده نفر در هر یک بکار اشتغال داشتند از ۳۵۰۰ تا ۶۲۰۰ افزایش یافت.

شماره افراد شاغل در موسسات صنعتی طی این سالها دو برابر شد و در سال ۱۹۷۵ به دو میلیون نفر رسید. بدین ترتیب سهم شاغلین در موسسات صنعتی، معادن، نیروگاههای تولید برق، ساختمان سد و شبکه آبیاری، صنایع نفت و گاز و ساختمان از ۱۹/۹ درصد در سال ۱۹۵۶ تا ۳۰ درصد در سال ۷۳ - ۱۹۷۲ افزوده شد و سهم شاغلین در کشاورزی از ۵۶/۳ درصد تا ۴۰ درصد کاهش یافت. سهم شاغلین در رشته خدمات نیز در سالهای ۱۹۷۳ - ۱۹۷۲ نزدیک به ۳۰ درصد بود.

میزان تولید نیروی برق از ۶۸۹ میلیون کیلو وات ساعت (در سال ۱۹۶۰) تا ۹۵۵۳ میلیون کیلو وات ساعت در سالهای ۱۹۷۲ - ۱۹۷۳ افزوده شد و تولید سرانه آن به ۲۰۰ کیلو وات ساعت رسید. در سال ۱۹۶۰ تولید سرانه نیروی برق ۳۴ کیلو وات ساعت بود. در سالهای ۱۹۷۵ + ۱۹۷۴ بطور کلی ۱۴ میلیارد کیلو وات ساعت نیروی برق در کشور تولید شد.

صنایع بافندگی، سیمان سازی و تولید قند همچنان از رشد یافته ترین رشته های صنعتی کشور بشمار می آیند. موسسات صنایع بافندگی عبارتند از کارخانه های ریسمندگی، کارخانه های تولید پارچه نخی، ابریشمی و پشمی و فابریکهای گونی بافی.

میزان تولید پارچه های نخی از سال ۱۹۵۵ تا سال ۱۹۷۳ نه بار افزایش یافت (در سال ۱۹۵۵ میزان تولید ۵۵/۶ میلیون متر بود در سال ۱۹۷۳ به ۴۹۵ میلیون متر رسید) . علاوه بر این در کارگاههای صنایع دستی بافندگی سالیانه قریب ۷۰ میلیون متر پارچه های گوناگون تولید شده است . در حال حاضر مقدار تولید پارچه های نخی در کشور، نیازمندیهای داخلی را بطور کلی تأمین می کند و مقداری هم به خارج صادر می شود . تولید پارچه های پشمی از ۱/۳ میلیون متر در سال ۱۹۵۵ در سال ۱۹۷۳ به ۱۳ میلیون متر افزایش یافت که بیش از سه چهارم نیازمندیهای داخلی را تأمین می کند . تولید پارچه های ابریشمی در این مدت در سال از ۳۶۳ هزار متر به ۵/۱ میلیون متر رسید .

علاوه بر موسسات کوچک بافندگی که ۹۰ درصد تمام صنایع بافندگی کشور را تشکیل می دهند بیش از پانزده مؤسسه بزرگ مدرن در ایران وجود دارد که در هر یک از آنها متجاوز از هزار نفر بکار اشتغال دارند . مثلا در کارخانه بافندگی شهناز در اصفهان بیش از ۵ هزار تن کارگر به کار اشتغال دارند و تولید سالیانه آن نزدیک به ۴۰ میلیون متر پارچه است . همچنین ده مؤسسه بزرگ تولید پارچه های پشمی در کشور دایر است . فابریک تولید پارچه های پشمی متعدد در نزدیکی اصفهان کاملا مجهز به دستگاه بافندگی خودکار است و نزدیک به هزار تن کارگر در آن بکار اشتغال دارند . پارچه های تولیدی این کارخانه با پشم مرنیوس که از استرالیا وارد می شود تهیه می شود . فرآورده های این کارخانه در آینده می تواند با پارچه های پشمی فرآورده کارخانه های بافندگی انگلستان رقابت کند .

تولید سمنت از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۳ هفت بار افزوده شد و از ۶۶۸ هزار تن به چهار میلیون و ۵۰۰ هزار تن رسید . فرآورده های موسسات سیمان سازی کشور علاوه بر اینکه نیازمندیهای داخلی را تأمین می کند ، مقداری هم از آن به کشورهای همجوار افغانستان ، کویت ، امارات خلیج فارس صادر می گردد .

فرآورده کارخانه های قند سازی نیز افزوده شده است و اکنون نزدیک به دوسوم نیازمندیهای داخلی کشور را تامین می کند. در سالهای ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۴ میزان فرآورده های این مؤسسات از ۱۶۳ هزار تن در سال ۱۹۶۳ در سال ۱۹۷۴ به ۷۲۰ هزار تن رسید. اکنون ۳۰ کارخانه قند سازی در ایران دایر است.

رشته های دیگر صنایع از قبیل تهیه مواد غذایی، کنسرو سازی، دخانیات، فابریکهای بخاری و مبیل سازی، تهیه کاغذ و مقوا، مؤسسات چاپ و صحافی، لاستیک سازی، کارخانه های شیمیائی مخصوص تهیه مصالح ساختمانی، فلز کاری و غیره در کشور دایر است. این رشته های صنعتی نیز طی دهساله اخیر رشد و توسعه یافته ولی در رشد صنعتی کشور نقش مهمی ندارند.

صنعت قالی بافی در ایران یکی از رشته های مهم صنایع ملی کشور بشمار می آید. فرآورده های صنایع قالی بافی ایران میان کالاهای صادراتی مقام اول را دارد. در سالهای ۷۳ - ۱۹۷۲ معادل ۵/۷۶ میلیارد ریال، تنها، میزان صادرات قالی از ایران بوده است. صادرات قالی از ایران در سالهای ۷۳ - ۱۹۷۲، ۲۰ درصد و در سال های ۷۴ - ۱۹۷۳، ۱۸ درصد میزان کلی صادرات ایران بود. بطور کلی ۴۵۰ هزار تن در امور تولید قالی بکار اشتغال دارند که اکثریت قریبیه اتفاق آنها در مناطق روستائی زندگی می کنند. طبق آمارى که در آغاز سال ۱۹۷۰ انتشار یافت در ایران سالیانه ۶ میلیون متر مربع قالی به بهای کلی ۱۰ میلیارد ریال تهیه می شد. علاوه بر قالی بافی رشته های دیگر صنایع دستی نیز در ایران همچنان رشد و توسعه دارد.

رشته های جدید صنایع مدرن

رشد و توسعه فراوان صنایع ایران طی سالهای اخیر بطور عمده در نتیجه پیدایش رشته های جدید صنایع مدرن انجام گرفته است نه به حساب توسعه رشته های سنتی صنایع کشور. در این سالها در ایران یک رشته صنایع نو مانند پتروشیمی، مونتاژ اتومبیل و تراکتور، ذوب آهن، ماشین سازی، گاز و آلومینیوم ایجاد شده است.

صنایع پتروشیمی در سال ۱۹۶۶ پایه گذاری شد و در همان سال یک کارخانه تولید کود شیمیائی که در شمال شیراز ساخته شد مورد بهره برداری قرار گرفت. این کارخانه با کمکهای فنی کارشناسان فرانسه ساخته شد.

بمنظور تمرکز اداره امور صنایع پتروشیمی در سال ۱۹۶۵ شرکت پتروشیمی ایران وابسته به شرکت ملی نفت ایران تاسیس یافت. این شرکت در آغاز سال ۱۹۶۶ با شرکت های امریکائی یک رشته قرارداد بست که بموجب این قراردادها چند موسسه بزرگ پتروشیمی بر پایه مشارکت در بندر شاهپور، آبادان و جزیره خارک ایجاد گردید و در سال ۱۹۷۰ از این موسسات بهره برداری آغاز گردید.

در این موسسات با استفاده از محصولات نفت و دیگر مشتقات نفتی، گوگرد، آمونیاک، اسید فسفریک و گرد لیاثوئی و دیگر محصولات شیمیائی تهیه می شود که علاوه بر مصرف داخلی مقداری از آنها به خارج صادر می گردد. تولید صنایع پتروشیمی با آهنگ پر شتابی رشد یافت. اضافه رشد سالیانه آن در سالهای ۷۰ - ۱۹۶۹ به ۱۷۸ درصد و در سالهای ۷۲ - ۱۹۷۱ به ۲۰۳ درصد رسید. صنایع گاز نیز از رشته های نو بنیاد صنعتی در ایران بشمار می رود. در گذشته از گاز طبیعی در ایران استفاده نمی شد. و گاز منابع نفت سوخته می شد. موافقت نامه ای که در ۱۳ ژانویه سال ۱۹۶۶ میان اتحاد شوروی و ایران بسته شد استفاده از گاز طبیعی و صنعت گاز در ایران را پایه گذاری نمود. ذخایر گاز طبیعی در ایران بسیار غنی است. اتحاد جماهیر شوروی در ساختمان لوله گاز سراسری که از تواجی جنوبی ایران تا آستارا به درازای نزدیک به ۱۱۰۰ کیلومتر احداث گردید، به ایران یاری نمود. ساختمان این لوله کشی در سال ۱۹۷۰ به پایان رسید و مورد بهره برداری قرار گرفت. بوسیله این لوله کشی گاز طبیعی از ایران به اتحاد شوروی منتقل می شود که به حساب اعتباراتی است که اتحاد شوروی برای ساختمان موسسات صنعتی در اختیار ایستوران

گذارده است. طی سالهای ۷۲ - ۱۹۷۱ بوسیله این لوله کشی ۵ / ۱۴ میلیارد متر مکعب گاز از ایران به اتحاد شوروی نقل شده و در نظر گرفته شده که مقدار آن به ۱۰ میلیارد متر مکعب در سال برسد. علاوه بر این با شبکه قرعی لوله کشی به شهرهای تهران، قم، کاشان و اصفهان گاز داده می شود.

در آغاز سالهای ۶۰ ایجاد صنایع مونتاژ اتومبیل در ایران آغاز گردید. در ابتدا شرکت های خارجی و شرکت های مختلط خارجی و ایرانی جیپ ویلیز، ایران فیات، لیلاند و دیگر شرکتها در ایران کارخانه مونتاژ اتومبیل تاسیس کردند. در سال ۱۹۶۳، ۱۵۲۶ اتومبیل که قطعات آنها از خارج وارد شده بود در ایران مونتاژ شد سپس تولید قطعات ساده اتومبیل در ایران آغاز گردید و شرکت ملی اتومبیل سازی ایران تاسیس یافت. در سال ۱۹۶۳ در نزدیکی تهران کارخانه مونتاژ اتومبیل سواری و اتوبوس بنام ایران ناسیونال با سرمایه برادران خیامی تاسیس شد. ابتدا در این کارخانه اطاقهای اتوبوس ساخته می شد و در سال ۱۹۶۸ به تولید اتومبیل سواری و اتوبوس آغاز نمود. کارخانه ایران ناسیونال یک کارخانه بزرگ مونتاژ اتومبیل است که با وسائل فنی مدرن مجهز می باشد. در سال ۱۹۶۸ در این کارخانه ۱۹۰۰ اتومبیل ساخته شد و در همین سال محصولات خود را به خارج صادر نمود. ابتدا به رومانی و سپس قراردادهایی برای صدور ۲۰۰۰ دستگاه اتوبوس به مصر و ۵۰۰ دستگاه اتوبوس به لهستان بسته شد. در سال های ۱۹۶۶ - ۱۹۶۷ در ایران، مجموعاً ۷۲۰۰ دستگاه اتوموبیل که ۴۱۰۰ دستگاه آن اتوموبیل سواری بود ساخته شد و در سالهای ۶۸ - ۶۷ - ۱۹۶۷ به ۱۵ هزار و صد دستگاه رسید که ۱۱۲۰۰ دستگاه آن سواری بود. در سالهای ۱۹۷۱ - ۱۹۷۲ سالیانه ۳۰ هزار دستگاه در سال ۱۹۷۲، ۴۹۵۰۰ دستگاه اتومبیل سواری و بیش از شش هزار دستگاه اتوبوس ساخته شد. در سال ۱۹۷۴ در ایران جمعاً ۶۰ هزار دستگاه اتومبیل سواری، باری و اتوبوس ساخته شد و از سال ۱۹۷۲ بیشتر قطعات اتومبیل در کارخانه های اتومبیل سازی خود ایران ساخته می شود.

صنایع تراکتور سازی نیز در ایران از همین راه بوجود

آمد و توسعه یافت. ابتدا با مشارکت شرکت های تراکتور سازی خارجی، در ایران کارخانه های مونتاژ تراکتور تأسیس گردید که در سالهای ۱۹۶۶ - ۱۹۶۵ در این کارخانه ها ۱۳۵۰ دستگاه تراکتور مونتاژ، در اوت سال ۱۹۶۶ میان دولت ایران و دولت رومانیایی موافقت نامه ای برای ایجاد کارخانه تراکتور سازی در تبریز با کمک فنی رومانی بسته شد که این کارخانه هم ابتدا به مونتاژ قطعات ساخته شده در خارج می پرداخت که طبق قرارداد بعداً باید به کارخانه تراکتور سازی تبدیل شود. این کارخانه ساخته شد و در سال ۱۹۷۳ مورد بهره برداری قرار گرفت و در نظر گرفته شده است که ظرفیت تولیدی آن به ۱۰ هزار دستگاه تراکتور در سال افزایش یابد.

ایجاد صنایع سنگین ملی و صنایع ذوب آهن برای استقلال اقتصادی کشور دارای اهمیت شایانی است. در سالهای پیش از جنگ جهانی دوم ایران برای ایجاد کارخانه ذوب آهن دست به اقداماتی زد و با شرکت آلمانی کروپ برای ساختمان کارخانه ذوب آهن در ایران قراردادی امضا کرد، در سالهای ۱۹۶۰ - ۱۹۵۰ مذاکرات در باره ساختمان کارخانه ذوب آهن با انحصارات آلمان غربی و آمریکا از نو آغاز شد ولی انحصارات دو کشور نامبرده برای ایجاد موسسات فلز گذاری در ایران روی موافقت نشان ندادند. انحصارات غربی مایل نبودند که ایران دارای موسسات صنایع سنگین ملی باشد و می خواستند این کشور همچنان یک کشور کشاورزی باقی بماند. دولت ایران که معتقد شده بود دول غربی برای ایجاد کارخانه ذوب آهن در ایران اشکال تراشی می کنند، در این زمینه با اتحاد شوروی وارد مذاکره شد و پیشنهاد دولت شوروی را در مورد کمک فنی برای ساختمان کارخانه ذوب آهن پذیرفت. در نتیجه مذاکرات سیزدهم ژانویه سال ۱۹۶۶، میان دولت ایران و دولت اتحاد شوروی موافقت نامه ای درباره همکاری اقتصادی به امضا رسید. در این موافقت نامه ساختمان مجتمع ذوب آهن در نزدیکی اصفهان، کارخانه ماشین سازی در آراک و همچنین لوله کشی گاز سراسری ایران جهت انتقال گاز به اتحاد شوروی و دادن گاز به تعدادی از شهرهای ایران پیش

بینی شده بود. در مدت نسبتاً کوتاهی به کمک اتحاد شوروی در ۵۵ کیلومتری اصفهان مجتمع ذوب آهن ساخته شد که در ساختمان آن و امور فرعی مربوط به ساختمان این مجتمع ۴۰ هزار نفر به کار اشتغال داشتند. در دسامبر سال ۱۹۷۱ نخستین فرآورده چدن این مجتمع آغاز شد و در سال ۱۹۷۳ مجتمع ذوب آهن اصفهان مورد بهره برداری قرار گرفت. علاوه بر مجتمع ذوب آهن اصفهان، ساختمان چند ذوب آهن دیگر (نه با همکاری شورویها - نویسنده) منظور شده است که طبق برنامه پیش بینی شده، میزان تولید مجموع موسسات ذوب آهن کشور در سال ۱۹۸۴ به ۱۵ میلیون تن در سال خواهد رسید.

..... در سالهای اخیر در ایران کارخانه های ماشین سازی بزرگی مورد بهره برداری قرار گرفته است. در سپتامبر سال ۱۹۷۲ بهره برداری از کارخانه ماشین سازی اراک که با کمک های فنی و همکاری اتحاد شوروی ساخته شده آغاز شد. ظرفیت تولیدی این کارخانه ۲۵ هزار تن ماشین آلات مختلف در سال است. در این کارخانه، دیگ بخار، دستگاهها و ماشینهای استخراج معادن، ماشین های معادن ذغال سنگ و دیگر وسائل فنی ساخته می شود. در همان زمان نیز در تبریز یک کارخانه ماشین سازی که با کمک فنی - جکلوآکی ساخته شده مورد بهره برداری قرار گرفت که ظرفیت تولیدی آن سالیانه ۱۰ هزار تن ماشین آلات گوناگون است. در این کارخانه، ماشین های منگنه، موتور برق و تلمبه آب ساخته می شود.

در سپتامبر ۱۹۷۲ در اراک یک کارخانه آلومینیوم به ظرفیت ۶ هزار تن در سال به کار افتاد. این کارخانه در زمینه همکاریهای اقتصادی منطقه ای میان ایران، پاکستان و ترکیه تاسیس یافت و ساختمان آن با مشارکت و همکاری فنی شرکت امریکائیی ری نولز آلومینیوم کورپوریشن انجام گرفت. ۷۰ درصد سهام این کارخانه متعلق به ایران ۲۵ درصد به شرکت امریکائیی ری نولز و ۵ درصد متعلق به پاکستان است و بخشی از تولیدات آنرا پاکستان خریداری می کند.

در فوریه سال ۱۹۶۲ در منطقه تهران کارخانه کابسل سازی که با کمک فنی آلمان غربی ساخته شده آغاز به کار کرد.

فرآورده های این کارخانه نیازمندیهای داخل کشور را از لحاظ کابل برق کاملاً تامین می کند .

در دسامبر سال ۱۹۶۲ در اهواز چند کارخانه کوچک نورد و تهیه لوله های فلزی با مشارکت ، شرکتهای امریکائی ساخته شد و مورد بهره برداری قرار گرفت . فرآورده های این کارخانه ها با ورقه های فلز و قطعات نیمه ساخته که از خارج وارد می شود ، تهیه می گردد . طی سالهای اخیر چند موسسه صنعتی مدرن دیگر نیز در ایران ایجاد شده است .

صنایع استخراج معادن

صنایع استخراج معادن طی دهسال اخیر در ایران تا حدودی رشد و توسعه یافته است . شماره کارگران معادن که در سال ۱۹۶۲ پانزده هزار نفر بود در سال ۱۹۷۲ تا ۲۴ هزار نفر افزایش یافت . در سال ۱۹۷۱ تنها در معادن سنگ آهن منطقه بافک (بافق) ۱۷۰۰ تن در معادن ذغال سنگ زرند نزدیک به ۶۵۰۰ تن و در معادن ذغال سنگ منطقه البرز ۲۰۰۰ تن کارگر به کار اشتغال داشتند . معادنی که مواد معدنی جهت مجتمع ذوب آهن اصفهان از آنجا استخراج می شود با آهنک سریعی رشد و توسعه پیدا کرد . در سال ۱۹۶۰ میزان استخراج ذغال سنگ ایران ۱۰۰ هزار تن بود و در سال ۱۹۷۲ به یک میلیون تن رسید و میزان استخراج سنگ آهن که در سال ۱۹۶۰ ، ۲۲۵۰۰ تن بود در سال ۱۹۷۲ تا ۸۹۰ هزار تن افزایش یافته در سال ۱۹۷۱ در ناحیه سرچشمه در استان کرمان معادن مس کشف گردید که ذخایر آن تا ۴۰۰ میلیون تن تخمین زده شد . برای بهره برداری از این معادن در سال ۱۹۷۲ یک شرکت دولتی تاسیس شد . و شرکت نامبرده با شرکت امریکائی آنها کند قراردادی در باره همکاری و کمک فنی برای استخراج این معادن منعقد ساخت . پیش بینی شده است که از معادن سرچشمه سالیانه ۱۴۵ تا ۱۶۰ هزار تن مس استخراج شود و همچنین برای تصفیه مواد معدنی و تولید کابل های مسی و دیگر فرآورده های مسی کارخانه ای ساخته شود .

نیازمندی داخلی ایران ، سالیانه قریب ۲۵ هزار تن مس

است و بقیه مقدار مس استخراجی از این معادن به خارج صادر خواهد

شد. استخراج معادن کروم پس از سال ۱۹۶۰ رشد و توسعه یافته و در سال ۱۹۷۳ میزان استخراج کروم در ایران به ۱۸۰ هزار تن رسید و کلیه کرومی که در ایران، استخراج می شود به کشورهای خارجی صادر می گردد.

علاوه بر این، در ایران از معادن سرب، قلع (میزان استخراج در سال ۱۹۷۲ به ۲۲۰ هزار تن رسید) گنوگرد، نیکل، سرمه، فیروزه، آهک، نمک سنگ و سنگ مرمر بهره برداری می شود و از سال ۱۹۶۳ بهره برداری از معادن طلا آغاز شده است اما باید خاطر نشان کرد که تا کنون هم از معادن و منابع زیر زمینی ایران بطور کامل استفاده نمی شود و صنایع استخراج معادن به استثنای منابع نفت در این کشور توسعه کافی نیافته است.

تا سال ۱۹۷۳ منابع نفت ایران بطور کامل در اختیار شرکت های نفت خارجی و بطور عمده کنترسیوم بین المللی نفت بود که از ۹۹ درصد استخراج این منابع استفاده می کردند و سهم کنترسیوم بین المللی نفت ۹۰ درصد نفت استخراجی از این منابع می شد.

ایران از لحاظ میزان استخراج نفت پس از ایالات متحده آمریکا، ونزوئلا و عربستان سعودی، در جهان سرمایه داری مقام چهارم را داشت و در سالهای ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۱ از عربستان سعودی پیشی گرفت و به مقام سوم رسید.

علاوه بر کنترسیوم بین المللی نفت شرکت های خارجی دیگر نیز از منابع ایران نفت استخراج می کردند. شرکت ایتالیائی در سال ۱۹۶۹، ۱/۳ میلیون تن و در سال ۱۹۷۳، ۳/۲۰ میلیون تن، شرکت امریکائی "پان امریکن پترولیوم کورپوریشن" در سال ۱۹۶۹، ۵/۲ میلیون تن و در سال ۱۹۷۳، ۸ میلیون تن از منابع نفتی ایران، نفت استخراج کردند.

شرکت مختلط ایرانی و امریکائی "لاوان پترولیوم کمپانی" که در سال ۱۹۶۵ برای استخراج منابع نفت فلات قاره بما همان شرایط شرکت ایتالیائی یعنی ۷۵ درصد برای ایران و ۲۵ درصد شرکت خارجی تاسیس شده بود، در سال ۱۹۶۹، ۶ میلیون تن و در سال

۱۹۷۳ ، ۹/۲ میلیون تن نفت از منابع فلات قاره استخراج نمود .
 شرکت مختلط ایران - آمریکا و ایتالیا بنام " ایرانیان مریمن
 اینترنشنال اویل کمپانی " که در سال ۱۹۶۵ با همان شرایط
 تقسیم سهم ۷۵ درصد برای استخراج منابع نفت فلات قاره
 تأسیس یافت در سال ۱۹۶۹ ، ۹۰/۰ میلیون تن و در سال ۱۹۷۳ ، ۴/۵
 میلیون تن نفت ، استخراج کرد . شرکت های خارجی دیگر نیز مانند
 شرکت فرانسوی " کنرسیوم نفت اروپا " با شرکت ملی نفت ایران
 درباره اکتشاف در استخراج نفت موافقت نامه های بسته اند ولی تا
 کنون برای اجرای این موافقت نامه ها اقدامی نشده است . سهم شرکت
 ملی نفت ایران از میزان نفتی که در ایران استخراج می شود ، کمتر
 از یک درصد است . کنرسیوم بین المللی نفت و دیگر شرکت های
 خارجی از استخراج منابع نفت ایران درآمدهای هنگفتی بدست
 آورده اند .

دبیر کل سازمان اوپک پاچاچی در ماه ژوئن سال ۱۹۷۲ در
 لندن اظهار داشت شرکت های نفتی خارجی در سال ۱۹۷۰ ، معادل ۷۹/۲
 درصد سرمایه گذاری خود ، از منابع نفت کشورهای خاور نزدیک در
 آمد داشته اند ، در صورتیکه درآمد شرکت های امریکائی از بهره
 برداری دیگر منابع زیرزمینی کشورهای در حال رشد معادل ۱۳/۵ در
 صد میزان سرمایه گذاری آنها را تشکیل داده است .

سهم ایران از درآمد شرکت نفت خارجی و بطور عمده
 کنرسیوم بین المللی نفت طی ۱۰ سال اخیر از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۲
 بیش از ۶ بار افزوده شد . در سال ۱۹۶۳ سهم درآمد ایران ۲۸۰
 میلیون دلار بود در سال ۱۹۷۱ به دو میلیارد و صد یازده میلیون
 دلار و در سال ۱۹۷۲ به دو میلیارد و چهارصد میلیون دلار رسید .
 ۹۰ درصد درآمد نفت ایران از پرداخت های کنرسیوم بین المللی
 نفت بود .

در نوامبر سال ۱۹۷۰ ایران موفق شد سهم خود را از در
 آمد نفت کنرسیوم بین المللی نفت ۵۰ تا ۵۵ درصد افزایش دهد .
 ایران بخشی از درآمدهای نفت را برای تأمین اعتبارات مالی
 برنامه های توسعه اقتصادی کشور مصرف می کند .

در سال ۱۹۷۳ ایران با کنرسیوم بین المللی نفت موافقت نامه‌ای امضا نمود که بموجب آن بصورت ظاهر تمام منابع و صنایع نفت و پالایشگاه ها که در اختیار کنرسیوم بود به ایران محول گردید و بموجب این موافقت نامه فروش نفت بمدت ۲۰ سال به کنرسیوم (یعنی مدت اعتبار قرارداد ۱۹۵۴ که ایران با کنرسیوم بین المللی نفت بسته بود) تضمین گردید و قرار شد که به شرکت کنندگان در کنرسیوم بین المللی نفت یعنی شرکتهای امریکائی، انگلیسی، انگلیس، هلند و شرکت فرانسوی، متناسب با سهم آنها در کنرسیوم طی این مدت نفت فروخته شود. بموجب این موافقت نامه برای شرکت های عضو کنرسیوم حق اعمال نفوذ بر استخراج و صدور نفت، سرمایه گذاری و دیگر اقدامات مربوط به بهره برداری و صدور نفت در منطقه فعالیت کنرسیوم بین المللی نفت، محفوظ ماند. ولی با وجود این باید خاطر نشان کرد که واگذاری صنایع نفت و پالایشگاهها که در اختیار کنرسیوم بین المللی نفت بود به ایران حائز اهمیت شایان توجهی است. حالا ایران مستقلا می تواند میزان استخراج نفت را تعیین کند، مثاله در باره بهای فروش نفت و یک رشته مسائل مهم دیگر را که در گذشته کنرسیوم بین المللی نفت درباره آنها تصمیم می گرفت حل و فصل نماید.

در سال ۱۹۷۳ در ارتباط با افزایش پیر شتاب تورم در جهان سرمایه داری و بالا رفتن قیمت کالاهای وارداتی، ایران به اتفاق دیگر کشورهای صادر کننده نفت عضو اوپک، قیمت فروش نفت را چهار برابر کرد و این اقدام مورد افزایش فراوان درآمد نفت گردید. در سال ۱۹۷۴ درآمد ایران از نفت به ۱۸/۶ میلیارد دلار رسید در صورتی که در سال ۱۹۷۳ این درآمد ۵ میلیارد دلار بود. اما بخش اعظم این درآمد برای خرید تسلیحات و دادن وام و اعتبار از جانب ایران به کشورهای سرمایه داری رشد یافته و کشورهای در حال رشد و سرمایه گذاری در این کشورها بمصرف رسید.

سرمایه های خارجی نه تنها در استخراج منابع نفت بلکه همچنین در رشته های دیگر صنایع ایران نقش مهمی داشته و دارند. طی سالهای پس از جنگ و بویژه پس از سال ۱۹۵۳ سرمایه های

خارجی (امریکا ، آلمان غربی ، فرانسه ، ایتالیا و غیره) به شکل مشارکت در سرمایه های بانکی ، صنایع و دیگر شرکت های مختلط ایران و تمام رشته های اقتصاد کشور حتی آن رشته هایی که در گذشته کاملاً در دست ایرانی بود مانند صنایع قندسازی، تهیه غذایی شیمیایی ، فلز کاری ، تهیه مصالح ساختمانی ، استخراج معادن و ساختمان نفوذ کرد. مآخمان اکثریت موسسات صنعتی مدرن مانند تراکتور سازی ، اتومبیل سازی ، پتروشیمی ، آلومینیوم سازی و دیگر موسسات صنعتی بوسیله شرکت های مختلط ایران با شرکت های امریکا ، آلمان غربی ، ژاپن و دیگر کشورهای سرمایه داری انجام می گیرد و معمولاً ایران در این شرکت های مختلط ۵۰ درصد سهم دارد .

طبق آمار مرکز ایرانی " جلب و حمایت از سرمایه های خارجی " که در اواخر سال ۱۹۵۶ تاسیس شد ، سرمایه گذاری خصوصی خارجی و وام خارجی از سال ۱۹۶۸ تا مارس ۱۹۷۳ به قریب ۱۰ میلیارد ریال یعنی ۱۳۳ میلیون دلار رسید. در سالهای بعد سرمایه گذاری خارجی با ثواب بیشتری توسعه یافت و در سال ۱۹۷۲ به ۵۰۰ میلیون دلار و در سال ۱۹۷۴ به دو میلیارد دلار رسید .

ایران در زمینه رشد و توسعه صنایع بطور عمده سمت گیری کشورهای امپریالیستی غرب را اتخاذ کرده است. ایران به واسطه وجودی که درآمدهای هنگفتی از نفت بدست می آورد ، همچنان سیاست جلب سرمایه های خارجی را دنبال می کند و سرمایه های خارجی که با توجه به امکان استثمار نیروی کارگر ارزان در ایران در بعضی نفوذ خود کوشش می ورزند از این سیاست با طیب خاطر استقبال می کنند . علاوه بر این ایران تعداد کثیری از کارشناسان، کارگران متخصص و کارمندان اداری خارجی را با پرداخت ماهیانه های گزاف بکار در کشور جلب می کند .

بخش دولتی و بخش خصوصی

کوشش دولت برای افزایش بخش خصوصی سرمایه داری در اقتصاد کشور یکی از ویژگیهای راه رشد و توسعه صنعتی ایران معاصر بشمار می آید. شاه در کتاب خود " مأموریت برای وطنم " که

در آغاز سالهای ۶۰ انتشار یافت ، نیت خود را درباره واگذاری تدریجی بخش دولتی موسسات صنعتی به سرمایه داران و شرکت های سهامی خصوصی تشریح کرده است . دولت ساله فروش کارخانه ها و فابریکهای دولتی را بعنوان سیاست خود رسماً اعلام کرد و در ۲۷ نوامبر سال ۱۹۶۲ قانونی درباره فروش این موسسات بمنظور تأمین اعتبارات مالی اصلاحات ارضی تصویب نمود . هنگام تصویب طرح برنامه پنجساله سوم سالهای ۱۹۶۸ - ۱۹۶۲ چنین تبصره ای به تصویب رسید مبنی بر اینکه تمام رشته های صنعتی به استثنای صنایع سنگین بایستی بر پایه ، ایتکارهای خصوصی رشد و توسعه یابند . در نتیجه این سیاست ، سهم بخش دولتی در اقتصاد کشور که در سال ۱۹۴۱ ، ۵۰ درصد بود در سال ۱۹۶۳ تا ۱۷ درصد کاهش یافت .

اما هنگامی که در ایران به ایجاد رشته های صنعتی مدرن اقدام شد معلوم گردید که سرمایه های خصوصی ملی برای تأسیس بک چنین رشته های صنعتی مانند ذوب آهن ، ماشین سازی ، پتروشیمی ، لوله کشی گاز و دیگر موسسات صنایع سنگین ضعیف است و این موسسات را می توان عمدتاً با سرمایه گذاری دولتی ایجاد کرد . این امر موجب افزایش وزن مخصوص بخش دولتی گردید و در سالهای ۶۸ - ۱۹۶۷ وزن مخصوص سرمایه گذاری دولتی به ۴۸ درصد (۵۷/۳ میلیارد ریال) مجموع سرمایه گذاری در کشور رسید .

دولت ، همچنان به سیاست سمت گیری بسوی سرمایه خصوصی ادامه داد . در ماه مارس سال ۱۹۷۰ از جانب دولت به اصطلاح "سیاست اقتصادی نو" اعلام شد . محتوی این سیاست از این قرار بود :

- ۱ - منع ایجاد موسسات تو به حساب صددرصد بخش دولتی
- ۲ - ایجاد موسسات مختلط با اکثریت سهام بخش خصوصی
- ۳ - واگذاری تدریجی موسسات ماشین سازی ، ذوب آهن ، پتروشیمی و دیگر موسسات که با اعتبارات دولتی ایجاد شده اند به بخش خصوصی

در آوریل سال ۱۹۷۰ ، هویدا نخست وزیر ایران اعلام کرد هدف دولت آن است که اداره صنایع کشور را به بخش خصوصی واگذار کند ، اما این برنامه ها و اظهارات با شرایط عینی و مقتضیات

رشد و توسعه اقتصادی کشور متناقض بود و بهمین علت زمامداران ایران مجبور شدند از اجرای این برنامه ها صرفنظر کنند. شاه ایران اعلام داشت که صنایع نفت و ذوب آهن در دست دولت باقی خواهند ماند. در پایان سال ۱۹۷۱ مطبوعات ایران خبر دادند که برنامه واگذاری معادن دولتی به بخش خصوصی نمی تواند اجرا شود. با توجه به اینکه راههای آهن، شبکه ارتباط، بانک مرکزی، سد های بزرگ، صنایع شیلات، نیروگاههای بزرگ برق و دیگر موسسات مهم صنعتی همچنان جزو بخش دولتی باقی مانده اند، روشن می شود که با وجود تلاشهای دولت برای رشد و توسعه اقتصادی کشور برپایه ابتکارات سرمایه های خصوصی، منافع عینی رشد اقتصادی کشور ایجاب می کند که وزن مخصوص بخش دولتی ارتقا یابد.

در سال ۱۹۷۳ سرمایه گذاری در بخش دولتی نزدیک به ۶۱ درصد مجموعه سرمایه گذاری در کشور بود. افزایش سرمایه گذاری بخش دولتی در اعتبارات پیش بینی شده برای پنجمین برنامه پنجساله (۱۹۷۳ - ۱۹۷۸) بازتاب یافت. در این برنامه مبلغ ۴۶۳۴ میلیارد ریال سرمایه گذاری منظور شده است که ۳۰۶۴ میلیارد ریال یعنی قریب ۶۰ درصد آن با اعتبارات دولتی و ۱۵۷۰ میلیارد ریال یعنی ۳۴ درصد آن با اعتبارات بخش خصوصی تامین خواهد شد. با ارزیابی رشد و توسعه صنعتی ایران طی ده سال اخیر می توان چنین نتیجه گیری کرد که در ایران در این مدت در راه صنعتی شدن گام مهمی به جلو برداشته شده است. در حال حاضر این کشور با آهنگ سریعی از کشور کشاورزی به یک کشور کشاورزی - صنعتی تبدیل می شود.

اصلاحات آموزشی

تغییرات مهمی که در اقتصاد ایران روی داده و بویژه پیدایش رشته های نو صنعتی و استفاده از ماشین ها و وسائل فنی و بکار بردن شیوه های مدرن در امور کشاورزی ایجاب می کند که تعداد زیادی کارشناس و کارگر متخصص پرورش داده شود، بیسوادی لغو گردد و سطح فرهنگ اهالی کشور بالا برده شود. کمبود کارشناس فنی و کارگر ماهر در جامعه امروزی ایران یکی از معضلات حاد

بشمار می آید . در اواخر سال ۱۹۷۴ هویدا نخست وزیر ایران — اظهار داشت که ایران ۲۰۰ هزار تن کارشناس از قبیل پزشک، مهندس، تکنیسین ، معلم و کارگر ماهر کم دارد .

نیاز کشور به کارشناس فنی متخصص و بطور کلی کارشناس، دولت ایران را ناگزیر کرد برای لغو بیسوادی همگانی ، گسترش شبکه مدارس و تاسیس شبکه آموزشگاههای فنی ، افزایش شمار دانشکده ها و پرورش کارشناسان و کارگران فنی اقداماتی انجام دهد .

به علت اینکه تعداد مدارس موجود به ویژه در مناطق روستایی به هیچ وجه برای سواد آموزی توده های وسیع مردم کافی نبود ، دولت در سال ۱۹۶۲ تصمیم گرفت برای لغو بیسوادی میان خردسالان و بزرگسالان سپاه دانش تشکیل دهد . سپاه دانش از افراد دیپلمه و لیسانس که برای خدمت سربازی احضار می شوند ، تشکیل گردید . بدین ترتیب که این افراد پس از چهار ماه خدمت سربازی ، با درجه گروهیانی ارتش به مدت چهار ده ماه در " سپاه دانش " به مناطق روستایی اعزام می شوند و به کار سواد آموزی خردسالان و بزرگسالان مشغول می شوند . تا ژانویه سال ۱۹۷۳ مجموعاً ۹۸۵۰۰ تن به سپاه دانش احضار شدند که ۱۲۹۰۰ تن آنها زن بودند . بسیاری از افراد سپاه دانش پس از انقضای مدت خدمت به سمت آموزگار استخدام و در مناطق روستایی مقیم می شوند . در ژانویه سال ۱۹۷۳ ، ۲۰ هزار و دویست تن در مناطق روستایی کشور در سپاه دانش خدمت می کردند .

طبق اخبار مطبوعات ایران افراد سپاه دانش طی ده سال یعنی تا پائیز سال ۱۹۷۲ به بیش از یک میلیون خردسال و ۵۵۰ هزار بزرگسال سواد آموختند . در پائیز سال ۱۹۷۲ به سپاه دانش — بمناسبت احراز موفقیت در مبارزه با بیسوادی از جانب یونسکو — نشان بین المللی بنام " کروپکایا " داده شد . سپاه دانش علاوه بر سواد آموزی ، در روستاها به امور ساختمانی و مرمت بناچسبدو همچنین کار تبلیغاتی بمنفع نظام سلطنتی موجود در ایران سعی پردازند .

علاوه بر تاسیس سپاه دانش، شبکه مدارس نیز گسترش یافت. شماره کلی محصلین ایران که در سال ۱۹۶۰ یک میلیون و شصت هزار تن بود، در سال ۱۹۷۳ به ۵ میلیون و پانصد هزار تن رسید. شماره دبستانها که در سال ۶۲ - ۱۹۶۱، ۹۹۰۰ با ۱/۴۳۱/۶۰۰ نوآموز بود در سال ۷۳ - ۱۹۷۲ به ۱۵۹۰۰ و شماره نوآموزان به ۳ / ۵۰۰ / ۰۰۰۲ میلیون تن رسید. شماره دانش‌آموزان دبیرستانها از سالهای ۶۲ - ۱۹۶۱ - ۶۲ که ۲۷۹۲۰۰ تن بود در سالهای ۷۳ - ۱۹۷۲ به ۱/۹۷۲/۷۳۰ تن رسید و طی همین سالها شماره دبیرستانها از ۱۱۸۹ به ۲۴۲۵ رسید. علاوه بر این نزدیک به ۳۲۰ هزار تن در آموزشگاههای ویژه لغو بيموادی، تحصیل می‌کردند.

در نتیجه این اقدامات شماره با موادان در ایران از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۶ تقریباً سه بار افزوده شد یعنی از یک میلیون و نهصد و ده هزار تن به پنج میلیون و ششصد هزار تن رسید که ۲۲ درصد تمام اهالی کشور و ۲۹/۶ درصد تمام کودکان بالای هفت سال را تشکیل می‌داد. شماره با موادان کشور در سال ۷۲ - ۱۹۷۱ از هشت میلیون و ۲۵۵ هزار تن افزوده شد و ۳۶/۹ درصد همه کودکان بالای ۶ سال را دربر گرفت. اما همه این اقدامات برای لغو کامل بيموادی در کشور بطور قاطع موثر نبوده و نمودار آن افزایش شماره مطلق بيموادان اهالی است که از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۱ از ۱۲ میلیون و سیصد هزار تن به چهارده میلیون و صد هزار تن افزایش یافته است.

افزایش نیازمندی به کارشناس فنی و کارگران ما هر موجب‌گردید که شبکه هنرستانها و آموزشگاههای فنی در کشور گسترش یابد. در سالهای ۶۲ - ۱۹۶۱ در ایران فقط ۶۴ آموزشگاه فنی دایر بود که ۸۳۰۰ هنرآموز در آنها تحصیل می‌کردند، در سالهای ۷۳ - ۱۹۷۲ شماره آموزشگاههای فنی به ۳۰۹ رسید که در حدود ۶۵۷۰۰ هنرآموز در آنها تحصیل می‌کردند. ولی این تعداد هنرآموز، آموزشگاههای فنی در مقابل نیازمندیهای کشور به کارشناس فنی و کارگر ماهر بسیار ناچیز است و بهمین جهت ایران شماره زیادی کارگر و هنرآموز برای آموزش به اتحاد شوروی، جمهوری

فدرال آلمان و دیگر کشورها اعزام می کند . در اکتبر سال ۱۹۷۰ ایران با اتحاد شوروی موافقت نامه ای درباره تأسیس ۸ مرکز آموزشی فنی در اصفهان و دیگر شهرهای ایران به یاری اتحاد شوروی امضا کرد .

با وجود اینکه در سیستم آموزشی ایران پیشرفت های شایان توجهی روی داده است ، هنوز هم نمی تواند نیازمندیهای روز افزون کشور را از لحاظ کارشناسان فنی تامین کند و علاوه بر این تا کنون هم میلیونها تن از اهالی مناطق روستایی بیسوادند . در ضمن کیفیت آموزش نیز در سطح نازلی است . روزنامه کیهان در شماره ۲۹ ژوئن سال ۱۹۷۲ شرحی نوشت درباره اینکه برنامه های تحصیلی بسیار بد تنظیم شده است . درس نامه ها از لحاظ کیفیت و کیفیت ، ماهیانه آموزگاران مدارس و معلومات آنها در سطح بسیار نازلی است . شاه ایران طی نطق خود در نوامبر سال ۱۹۷۲ در پریپولیس به نازل بودن سطح سیستم آموزش در ایران اعتراف کرد و اظهار داشت که در مدارس ایران همچنان دیپلم جهالت به قارغ التحصیلان داده می شود . در مطبوعات ایران از نامناسب بودن ساختمانهای مدارس ، کلاس های درس و گرانی هزینه تحصیل مطالب زیادی انتشار می یابد . در سال تحصیلی ۷۲ - ۱۹۷۱ شهریه در دبیرستانهای ملی سالیانه ۳ هزار تا ۶۵۰۰ ریال بود و در سال ۱۹۷۳ ، ۳۰ تا ۴۰ درصد افزایش یافت . گرانی هزینه تحصیل عملاً در مدارس را برای فرزندان خانواده های کم درآمد بسته بود . در سال ۱۹۷۴ که درآمد ایران از فروش نفت به میزان ثگرفی افزایش یافت ، فرمانی از جانب شاه در باره اجرای برنامه آموزش رایگان هفت کلاسه انتشار یافت . در همان سال اعلام شد که دانش آموزان دبیرستانها در صورتی که متعهد شوند پس از پایان تحصیل در ازای هر سال تحصیل ، یکسال در موسسات و ادارات دولتی خدمت کنند ، می توانند دوره آموزش متوسطه را رایگان بگذرانند .

در جریان اصلاحات آموزشی در رشته های آموزشی نیز تغییراتی روی داد و در نتیجه به رشته های فنی و تخصصی نسبت به رشته علوم انسانی که در گذشته گسترش بیشتری داشت ، مقام برتر

داده شد و بنگاههای آموزشی موظف شدند که برای اقتصاد ملی کشور تعداد بیشتری مهندس، کارشناس، تکنیسین در رشته های گوناگون صنعت و کشاورزی پرورش دهند.

در سال ۱۹۷۴ در ایران ۱۴۸ دانشکده و آموزشگاه عالی در رشته های گوناگون دایر بود و در آنها ۱۲۲ هزار دانشجوی و هنر آموز تحصیل می کردند که یک سوم آنها دوشیزه بودند. تا ده سال پیش در ایران فقط ۲۴ آموزشگاه عالی و دانشکده وجود داشت که شماره مجموع دانشجویان آنها ۲۴۵۰۰ تن بود.

دانشگاه تهران که در سال ۱۹۳۴ تاسیس یافته بزرگترین

مرکز آموزشی کشور است. در سال ۱۹۶۹ در این دانشگاه ۱۸۱۰۰ دانشجوی تحصیل می کردند. علاوه بر دانشگاه تهران در شهرهای شیراز، مشهد، اهواز، اصفهان و تبریز نیز دانشگاههای دولتی تاسیس شده است. در تهران در سال ۱۹۶۰ دانشگاه ملی تاسیس شد که با اعتبارات خصوصی اداره می شود و در سال ۱۹۶۶ دانشگاه دیگری بنام دانشگاه آریامهر تاسیس یافت که برای موسسات صنعتی کشور کارشناس فنی تربیت می کند.

طبق اخبار منتشره در مطبوعات ایران مدارس عالی ایران ۲ هزار استاد و دستیار کم دارند. هزینه تحصیل در مدارس عالی ایران بسیار گران است و سالیانه متجاوز از ۱۰ هزار ریال است. در سال ۱۹۷۴ اعلام شد که دولت می تواند دانشجویانی را که متعهد شوند در ازای هر سال تحصیل در دانشکده، پس از پایبندان دوره تحصیلی دو سال در موسسات و ادارات دولتی خدمت کنند، از پرداخت هزینه تحصیلی معاف کنند.

بعطرت نارمائی میستم آموزش عالی در کشور، بسیاری از جوانان ایرانی برای ادامه تحصیل به کشورهای خارجی مسافرت می کنند. در سالهای ۷۳ - ۱۹۷۲ هجده هزار جوان ایرانی با بورس دولتی دانشجویی به خارج مسافرت کردند (۴۲ درصد آنها به ایالات متحده آمریکا، ۲۴ درصد جمهوری آلمان فدرال، ۱۰ درصد انگلستان، ۶/۶ درصد اتریش، ۵ درصد فرانسه) و علاوه بر این ۲۰ هزار جوان ایرانی با هزینه شخصی در خارج از کشور تحصیل می کردند.

طی ده سال اخیر ، ایران در زمینه بهداشت نیز پیشرفت هائی کرده است . در این مدت شماره پزشکان دوبرابر شد . در سال ۱۹۶۴ در ایران ۵۲۸۷ پزشک وجود داشت که ۸۷۲ تن از آنها دندانناز و دندانپزشک بودند . در سال ۱۹۷۳ شماره پزشکان به ۱۱۲۶۵ تن رسید که ۱۶۶۵ تن آنها دندانناز و دندانپزشک بودند . یعنی نسبت به جمعیت کشور برای هر سه هزار تن از اهالی یک پزشک وجود داشت . در ضمن باید خاطر نشان کرد که بیش از نیمی از تمام پزشکان در تهران اقامت داشتند که جمعیت آن ده درصد جمعیت کل کشور است . شماره پزشکیاران طی این مدت از ۱۰۰۰ تن به ۹۱۱۰ تن رسید . در سال ۱۹۶۴ در تمامی بیمارستانهای ایران ۲۴۱۲۶ تختخواب برای بیماران وجود داشت یعنی برای هر ۱۰ هزار تن از اهالی کشور ۹/۷ تختخواب . در سال ۱۹۷۴ برای هر ۱۰ هزار تن ۱۴ تختخواب وجود داشت و شماره کلی تختخواب بیمارستانهای کشور ۴۵۴۰۰ بود . شماره بیمارستانها در این مدت از ۳۵۲ به ۵۳۹ افزایش یافت .

در سال ۱۹۶۴ بمنظور گسترش خدمات پزشکی و بهداشتی در مناطق روستائی کشور " سپاه بهداشت " تشکیل شد . سپاه بهداشت نیز طبق همان مقررات سپاه دانش و سپاه ترویج و آبادانی از مشولین نظام وظیفه که دارای تحصیلات پزشکی بودند تشکیل یافت . از سال تشکیل سپاه بهداشت تا سال ۱۹۷۳ ، ۹۳۶۵ تن به این سپاه احضار شدند که ۲۱۰۶ تن آنها پزشک ، ۲۴۲ تن دندانپزشک و دندانناز ، ۳۸۵ تن دارو ساز و ۶۲۲۹ تن پزشکیار بودند ، بوسیله سپاههای بهداشت در مناطق روستائی ایران ۴۵۳ درمانگاه تأسیس شد که هر یک از آنها به چند ده و قریه خدمت می کند . این درمانگاهها برای اهالی روستا خدمات زیادی انجام داده اند . تا ژانویه سال ۱۹۷۳ ، ۱۷ میلیون و ۷۰۰ هزار تزریقات مختلف و ۶۶۶ هزار معاینه تخصصی پزشکی انجام داده اند و شماره کشوری بیمار را در روستاها مداوا کردند .

علاوه بر این در اوایل سال ۱۹۵۷ در مناطق روستائی کشور ۹۴ درمانگاه از جانب سازمان بیمه های اجتماعی تأسیس

گردید. در منطق مالاریا خیز و کرانه های دریای خزر اقدامات وسیعی در زمینه مبارزه با مالاریا انجام گرفت. بیماری وبا ریشه کن شده و اقدامات موثری در زمینه پیشگیری آبله و دیگر بیماریهای واگیر بعمل آمده است. این اقدامات بهداشتی و خدمات پزشکی موجب آن گردید که میانگین در ازای عمر در ایران که در سال ۱۹۶۲ چهل و یک سال بود، در سال ۱۹۷۴ به ۵۵ سال رسید. شماره در گذشتگان نسبت به هر هزار تن از اهالی که در سال ۱۹۶۳ در شهرها ۱۶ تا ۲۵ بود به ۱۲ تا ۱۷ تن، در روستاها از ۳۳ به ۲۰ تن کاهش یافت. مرگ کودکان تا سن یکسالگی از هر هزار کودک از ۲۱۶ به ۱۲۰ کاهش یافت (در شهرها از ۱۸۰ تا ۸۰ و در روستاها از ۲۵۰ تا ۱۶۰ کاسته شد)

با این وجود در سازمان بهداشتی کشور نا رسانی های جدی موجود است. شماره پزشکان بیمارستانها و تختخواب بیمارستان در کشور نسبت به جمعیت فوق العاده کم است و علاوه بر این اکثریت پزشکان در تهران و دیگر شهرهای بزرگ کشور خدمت می کنند. در پاره ای از مناطق استان فارس، خوزستان، لرستان و نواحی سمنان و کرانه های دریای خزر و خلیج فارس تا سال ۱۹۷۲ درمانگاه و بیمارستان اصولاً وجود نداشت. هزینه خدمات پزشکی فوق العاده گران است. برابر اخباری که در ایران انتشار می یابد، طبق تعرفه های بهای پزشکی که از جانب سازمان بیمه اجتماعی مقرر گردیده حق ویزیت پزشک معمول ۲۰ ریال، پزشک متخصص ۲۰۰ ریال، یک شبانه روز بستری در بیمارستان از ۵۰۰ تا ۲۰۰ ریال، عمل جراحی ۲۵ هزار ریال است.

اصلاحات اجتماعی، اقدامات در زمینه آزادی زنان

طی ده سال اخیر در زندگی اجتماعی ایران در زمینه موقعیت حقوقی زنان در جامعه دگرگونیهای مهمی روی داد. در گذشته زنان از زندگی اجتماعی تقریباً بطور کامل برکنار بودند. در اواخر سال ۱۹۵۶ شماره زنان شاغل در کشور ده بار کمتر از مردان بود. شماره زنان با سواد با سن بالای ده سال فقط ده درصد و در روستاها یک درصد بود. در سال تحصیلی ۵۸ - ۱۹۵۹ در تمام مدارس

ابتدائی کشور فقط ۶۳۴ دختر (رقم بی شبهه اشتباه است! نویسنده)
تحصیل می کردند که ۳۵ بار کمتر از شماره نوآموزان پسر بود. در
سال ۱۹۶۰ شماره دانشجویان دختر ۱۰ بار کمتر از دانشجویان پسر
بود. زنان در زمره گدایان ، ولگردان ، دزدان و جنایتکاران از
حقوق انتخاباتی و هر گونه حقوق سیاسی محروم بودند. آئین چند
زنی ، که برای زنان موهن بود ، وجود داشت . مردان حق داشتند
یا چهار زن عقدی در یک زمان زندگی کنند و در عین حال زنان
متعدد را صیغه کنند. حق طلاق در انحصار مردان بود و شوهربدلخواه
خود می توانست همسر خود را از خانه بیرون کند و زن از حق طلاق
محروم بود. در موارد طلاق ، زنان از حق تصرف در اموال خانوادگی
محروم بودند و حتی حق نگهداری فرزندان خود را نداشتند. زن بدون
اجازه شوهر حق کار نداشت . در مواردی که زنان در کارخانه های
یافتگی یا دیگر موسسات به کار اشتغال داشتند، دستمزد آنها از
مردان همباز قابل ملاحظه ای کمتر بود. بسیاری از زنان هنوز هم
چادر سیاه بصر می کنند.

این بازمانده های بربریت دوران قرون وسطائی اسلام
عملاً نیمی از جمعیت کشور را از شرکت فعال در زندگی اقتصادی ،
اجتماعی و سیاسی محروم کرده بود و بر سر راه رشد و ترقی کشور
مانع بزرگی بود : زمامداران کشور به این نتیجه رسیدند که کوشش
در زمینه رفع عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی کشور بدون از میان
بردن نابرابری حقوق زنان در جامعه میسر و موفقیت آمیز نخواهد
بود . به همین علت ۲۷ فوریه سال ۱۹۶۳ فرمانی از جانب شاه درباره
واگذاری انتخاباتی به زنان برابر با مردان صادر شد.

این اقدام هنوز بهیچوجه بمعنی لغو نابرابری زنان چه
از لحاظ معنوی و چه حقوقی نبود . در قوانین مدنی و جنائسی
ایران مواد مربوط به تبعیض نسبت به زنان از قبیل اینکه شوهر حق
دارد زن خود را در صورتی که به او خیانت کرده باشد بکشد و مورد
تعقیب قرار نگیرد ، محدودیت حقوق زنان در مورد ارث ، طلاق و حق
مادر نسبت به فرزند و مواد دیگر همچنان باقی بود .

در ماه مه سال ۱۹۶۷ در مجلس قانونی در مورد توسعه

حقوق زن در مناسبات خانوادگی بتصویب رسید. بموجب این قانون شوهر حق ندارد خودسرانه زن خود را طلاق بدهد و این عمل باید طبق تصمیم در شوراها انجام شود و در مورد اینکه فرزند نزد پدر یا مادر زندگی کند این شورا تصمیم خواهد گرفت. طبق این قانون، ازدواج به شکل میخه منع شد و چند زنی نیز محدود گردید. در این مورد مرد فقط با موافقت همسر خود حق ازدواج با زن دوم را دارد و یا در صورتی که همسر او نازا یا بیمار باشد. در سال ۱۹۶۸ همچنین قانونی به تصویب رسید که بموجب آن دختران دارای تحصیلات متوسطه و عالی می توانند برای سباززه با بیموادی برای مدت دو سال به مناطق روستائی اعزام شوند. در سال ۱۹۷۴ در قانون در باره خانواده تنبیهاتی داده شد و بموجب آن به زنان حقوق بیشتری در خانواده تعلق گرفت.

اما با وجود همه این اقدامات و قوانین زنان در ایران هنوز هم از برابری حقوق کامل برخوردار نیستند. این نابرابری حقوق را نمی توان با تصویب قوانین در مدت کوتاهی از بین برد اما بهر تقدیر قوانینی که در این زمینه بتصویب رسیده گام مهمی است در راه آزادی و برابری حقوق زنان. از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۴ یک زن در هیات دولت شرکت داشت - فرخروی پارسای مدیر آموزش - در سال ۱۹۷۴ سه تن زن معاون وزیر، چهار تن نماینده سنا و هفده تن زن نماینده مجلس شورای ملی بودند. زنان همچنین در سازمانهای دولتی به مقامهای مسئول، ریاست شوراها، داوری، خانه های انماف و مدیریت تعاونهای کشاورزی گمارده شدند....."

همانگونه که اشاره شد این اعداد و ارقام فقط تا سال ۱۹۷۵ از سوی پروفیسور ایوانفروسی مورد استفاده قرار گرفته و در برگیرنده ادامه این پیشرفت ها تا سال توفان ۵۷ (۱۹۷۹) نیست و چون بهنگام مناسب از واقعیت آنها سخن خواهد رفت، لزومی نیست تا در این بخش، اشتباهات و کج اندیشی های مورخ روسی را

که با اعتقاد احسان طبری " متکی بر تحلیل مارکسیستی - لنینیستی، همه جانبه، مستند و مشخص" است یادآور شد. در ضمن، بررسی آقای ایوانف شامل سایر زمینه های پیشرفت ایران نیست و نقل کامل آن در این مقطع از کار بررسی " توفان در ۵۷ " تنها به این جهت است که دانسته شود از سال ۱۹۵۰ که بزعم آقای ترومن ایران در ردیف کشورهای بود که باید برای " مواد غذایی بیشتر" و " لباس بیشتر" مورد کمک رسانی قرار گیرد تا سالی که کمیون سه جانبه همه نیرو و امکانات خود را برای براندازی ایوانف شاهنشاهی بکار گرفت، کشور ما نه تنها از سطح کشورهای بسیار فقیر به ردیف کشورهای ثروتمند پیوسته بود، بلکه با آمار وارقامی که حزب توده ایران، دشمن قسم خورده پهلوی ها با انتشار کتاب ایوانف بر آن صحنه استثنائی گذاشته بود این امکان را بوجود آورده بود که عصر تمدن بزرگ را بعنوان واقعیتی دست یافتنی و مبتنی و متکی بر همه فرضیاتی که علما، اقتصاددانان و جامعه شناسان در حد ایده آل تصویر کرده بودند، در پیش روی خود قرار دهد.

تمدن بزرگ آریا مهر

گناهان محمد رضا شاه پهلوی با اعلام و سپس انتشار جزئیات " تمدن بزرگ " به زیر سقف صبر و تحمل خداوندان مانهاتان و کمیون سه جانبه رسید. و اگر تا آن لحظه راکفلرها امیدی برای واژگون ساختن برنامه های ایران شاهنشاهی با توسل به شیوه های کلاسیک معمولی داشتند ، پس از اعلام آرزوی ایران برای آغاز عصر تمدن بزرگ که بمفهوم تحقق راستین " ابر قدرت چهارم " بود، همه تردیدها ، پیوندها و رابطه های عاطفی ، دلی ها و نقش کار ساز ایران در صلح جهانی یکباره کنار گذاشته شد و از بیم آنکه این ابر قدرت چهارم ، در موضع قدرت آسیائی خود ، بد راه منافع نخبگان مالی امریکا ، اروپا و ژاپن واقع

شود ، همه توان و نیروی خود را بکار گرفتند تا هم کمیسیون سه جانبه را قوام بخشند و هم کجداز و مریزی را که با ایـران شاهنشاهی بعمل می آوردند به یک حرکت قاطع و ویرانگر بدل سازند . اگر گفته شود که علیرغم شایعات و اتهامات فراوانی که به محمد رضا شاه پهلوی در باب وابستگی بسیار شدید وی به آمریکا زده می شود ، امریکائی ها بیش از حتی شورویها کوشش در راه جاسوسی در ایران و بخصوص دربار محمد رضا شاه پهلوی بعمل می آوردند ، سخن گزافی گفته نشده است . در این باره بهنگام بحث درباره ساواک به تفصیل سخن گفته خواهد شد اما همین جا گفتنی است که امریکائی ها در برابر پادشاه ایران دچار آنچنان ترس و وحشی بودند که حتی برای آگاهی از کتابهایی که وی می نوشت ، متوسل به جاسوسی می شدند و متاسفانه بسیاری از دولتمردان ایرانی نیز که بظاهر خود را " جان نثار " اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی می دانستند ، در تامین خواست های آنها تا حد جاسوبان کم بها خود را تنزل می دادند .

یک نمونه مستند می تواند گویای این واقعیت باشد که چگونه امریکائی ها برای بدست آوردن متن کتاب ما موریت برای وطن نوشته محمد رضا شاه پهلوی به تلاش افتاده اند و برای بدست آوردن آن یکی از مهمترین مهره های شطرنج سلطنت پهلوی دوم را با خود همراه ساخته اند .

" مارتین هرتز " یکی از ماموران سازمان سیا در ایران در گزارشی تحت عنوان " آخرین وصیت نامه من در مورد رابطین " که بعنوان " تاچر و همه ماموران سیاسی " در سفارت آمریکا در تهران نوشته و تاریخ آن ۹ سپتامبر ۱۹۶۷ (۱۸ شهریور ۱۳۴۶) است و متن

فارسی و انگلیسی آن در جلد ۱۷ اسناد لانه جاسوسی امریکا منتشر شده می نویسد:

".....جعفر شریف امامی ، رئیس مجلس سنا و رئیس بنیاد پهلوی و اتاق صنایع و بازرگانی باید مولدترین رابط من در اینجا بوده است.....در مورد بدست آوردن یک نسخه از ترجمه انگلیسی کتاب شاه قبل از انتشار برای اینکه به ما کمک کند از حد خود فراتر رفت....."

بنابراین تصور آنکه اصول تمدن بزرگ حتی پیش از اعلام و انتشار آن روی میز کار کمیسیون سه جانبه قرار گرفته باشد، مساله چندان بعیدی نیست ، خاصه آنکه بی درنگ پس از اعلام دکترین تمدن بزرگ ناگهان یورش بی امان رسانه های گروهی غرب با اتهاماتی نظیر " جاه طلبانه " ، " بلند پروازانه " ، " رویا " ، " خواب و خیال " ، " غیر منطقی " و " احمقانه " بسوی دکترینی که هنوز حتی نزدیک ترین مقامات به دربار فرصت خواندن سرسری آنرا هم پیدا نکرده بودند آغاز شد.

حال ببینیم این " تمدن بزرگ " که از کمیسیون سه جانبه راکفلرها گرفته تا نهضت آزادی آقای بازرگان و از کارتر، دستن ، کالاهان ، اشمیت گرفته تا روح الله خمینی ، اریک رولو ، فرد هالیدی ، کریم سنجابی ، داریوش فروهر، شاهپور بختیار ، علی امینی و طلبه های مدرسه فیضیه آنرا محکوم و مطرود شناخته اند چیست و محمد رضا شاه پهلوی در پرتو آن چه تصویری برای ایران و ایرانی پرداخته بود که این چنین باید مورد حمله قرار گیرد. اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی در کتاب " بسوی تمدن بزرگ " پس از " نگاهی به جهان امروز " و تحلیلی در مورد " ایران

در عصر انقلاب " - انقلاب شاه و ملت - در فصل " در راه تمدن بزرگ " می نویسد :

".....دور نمائی که من از چنین ایرانی در برابر نظر دارم ، دورنمای کشوری است آباد و آزاد ، مجهز به صنعت و تکنولوژی پیشرفته با اقتصادی سالم و شکوفه ، که در آن جامعه‌ای نیرومند ، سرفراز ، برخوردار از حد اعلاى شرافت انسانی و آزادیهای فردی و عدالت اجتماعی و در عین حال آراسته به ارزشهای عالی اخلاقی و فرهنگی ، با کوشش خلاقه خویش راهگشای اعتلای باز هم بیشتر خود و جامعه بشری در راه کمال - که راهی پایان یافتنی نیست - باشد . در ایران عصر " تمدن بزرگ " از عوامل مخرب و منفی دیرینه یعنی فقر ، جهل ، بیسوادی ، فساد ، استثمار ، تبعیض و اشغال آنها نشانی باقی نخواهد بود . گسترش فعالیتها و خدمات بهداشتی حداکثر تندرستی و نیرومندی بدنی را تا آنجا که دانش و امکانات اجازه دهد برای هر فرد ایرانی تامین خواهد کرد و تعمیم آموزش و دانش همین فرد را از حداکثر سلامت روحی و فکری ، باز هم تا آنجا که امکانات اجازه دهد برخوردار خواهد ساخت . هر ایرانی در هر شرایط فردی ، اجتماعی ، از لحظه تولد تا زمان مرگ در زیر پوشش انواع بیمه های اجتماعی قرار خواهد داشت . دستمزدها و درآمدها ، در مقابل کار شرافتمندانه (که برای همه کسی وجود خواهد داشت) در حدی خواهد بود که همه مخارج افراد با کمکهای دولت سبک تر خواهد شد . تحصیل تا حد معینی به طور اعم و پس از آن تا بالاترین سطوح دانشگاهی و تخصصی تحت شرایط معینی برای همه رایگان خواهد بود .

سطح زندگی در حدی قرار خواهد داشت که دیگر هیچ ایرانی معنی گرسنگی را نخواهد فهمید (و با وجود این دولت وظیفه خود را در مراقبت از کودکان نوزاد تا دو سالگی آنها انجام خواهد داد) هر ایرانی مسکنی مناسب خواهد داشت محیط زیست

مادی مردم محیطی سالم و پاکیزه و نیرو بخش و محیط زیست است
فرهنگی و روحی آنان نیز محیطی منزه و کاملا انسانی خواهد بود .
اصل اشتراک اساس کوشش ها و برنامه ها به شمار خواهد رفت و بر
مبنای آن کشاورز و کارگر و کارفرما ، دانشجو و کارمند دولت و
روشنفکر و هنرمند و بطور کلی هر فرد از هر طبقه و در هر موقعیت
اجتماعی، کار خود را با برخورداری از حداکثر حقوق انسانی و
اجتماعی و اقتصادی ، بصورتی سازنده و بر اساس همکاری و مشارکت
و نه دشمنی و رویا رویی انجام خواهد داد . کار مردم در حداکثر
ممکن بدست مردم اداره خواهد شد و در هر مورد همفکری عمومی و
راهنمایی ها و انتقادهای سازنده راهگشای پیشرفت ها خواهد
بود . آگاهی وسیع سیاسی که حاصل آموزش گسترده حزبی است آموزش
و پرورش را بمعنای اعم آن تکمیل خواهد کرد . روح ایمان مذهبی
بعنوان عالیترین مظهر معنویت در وجود همگان متجلی خواهد بود .
کانون های فرهنگی و هنری و ورزشی و مراکز تفریحات سالم بر روی
همه باز خواهد بود و امکانات اقناع نیاز های روحی از قبیل
کتابخانه ها و موزه ها و تالارهای کنفرانس و تئاتر و موسیقی
و بطور کلی همه چیز که به فرهنگ ملی و بین المللی مربوط می
شود در دسترس همه قرار خواهد داشت . برای کهنالانی که تنها
باشند یا با وجود داشتن خانواده مایل به تنها زیستن باشند
مراکز آماده وجود خواهد داشت . حداکثر تسهیلات برای پرورش و
بروز استعداد ها فراهم خواهد شد ، تا هر قریحه و نبوغی در
محیطی سالم و سازنده امکان شگفتی داشته باشد و نه تنها در راه
پیشرفت شخصی بلکه در عین حال در راه پیشرفت جامعه بکار افتد .
این دورنمای آینده - که در مورد خطوط کلی آن در
صفحات بعدی توضیح بیشتری خواهم داد - با همه وسعت و جامعیت
خود دورنمایی کاملا قابل تحقق است و اصولا راهی بجز تحقق آن در
برابر ما وجود ندارد . منتها خیلی روشن است که چنین موفقیتی را
بطور رایگان و بعنوان یک هدیه آسمانی به کسی نمی دهند و باید
برای آن بهائی پرداخت که عبارت از تلاش همه جانبه و شبانه روزی
و کوشش یکپارچه ملی است . البته زیر بنای سیاسی و اقتصادی و

اجتماعی این تمدن به صورتی استوار پی ریزی شده است و همه تلاشهای مربوط به این امر بدون وقفه و قصوری ادامه دارد ولی پیگیری این تلاش با زندگی کاری است که بر عهده خود مردم ایران است. اگر این کوشش مردمی و ملی با آن قاطعیت که لازم است انجام گیرد نه تنها به هدف خواهیم رسید، بلکه حتی زودتر از محلی که برای خود تعیین کرده ایم بدان دست خواهیم یافت. کشاورز ایرانی، کارگر ایرانی، صنعتگر ایرانی، بازرگان ایرانی، روشنفکر ایرانی و هر کس دیگر از هر طبقه و هر جنس در هر موقعیت و شغل اجتماعی، باید عمیقا درک و احساس کند که کلید خوشبختی خود او و خانواده و فرزندان و جامعه و کشور او بیش از هر چیز و بالاتر از هر چیز، کار است. لازم است تحقق " تمدن بزرگ " میهن پرستی بزرگ است. معنای چنین میهن پرستی این است که هر فرد، در هر مقامی، نه تنها کار خود را با وجدان و علاقمندی انجام دهد، بلکه آماده آن باشد که بیش از وظیفه خود نیز کار کند. میهن پرستی بزرگ بدین معنی است که بیش از آنچه از میهن می گیریم، به میهن بدهیم. فراموش نکنیم که هدف ما یک هدف واقعی و محسوس است و نمی خواهیم به ظواهر فریبنده دل خوش کنیم. شاید آسان باشد که ما نیز طبق بسیاری از مشق ها، بر مردر کشور تا بلوئی نصب کنیم و بر آن بنویسیم که " همه مردم این سرزمین مردمی مرفه و خوشبخت اعلام می شوند " ولی آنچه ما می خواهیم این است که سرزمین ما واقعا و نه به صرف ادعا، سرزمین مردمی خوشبخت و مرفه باشد.

در این تلاش ما فواصل زمانی معینی را بر اساس پیش بینی های حساب شده در برابر خود داریم. اگر همه کوشش ها مانند امروز پیشرفت داشته باشد و امری غیر قابل پیش بینی و خارج از حدود اختیار ما پیش نیاید، ما در ظرف دوازده سال آینده زیر بنای مطمئن مملکت را از نظر صنعتی و کشاورزی و تکنولوژی و عمرانی خواهیم ساخت و به سطح کنونی شرقی اروپای غربی خواهیم رسید. در آن موقع کشور ما ۴۵ تا ۵۰ میلیون نفر یعنی معادل ممالک بزرگ کنونی اروپا جمعیت خواهیم داشت و ما در آغاز، عصر

تمدن بزرگ خواهیم بود . سپس در یک دوران دوازده یا سیزده ساله دیگر با بهره برداری علمی از تمام منابع خود خطوط اساسی عمران و توسعه کشور را دنبال خواهیم کرد و امکانات جدیدی برای پرورش قدرت انسانی و اقتصادی و صنعتی مملکت خواهیم یافت و از این رهگذر در صف گروه پیشرفته ترین کشورهای جهان قرار خواهیم گرفت . جمعیت ما در آن موقع طبق برآوردهائی که شده در حدود ۶۵ میلیون نفر یعنی بیشتر از فرانسه یا انگلستان یا آلمان و ایتالیای امروز و تقریباً با همان توانائی بالقوه خواهد بود . این هنگام درست مقارن با پایان قرن کنونی و آغاز هزاره سوم است که دوران شکفتگی " تمدن بزرگ " است . البته این دوران یکجا و ناگهانی فرا نمی رسد ، بلکه ما مرحله به مرحله وارد آن می شویم و این مراحل از امروز تا پایان قرن حاضر را شامل می شود....."

طراح تمدن بزرگ ایران در همین کتاب به دستمایه هائی که قادرند این اندیشه والای انسانی را بمرحله اجرا در آورند اشاره کرده و در اوج بالندگی به ملتی که گمان می کرد تا پایان خط با اوست می نویسد :

".....هدفی که من برای ملت خودم در نظر گرفته ام . بیگمان هدفی بسیار جاه طلبانه و بلند پروازانه است ، ولی هدفی نیست که نیل بدان برای ملت ایران ، یا امکانات فراوان مادی و معنوی و با سرمایه برشار روحی و اخلاقی این ملت ناممکن باشد . اگر چنین هدفی از حد متعارف بسیار فراتر می رود ، بخاطر آن است که تلاش برای نیل به کمال مطلوبی کمتر از آن اما شایسته ملت ما نیست....."

..... و کمی پائین تر اضافه می کند :

".....صد و پنجاه سال قبل شاتو بریان نویسنده معروف فرانسه

در شرح وقایع تاریخ دنیا نوشت : " وقتی در تاریخ جهان به عمر ایرانی می‌رسیم ، احساس می‌کنیم که قدم به صحنه تاریخ بزرگ گذاشته‌ایم " چرا کوشش نکنیم که همین کشور و همین ملت در آغاز هزاره سوم قدم به صحنه " تمدن بزرگ " گذاشته باشد ؟ البته نیل به هدفی چنین بزرگ ، مستلزم ایمان بزرگ ، اراده بزرگ، میهن پرستی بزرگ ، آفرینندگی بزرگ و تلاش بزرگ است ، ولی کدامیک از ما در این باره تردید داریم که ملت ایران می‌تواند پاسخگوی شایسته‌ای برای همه این نیازها باشد ؟....."

محمد رضا شاه پهلوی در پایان کتاب " بسوی تمدن بزرگ"

در بخش "پیام من به ملت ایران " می‌نویسد :

".....من این راه پر افتخار و شکوه آفرین سرنوشت را در برابر ملت خویش گذاشته‌ام ، زیرا آن را تنها راه تامين سرفرازی و نیک بختی این ملت می‌دانم و چون بدین حقیقت ایمان راسخ دارم ، به عنوان شاهنشاه این سرزمین و رهبر سرنوشت ملت ایران و به عنوان پدر و مربی و دوست خیر خواه یکایک افراد این ملت ، ابلاغ آنرا وظیفه خویش در ایفای رسالتی می‌شمارم که از این بابت به عهده دارم . برای من چه انگیزه‌ای در این راه بجز عشق به ایران و آرزوی شکوه و سرفرازی آن و تامين خوشبختی و رفاه هرچه بیشتر ملت ایران می‌تواند وجود داشته باشد؟ رهبری ملت در مسیر " تمدن بزرگ" برای من مقام یا اقتدار بیشتری ایجاد نمی‌کند ، زیرا مقام من مقامی قابل ارتقا نیست....."

شاهنشاه ، آنگاه به خطراتی که از رهگذر تحقق " تمدن

بزرگ " می‌تواند در " کشمکش‌های سنگین بین المللی " متوجه و ی

باشد اشاره می‌کند و می‌نویسد :

".....این امر برای من مستلزم کار طاقت‌فرمای شبانه روزی

و تلاشها و کشمکش‌های سنگین بین المللی و رویارویی دایمی با

تحریکات و توطئه ها و دشمنیهای است که در غیر این صورت به احتمال قوی علتی برای وجود آنها نبود ، اگر برای من فقط آسایشی شخصی و استفاده بی دردسر از امتیازات مقامی که دارم ، مطرح بود ، سرمشق پادشاهان مدو پنجاه ساله گذشته سرمشقی جالبتر از آن راه و روشی بود که پدرم و من از آن پیروی کردیم"

حال ، شاید بهتر بتوان معنای دقیق و مفهوم اصیل سخنان سر آنتونی پارسونز سفیر ملکه انگلستان در دربار ایران را دریافت که گفته است : " ما سرعتی را که شاه برای مدرنیزه کردن ایران متوقع بود و بدون توجه به وابستگی های مردم به فرهنگ و سنت ملی و مذهبی شان می خواست یک فرهنگ نا آشنای غربی را به جامعه تزریق کند ، نمی پسندیدیم " یا تفسیر بی.بی.سی در شامگاه یکی از روزهای آذرماه سال ۱۳۵۲ می تواند معنای دیگر داشته باشد که گفته بود : " ایران در طول ۲ تا ۵ سال آینده دستخوش تغییرات بنیادی خواهد شد و پس از این تغییرات برای کنترل و بدست گرفتن قدرت ، کشمکش های فراوانی در صحنه سیاست ایران پدیدار خواهد شد..... پس از این دوره افت و خیز ، دولتی زمام امور را بدست خواهد گرفت که بعلت ناتوانی مالی و نظامی در برنامه هایش جایی برای رویای تمدن بزرگ وجود نخواهد داشت....."

بهر تقدیر همانگونه که اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی در " بسوی تمدن بزرگ " نوشته است : " اگر این نیروی شگرف ملی توانسته است ما را در شرایطی بسیار پائین تر و محدودتر از شرایط امروز ایران از آن نقطه آغاز به مرحله کنونی برساند ، چگونه تردید می توان داشت که همین نیرو ، با برخورداری از شرایط

بسیار مساعد کنونی خواهد توانست ما را به دوران تمدن بزرگ نیز رهبری کند؟"

این گناهان پی در پی ، این از قاعده بیرون جستن های استثنای ایران به مذاق هیچکس خوش نمی آمد ، منافع کارتلها نه تنها در ایران که به پیروی از ایران ، در سراسر کشورهای جهان سوم بخطر افتاده بود ، پایتخت های سیاسی بزرگ ، ناگزیر بر سر هر مساله بین المللی باید ایران را بر سر میز مذاکره می نشانند ، کشوری که در ۱۹۵۰ برای نان و لباس بیشتر شایسته ترحم بود اینک وام می داد ، غرب را به تنبلی متهم می کرد ، قاعده انقلابی های خونین چپ با استثنای انقلاب شاه و ملت که به پیروزی رسیده بود ، کمونیزم بین الملل را بر می آشفت و بسیاری از کشورهای جهان سوم و بخصوص همسایه های غنی و فقیر ایران که نمی توانستند در برابر اعتراض ملت هایشان با برخ کشیدن ایران از قاعده بیرون جسته ، پاسخی بدهند ، در منتهای فرمان پذیری از سیاست ایران در اعماق روح و جان خود تخم بغض و کینه می کاشتند و در این هنگام آریامهر ایران مغرور از آنچه پدید آمده بود ، در چنگال بیماری سرطان می کوشید آنچه را شایسته ملت ایران بود زود و زودتر بمرحله عمل در آورد .

..... و با تاسف ، خلاصه این بود ، که این گناهان بخشودنی نبودند ، باید کیفر می دیدند تا دیگر هیچ جهان سومی مستعدی نتواند رویای تمدن بزرگ داشته باشد ! .

گناهان انگلیسی شاه

تا آنجائی که به کمیسیون سه جانبه ، کارتل‌های نفتی و دولت‌های حامی آنها مربوط می‌شد ، گناهان محمد رضا شاه پهلوی و ایران شاهنشاهی به آنچه که در بخش‌های پیش‌گفته شد تمامی می‌گرفت و بزعم آنها همین قدر گناه هم کافی بود که طرح سقوط ایران در دستور کار قرار گیرد. البته جریان افزایش بهای نفت در ۱۹۷۳ نیز در ردیف همین گناهان کبیره قرار دارد که بهنگام خود در باره‌اش سخن خواهیم گفت. اما وی برای سر بلندی وطن و ملتش گناهان دیگری نیز مرتکب شده بود که کمتر اقتصادی و بیشتر سیاسی بود و این بار قاضی رسیدگی به این گناه بجای شیویورک در لندن و بجای خیابان ۴۶ مانهاتان شرقی در شماره ۱۰ داوونینگ

استریت در قلب پایتخت بریتانیای نه چندان کبیر نشسته بسود .
برای قاضی های داوونینگ استریت محمد رضا شاه گناهکار و دارای
سوء پیشینه هم بود . سوء پیشینه ای که ریشه در تاریخ داشت و
" پدر و پسر " را که خمینی هم بعدها در معرض هدف حملات خود قرار
داد، شامل می شد .

مورد گناه بسیار روشن و مشخص بود و اگر چه لندن
می کوشید تا آنرا مثل زخم جذام پنهان دارد، اما لحظه های از
اندیشه انتقام گیری غافل نبود . به اندیشه قاضی های لندن اگر
سوء پیشینه پهلوی ها شامل مرور زمان هم شده بود این دو گناه
توأم آن اخیر پهلوی دوم بخشودنی نبود: ظفار و جزایر سه گانه
ایرانی ابوموسی و تنبها ! .

وقتی می خواستند از خلیج فارس پا ، پس بکشند ، نمی
رفتند تا دیگر نیابند . هدفشان آن بود که با بسته شدن درهای
استعمار در خلیج فارس بر از روزن بیرون آورند و محمد رضا شاه
پهلوی ، هم در رابسته نگاه داشت و هم تا پیش از تولد خمینی
در عرصه سیاست خلیج فارس ، روزن را اجازه گشودن نداد و این
گناهان ، آنهم در نزد قاضی های بی ترجم انگلیسی کیفر سخت و
شدیدی داشت .

به بررسی این گذشته می پردازیم :

لرد کرزن در سال ۱۸۹۲ در کتاب مشهور خود موسوم بسه

ایران نوشت :

" پرچم انگلستان را که بالای اقامتگاه انگلیسی ها
افراشته شده است ، نباید تنها یک سمبل بی معنی برتری و توفیق
انگلیسی ها در بوشهر دانست . باستثنای مقدار کمی از کشتیهای

بخاری که در آن بندر لنگر انداخته‌اند ، بقیه همه متعلق به انگلستان هستند..... در برابر احکورت رنگ پریده فرماندار محل ، باید به ظاهر بسیار در خشان نگیانان اقامتگاههای انگلیسی توجه نمود اگر بگوئیم اموال و دارائی صدها هزارتن در خلیج فارس به وسیله بریتانیا حمایت شده ، گزاف نگفته‌ایم..... من واگذاری یک بندر را در خلیج فارس به دیگران ، بوسیله هر قدرتی که باشد ، بمثل دثنام به انگلستان و بمنزله گرایش به نابود کردن وضع موجود ، بمثل تحریک عمد به جنگ دانسته ، وزیر بریتانیا را مقصر می دانم و اگر چنین بخشی را بپذیرید او را متهم به خیانت به کشورش می کنم

لرد لانزدان وزیر امور خارجه انگلستان در روز پنجم ماه مه ۱۹۰۳ در مجلس اعیان انگلستان گفت :

"..... بدون هیچگونه تردید می گویم ، بوجود آمدن یک پایگاه دریائی یا یک بندر نظامی در خلیج فارس به وسیله قدرت دیگر ، از نظر من خطر بزرگ برای منافع بریتانیا است و اگر چنین وضعی پیش آید ، با تمام قوا و امکاناتی که داریم با آن مقابله خواهیم کرد"

۸۲ سال پس از نوشته لرد کرزن و ۷۱ سال پس از سخنان لرد لانزدان ، دریادار کمال حبیب‌اللهی فرمانده نیروی دریائی ارتش شاهنشاهی ایران در روز ۱۴ آبانماه ۱۲۵۲ بمناسبت سالروز تاسیس نیروی دریائی گفت :

"..... چهل و چهار سال پیش در ساعت ۹ صبح چنین روزی ، اعلیحضرت رضا شاه کبیر در لنگرگاه بوشهر قدم بر عرشه نسا و شاهنشاهی پلنگ نهادند و در میان غرش توپها که موجودیت نیروی

دریایی شاهنشاهی را اعلام می کرد یا مرت خاطر و خوشحالی فرمودند : " ایران جوان شد ، حیف که ما پیر شدیم " . شبانگاه در بالکن عمارت فرمانداری بوشهر در حالی که متفکرانه ناوهای پرتور را نظاره می کردند چنین فرمودند : می دانید چه فکری می کردم . به روزگاران گذشته می اندیشیدم ، به آن وقت که ایران در این نقاط کوچکترین نفوذی نداشت و وقتی یک کشتی جنگی خارجی در این سواحل لنگر می انداخت ، مشتی مردم لاغر و گرسنه "صاحب" گویان دست تکدی بسوی آنها دراز می کردند و ماموران بیچاره دولت غلام وار کمر خدمت در مقابل ملاح ساده خارجی می بستند . ولی ، حالا صاحب اصلی کشور ، بر ایران حکومت می کند . حالا ایرانی می تواند در کشور خود آقا باشد . خلیج فارس را محافظت کند و به خارجی " صاحب " نگوید . می تواند سر بلند باشد"

حبیب‌اللهی سپس گفت :

" ناوگانی که بوجود آمد در مدتی کوتاه ارزش خود را نشان داد و پرچمهای بیگانه یکی پس از دیگری در بنادر و جزایر خلیج فارس از قبیل قشم و جانک پائین کشیده شد و بجای آن پرچم سه رنگ شاهنشاهی به اهتزاز در آمد . نیروی دریایی شاهنشاهی جزئی از قدرت دریایی کشور شاهنشاهی ایران است که بر پایه ناوگان رزمی ، ناوگان تجاری ، تاسیسات و امکانات بندری ، کارخانجات کشتی سازی و مدارس و دانشکده های دریایی استوار است و همین خط ملی است که بمرور طرز تفکر جامعه ایرانی را نسبت به مواهب دریا دگرگون ساخته است . امروز نیروی دریایی شاهنشاهی با داشتن مدرنترین یگانها ، بصورت یک نیروی متعادل چهار بعدی در دریا وزیر دریا ، هوا و زمین عمل می کند و حافظ صلح و امنیت در خلیج فارس و اقیانوس هند است . وجود ناوگان شاهنشاهی برای همیشه به افسانه خلا قدرت در خلیج فارس پایان داده است"

ر . وادالا نایب کنسول فرانسه در بوشهر در سال ۱۹۲۰ در

کتاب " در خلیج فارس " نوشته بود :

".....از آغاز قرن هفدهم ، یعنی بیش از سه قرن ، خلیج فارس بدست انگلیسی هاافتاد. انگلیسی ها با سعی و تلاش فراوان ، به برکت تصاحب امپراتوری هندوستان ، با صرف هزینه سنگین و دادن کشته های زیاد بر تمام دشمنان خود فایز آمده ، پیروز گشتند و در خلیج فارس صاحب موقعیت عالی شدند. انگلیسی ها دیگر به هیچ قدرتی چه اروپائی و چه آسیائی اجازه نخواهند داد تا با آنان به پیکار پردازد و به این دریا دست یازد..... انگلستان از خلیج فارس بعنوان یکی از قلمروهای نظامی و پایگاههای پیشقر اول امپراتوری هندوستان ، محافظت خواهد نمود....."

.....و حالا، در سال ۱۹۷۱ اوضاع بسیار فرق کرده بود. الکی و اسلیف روسی در کتاب " مشعلهای خلیج فارس " تصویر این روزها را بدست می دهد :

".....در سال ۱۹۷۱ به بحرین رفته بودم . آخرین سیاهبان انگلیسی از بندر منامه بیرون می رفتند . افسرانی که به عرشه ناو جنگی " اینتر پید " پای می نهادند . با غم و اندوه می گفتند : خدا حافظ عربستان ! . آنان ناچار بودند ، نه تنها تاسیسات درجه یک نظامی ، بلکه باشگاهها و پلازهای عالی و امطیل های اسبان خوب نژاد تازی و رستورانهای را که روی آن نوشته شده بود: از جنتمن ها خواهشمند است ، پس از ساعت ۱۹ کراوات بزنند ، بگذارند و بروند . این شیخ نشین کرانه شبه جزیره عربستان ، نخستین قلمرو استعماری انگلستان در دنیای غرب بود . انگلیسی ها ، سخت و محکم و روزگاری دراز ، در آنجا خوش نشسته بودند....."

از هنگامی که " واسکو دوگاما " دریانورد پرتغالی، با چهار کشتی در سال ۱۴۹۷ از دماغه امید نیک گذشت و این راه آبی را کشف کرد ، پرتغالی ها که در آنروزگار در "گوا" یکی از شهرهای هندوستان واقع در کرانه "بالا بار" می زیستند به این فکر افتادند که به سوی دریای عمان و خلیج فارس پیشروی کنند .

موقعیت استراتژیکی و بازرگانی مسقط ، ثروت و جلال دریای هرموز ، صید گاههای بحرین ، انواع فرآورده های ایسیران و بین النهرین موجب تشویق و تحریص شدید دریانوردان پرتغالی گشت اما در حقیقت آغاز دوران استعمار در خلیج فارس را باید در سال ۱۵۰۶ میلادی دانست .

آلفونس دوآلبوکرک ، دریا سالار مشهور پرتغالی که با فتح گوا و مالاکا شهری بهم رسانده بود ، در سال ۱۵۰۶ روی نقاط حساس دریای عمان و خلیج فارس دست گذاشت و مسقط را که امیران آن از خراج گزاران ایران بودند متصرف گشت .

پرتغالی ها تا سال ۱۵۶۰ در مسقط بودند. در آنجا دو قلعه و یک کلیسای بزرگ کاتولیک بنا کردند . اواسط قرن شانزدهم روی تمام گمرکات خلیج فارس دست گذاشتند و در سال ۱۵۱۲ ، بندر عباس کنونی را که در آنجا معاملات عمده بازرگانی با مرکز ایران صورت می گرفت اشغال کردند. در سال ۱۶۱۴ بنا به اراده شاه عباس کبیر ، ارتش ایران به فرماندهی داودخان برادر استاندار فارس پرتغالی ها را از سرزمین های ایرانی بیرون راند. شاه عباس

کبیر یک معاهده بازرگانی مشترک با انگلستان منعقد ساخت تا با کمک نیروهای انگلیسی پرتغالی ها را از خلیج فارس بیرون کند. در سال ۱۶۲۰ کشتیهای پرتغالی بوسیله قوای دریائی انگلستان در جاسک منهدم شد. در ۱۹ ژانویه ۱۶۲۲ سربازان ایرانی به همراه نیروی دریائی انگلستان ضربات قاطعی به نیروهای پرتغالی وارد کردند، قشم را متصرف شدند و آنگاه بسوی هورموز پیشروی کردند. دریا بالار "اندرادا" با ۳۰ ناوچه جنگی از ۹ ناو جنگی انگلیس شکست خورد و توسط سربازان ایرانی در قشم دستگیر و زندانی شد. روز نهم فوریه سپاهیان ایران شهر هورمز را از چنگ پرتغالیان بیرون آوردند. در ۲۳ آوریل ۱۶۲۲ ابتدا هورموز سپس قشم و آنگاه بندر عباس از تصرف نیروهای پرتغالی خارج شد.

شرح استعمار در خلیج فارس داستانی پر حادثه و پرنشیب و فراز است که هزاران صفحه مستند می توان درباره آن نوشت ولی بهر حال جای آن در توفان در ۱۵۷۲ نیست، اما بطور فهرست وار می توان گفت که هلندی ها، فرانسوی ها، روسها، آلمانی ها، بلژیکی ها و سرانجام انگلیسی ها دهه های پر مخاطره و پر حادثه ای را در عمر سیاه استعمار در خلیج فارس به جنگ و جدل پرداختند تا سرانجام انگلستان پیروزی نهائی را نصیب خود ساخت.

تاریخ نام اولین انگلیسی هائی را که از خلیج فارس دیدن کرده اند، در سینه خود به ثبت رسانده است، هدفهای نخستین رقابت با پرتغالی ها بود. در سال ۱۵۸۱ شرکت انگلیسی ترکیبه ولوان (کشورهای خاوری مدیترانه) تاسیس شد که کار صادرات ابریشم ایران را از طریق بصره، بغداد و حلب به مدیترانه در دست داشت. بزودی ایران منزلگاه میانی شد و تنها یک واسطه عبور بود.

توماس استفنس نخستین مرد انگلیسی بود که در سال ۱۵۷۹ از این راه به هندوستان مسافرت کرد. جان نیوبری ، رالف فیچ ، ویلیام لیذر و جمس استوری مسافران مرموز بعدی بودند ؛ آلبو کرک هوشمند چهار نفر اخیر را بازداشت کرد و آنها را به هندوستان روانه کرد. آنها از نزد نایب السلطنه و از زندان بیرون آمدند و در سال ۱۶۰۰ شرکت بزرگ هند شرقی تاسیس شد. شرکتی که بزودی هندوستان را اداره می کرد . شاه عباس کبیر بمنظور بیرون راندن پرتغالی ها دست انگلستان را بسیار باز گذاشت. آنها بزودی دارای دفاتر باصلاح تجاری عمده ای در خلیج فارس ، بوشهر ، لنگه و حتی اصفهان شدند. وقت بسیار انگلستان را مبارزه با دزدان دریائی می گرفت . در طول نیمه اول قرن نوزدهم پیکار ناوگان انگلیسی علیه دزدان دریائی بیرحمانه و شدید بود . در سال ۱۸۰۵ حدود ۴۰ ناو بادبانی دزدان دریائی به کشتی انگلیسی " مور نینگون " حمله ور شدند. در سال ۱۸۰۹ کشتی " مینروا " دو روز تمام در مقابل یک کشتی دزدان دریائی که ۵۵ قایق و ۵۰۰ سرنشین مقاومت کرد .

کلنل اسمیت در سال ۱۸۱۰ راس الخیمه (نام ایرانی آن جلفا بوده است) را که پنهانگاه اصلی دزدان دریائی بود ویران ساخت و ۵۰۰ کشتی آنها را طعمه حریق ساخت . دزدان دریائی دست بردار نبودند. باز هم حملات شروع شد و این بار در سال ۱۹۱۹ سر ویلیام کیرگراند ، جلفا (راس الخیمه) را اشغال کرد، ۱۰۰۰ سر باز هندی برای پاداری در آنجا مستقر کرد و ۲۰۲ قایق دزدان را آتش زد .

در سال ۱۸۲۰ اولین پیمان کلی با ۶ تن از امیران ساخل امارات متصله توسط انگلیسی ها منعقد گردید اما قرارداد

های اصلی اسارت به ترتیب در سالهای ۱۸۴۲ ، ۱۸۵۳ ، ۱۸۵۶ ، ۱۸۶۴ ، ۱۸۷۹ ، ۱۸۹۲ و ۱۹۰۲ با امیران راس الخیمه ، ام القوین ، عجمان ، شارجه ، دوبی و ابوظبی بسته شد . بحرین در ۱۸۹۲ به این جمع وارد شد و استعمار رقیب ناپذیر انگلستان در خلیج فارس جنبه رسمی بخود گرفت .

تا آغاز قرن بیستم ، خلیج فارس هنوز با نام و بسوی نفت همراه و آلوده نشده بود و انگلستان تنها به آن بصورت استراتژیکی نگاه می کرد . پس از پایان جنگ جهانی اول بسیاری از مقامات انگلستان می پنداشتند که بهترین بخش های امپراتوری عثمانی نصیب بریتانیا خواهد شد . سوریه و لبنان از آن فرانسه شد اما مصر ، عراق ، ماورای اردن ، فلسطین ، کویت ، حجاز ، و کرانه های شبه جزیره عربستان از عدن تا قطر به انگلستان تعلق گرفت .

در سال ۱۹۱۷ لرد بالفور اعلامیه پر آوازه ایجساد " کانون ملی یهود " در فلسطین را صادر کرد . اعلامیه ای که آتش امروز خاور میانه از آن بیرون جهیده است ؛ در عربستان ناکامی در انتظار خدایان لندن بود . عبدالعزیز ابن سعود حجاز را تصرف کرد و شریف حسین را بیرون راند . لندنی ها هنوز نمی دانستند چه اقیانوسی از نفت زیر پای عبدالعزیز ابن سعود قرار دارد .

در سالهای بیست ، سرهنگ لورنس قهرمان قیام عربستان علیه ترکها و چرچیل وزیر مستعمرات ، واژه " مستملکات قهوه ای رنگ " را برای سرزمین های عربی وضع کردند . لورنس و چرچیل می پنداشتند این سرزمین ها همیشه در مدار سیاست لندن خواهد بود . واپسین حمله استعماری انگلستان در سالهای پنجاهم

به ژرفای شبه جزیره عربستان انجام شد. صحنه نبرد واحه البریمه بود که عربستان سعودی آنرا بخشی از قلمرو خود اعلام کرده بود. سپاهیان سعودی البریمه را تصرف کردند و فرماگذاری را که نماینده ابوظبی بود، بیرون انداختند. خداوندان لندن و خواهران نفتی به تلاش افتادند و در سال ۱۹۵۵ گروه‌هایی که از مسقط آمده بودند به فرماندهی افران انگلیسی به البریمه وارد شدند و آن را میان سلطان نشین عمان و امارات تقسیم کردند و بدینسان جنگ علیه امام نشین عمان آغاز شد.

وقایع و رویدادهای پس از آن آهنگ تندی داشت. ۱۹۵۶ بحران کانال سوئز آغاز شد، در سال ۱۹۵۸ سلطنت فیصل هاشمی در عراق سرنگون گردید. در سال ۱۹۶۱ کویت به استقلال دست یافت. یک سال بعد افسران یمن در این کشور جمهوری اعلام کردند و سر انجام در سال ۱۹۶۸ ویلسون رئیس حکومت کارگری انگلستان در مجلس عوام اعلام کرد که تا سال ۱۹۷۱ سپاهیان انگلیسی از منطقه خلیج فارس خارج خواهند شد.

سود پیوسته برثاری که از سوی شیخ نشین های کوچک خلیج فارس نصیب غرب و بخصوص بریتانیا گردیده و همچنین سیاست های هرگز فاش نشدنی رژیم علیاحضرت ملکه انگلستان، ایر نیاهی بر سراسر کرانه جنوبی خلیج فارس افکنده که بزحمت می توان آفتاب خدمات گرانقدر پهلوی دوم را از ورای آن ملاحظه کرد: اینکه شاگهان شاه عنوان " ژاندارم خلیج فارس " پیدا می کند و برای نخستین بار نیز رسانه های گروهی لندن و سپس روزنامه نویسهای چپ‌گرای فرانسوی و آنگاه در صف آخر وابستگان کرم‌لبین این اتهام بی پایه را بکار می بندند، نه تنها تمادفی نیست،

بلکه تعمد مزورانه‌ای در آن وجود دارد که ریشه آن بی‌هیچ تردیدی در لندن روئیده است .

وقتی در سال ۱۹۶۸ ویلسون نخست وزیر انگلستان اعلام داشت که تا سال ۱۹۷۱ نیروهای انگلیسی از خلیج فارس بیرون خواهند رفت ، شامه های حساس سیاسی ، گنداب فاجعه ای را حسیس کردند که صداقت‌های لندن را در مورد این عقب‌نشینی مورد تردید قرار می داد .

برای هر مفسر سیاسی غیر وابسته به رسانه های گروهی غرب - که بطور اعم و به طریق مستقیم از سوی کارتلها تغذیه و کنترل می شوند - نخستین پرسش این بود که دولت علیا حضرت ملکه انگلستان چگونه در بحرانی ترین شرایط اقتصادی عمر امپراتوری خود، درست همزمان با وقتی که بخاطر ضعف همین بنیه مالی دربدر به جستجوی مشتری ثروتمندی بود تا ۲۲/۵ درصد از سهام " ابوظبی مارین ایز " را بصورت نقد بفروشد تا هزینه اکتشاف نفت در دریای شمال و آلامکا را تامین کند و معامله تنها به این خاطر کسه آلمانی ها حاضر به خرید نقد نبودند با ژاپن ، آنهم چهار سال بعد انجام شد ، حاضر می شود ، از منطقه‌ای که نزدیک به سه قرن تیول استعماری آن بوده و ۶۰ درصد صادرات نفتی خلیج فارس از آنجا به غرب سرازیر می گردد . یا ، پس بکشد و پس از قرنها استعمار ، توبه نجابت کند؟

هر پاسخی که این ناظران بدنبال تحلیل و تجزیه‌های فراوان بدست آوردند ، هرگز بصورتی چشمگیر مجال انعکاس جهانی نیافت . دلیل آن بسیار روشن است . لندن مایل نبود کی ، چیزی در این باره بداند . سهام عمده‌ای که غولهای نفتی در خبـ

گزاریه‌های مهم عالم دارند ، از بابت شور و اشتیاق مدیران نفتی به گسترش آگاهی‌های عمومی نیست . در حقیقت این سرمایه‌گذاری‌های مشفقانه بازوئی است که هرگاه همگان نباید همه چیز را بدانند بطور قاطع و موثری بکار می‌افتد . بهنگام بحث درباره جنگ چریکی ظفار خواهیم داد که چگونه بر خلاف همه ادعاهای مقامات انگلیسی در مورد خط مشی آزاد بی.بی.سی و سایر رسانه‌های گروهی انگلستان ، این وسائل ارتباط جمعی از قلب لندن کنترل می‌شود .

بهر تقدیر، برای روشن ساختن قدر خدمات شاهنشاه آریا مهر در زمینه بستن " در " و " روزن " بر بازگشت نیروهای نظامی غیر بومی به خلیج فارس ناگزیریم به سیر حوادث باز گردیم :

انگلیسی‌ها خود می‌گویند : وقتی که دریا سالارنلسون، دریانورد معروف انگلیسی نمی‌خواست چیزی را مشاهده کند، لولسه دوربین را درست در برابر چشم نابینایش قرار می‌داد. انگلستان فرتوت پس از جنگ جهانی دوم نیز که با کمک طرح مارشال توانسته بود روی پای خود بایستد ، سالها پس از پایان جنگ ، هنوز در رویای امپراتوری غروب‌ناپذیر خود بسر می‌برد و بدقت همان کاری را می‌کرد که لطیفه بازان انگلیسی به نلسون منتسب می‌سازند .

ملی شدن صنعت نفت در ایران ، بحران ۱۹۵۶ کانال سوئز،

فروریختن کاخ سلطنتی فیمل در بغداد ، استقلال کویت در ۱۹۶۱ ، کودتای افران یمنی در سال ۱۹۶۲ و ۵ سال مقاومت نیروهای انگلیسی در عدن و سرانجام تسلیم در برابر انقلابیون یمنی و واگذاری یمن جنوبی به آنها ، خوش‌نشینان ساحل تیمس را سرانجام از خواب استعمار بیدار کرد و دانستند که ادامه استعمار در

خلیج فارس دیگر به شکل سنتی و کلاسیک آن امکان پذیر نیست، خاصه آنکه ۵۰ میلیون دلار هزینه سالانه نیروی نظامی مستقر در خلیج فارس نیز برای اقتصاد بیمار لندن غیر قابل تحمل شده بود .

" فرد هالیدی " نویسنده بظاهر بوسیالیت انگلیسی که از دشمنان قسم خورده ایران است - به جلد اول مراجعه فرمائید - در کتاب " مزدوران انگلیسی " می نویسد :

" رکورد اعمال استعمار طلبانه انگلیس از سال ۱۹۴۵ به بعد حداقل در سطح نظامی بنحو نگران کننده‌ای موفقیت آمیز بوده است هدف نظام یا نظم نوینی که در خلیج فارس شکل می گیرد، عملی ساختن تحولات و پایان دادن به تنش‌هایی است که در اواخر سالهای ۱۹۵۰ شروع شد . اجزای عمده این نظم نوین تا سال ۱۹۷۵ استقرار یافت تا اواسط سالهای ۱۹۵۰ انگلیس بر بیشتر سواحل عربی مسلط بود و عراق را تحت نفوذ خود داشت . فقط عربستان سعودی و ایران دو کشور سلطنتی که زیر نفوذ آمریکا بودند و یمن شمالی که تنها کشور عربی واقعا مستقل بود خارج از حیطه انگلیس قرار داشتند . در سال ۱۹۵۸ یک کودتای نظامی به نفوذ انگلیس در عراق پایان داد . در سال ۱۹۶۱ کویت مستقل شد و ده سال بعد سه کشور کوچکتر خلیج فارس نیز (بحرین ، قطر ، امارات متحد عربی)، مشکلترین موارد یمن جنوبی و عمان بودند . در مورد اول انگلیس نتوانست حکومت مورد نظر خود را بر سر کار نگاهدارد و در سال ۱۹۷۶ ناچار شد قدرت را به جنبش چریکی ناسیونالیستی بنام جبهه آزادیبخش ملی واگذار کند . در مورد دوم انگلیس هرگز معترف به داشتن یک موضع مستعمراتی نبود و بهمین جهت تغییر وضع در آنجا تدریجی و نامرئی بود : در واقع بر خلاف موقعیت به اصطلاح غیر مستعمراتی عمان ، انگلیس در این کشور موضع خود را بیش از نقاط دیگر حفظ کرده است و ایران نیز در سالهای نخستین ۱۹۷۰ موضع نیرومندی در آنجا بدست آورد . نفوذ آمریکا در ایران و

عربستان سعودی بالعکس همیشه غیر رسمی بوده است و این دو کشور هرگز مستعمره بمعنای دقیق کلمه نبوده اند : تحول آنها از اواسط سالهای ۱۹۶۰ به بعد همراه با انقلاب سفید شاه و نوسازی ملک فیصل آنها را به کشورهای نیرومندتر و مستقل تری تبدیل کرده است...

وقتی که " رکورد اعمال استعمار طلبانه انگلیس از سال ۱۹۴۵ در سطح نظامی بنحو نگران کننده ای موفقیت آمیز " بوده ، بدان معناست که انگلستان بمنظور حفظ واپسین منافع خود در خلیج فارس از هر کوشش نظامی که بمرحله رکورد هم رسیده است دریغ نداشته و بنابراین عدم کامیابی در اعمال روش استعمار طلباندهاش بیداری ملت ها از یک سو ، نفوذ کمونیسم بین الملل در یمن شمالی از سوی دیگر و تاثیر انقلاب سفید شاه و نوسازی ملک فیصل - که مورد اخیر جای حرف دارد - برتر از دو جنبه دیگر به تصمیم گیرندگان انگلیسی تفهیم کرده که باید راه و روش تازه ای برای اعمال روش های استعماری خود جستجو کنند . به عبارت دیگر باید بر شیوه های کلاسیک خط بطلان کشید و از " روزن " بدر آمد .

به این ترتیب است که حداقل ۸ سال پیش از سال ۱۹۶۸ که آقای هارولد ویلسون خروج نیروهای انگلیسی را در سال ۱۹۷۱ از خلیج فارس اعلام می کند ، عالیجناب " ویلیام لیوس " فرزند دریا سالار لیوس که سالها نیز مقام فرمانداری کل عدن را داشته بعنوان مامور عالی مقام نیامی دربار ملکه انگلستان راهی خلیج فارس می شود ، در بحرین اقامت می کند تا یک فدراسیون نه جاشبه از شیخ نشین های خلیج فارس تشکیل دهد .

ویلیام لیوس از ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۶ بطور دائم و سپس تا سال ۱۹۷۱ به تناوب در منطقه بحر می برد تا جزئیات طرح جدید استعماری

انگلستان را پیاده کند. در تمام این سالها آقای آنتونسی پارسونز - سر آنتونی پارسونز بعدی - از مشاوران طراز اول آقای لیوس محسوب می شود .

اینک لندن پذیرفته بود که پافشاری نظامی در منطقه ، سر نوشتی مشابه ماجرای یمن خواهد داشت و تحقق این فاجعه بمعنای خدشه دار شدن " حیثیت نظامی " دولت علیاحضرت ملکه بریتانیاست . انگلستان به دلیل منافع آشکارش در شیخ نشین ها ، قصد پا ، پس کشیدن و وداع همیثگی را نداشت . سخن سر وینیمتون چرچیل هنسوز اعتبار داشت که وقتی گفته بود: برای ماندن گاهی رفتن هم لازم است . بنا براین نیروهای نظامی از منطقه خلیج فارس خارج می شوند و این همزمان با تاریخی خواهد بود که فدراسیون نه گانه شیخ نشین های خلیج فارس تشکیل شده باشد . در این عقب نشینی از خلیج فارس ، سلطان نشین عمان مستثنی می شود . نجیب زاده های انگلیسی حتی وقتی از استعمار توبه می کنند ، تنگه هورمز را نمی توانند نا دیده بگیرند . این تنگه ، توبه مصلحتی شان را هم توبه پذیر می سازد ! . فدراسیون جدید نیاز به تشکیلات نظامی دارد . پس این بار بدعوت شیوخ بر می گردند و با هزینه بادآورده شیوخ نفتی ، چون دزدانی که با چراغ می آیند رکورد تازه تری از اعمال سیاست استعماری بجا می گذارند . طرح و جزئیات آن از دیدگاه لندن کامل است ، اما

" اما " ی طرح لندن ، با چشمان باز و مراقب درنیاوران تهران بود . در طرح لندن اعضای فدراسیون نه گانه در شکل مطلوب عبارت بودند از : ابوظبی ، دبی ، شارجه ، عجمان ، ام القوین ، فجیره ، راس الخیمه ، قطر و بحرین ! .

الکسی واسیلیف در کتاب " مشعلهای خلیج فارس" می

نویسد:

".....از لندن ، ویلیام لیوس ، یکی از اعضای با تجربه حزب کارگر را به خلیج فارس گسیل داشتند . لیوس پسر دریا مالار ، رگبی باز ، سوار کار ، دوستدار تیراندازی و شنا که فارغ التحصیل کمبریج هم بود ، از نردبان خدمت استعماری بالا رفته ، سالهای دراز در کشورهای اسلامی بسر برده و در مقام فرماندار کنسل عدن نیز بوده است . او از سال ۱۹۶۰ تا سال ۱۹۶۶ مامور سیاسی انگلستان در خلیج بود ، مقری در بحرین داشت و آتش‌بیار رقابت محلی بود..... اینکبه او سپرده بودند تا آن ماموریتی را که برای لندن در همه جهان عرب انجام ناشدنی بود ، در پهنه‌ای کوچکتر انجام دهد . لیوس به آماده ساختن زمینه تشکیل فدراسیون شیخ نشین های عرب آغاز کرد که انگلستان با آن فدراسیون " قرار داد دوستی " می بست و به پدید آوردن نیروی دفاعی از سربازان محلی بفرماندهی افسران انگلیسی و پاکستانی یاری می کرد....."

ویلیام لیوس در جریان فعالیت های خود دریافت کسه فدراسیون نه جانبه رمز توفیق خود را در بحرین می تواند بدست آورد و بحرین نیز رمز " اما " ی تهران است . لندن و دستیاران سیاست آن در بحرین ، امید داشتند که بحرین بعنوان پیر جمعیت ترین امارت خلیج فارس و همچنین بخاطر درصد افراد تحصیل کرده و مدیر آن مرکز این فدراسیون قرار گیرد . امیران و شیوخ نه گانه در فوریه سال ۱۹۶۸ با دستور کاری که از لندن صادر شده بود در دبی گرد هم آمدند تا تشکیل فدراسیون را اعلام کنند . برنامه ریزان گرد همائی با تشکیل این کنفرانس در واقع در اندیشه ارزیابی عکس العمل تهران و اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی بودند .

دستور جلسه کودکانه تر از آن بود که بتوان معنای سیاسی خاصی برای آن قائل شد. سخنان پیرامون پرچم مشترک، نشان دولتی، سرود ملی و بعد هم برای خالی نبودن عریضه پدید آوردن یک ارتش دور می زد.

چشمان نگران محمد رضا شاه پهلوی از سالها پیش و به خصوص از سال ۱۹۵۲ که بحرین توسط دولت ایران بعنوان استان چهاردهم اعلام شده بود لحظه‌ای از مشاهده اوضاع خلیج فارس غافل نبود.

برهنگ منوچهر هاشمی رئیس‌ما زمان اطلاعات و امنیت فارس (برتیب بعدی و رئیس اداره هشتم ساواک) با دقت و تیز بینی گروه اطلاعاتی خود، پیش از آنکه لندن از رویدادی آگاه شود، پادشاه ایران را در جریان سیر حوادث قرار می داد. و به این ترتیب عکس‌العمل ایران شاهنشاهی برای کشاندن بحرین در این فدراسیون بیش از حد شدید بود. شدت این عکس‌العمل " فدراسیون نه گانه " را با ناکامی مواجه ساخت.

دیگر زمان تصمیم گیریهای یک جانبه در منطقه به پایان رسیده بود و بی نظر خواهی از پادشاهی که این سوی خلیج فارس بر پر قدرت ترین کشور منطقه سلطنت می کرد، کاری انجام ثدنی نبود، خاصه آنکه پای بحرین هم در میان باشد.

معماران سیاست لندن، ترفند تازه‌ای را آغاز کردند.

شروع هر حرکتی در لندن، ایجاد سوء ظن و تردید می کرد، این بود که ماجرای خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس ناگهان از روی میز نخست وزیر انگلستان به سالن کنفرانس دانشگاه "جرج تاون" در امریکا منتقل شد.

در سال ۱۹۶۹ مرکز پژوهش‌های استراتژیکی و بین‌المللی دانشگاه جرج تاون ، گزارشی درباره پیامدهای خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس تهیه کرد که نگرشی بر نام بعضی از اعضای این کمیسیون در شناختن ماهیت آن موثر است : جان گوره ویتس استاد دانشگاه کلمبیا ، والتر لاکر مدیر انستیتوی تاریخ امروز در لندن ، ویلیام لیوس و برتیپ جان میلتن ، رئیس پیشین عملیات تهاجمی ارتش انگلستان !

کمیسیون به این نتیجه رسید که تصمیم حکومت انگلستان درباره خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس تا پایان سال ۱۹۷۱ " شتاب‌آمیز و ناسنجیده " است ، زیرا رفتن " پیش از موقع " پیامدهای ناگواری به شکل پدید آمدن احتمالی " بی‌نظمی " ، " اغتشاش " ، " سردرگمی " ، " هرج و مرج " و " دزدی دریائی " خواهد داشت .

گزارش‌های مرکز پژوهش‌های استراتژیکی دانشگاه جرج تاون در حقیقت جز یک ضربه تهدید آمیز برای پادشاه ایران نبود ، اما ایران شاهنشاهی در آن زمان با حمایت همه جانبه‌ای که ملت از پادشاه خود بعمل می‌آورد ، در چنان موضعی از قدرت بود که این‌گونه تهدیدها ثمری نداشت و سرانجام با متلاشی شدن چندگروه بی‌ریشه تروریستی (سال ۱۳۴۸) در تهران و بدنبال آن سقوط حکومت کارگری در سال ۱۹۷۰ در لندن و برگزاری چندمیتینگ کنفدراسیونی در لندن ، پاریس و سانفرانسیسکو که شرح آن خواهد آمد بی‌پایان رسید و طراحان نیاسی لندن را به تدبیرهای تازه‌ای رهنمون گردید .

پیش از پرداختن به دنباله رویدادهای مربوط به خلیج

فارس ، ضروری بنظر می رسد که به اختصار اطلاعات فشرده‌ای درباره خلیج فارس در ساحل جنوبی آن و بخصوص درباره بحرین در این بخش منظور گردد تا در تعقیب رویدادها با ابهامات تاریخی و جغرافیائی مواجه نشده و در ضمن بتوان از خلال آن راز نگرانی های پادشاه ایران و موضع انگلستان در حادثه آفرینی های اخیر را دریافت .

خلیج فارس ، فرورفتگی وسیعی از کره زمین در قاره آسیا است که در شمال باختری دریای عمان بوجود آمده است . این خلیج از سوی شمال با آخرین طبقه های فلات ایران احاطه گشته و از سوی باختر و جنوب دارای بلندیهای کم فرازی است که حد انتهائی سیابان عربستان را تشکیل می دهد . آب خلیج فارس ، از سائیر دریا های جهان شورتر است و دلیلی که برای آن می آورند ، اینست که آب رودخانه های دجله و فرات ، نمک و املاح زیادی در خود دارند . آخرین شیب دیواره های فلات ایران به ساحل ایرانی خلیج فارس منتهی می گردد . وادالا نایب کنسول سابق فرانسه در بوشهر در کتاب خود موسوم به " خلیج فارس " می نویسد :

".....در دریا ، اغلب کوه های نسبتا بلند و پوشیده از برف در زمستان دیده می شوند ولی بر خلاف ، بخش جنوبی خلیج فارس یعنی کرانه تازیان را کوههای کوچک و تپه های ناشناخته جدا ساخته اند . بطور کلی کرانه های خلیج فارس بسیار بریده ، بریده و انتهای آنها باریک و دنداندار است"

اگر به ساحل عربی و سپس ایرانی خلیج فارس سفری آغاز کنیم با موقعیت های زیر روبرو می شویم :

ابتدا رأس یا دماغه مسندم را خواهیم دید که از یک دماغه بلند

کوهستانی تشکیل شده است. در سال ۱۸۶۴، هنگامی که انگلیسی ها خط تلگرافی خلیج فارس را از کراچی تا فاو می کشیدند، کابل زیر آبی را از کنار این دماغه بلند عبور دادند، اما به سبب شرایط اقلیمی بسیار بد این ناحیه در سال ۱۸۶۹ مجبور شدند محل عبور کابل را به ساحل ایرانی خلیج فارس انتقال دهند.

انتهای راس مسندم، پنج جزیره کوچک صخره‌ای وجود دارند که ملوانان انگلیسی به آنها ۵ قلو نام نهاده‌اند. از کرانه شرقی این دماغه، بلافاصله راس الخیمه و ساحل امارات متعالیه آغاز می‌گردد. این بخش از کرانه جنوبی خلیج فارس را که میان سرحدات شرقی قطر (خورا لعید) و راس مسندم (رئوس الجبال) قرار گرفته، ساحل پیرات‌ها یعنی دزدان دریائی هم نوشته‌اند. تاریخ گواهی می‌دهد که این منطقه خاص، محل دزدان دریائی عرب بوده است. پس از آغاز سلطه انگلستان در خلیج فارس و سرکوبی دزدان دریائی قرارداده‌ها و موافقت‌نامه‌های مبنی بر ترک دزدی دریائی، برده فروشی و غیره تنظیم گشت و در این قرارداده‌ها این بخش از کرانه جنوبی خلیج فارس را " عمان متعالیه "، شیخ نشین‌های متعالح نام نهادند که از همان ایام در ایران نیز بنام " امارات متعالیه " مشهور شد.

این منطقه که پناهگاه دزدان دریائی عرب بود تا شیبه جزیره قطر ادامه دارد. دویی از روزگار قدیم مهمترین بندر ساحل امارات متعالیه بوده است.

در کرانه جنوبی خلیج فارس وقتی به سوی جنوب پیش می‌رویم به دماغه‌های فراوان و جزایر لخت‌بر خورد می‌کنیم و بعد وقتی بسوی شمال در روی ساحل جنوبی ادامه طریق می‌دهیم شبه

جزیره قطر را می بینیم . عثمانی ها تلاش می کردند تا قطر را جزو متصرفات خود در آورند . پس از قطر کرانه دریا بشدت شیب پـر داشته تا " سلوه " بشکل ۷ به سوی جنوب پائین تر می رود و از آنجا بلافاصله به سمت " اوچیر " بالا می رود .

درون این خلیج کوچک ، مجمع الجزایر بحرین قرار دارد . نام بحرین ، جمع تثنیه دوبریا دو دریاست و نام یا مماشی است مجمع الجزایر بحرین از دو جزیره اصلی " اوال " و " محرق " تشکیل شده است که جزیره اولی از دومی بزرگتر است . مساحت آن ۲۰۸ مایل مربع و مرکز آن " منامه " است . بخشی از این جزیره کوهستانی است و در مرکز آن قله آتشفشان خاموش " جیل دخان " به بلندی ۱۳۵ متر وجود دارد . جزیره محرق در شمال منامه قرار دارد . علاوه بر آن دو جزیره بنی صالح و ستره و همچنین جزایر کوچک دیگری وجود دارند که در مجموع از آن بعنوان مجمع الجزایر بحرین نام می برند . عربها در قدیم تمام کرانه غربی خلیج فارس از بصره تا دماغه مسندم را بحرین یعنی بین دو دریا که مقصود دریای فارس (خلیج فارس) و دریای عمان است می گفتند . خرابه ها ، گورها و آثار باستانی متعلق به کلدانیان و فنیقیان در بحرین دیده می شود .

بموجب نوشته تاریخ نگاران از ۸۰ سال پیش از میلاد ، بحرین توسط شاهزادگان هخامنشی که در فارس و کرمان سلطنت می کردند اداره می شد و جزو قلمرو ایران بود .

پروفسور شفیع جوادی استاد پژوهشگر دانشگاه مکزیک

در باره بحرین می نویسد :

".....در سال ۳۲۶ هجری ، تازیان معلمان ، بحرین و عمان را

از جنگ مرزبانان ایرانی و تازیان تابع ایران بدر آوردند. پس از افول ستاره خلفای تازی، پادشاه آل بویه، بحرین و عمان را ضمیمه فارس نمود. به سال ۹۱۲ که پرتغالیان در خلیج فارس رخنه پیدا کردند، آنجا را تصرف نمودند. شاه عباس در سال ۱۰۱۰ دوباره بر بحرین مسلط شد. به سال ۱۰۳۰ خوارج از اوضاع آشفته ایران استفاده کرده، بر بحرین دست یافتند. این جزیره به سبب اهمیت آن در دنیا از لحاظ صید مروارید، چندین سال دست بدست حکام ایرانی و تازی گشت و حتی در سال ۱۲۱۵ شیخ سلمان آل خلیفه و سلطان تازیان مللمان خود را رعایای ایران می خواندند. چند سالی العنقوبی از جانب حسینعلی میرزا والی فارس بعنوان نماینده ایران در بحرین حکومت می کرد و در عهد نامه ۱۲ ذی الحجه ۱۲۷۳ (۱۸۲۲) که بین سر ویلیام پروس انگلیسی و حسینعلی میرزا بسته شد، بحرین جزو خاک ایران شناخته شد و پرچم ایران در اهتزاز بود. انگلیسیان متاسفانه عهد شکنی کرده، در نهان با تازیان موافقت نامه هائی تنظیم کردند. حتی کلنل پیلی، کاخ خلیفه را تصرف و منهدم ساخت، اما بر خلاف آنچه که بعضی ها مدعی هستند، اکثر اهالی خاکزاد بحرین از نژاد ایرانی و پیروان شیعه اند. حتی اکثر آنها به زبان تازی آشنائی ندارند و به فارسی نزدیک به کسری سخن می گویند. بعلاوه بسیاری از نامهای اماکن مانند منامه (به تازی منعمه)، سیما هیچ (مغرب سیم ماهی) و غیره فارسی است. قلعه نادری از آثار دوران نادر شاه و آثار دیگر در آنجا وجود دارند....."

بهر تقدیر پس از این توضیحات لازم درباره بحرین، چنانچه در سفر خود در ساحل جنوبی خلیج فارس بسوی شمال پیش برویم به "القطیف" می رسیم که ترکان عثمانی چند سالی آنرا در تصرف خود داشتند. در کرانه این بندر بجز راس تنوره اثر قابل توجه دیگری نمی بینیم و آنگاه نوبت به کویت می رسد. کویت

از کلمه هندی " کوت " بمعنای قلعه گرفته شده و عربها بجای " قلعه کوچک " از آن در محاوره استفاده می کنند.

حال ببینیم اسناد و مدارک انگلستان در این زمینه ها چه می گوید و از خلال آنها چه حقایقی را می توان بدست آورد.

سردنيس راييت ، سياست پيشه انگليسي ، كاردار و سپيس سفير انگلستان در ايران ، در سال ۱۹۷۲ كتابي موسوم به — " انگليسيان در ايران " انتشار داد كه به استناد اسناد و مدارك تاريخي موجود در سفارت انگلستان در تهران و همچنين اسناد وزارت امور خارجه اين کشور نوشته شده است .

سر دنيس راييت از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۱ يعني زمان خروج نيروهاي انگليسي از خليج فارس بعنوان سفير ملکه انگلستان در دربار پهلوي دوم مامور بود . وي قبل از سال ۱۹۵۲ سمت كاردار سفارت را در تهران بعهده داشت .

فصل پنجم كتاب سردنيس راييت تحت عنوان " شاه بي تخت و تاج خليج فارس " با همه ملاحظات سياسي كه در نوشتن آن بكار رفته ، آنقدر اعتراف گونه و شرار از نكته و دقايق است كه دريغ مي بينم اگرچه به تفصيل است ، تمامي اين فصل را بجای فطلي از توفان در ۵۷ نگذارم . سردنيس راييت در اين فصل از مطالبی كه توسط دولت انگلستان در خليج فارس بر سر ايران رفته است سخن می گوید .

باتفاق به مرور اعترافات سردنيس راييت می پردازيم تا

بعد ، باز به مسير تاريخي كتاب بر گرديم .

سفیر انگلستان اعتراف می‌کند

جنبه عجیب موقعیت انگلیس در ایران در دوران قاجاریه حضور يك شخصیت پروکنسولی در کنار وزیرمختار تام‌الاختیار بود، که ابتدا نماینده و بعدها نماینده سیاسی برای خلیج فارس نامیده می‌شد. او را حکومت هند تعیین می‌کرد، و مقرش در بوشهر بود. تقریباً بدون استثنا از میان افسران نیروی زمینی یا دریایی که در خدمت کمپانی هند شرقی بودند انتخاب می‌شد و بعدها نمایندگان درجات نظامی خود را از اداره سیاسی هند دریافت می‌کردند، و فرمانفرمای کل را مافوق مستقیم خود می‌دانستند. وظایف اینان در وهله اول حفظ صلح انگلیسی در خلیج فارس از این طریق بود که شیوخ مستقل و یاغی ساحل عربی خلیج فارس از ۱۸۲۰ با دولت انگلیس قرار دادها و مناسبات زیادی برقرار کرده بودند. ازینرو، در چشم ایرانیان، نماینده سیاسی بیشتر در حکم يك فرماندار مستعمراتی بود تا مأمور سیاسی و به گفته سیاحی در سال ۱۸۷۰ نماینده سیاسی انگلیس را در بوشهر سخت بچشم حسد می‌نگریستند و این عجیب نبود... حضور ما در بوشهر و وضع غیر قابل توضیح ما در خلیج آرامش خاطر سیاستمداران تهران را برهم زده است.»

آنچه با گذشت زمان به صورت مقام مهم نماینده سیاسی در خلیج فارس درآمد، در ابتدا تعیین عاملی بود از طرف شرکت هند شرقی برای مرکز بازرگانش در بوشهر بعد از سال ۱۷۷۸. در ابتدا وظایف نماینده تنها جنبه بازرگانی داشت که هم به حساب کمپانی و هم شخصی بود. همچنین وظیفه داشت حکومت بعضی را از وضع سیاسی منطقه آگاه کند. از این گذشته تا وقتی يك هیئت سیاسی دایمی در تهران مستقر نشده بود گاهگاه وظایف سیاسی را عهده‌دار می‌شد. در ۱۷۹۸ به تهران فرستاده شد تا شاه را به منحرف کردن نظر فرمانروای افغانستان از هند تشویق کند. در ۱۸۰۴ ساموئل منستری S. Manestry نماینده سرخود کمپانی در بوشهر تصمیم گرفت به عنوان سفیر به دربار ایران بیاید و از طرف

• ۱۸۷۳ فرماندار بعضی تحت نظر فرمانفرمای کل در کلکته، سؤل روابط سیاسی انگلستان با خلیج فارس بود.

فرمانفرمای کل نسبت به کشته شدن سفیر ایران در هند ابراز تأسف کند. در ۱۸۱۰ جوکس Jukes از بوشهر فرستاده شد تا زمینه را برای سومین مأموریت مالکولم آماده کند؛ در ۱۸۲۲، با اینکه در آن هنگام يك هشت سیاسی دایمی در تهران وجود داشت، والی شیراز نماینده بوشهر را که معمولاً با او سر و کار داشت دعوت کرد تا برای مذاکره درباره اختلافات مربوط به خلیج فارس به شیراز بیاید. بروس نماینده مقیم بوشهر بدون داشتن اختیاراتی از بمبئی یا جای دیگر به شیراز رفت و موافقت نامه‌ای امضا کرد که در آن بطور ضمنی دعاری ایران در مورد جزایر بحرین و قشم تأیید شده بود.

بروس را آخرین نماینده کمپانی در بوشهر بیک قدیم توصیف کرده‌اند. چانشینان او از کارهای تجاری خصوصی منع شدند و لقب تازه «نماینده مقیم در خلیج فارس» را داشتند که صفت سیاسی کمی بعد بدان اضافه شد. بهر صورت تدریجاً در سایر عهدنامه‌ها و قراردادهایی که با شیوخ عرب به‌خاطر هدف انگلیس برای جلوگیری از راهزنی و تجارت بردگان آفریقایی در خلیج فارس تهیه می‌شد وظایف نماینده مقیم بیشتر جنبه سیاسی پیدا می‌کرد. به‌جانشین بروس به‌نام ستوان جان مک‌لئود J. Macleod از هنگ مهندسی بمبئی از طرف حکومت بمبئی اطلاع داده شد که مهم‌ترین وظیفه‌اش عبارت است از جلوگیری مستمر از راهزنی دریایی و حفظ صلح در خلیج فارس با اعمال دوستانه قدرت و نفوذ، همچنین از او خواسته می‌شد تجارت و کشتیرانی انگلیس و هند را با جنوب ایران حفظ کند، بدون اینکه در امور سیاسی ایران مداخله‌ای داشته باشد. با اینهمه اغلب عدم دخالت در امور سیاسی غیرممکن می‌شد، چون ایران خود دارای علایقی در خلیج فارس بود که گاه با منافع بریتانیا تضاد داشت. در چنین مواردی نماینده مقیم یا مقامات ایرانی و همچنین سفیر انگلیس در تهران وارد مشاجره می‌شد. در يك مورد وقتی در سال ۱۸۳۶ مسئولیت سفارت تهران به‌عهده وزارت خارجه واگذار شد بدین فکر افتادند که اگر نماینده مقیم تحت نظر مستقیم وزیر مختار در تهران قرار گیرد ممکن است از اختلافات جلوگیری شود. ولی امکان نداشت حکومت هندیان عقیده راپسندید. با این‌همه در آن هنگام موافقت شد که نماینده در مورد مسایل ایران مستقیماً به‌وزیر مختار در تهران گزارش بدهد، هرچند در مورد راهزنی دریایی یا حفظ جان و مال اتباع انگلیسی در ناحیه جنوب فارس می‌تواند با مقامات محلی گفتگو کند. *

در طی دوران قاجاریه نماینده مقیم در مورد مسایل خلیج فارس مستقل از وزارت خارجه و سفارت تهران عمل می‌کرد. حتی در سالهای ۱۸۳۹ - ۴۲ وقتی وزیر مختار انگلیس به‌خاطر مسئله هرات از ایران خارج شد نماینده مقیم در سرکار خود باقی ماند، هرچند به‌خاطر اقدامات و تمایلات ضدانگلیسی در بوشهر موقتاً مقر نمایندگی را به‌خارک

* با اینهمه در سال ۱۸۲۸ بود که ایران مقام کنسولی نماینده مقیم را رسماً به‌عنوان ژنرال کنسول فارس و سواحل و جزایر محروسه ایران در خلیج فارس شناخت. در ۱۸۹۰ ایالات خوزستان و لرستان بدان اضافه شد.

انتقال داد و تا ۱۸۴۲ در آنجا ماند. در ۱۸۵۵ هم که چارلز موری روابط سیاسی را با دولت ایران قطع کرد نمایندگی بوشهر بسته نشد.

این امر نشان می‌دهد که روابط نماینده مقیم با وزیرمختار تهران چندان دوستانه نبوده است. ستوان ویلسون جوان در نخستین دیدارش از تهران در سال ۱۹۰۷ ملاحظه کرد که نظر وزیرمختار انگلیس و نایب کنسول او نسبت به حکومت هند و کارکنانش در ایران بدبینانه و تقریباً خصمانه است. بطور کلی در دوران قاجاریه نظر سفارت نسبت به نمایندگی مقیم و متقابلاً نظر نمایندگی نسبت به سفارت چنین بود. شاید با توجه به مسئولیتهای مغایری که داشتند و مشکلات برقراری ارتباط این وضع ناگزیر بود. تا سالهای ۱۸۶۰ تلگراف وجود نداشت، و مسافرت از بوشهر تا تهران معمولاً پنج تا شش هفته طول می‌کشید. نماینده مقیم که از پایتخت ایران دورافتاده بود و در وهله اول به نقش بریتانیا در مقام حافظ آرامش آبهای خلیج فارس می‌اندیشید، ناگزیر کمتر از آنچه ایرانیان یا مقامات مغارت انتظار داشتند به امکانات ایران می‌اندیشید.

ولی راهزنان - که بیشتر از اعراب قاسمی بودند و مرکزشان در حوالی شیخ نشین کوچک رأس الخیمه بود - به کشتیهای هندی و انگلیسی دستبرد می‌زدند و مقامات ایرانی به خاطر نداشتن نیروی دریایی قادر به سرکوبیشان نبودند. احتمالاً انگلستان هرگز عمیقاً خود را در خلیج فارس درگیر نکرد. اعزام نیرو برای سرکوبی راهزنان از طرف کمیانی هند شرقی در سالهای ۱۸۰۸-۱۸۱۰ تنها یک پیروزی موقتی بود؛ ده سال بعد حکومت بمبئی تصمیم گرفت برای راهزنی دریایی که اینک به صورت کار سازمان یافته‌ای درآمدی بود، اقدامات مؤثری کند. در ۱۸۱۹ نیروی مشترک زمینی و دریایی تحت فرماندهی سرلشکر سرولیم کیر W. Keir از بمبئی روانه خلیج فارس شد و پس از تعدادی جنگهای سخت و شش روز محاصره رأس الخیمه را تصرف و با خاک یکسان کرد و کشتیهای راهزنان ضبط یا آتش زده شد. مذاکرات صلح که به دنبال آن جریان یافت به یک «قرارداد صلح عمومی با قبایل عرب» در ژانویه ۱۸۲۰ منجر شد و تمام شیوخ برجسته نقاطی که در آن هنگام به سواحل راهزنان معروف بود آن را امضا کردند. آنان متعهد شدند به غارت و راهزنی دریایی خاتمه داده شود و قبول کردند برای جلوگیری از اشتباه و درگیری با ناوگان هند کشتیهای خود را با پرچمهای مشخصی تزئین کنند و اجازه نلعه و علامات بندری را همراه داشته باشند که به امضای شیخ حاکم آن محل رسیده باشد. این قرارداد و تعهد انگلستان برای اجرای آن نخستین سنگ بنای ایجاد صلح انگلیسی در خلیج فارس بود که تا ۱۹۷۱ دوام یافت و در این هنگام با انقضای قرارداد انگلستان با شیوخ مختلف این منطقه آخرین نیروهای این کشور از خلیج فارس خارج شدند. عهدنامه ۱۸۲۰ نقش نماینده کمیانی هند شرقی را تغییر داد - از این پس او مسئول عمده اجرای این قرارداد و قراردادهای بعدی بود که با شیوخ عرب بسته شد. او دیگر تاجر نبود بلکه شخصیت سیاسی مهمی بود که با کمک نیروی دریایی موجود در خلیج فارس قدرتی را که نماینده آن بود می‌توانست اعمال کند.

راهزنان با آنکه در کرانه‌های عربی مستقر بودند، با کرانه‌های ایرانی هم روابط نزدیکی داشتند و شیخ بندرلنگه هم از قبیله قاسمی بود. آنان اغلب در فرورفتگیهای کوچک کرانه‌های ایران پنهان می‌شدند. کشتیهای ناوگان هند در طی عملیات ضد راهزنی ۱۸۰۹-۱۰ به‌لنگه و سایر بندرگاههای ایرانی حمله کردند و تمام کشتیهای راهزنان را که در آنجا بود، از میان بردند. گرچه قدرت دولت ایران در آن نواحی کم بود، ولی نسبت به‌چنین اقداماتی بدون کسب اجازه حساسیت نشان می‌داد. وقتی لشکرکشی کبر از بمبئی آغاز شد، دولت ایران به‌ویلوک کاردار سفارت در تهران اطلاع داد که مایل نیست سرکوبی راهزنان در بنادر ایران صورت گیرد. با اینهمه حکومت بمبئی از پیش تصمیم گرفته بود هر نوع اعتراض ایران را نشنیده بگیرد و به‌کیر اجازه داده بود در صورت لزوم به‌هر نقطه از ایران وارد شود. در ژانویه ۱۸۲۰ کشتی عدن با بیست و شش توپ وارد دو بندر کوچک ایرانی شد و به‌روی قایقهای راهزنان که در آنجا بود آتش گشود. دولت ایران شدیداً اعتراض کرد و خواستار فراخواندن پروس نماینده مقیم از بوشهر شد، زیرا او را مسئول می‌دانست.

اندکی بعد وقتی حکومت بمبئی تصمیم گرفت علایق دولت ایران هرچه باشد ۱۲۰۰ نفر از سربازان انگلیسی و هندی را که کیر پس از عملیات موفقیت آمیزش در رأس‌الخیمه باقی گذاشته بود به‌جزیره قشم منتقل کند درگیری با مقامات ایرانی بیشتر شد. مقارن این زمان ویلوک در تهران بررسیهای عمیقی کرده و اعتراض شدید ایران را نسبت به‌اشغال جزیره قشم دریافته بود. ایرانیان با اینکه از خود کشتی‌جنگی نداشتند،* اظهار داشتند برای جلوگیری از راهزنی دریایی نیازی به‌حمایت دیگران ندارند؛ آنان به‌اقدام انگلیس اعتراض کردند و خواهان تخلیه فوری جزیره شدند، و بار دیگر فراخواندن پروس را تقاضا کردند. هر دو تقاضای بی‌جواب ماند، با اینهمه سه سال بعد بیشتر به‌خاطر بدی آب و هوا و شیوع بیماریهای گوناگون این پایگاه تخلیه شد. وقتی فریزر در ۱۸۲۱ از این جزیره دیدار کرد متوجه شد که يك سال پس از انتقال از رأس‌الخیمه بیش از ۳۰۰ تن از افراد هندی، سخت بیمار شده‌اند و عده کمی از انگلیسیان قادر به‌انجام وظیفه‌اند. شاهد فوت عده زیادی از انگلیسیان و هندیان شد و بهبودگی ادامه این وضع ناسالم و وخیم را خاطر نشان کرد. هرچند بدین ترتیب فکر درخشان ایجاد يك پایگاه دائمی ضد راهزنی در تنگه هرمز ترك شد، دولت انگلیس در ۱۸۲۳ يك انبار تدارکات نیروی دریایی در باسیدو واقع در شمال غربی جزیره تأسیس کرد. این کار بدون کسب اجازه از دولت ایران صورت گرفت و انبار به‌عنوان قلمرو دولت بریتانیا تلقی شد.

باسیدو یا آنطور که انگلیسیان خواندند Bassadore، تا ۱۸۷۹ مرکز اسکادران ناوگان خلیج فارس بود، پس از این تاریخ به‌صورت انبار زغال درآمد و پرچم انگلستان همچنان

* تا سال ۱۸۸۵ که دو کشتی جنگی کوچک از آلمان تهیه کردند.

بر فراز آن در اهتراز باقی ماند. مقامات ایرانی چاره‌ای نداشتند جز اینکه تسلیم شوند و بگذارند پاسداری آبهای خلیج فارس در دست انگلستان باشد.

انگلستان خود در موزد ادعاهای ایرانیان و اعراب راجع به خلیج فارس دودل بود، و ایرانیان در اعصار مختلف تاریخی در آن نقش مسلط و حاکم را داشتند. عجیب نیست که ایرانیان در مواقع مختلف حسن نیت انگلستان را درباره دعای اعراب مورد اعتراض قرار داده‌اند. انگلستان استدلال کرد که اشغال جزیره قشم در ۱۸۲۰ براساس عقد موافقت نامه‌ای کتبی با سلطان مسقط بود، که به گفته آن دولت این جزیره به وی تعلق داشت. با اینهمه وقتی مالکولم برای مذاکرات سال ۱۸۰۱ در تهران بود، به امید جلب موافقت شاه برای تأمین پایگاه انگلستان در جزایر قشم و هنگام - که به نتیجه‌ای نرسید - این جزیره‌ها را متعلق به ایران دانسته بود. عدم علاقه فتحعلی‌شاه در آن هنگام و بعدها به واگذاری جزیره‌ای برای پایگاه به انگلیسیان ناشی از این ترس بود که منجر به کنترل سیاسی خارجی شود، و همچنانکه در این هنگام در هند رخ می‌داد به اشغال تدریجی قلمرو او انجامد. ازینرو انگلستان مناسب دید بگوید که جزیره قشم و مجاور آن جزیره هنگام متعلق به سلطان مسقط است و همچنانکه ایران ادعا می‌کند از توابع بندرعباس نیست که تا پایان سده هیجدهم از طرف شاه در مقاطعه سلطان مسقط بود. بعدها، پس از جنگ میان ایران و مسقط در ۱۸۵۴، از سلطان مسقط برای کوشش در تجدید مقاطعه بندرعباس پشتیبانی کرد. ایرانیان با همه ضعفی که داشتند حتی تحت فشار قدرت انگلیس حاضر به واگذاری هیچ قسمت از خاک خود نبودند؛ و در تجدید مقاطعه بندرعباس و توابع آن شناسایی سلطان را در مورد حق حاکمیت خود بر قشم و هنگام تأمین کردند.

بنابراین انگلستان در ۱۸۶۸ برای ایجاد یک تلگرافخانه در هنگام با مقامات ایرانی وارد مذاکره شد و نه با سلطان مسقط. آنان بنا به دلایل خودشان در ۱۸۸۰ آن را تعطیل کردند، ولی بیست سال بعد تصمیم گرفتند از نو آن را باز کنند. علی‌رغم فترت طولانی مأمورین تلگرافی هند بدون اطلاع مقامات ایرانی به جزیره بازگشتند، مگر سابق خود را اشغال کردند (به گفته ایرانیان) پرچم ایران را از بالای آن برداشتند و پرچم انگلیس را به جایش زدند. دولت ایران برای اظهار وجود یکی از مأموران گمرک را به جزیره فرستاد؛ مأمور تلگرافخانه از طرف حکومت هند دستور داشت نگذارد او از مخازن آب تلگرافخانه استفاده کند. گرانت داف کاردار سفارت در تهران لازم دید به حکومت هند خاطر نشان کند که این جزیره در قلمرو ایران است و دولت ایران حق دارد تا مأمور و نگهبان گمرکی بدانجا بفرستد. چند سال بعد در ۱۹۱۱ نیروی دریایی سلطنتی انبار زغال خود را از یاسیدو به هنگام انتقال داد و این بار هم بدون اطلاع دولت ایران در محوطه تلگرافخانه یک

۱۹۳۰ تا ۱۹۳۰ جزیره هنگام پایگاه عمده نیروی دریایی انگلیس در خلیج فارس بود. تا اینکه دولت انگلستان ناچار شد علائق خود را در آنجا و در جزیره قشم ترک کند.

فروشگاه خواربار و تفریحگاه ایجاد کرد و استدلالش هم این بود که به کالاهای وارداتی حقوق گمرکی تعلق نمی‌گیرد.

همه مأموران انگلیسی در خلیج فارس به همین ترتیب مایل بودند حقوق و عالیق ایران را نادیده بگیرند. وقتی در ۱۸۷۹ نیروی دریایی تصمیم گرفت باسیدو را پایگاه کند، حکومت هند سربازان هندی متعدد مستقر در آنجا را به تلگرافخانه‌ای که در جاسک بود منتقل کرد و برای آنان سربازخانه ساخته شد. هفت سال طول کشید تا دولت ایران از خواب بیدار شود و بداند چه اتفاقی افتاده است. در ۱۸۹۸ به دنبال قتل يك تلگرافچی انگلیسی در نزدیکی جاسک سربازان هندی برای حفاظت مأموران تلگرافخانه در جاسک و چاه‌بهار پیدا شدند. در این هنگام دولت ایران با آگاهی از ناتوانیش در تأمین نظم و قانون در این نواحی دورافتاده ناچار تسلیم شد؛ سربازخانه‌ها ساخته شد و سربازان تا پایان سلطنت قاجاریه در خاک ایران باقی ماندند.

از سالهای ۱۸۸۰ بر سر مالکیت چهار جزیره کوچک میان ایران و انگلیس اختلافات مکرری بروز کرد. این جزایر عبارت بودند از تنب بزرگ و کوچک، سری و ابوموسی، که همه در اطراف تنگه هرمز در حد فاصل دو ساحل خلیج فارس قرار داشتند. از زمانی که شیوخ قاسمی به عنوان حکام بندر لنگه به ایران خراج می‌دادند در مورد این جزایر مشاجره‌ای نداشتند و بطور کلی متعلق به ایران تلقی می‌شدند. ولی به دنبال کشمکش و کشتار در میان قبیله قاسمی و تعیین حاکم ایرانی برای بندر لنگه، شیوخ عرب از آن سوی ساحل سر برداشتند و انگلستان هم از ادعایشان پشتیبانی کرد، که این جزایر سرزمین پدریشان است و حاکمیت آنها اینک به عهده شیوخ قاسمی رأس‌الخیمه و شارجه است؛ و چنین نتیجه گرفتند که اعمال حق حاکمیت از طرف حاکم لنگه بر آنها نه از حقوق حکومتی او به عنوان حاکم لنگه، بلکه در مقام شیخ قاسمی بوده است. از نظر ایرانیان این استدلال بی‌معنی بود، چون می‌دیدند که ساکنان جزیره، ولو اینکه همگی عرب بودند، حق حاکمیت ایران را با پرداخت مالیات تأیید می‌کردند، و آنچه روزی متعلق به ایران بوده نمی‌توانست ناگهان مال اعراب شود. ایران برای اثبات نظر خود در ۱۸۸۷ جزیره سری را اشغال کرد، و با اینکه با دولت انگلستان درگیر منازعه شد در آنجا باقی ماند. در يك نقشه متعلق به وزارت جنگ انگلیس که وزیرمختار انگلیس در ۱۸۸۸ به شاه تقدیم کرد تمام جزایر به رنگ خاک ایران نشان داده شده بود؛ ادعای ایران با انتشار کتاب دو جلدی کرزون تحت عنوان ایران و قضیه ایران در سال ۱۸۹۲ بیشتر تثبیت شد، چون در آن نقشه‌ای چاپ شده بود که انجمن سلطنتی جغرافیا تحت نظارت خود او تهیه کرده بود، در آن هم این جزایر به رنگ خاک ایران نشان داده شده بود. ولی کوشش ایرانیان در سال ۱۹۰۴ برای استقرار اداره گمرک و برافراشتن پرچم ایران در جزیره‌های تنب و ابوموسی بر اثر فشار شدید بریتانیا دیری نپایید. آنان نا خروج انگلستان از خلیج فارس در ۱۹۷۱ بدین جزایر بازنگشتند. در طی این سالها این جزایر کوچک موجب اصطکاک زیادی میان

ایران و انگلیس بوده است.

موضوع حق حاکمیت بر جزیره بحرین، که در نزدیکی ساحل عربی قرار گرفته، در روابط ایران و انگلیس رنجش طولانیتری را موجب شد، و از نخستین سالهای سده نوزدهم آغاز گردید، که در طی آن انگلستان از دعاوی آل خلیفه حمایت می‌کرد در اینجا هم از نظر ایرانیان موضع انگلیس مبهم بود. در ۱۸۲۰ وقتی انگلستان می‌خواست پشتیبانی شیخ را از اشغال جزیره قشم به دست آورد در عوض از قبول حق حاکمیت ایران بر بحرین سرباز زد. دو سال بعد نماینده مقیم بوشهر رسماً این حق حاکمیت را در یک قرارداد کتبی با والی فارس پذیرفت و این برای ایرانیان چندان اهمیتی نداشت که حاکم بمبئی بلافاصله قرارداد را رد کرد و نماینده بوشهر را معزول ساخت. بعداً ایرانیان نامه مجهولی از کلارندون خطاب به سفیر ایران در لندن را که در ۱۸۶۹ نوشته شده بود به عنوان شناسایی حق حاکمیت ایران تفسیر کردند. بی‌احتیاطی وزرای مختار و مأموران انگلیسی وسیله‌ای در دست ایرانیان می‌شد و آنان از هیچ فرصتی برای اثبات حق حاکمیتشان بر بحرین چشم نمی‌پوشیدند.

گرچه انگلستان در ادوار مختلف کمتر از فرانسه نسبت به جزیره خارک چشم طمع نداشت، هرگز حق حاکمیت ایران را بر آن جزیره انکار نکرد. مالکولم که به گفته جونر «میل شدیدی به تصاحب یک جزیره در خلیج فارس داشت» در ۱۸۰۱ کوشش ناموفقی کرد تا فتحعلی‌شاه را به واگذاری این جزیره به دولت انگلیس وادارد؛ و در ۱۸۰۸ - ۹ پس از شکست دومین مأموریتش در ایران، تنها بر اثر اقدامات موفقیت‌آمیز هارزبرد جونز بود که از اشغال جزیره به وسیله نیروی بزرگی که در بمبئی برای این منظور آماده شده بود صرف‌نظر کرد. باز در ۱۸۲۸ مالکولم وقتی در مقام حاکم به بمبئی رفت مسئله امکان تصاحب جزیره خارک را پیش کشید، او دریافت که خارک برای نماینده مقیم مقری بهتر از بوشهر خواهد بود و به نماینده نوشت «این جزیره نشینی، ما را از تمام درگیریهای مربوط به منازعات و سیاستهای محلی نجات می‌دهد، ولی در حال حاضر تا وقتی نماینده در بوشهر اقامت دارد رهایی از آنها برایش غیرممکن است، و گذشته از اثرات نامطلوب دیگرش منافع کلی ما را در ایران دستخوش خطر خواهد کرد.» مالکولم تا حدی بی‌خبر از آینده امیدوار بود به وزیرمختار در تهران دستور داده شود که «امتیاز این جزیره را به دست آورد، زیرا برای ایران نه هرگز ارزشی داشته و نه دارد، و در دست ما بزودی به یک مرکز بزرگ تجاری تبدیل خواهد شد.» مالکولم را از اینکه قادر نبوده پیش‌بینی کند که روزی خارک یکی از بزرگترین بندرهای نفتی جهان خواهد شد، نمی‌توان سرزنش کرد. گرچه نیروهای انگلیس در ۱۸۳۸ و بار دیگر در ۱۸۵۶ جزیره را اشغال کردند وقتی به منظورشان - که خروج ایران از هرات بود - رسیدند، از آن بیرون رفتند. پیشنهاد حکومت هند در ۱۸۴۱ برای خرید جزیره از طرف پالمستون رد شد، چون می‌ترسید این کار به تقاضای روسیه در مورد دریای خزر منجر شود.

مقارن سالهای ۱۸۴۰ در سایه فعالیت‌های نماینده انگلیس در بوشهر و کشتیهای جنگی انگلیس در خلیج راهزنی دریایی تا حد زیادی کاهش یافت و فرصتی پدید آمد تا از تجارت برده که به وسیله اعراب عمان و قاسمی از افریقا حمل و در دو کرانه خلیج فروخته می‌شد، جلوگیری شود. انگلستان که در ۱۸۴۳ با الغای بردگی در امپراطوری بریتانیا سرمشق جهانیان شده بود، اینک می‌کوشید آن را در همه جا ملغی سازد. فرمانروایی بر دریاها در دست انگلیس سلاح مؤثری بود و به سامونول هنل لایقترین و تواناترین نماینده سیاسی انگلیس امکان داد قرارداد منع تجارت برده را با سلطان مسقط و شیوخ عرب منعقد کند. بلافاصله به شیل وزیرمختار انگلیس در تهران دستور داده شد شاه را وادارد تا فرمانی برای منع ورود برده به سواحل ایران صادر کند و به کشتیهای انگلیسی اجازه تعقیب کسانی را که سرپیچی کرده باشند بدهد. شاه ابتدا از دخالت در کار يك نهاد دیرپای اجتماعی که مورد تأیید قرآن هم قرار گرفته جداً سرباززد، ولی دو سال بعد در ۱۸۴۸ ناگهان نظر خود را تغییر داد و با منع ورود برده افریقایی از راه دریا موافقت کرد؛ هرچند به خاطر مخالفت مذهبی شدید آن را کاملاً ملغی نکرد و به کشتیهای انگلیسی هم اجازه بازرسی کشتیهای ایرانی را نداد. در ۱۸۵۱ ناصرالدین شاه بر اثر فشار شدید مقامات انگلیسی اجازه داد کشتیهای انگلیسی کشتیهای بازرگانی ایران را مورد تفتیش قرار دهند، مشروط بر اینکه يك مأمور ایرانی بر عرشه آنها حضور داشته باشد، و در هر کشتی که برده یافت شود، کشتی به مقامات ایرانی تحویل گردد و بردگان را مأموران انگلیس ببرند. در ۱۸۸۲ موافقت نامه دیگری راجع به بردگی میان ایران و انگلیس امضا شد و در آن کشتیهای انگلیسی اجازه یافتند بدون حضور مأمور ایرانی کشتیها را بازرسی کنند؛ به حجاجی که همراه غلامان خود به حج می‌رفتند گذرنامه مخصوص با امضای نماینده مقیم یا کنسول داده می‌شد، و شاه تعهد کرد اتباع ایرانی را که به حمل و نقل برده بپردازند شدیداً مجازات کند.

بر اساس عهدنامه ۱۸۵۱ کشتیهای جنگی انگلیسی می‌توانستند وارد بندرهای ایران شوند و کسانی را که سرگرم تجارت برده بودند جریمه کنند. کنسولهای انگلیس تا آغاز جنگ اول جهانی مخصوصاً در جنوب ایران مشغول صدور ورقه آزادی برای بردگانی بودند که می‌توانستند ثابت کنند مستحق آزادی هستند؛ دیگران که چندان مستحق نبودند در کنسولگریها بست می‌نشستند و موجب گرفتاری کنسول می‌شدند. طبیعی است که این اقدامات انگلیس مورد قبول عمومی نبود، مخصوصاً برای برده فروشان و برده‌داران که از دخالت بیگانه در کارهایشان متنفر بودند. با اینهمه برای انگلستان آگاهی از این موضوع موجب رضایت خاطر می‌شد که بر اثر کوششهایش تجارت برده و راهزنی دریایی در خلیج فارس از میان رفته بود.

در سالهای ۱۸۸۰ قاچاق اسلحه برای قبایل باغی ایران و قبایل افغانستان در مرزهای شمال باختری هند جای تجارت برده را در خلیج فارس گرفت و موجب شد مقامات ایرانی

و انگلیسی برای متوقف کردن فعالیتی همکاری کنند که منافع هردوشان را تهدید می‌کرد. ابتدا این کار تقریباً آزادانه و از راه بوشهر صورت می‌گرفت و دو تجارتخانه که هر دو از حمایت انگلیس برخوردار بودند، از انگلستان، فرانسه و بلژیک اسلحه وارد می‌کردند. بعدها که مراقبت انگلیس و ایران شدیدتر شد، این تجارت بیشتر از مسقط صورت می‌گرفت و از آنجا اسلحه به بندرهای کرجک سواحل مکران قاچاق می‌شد. در ۱۹۰۰ در بندرعباس و در ۱۹۰۶ در بم بدین امید نایب کنسول انگلیس مستقر شد که اطلاعاتی راجع به حمل اسلحه به دست آید، ولی بیش از فعالیت ضد قاچاق اسلحه که به وسیله نیروهای هندی صورت می‌گرفت، مؤثر نبود و این تجارت منشأ سلاحهایی شد که در جریان جنگ اول جهانی در دسترس عشایر تنگتانی و سایر عشایر جنوب ایران قرار گرفت.

در جلوگیری از قاچاق اسلحه، مانند راهزنی دریایی و برده‌فروشی، نماینده سیاسی مقیم بوشهر شخصیت اصلی بود. در تمام دوره قاچاقیه هیچ اعتراض جدی نسبت به مقام او در خلیج فارس نشد، نه از طرف مقامات ایرانی که در خاکشان اقامت داشت، نه از اعراب که اغلب با آنان سرو کار داشت، و نه از طرف قدرتهای رقیب اروپایی مخصوصاً روسیه، فرانسه و آلمان که گهگاه به نظر می‌رسید آماده اعتراض به موقعیت انگلیس هستند. خلیج فارس برای انگلستان مانند هرات و افغانستان به صورت باروی خارجی درآمده بود که امپراطوری گرانیهای هند را حفاظت می‌کرد. لرد لندسداون Landsdowne از طرف دولت انگلیس حرف می‌زد، وقتی در ۱۹۰۲ می‌گفت «ما ایجاد یک پایگاه اروپایی، یا بندر مجهز را در خلیج فارس توسط هر قدرت دیگری به عنوان یک رقیب خطرناک برای منافع بریتانیا تلقی خواهیم کرد و مسلماً با تمام وسایل که در اختیار داریم در برابر آن خواهیم ایستاد.»

منافع انگلستان علاوه بر تجارت و کشتی‌رانی اینک عبارت بود از بکار انداختن و اداره خطوط تلگراف هند و اروپا؛ ادارات پست هند و انگلیس که تنها خدمات پستی قابل اعتبار را در خلیج فراهم می‌ساخت؛ خدمات قرنطینه یا خدمات فانوس دریایی و گویچه‌های شناور برای کشتی‌رانی و پس از ۱۹۰۸ نفت شرکت نفت ایران و انگلیس حمایت روزانه این منافع و افراد برجسته شیخ‌نشینهای عرب که به صورت افراد تحت‌الحمایه انگلیس درآمده بودند، بر عهده نماینده سیاسی انگلیس بود. او نه تنها لازم بود رابطه نزدیکی با مقامات محلی ایرانی داشته باشد - که البته همیشه دوستانه نبود - بلکه به یک چنین ارتباطی با سران قبایل عرب هم در هردو سوی خلیج نیازمند بود، چون بدون حسن نیت آنان سیمهای تلگراف قطع و مسافران غارت می‌شدند.

مهمترین این راهزنان عربی بود به نام شیخ خزعل اهل محمره که از وفاداری اکثریت

■ روسها در ۱۸۸۹ در بوشهر ژنرال کنسولی، و فرانسویان نایب کنسولی تأسیس کردند. آنها هم در ۱۸۹۷ از آنان بیروی کردند.

عرب زیان خوزستان برخوردار بود. نماینده سیاسی انگلیس پرسن کاکس و شرکت نفت ایران و انگلیس برای احداث نخستین خط لوله و گرفتن زمین برای احداث پالایشگاه آبادان بیش از مقامات تهران با او مذاکره داشتند. وقتی معامله سزگرفت نماینده سیاسی با لباس تمام رسمی دربارهای هند نزد شیخ رفت و عالیترین نشان حکومت هند را به وی تقدیم کرد. درباره اثر مساعد این بذل و بخشش در شخص شیخ تردیدی نبود - سه سال بعد کاکس در طی گزارشی به کلکته از علایم اعتماد و حسن نیتی که شیخ بر اثر دریافت نشان حکومت هند ابراز می‌داشت اظهار خوشوقتی کرد. دولت ایران کمتر توجه داشت، و از دیرباز نسبت به روابط نزدیک شیخ با انگلستان بدگمان بود. چون سالها کشتیهای بخاری انگلیس در شط العرب که از پشت قصر او می‌گذشتند، بهیاد عملیات پدر او به نفع ارتش انگلیس، توپ سلام شلیک می‌کردند؛ از طرف دیگر، شیخ خزعل که از مقامات ایرانی دل‌خوشی نداشت، با اینکه رعیت ایران بود، بدون کسب اجازه از شاه نشان دولت انگلیس را پذیرفته بود. مطبوعات تهران سخت بدو تاختند و دولت ایران بحق بدگمان شد که او علاوه بر دریافت نشان عالی هند، برای حمایت از موقعیت نیمه مستقل خویش با دولت انگلیس به توافقهایی رسیده است. وقتی در ماه دسامبر ۱۹۱۰ یعنی سه ماه پس از اعطای نشان، وزیر خارجه ایران از وزیر مختار انگلیس پرسید آیا حقیقت دارد که شیخ خزعل از حمایت دولت بریتانیا برخوردار شده، او گفت که شیخ شخص تحت‌الحمایه دولت انگلیس نیست بلکه دولت انگلیس با وی روابط خاصی دارد و در صورت هر نوع دست‌اندازی به منافع وی از پشتیبانی دولت انگلیس برخوردار خواهد بود. دولت ایران در آن هنگام ناتوانتر از آن بود که نسبت به این تأیید انگلیس در پشتیبانی از خودمختارترین و نیرومندترین رؤسای قبایل عکس‌العمل شدیدی نشان دهد. از لحاظ انگلیس، این دولت ناچار به شیخ سمجی تأمین داده بود که می‌دانست بدون حسن نیت او منافع سیاسی و اقتصادی در جنوب ایران در معرض خطر است، زیرا اقتدار دولت ایران در آن بخش از ایران رویهمرفته نامشهود بود. در سال ۱۹۱۹ یعنی در پایان جنگ اول جهانی، دولت انگلیس به خاطر خدمات شیخ خزعل در طی جنگ به وی یک کشتی بخاری رودخانه‌ای بخشید، همچنین برای حفاظت از تأسیسات شرکت نفت پس از خروج سربازان انگلیس از خوزستان، سه هزار قبضه تفنگ در اختیارش گذاشت. ولی نه اینها و نه وعده سال ۱۹۱۰ برای حمایت از او «در برابر هرگونه برخورد احتمالی با دولت ایران در مورد حوزه حکومتی و حقوق شناخته شده، یا اموالش در ایران» سودی نکرد و سیاستی که رضاشاه برای مرکزیت بخشیدن به ایران در پیش گرفته بود به دستگیری او انجامید و به صورت زندانی محترمی در تهران می‌زیست تا سرانجام در ۱۹۳۶ وفات یافت.

نماینده سیاسی، علی‌رغم مسئولیتهای وسیعش تنها يك عده سه یا چهار نفری از کارمندان انگلیسی در اختیار داشت. شامل يك پزشك، که عموماً از هند تعیین می‌شد؛ کارکنان «بومی» او هم اغلب هندی بودند، ولی منشیها و مترجمان عربی و فارسی هم در

اختیار داشت. از زمانی که بوشهر برای نخستین بار مرکز نمایندگی کمپانی هند شرقی در خلیج فارس شد، نماینده همیشه يك عده نگهبان هندی در اختیار داشت، که بعدها تعدادی سوار و دریانورد هم بدان اضافه شد. آنان هنگام غروب آفتاب با صدای طبل و شیور در زیر پرچم بزرگ انگلیس که بالای مقر نمایندگی در اهتزاز بود، صف می‌بستند.

شیوه زندگی در مقر نمایندگی در بوشهر شباهت زیادی به هند داشت «همه چیز به شیوه هند در جریان است» - و این نخستین برداشت یکی از کارکنان بانک شاهی هنگام رسیدنش به بوشهر در ۱۹۱۳ بود؛ يك سیاح امریکایی هم که مقارن همان ایام از تهران بدانجا رفته بود، می‌گوید «مقر نمایندگی پر از خدمتکاران تربیت شده هندی بود که حرکت آرام و جامه‌های سفید پاکیزه‌شان در برابر قبا‌های نامناسب ایرانیان معجزآسا می‌نمود». حتی رویه هندی تا سال ۱۹۲۲ در اینجا و سایر بندرهای ایران رایج بود. پس از جنگ ۷-۱۸۵۶، که مقر سابق نمایندگی در کنار دریا بر اثر گلوله توپهای انگلیس ویران شده بود، ساختمان تازه‌ای به سبک ستادول انگلیس و هندی ساخته شد. در همان زمان بنای مجلتری به‌همان سبک جادار هندی در سبزآباد واقع در ده کیلومتری شهر در زمین مرتفعی که نماینده به‌دست آورده بود ساخته شد. این ساختمان که در اصل برای مقر تابستانی ساخته شده بود به‌صورت خانه و دفتر دائمی نماینده درآمد و ابتدا به‌وسیله تلگراف و از سال ۱۹۰۵ به‌وسیله تلفن با شهر ارتباط یافت. در سبزآباد برای سایر اعضای عالی‌رتبه نمایندگی هم خانه‌هایی ساخته شد و به‌صورت محله انگلییان درآمد. علاوه بر رطوبت و گرمای تابستان در آنجا همیشه کمبود آب آشامیدنی بود، آب محلی چنان شور و آلوده بود که تا سده بیستم آب را در مخازنی از کراچی می‌آوردند. نماینده و خانواده‌اش برای فرار از گرما تابستان را در شیراز می‌گذراندند و در آنجا چند سال نماینده برای خود خانه‌ای داشت.

در نزدیکی ساحله در پیش روی مقر شهری نماینده سیاسی که خود دارای پاراندازی بود، يك یا چند قایق توپدار نیروی دریایی انگلیس در خلیج فارس مستقر بود. این قایقها بديك اشاره می‌توانستند آن‌ا حرکت کنند. همچنین تا وقتی نماینده سیاسی کشتی بخاری ۹۰۰ تنی لورنس را در سال ۱۸۸۷ تحویل نگرفته بود او را برای سفر بهاره‌اش به‌شیخ‌نشینهای عرب می‌بردند. او در آنجاها از طرف شیوخ، برحسب قراردادی که برای حفظ استقلالشان بسته و قدرتی که به‌دست آورده بودند، با مراسم و تشریفات خاصی استقبال می‌شد. نماینده در کرانه‌های ایران هم شخصیتی بود که احترام زیادی داشت. و دارای اعتباری بیش از مقامات محلی بود. سیاحی در ۱۸۷۵ نتیجه می‌گیرد «بوشهر با اینکه متعلق به ایران است کاملاً تحت نظر نماینده انگلیس قرار دارد و حاکم محلی حتی در اندیشه اقدامی برخلاف میل صاحب انگلیسی نیست.» کرزون که بار اول در ۱۸۹۰ به‌دیدار خلیج فارس رفته بود، سخت تحت تأثیر مشاهداتش قرار گرفت. او نوشت: «پرچم انگلیس که بر مقر نمایندگی در اهتزاز است، تنها مظهر برتری انگلیس در بوشهر

نیست... اینک نماینده انگلیس در بوشهر داوری است که همه طرفها قبولش دارند، و به او بر اساس عهدنامه‌ها اختیار داده شده وظیفه حفظ صلح در آنها را عهده‌دار شود... هفته‌ای نمی‌گذرد که اعراب و همچنین ایرانیان منازعات خود را به‌رأی او ارجاع نکنند؛ و او با واقعیتی بیش از آنچه از این اصطلاح بر می‌آید در خور عنوان سلطان بی‌تاج و تخت خلیج فارس است.»

برخلاف وزیرمختار انگلیس در تهران که متکی به دلگرمی و حمایت دولتی دوردست بود، نماینده سیاسی نیروی دریایی کارآمدی را زیر فرمان داشت که در صورت لزوم می‌توانست از آن برای پیش بردن منظور خود استفاده کند، و می‌کرد. مدت چهل سال نیروی دریایی هند يك اسکادران خلیج فارس متشکل از هفت کشتی داشت که بین بصره و بوشهر قرار داشتند و پایگاهشان در باسیدو بود و در آبهای خلیج دایم کشتی می‌دادند. به دنبال انحلال ناوگان هند در ۱۸۶۳ که بیشتر به‌خاطر هزینه‌های آن بود، درباراری در لندن از ترس اینکه مبدا ایران اقدام به ایجاد ناوگان در خلیج فارس کند سه ناوچه تولیدار نیروی دریایی را در خلیج مستقر ساخت. به فرمانده آنها تعلیم داده شد «از آنجا که مشکلات ناگهانی ظهور می‌کند، برای حفظ نظم در این آبها اقدام فوری لازم است. برای حفظ اقتدار انگلیس شما خود را در اختیار نماینده ما در بوشهر بگذارید». این قواء همچنانکه قبلا ناوگان هند بود، به نمایندگی انگلیس در مقام يك خاکم مستقل و نیرومند موقعیت منحصر بفردی بخشید. این موقعیتی نبود که او را محبوب ایرانیان سازد. با گذشت سالیان، آنان از حضور يك نماینده خارجی در خاکشان، که به‌خاطر ماهیت مسئولیت‌هایش بیشتر به نفع اعراب کار می‌کرد تا ایرانیان - یا به نظرشان چنین می‌رسید - تنفر روزافزونی می‌یافتند.*

* سرانجام در ۱۹۲۶ مقر نمایندگی به‌بحرین انتقال یافت.

لردهای چپ‌گرای لندن

گفتیم که بدنبال واکنش شدید تهران در برابر تشکیل فدراسیون نه گانه شیخ نشین های خلیج فارس ، ناگهان پرونده خروج نیروهای انگلیسی از لندن به دانشگاه جرج تاون امریکا انتقال یافت و همزمان مبارزاتی علیه پادشاه ایران از سوی آنچه که کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خوانده می شد در خارج از کشور بعمل آمد و در ایران نیز گروههای بظاهر چپ‌گرا بطور ناگهانی و قارچ آسا از زمین روئیدند.

در شناخت ماهیت این سازمانهای باصطلاح چپ‌گرا که آبخورشان لندن و چرا گاهشان ایالات متحده امریکاست ، همین قدر کافی است بگوئیم که اوج مبارزات آنها در مقطع های زمانی خاصی

است که پادشاه ایران در نبردهای پنهانی جهان سیاست در تلاش احقاق حقوق طبیعی و ملی ایران بوده است .

در بخش های بعدی کتاب به تفصیل نسبت به شناخت گروههایی که سر انجام به قطار شورش خمینی پیوستند سخن خواهیم گفت اما در این مقطع خاص زمانی و با توجه به ماجراهای مربوط به خلیج فارس ، چاره ای نیست جز آنکه بطور گذرا هم شده اشاره ای به تولد این گروهها داشته باشیم . خاصه آنکه به تحقیق از سال ۱۹۶۸ (۱۳۴۷) به بعد که اندک اندک ثمرات انقلاب شاه و ملت بار آمده بود و دیگر زمینه چندان مناسبی برای نفوذ در طبقه کارگر و کشاورز وجود نداشت ، حزب توده در شرایط متزلزلی قرار گرفته و بجای آن گروههای چپ نمای دیگری که آشکارا راه مبارزه مسلحانه را انتخاب کرده بودند ، یکی پس از دیگری قد علم می کردند .

پیش از آن در جریان مبارزه های کلاسیک گروههای مخالف با رژیم ، از حزب توده گرفته تا جبهه ملی و نهضت آزادی ، تاکید مبارزان بر اجرای قانون اساسی ، حاکمیت ملی و تامین کار و نان و بهداشت و مسکن برای همه بود ، اما از سال ۱۹۶۸ که روال مبارزه در چهار چوب " اسلحه و ترور " قرار گرفت ، بهانه ها در آغاز تا حدی باور نکردنی کودکانه بنظر می آمد .

چپ بر خلاف سنت دیر پای خود با قطع امید از نفوذ در طبقه کارگر و کشاورز ، ستاد نفوذی خود را در دانشگاهها مستقر کرد و پیش از آن کوشید تا بر زمینهای از یک دوره آزادی ادبی میان سالهای ۱۹۶۵ و ۱۹۷۰ چند قهرمان روشنفکر به جامعه تحمیل کند .

غلامحسین ساعدی ، رضا براهنی و صمد بهرنگی هر سه آذربایجانی از روبات ساخته شده این دوران هستند . نیکم قهرمانانی با استعداد های متوسط که در پرتو تبلیغات خاص بایسد رهبری نوعی مبارزه روشنفکرانه را در کنار وامانده های دیگری از دوران دود کیشوت های حزب توده نظیر جلال آل احمد ، احمد شاملو ، مهدی اخوان ثالث و بعهده بگیرند .

به موازات این سرمایه گذاری چپ نمایانه ، علی شریعتی نیز در حسینیه امریکائی - انگلیسی ارتداد می کوشید تا با لفاظی و شعار پردازی ، تصویر تازه ای از اسلامی متناسب با یک جامعه قرن بیستمی ارائه دهد .

بنابراین عجبی نیست اگر پس از ۶ سال سکوت نسبی (۱۹۶۳ تا ۱۹۶۹) بهانه نخستین مبارزه علنی دانشجویان علیه رژیم در مخالفت با افزایش نرخ بلیت اتوبوس در تهران صورت بگیرد .

در سال ۱۹۶۵ به نفر از نامزدهای عضویت در کمیته مرکزی حزب توده موسوم به احمد قاسمی ، غلامحسین فروتن و عباس سغاتی بطور ناگهانی به اتحاد شوروی که اینک دارای روابط حسنه ای با دولت ایران بود حمله کردند و زیر شعار " انقلاب قهر آمیز " سازمان جدیدی بنام " سازمان انقلابی حزب توده " بر پا ساختند .

انشعاب آنها در حقیقت پشت پا زدن به قطعنامه های پلنوم چهارم و سیاست های متعاقب آن بود . سازمان انقلابی حزب توده کوشید تا در اروپای غربی به سر باز گیری بپردازد ، اما چندان موفق نبود ولی بهر حال از آن می توان به آغاز دوره ای که سیاست

های طرفداری از چین گسترش می یابد، نام برد . گروههایی موسوم به " توفان " ، " ستاره سرخ " و " بسوی انقلاب " که همه مائوئیسم را برگزیده بودند از فرزندان انشعابی این سازمان بودند .

گروه های فلسطین ، ملت مسلمان ایران ، آرمان خلق ، فدائیان خلق و سازمان مجاهدین خلق ایران از پدیده های این دوران خاص هستند .

با کمی اختلاف این گروهها به روشهای مبارزاتی جدید که در نقاط گوناگون جهان سوم بمرحله اجرا گذاشته می شد اقبال نشان دادند و بویژه از تئوریهای جنگهای پارتیزانی شایع در اواخر دهه ۱۹۶۰ الهام می گرفتند . چین ، کوبا ، فلسطین و ویتنام عمده ترین این تئوریها را عرضه می کردند . در همین زمان بود که آثار مائوتسه تونگ ، هوشی مینه ، رژی دبره و چه گوارا در تهران ترجمه و چاپ شد و در مقیاسی وسیع در سطح دانشگاهها و حوزه های علمیه مذهبی توزیع گردید .

فرد هالیدی در کتاب " دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران " می نویسد :

" بنظر می رسد که در اواخر دهه ۱۹۶۰ تعداد این گروهها - دستداران مبارزه مسلحانه - به ۱۰ گروه رسیده باشد ، ولی از این میان فقط دو گروه توانستند مبارزات مسلحانه علیه رژیم را آغاز کنند و مبارزه را ادامه بدهند این دو گروه عیسارت بودند از فدائیان خلق و مجاهدین خلق این سازمان سر انجام عملیات مسلحانه خود را در سال ۱۹۷۱ آغاز کرد "

دو گروه " ستاره سرخ " و " بسوی انقلاب " در سال ۱۹۷۱ توسط سازمان اطلاعات و امنیت کشور شناسائی و از هم پاشیده شد .

فدائیان خلق که منشاء آن حزب توده بود، همواره ایدئولوژی خود را مارکسیستی اعلام می کرد. این گروه را نخستین بار چند نفری از اعضای حزب توده که در سال ۱۹۶۳ از حزب کناره گیری کردند، پایه گذاری کردند.

رهبر آنها "بیژن جزنی" بود: وی و ۶ نفر دیگر از اعضای گروه در سال ۱۹۶۸ دستگیر شدند دو نفر از اعضای دستگیر نشده موسوم به علی اکبر صفائی فراهانی و محمد آشتیانی از ایران فرار کردند و مدت دو سال در اردوگاههای فلسطینی به کار آموزی پرداختند. در سال ۱۹۷۰ این دو نفر به ایران باز گشتند و با تفاق حمید اشرف که در غیاب آنها بر و صورتی به گروه داده بود ماجرای سیاهکل را آفریدند.

حمله به پایگاه ژاندارمری سیاهکل در ۱۹ بهمن ماه انجام شد و از آن می توان به عنوان نخستین حادثه در تاریخ مبارزات چریکی در ایران نام برد. عملیات سیاهکل از زاویه نظامی و چریکی یک شکست مطلق بود اما از لحاظ تبلیغاتی هنوز هم همچنان مورد بهره برداری قرار دارد.

گروه فلسطین یکی دیگر از سازمانهای معتقد به عملیات تروریستی بود که "شکرالله پاک نژاد" آنها بنیان گذاشت. "ناصر پاکدامن" در "جزوه دفتر آزادی" از "انتشارات جبهه دموکراتیک ملی ایران" که در دیماه ۱۳۶۳ در پاریس و به یاد شکرالله پاک نژاد منتشر شده می نویسد:

"..... شکری - شکرالله پاک نژاد - حلقه رابط میان مبارزات سالهای ۴۲ - ۳۹ و مبارزات ملحقانه سالهای پیرا ۱۳۴۸ است. او که خود از بنیانگذاران این خط مشی ملحقانه است در رسیدن به این

خط همان مسیری را پیموده است که همزمان با او بسیاری دیگر از بنیانگذاران خط مشی ملحانه (احمد زاده ، جزئی ، ظریفی ، حنیف نژاد و شعاعیان و) نیز پیمودند و چپ مستقل (مذهبی یسار غیر مذهبی) را پایه ریزی کردند. آنچه بنام " گروه فلسطین " در فرهنگ چاپ ایران شناخته شده است و شکرری را به عنوان یکی از پایه گذاران آن به معاکمه و محکومیت کشاندند ، در واقع چیزی جز نخستین تلاش برای سازماندهی نخستین هسته مقاومت ملحانه علیه رژیم شاه نبود

مهدی سامع (بیژن) در همین دفتر می نویسد :

" شکرری ، زندگی مبارزاتی طولانی داشت وی از فعالین جبهه ملی در سالهای ۳۹ تا ۴۲ بود و مدتی پس از آن فعالیت در معافل مارکسیستی را شروع نمود . در سالهای ۴۴ تا ۴۸ فردی موثر در جنبش دانشجویی بود و در طی این دوران برای دفاع از مبارزه خلق قهرمان فلسطین و نیز برای دیدن دوره آموزشی و برگشت به ایران برای مبارزه ملحانه عازم فلسطین شد که دستگیر شد....."

پاک نژاد پس از انقلاب خمینی یکبار دیگر دستگیر و در

روز ۲۸ آذر ماه ۱۳۶۰ اعدام گردید. پاک نژاد در مصاحبه ای که با مجله " مریپریورتر " انجام داده و در شماره مارس - آوریل ۱۹۸۲ این مجله بچاپ رسیده در پاسخ این سؤال که : شما از چه زمانی به طرجریزی عملیات چریکی پرداختید و با چه کسانی همکاری کردید؟ ، می گوید :

" در ابتدا ، همگی از جبهه ملی بودیم و یکدیگر را در جریان جنبش سالهای نخست دهه ۶۰ شناخته بودیم . من با بیژن جزئی و مسعود احمدزاده ، یکی دیگر از رهبران فدائی آشنا بودم .

ما با گروهی از ایرانیان که با فلسطینی ها کار می کردند و نیز با گروهی که در فوریه ۱۹۷۱ به پایگاه بیاکل حمله کرد، در ارتباط بودیم . من سعی کردم برای دیدن تعلیمات از کشور خارج شوم ، اما در حدود دویست متری مرز ، نزدیک شط العرب ، دستگیر شدم . یکی از دستگیرشدگان در زیر شکنجه اعترافاتی کرده بود که منجر به دستگیری عده بیشتری شد ، اما برخی از افراد ما هم موفق به فرار شدند بعضی از آنها بعدا در برنامه ای که در رادیو بغداد برای ایران پخش می کرد کار می کردند ، بعضی دیگر هم به ایران باز گشته و دستگیر شدند . تعدادی نیز برای مبارزه به چریکهای ظفار پیوستند

با این امید که در سایر فصلهای کتاب مروری عمیق تر در تاریخچه پیدایش این سازمانهای تروریستی داشته باشیم ، شاید اینک زمان طرح این سؤال فرا رسیده باشد که چگونه چپ‌نماهای ایرانی در جریان سالهای ۱۹۶۸ که خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس اعلام می شود تا سال ۱۹۷۱ که این وعده انجام می پذیرد و همچنین در جریان ماجرای ظفار ، همگی سر از فلسطین یا بهتر بگوئیم اردوگاههای فلسطینی ، رادیو بغداد ، جنگهای چریکی ظفار و یمن سر بیرون می آورند و دست کم در ظفار رو در روی سربازان هموطن خود از ایران قرار می گیرند ؟

" فرد هالیدی " انگلیسی ، مفسر سیاسی بی.بی.سی در امور خاور میانه و رئیس نخستین " کنگره جهانی برای همبستگی با خلق های منطقه خلیج فارس " که در سال ۱۹۷۳ در عدن تشکیل شد ، به این پرسش پاسخ می دهد .

وی در مقدمه ای که بر ترجمه فارسی کتاب خود موسوم به

" دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران " نوشته ، می گوید :

".....می توانم بگویم که من هم مانند آنان - چپی های نفتی - و تا آنجا که یک خارجی می تواند احساس کند ، خود را در شادی و شرف مردم ایران نسبت به تحولات اخیر که محمد رضا پهلوی متفور را از صند قدرت بزیر کشیده است ، شریک می دانم . در جریان پانزده سال اخیر در موارد مختلف و مدتها با مبارزان جنبش مخالف ایران در اروپا ، امریکا و همچنین ایران در تماس بوده‌ام و در متن مبارزات آنان ، آرزوها و امیدهای آنان و شکست‌ها و غمهای آنان زندگی کرده‌ام . اعتراضات سال ۱۹۶۵ در رابطه با تیراندازی کاخ مرمر ، مخالفت با جریان تاجگذاری سال ۱۹۶۷ و جشن های د و هزار و پانصدمین سالگرد شاهنشاهی و حوادث متعدد دیگر را شاهد بوده‌ام . بخش عمده‌ای از کار من به جنبش انقلابی در شبه جزیره عربستان ارتباط داشته است..... و در این رابطه نیز خود را مدیون ایرانیان مخالف فعال در خارج می‌دانم که به من کمکهای ذیقیمت کردند..... این مبارزان ایرانی ساکن اروپا و امریکا از سال ۱۹۷۳ به بعد با جنبش انقلابی عمان که با نیروهای نظامی بریتانیا و ایران در ایالت ظفار پیکار می کرد ، همسودردی و همبستگی بسیار نشان داده‌اند . بخش عمده انتشارات و فعالیت‌های مختلف در همبستگی و همدردی با انقلابیون عمان را مبارزان ایرانی به عهده داشته‌اند که به دخالت ضد انقلابی دولت خودشان در عمان اعتراض می کردند..... ارزش و اهمیت این فعالیت‌های بین‌المللی را مردمان شبه جزیره عرب هرگز فراموش نخواهند کرد . انقلابیون عرب می‌دانند که نیروهای مخالف رژیم ایران ، در تبعید ، نه تنها چنین حمایتی از آنها بعمل آوردند ، بلکه بعضی انقلابیون مؤمن ایرانی خود به ظفار می رفتند و دوش‌ب‌دوش رفقای عمانی خود علیه نیروهای نظامی متحد امپریالیسم انگلستان و ارتجاع ایران و عرب تا پای جان پیکار می کردند....."

" آرنو دوپور چگریو " سردبیر مجله امریکائی نیوزویک

در مصاحبه مطبوعاتی خود با اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی که متن فارسی آن در روزنامه مورخ ۱۷ آبانماه ۱۳۵۶ کیهان بچاپ رسیده ، می پرسد :

روزنامه تایمز لندن اخیرا مقاله جامعی منتشر کرد تحت عنوان " چرا شاه مانع عمده راه دموکراسی است؟ " آیا این مقاله را ملاحظه فرموده اید؟"

پادشاه ایران پاسخ می دهد :

".....بله ! این مقاله را مانند تقریبا کلیه مقاله هائی که درباره ایران و سایر موضوع ها نوشته می شود ، خوانده ام . نویسنده این مقاله " فرد هالیدی " است که به اصطلاح عضو موسسه ترانس نشان آستردام است و شخصی است که کتابی تحت عنوان ایران دیکتاتوری و دموکراسی را نوشته است . موسسه ترانس نشان بخاطر تماسهائی که با برخی از گروههای چریک شهری دارد ، برای هرآژانس اطلاعاتی غرب مشخص و شناخته شده است"

در مورد فرد هالیدی و موسسه ترانس نشان در جلد اول توفان در ۵۷ اشاراتی داشته ایم که تفصیل بیشتر آنرا در آینده نیز خواهیم آورد . بهر تقدیر حتی اگر پذیرای این اعتراض باشیم که نظرات آقای فرد هالیدی نمی تواند بیانگر موضع رسمی دولت علیا حضرت ملکه انگلستان و دستگاههای اطلاعاتی بریتانیا باشد ، باید قبول کنیم که لردهای مجلس عوام و اعیان انگلستان بر حسب سنت ، قوانین و طرز حکومت خود ، نمی توانند پیوسته ، علنی

و آشکار با امضای صریح به حمایت از گروههای چپ مارکسیستی فرمان پذیر از پکن یا مسکو بردازند، مگر آنکه خود سیاست رسمی دولتشان بر پشتیبانی، ایجاد و حمایت از این گروهها قرار گرفته باشد.

چگونه می توان این واقعیت تلخ را توجیه کرد که با همه سابقه سوء میثتی بر ترور، سرقت، آدمکشی و آشوب آفرینی سازمان مجاهدین خلق از سال ۱۹۷۱ تا با امروز، برجسته ترین اعیان و لردهای انگلیسی پیوسته حمایت علنی خود را از آنها نشان داده اند.

در شماره ۲۳۶ روزنامه مجاهد نشریه مجاهدین خلق ایران مورخ پنجشنبه ۲۵ بهمن ۱۳۶۳ در صفحه اول آن با حروف درشت قسمتی از اعمال تروریستی مشروحه ذیل بعنوان " عملیات انقلابی رزمندگان و فعالیت های نظامی - تبلیغی هسته های مقاومت مجاهد خلق در سراسر ایران " بچاپ رسیده است.

- ۱ - تهاجم به مرکز دادستانی با راکت های آر.پی.جی
 - ۲ - تهاجم به بنیاد مستضعفان و قتل ۹ نفر
 - ۳ - تهاجم در کرمانشاه و قتل عده ای از پاداران
 - ۴ - قتل بیوک فرشیاف
 - ۵ - قتل ۶۰ نفر در کردستان
 - ۶ - انهدام بیش از ۱۲۰۰ موزه و اداره
 - ۷ - به آتش کشاندن ۱۵۰ اتومبیل دولتی
 - ۸ - از کار انداختن ۱۰ هواپیمای اف. ۴ . اف ۱۴ و سی ۱۳۰
 - ۹ - از کار انداختن ۳۵ تانک و خودروی نظامی
- که همه این عملیات تروریستی طی یک هفته و در زمان

جنگ میان ایران و عراق صورت گرفته است .

در همین شماره از روزنامه بیانیهای به امضای ۱۰۲ نفر از اعضای دو مجلس عوام و اعیان انگلستان در حمایت از سازمان مجاهدین خلق بچاپ رسیده که توجهی به اسامی لردهای ضد مارکسیست انگلیسی جالب است :

- ۱ - سر برنارد برین معاون گروه حقوق
بشرپارلمان و سخنگوی سابق حزب
محافظه کار در امور روابط خارجی
و کشورهای مشترک المنافع
- ۲ - آقای رابرت هاروی عضو انستیتوی سلطنتی
امور بین المللی و معاون سردبیر
مجله اکونومیست
- ۳ - لرد اریک ایویری رئیس گروه حقوق بشر
پارلمان
- ۴ - لرد دزموئدبنکز
- ۵ - لرد گلدوین
- ۶ - لرد همتون
- ۷ - لرد هوبون
- ۸ - لرد مک کی عضو هیات پارلمان
انگلستان در بین المجالس
- ۹ - لرد می هیو
- ۱۰ - لرد توردوف
- ۱۱ - لرد وینستلی
- ۱۲ - لرد مک نر

- ۱۳ - لرد کارادون
- ۱۴ - لرد وین
- ۱۵ - لرد دیوید انولز
- ۱۶ - لرد گراهام
- ۱۷ - لرد کار مایکل
- ۱۸ - لرد مالوی
- ۱۹ - لرد پاو نس
- ۲۰ - لرد دیوید استادارت
- ۲۱ - لرد آلبرت استالارد
- ۲۲ - لرد جان دونالد سون
- ۲۳ - لرد جان هریس

بررسی های بعدی چه در جریان تحلیل حوادث خلیج فارس و چه در حوادث پیش از توفان در سال ۱۳۵۲ نشان خواهد داد که بهیچ روی تشکیل و ایجاد سازمانهای تروریستی چپ در ایران خود جوش و نائی از شرایطی که برای پدید آوردن آنها برشمرده اند، نبوده و صرفنظر از آنکه ریشه بسیاری از این گروهها در مکتب یا پکن نیست بلکه همانند " توده نفتی " بر منشاء اصلی آن در لندن و بعدها زیر نظر بریتانیا در دانشگاههای امریکائی که از محل حاتم بخشی خواهران نفتی اداره می شوند قرار دارد.

بحرین و ایران تنها

سر و صداهای گروههای چپ‌نمای ایرانی که امید بزرگ انگلستان برای تهدید پادشاه بود ، حداقل در برخورد با جامعه و حداکثر در برابر کوشش‌های سازمان اطلاعات و امنیت‌کشوردرداخل کشور خاموش شد و از میان ده گروهی چپ‌گرای معتقد به تلاش‌های ملحانه هت‌گروه آن متلاشی و دو گروه دیگر - مجاهدین و فدائیان خلق - با کثاندن خود به حوزه عملیات آموزش‌تروریستی در خارج ، بطور موقت از کارآئی باز ماندند .

دولت بریتانیا حاضر نبود از منافع سنتی خود درخلیج فارس باین راحتی دست‌شوید . اینک همه امید لندن برای تشکیل فدراسیون نه گانه که مرکز آن در بحرین باشد به یاس مبدل شده

بود، پادشاه ایران به صراحت اعلام داشته بود که از به رسمیت شناختن چنین فدراسیون خودداری خواهد کرد و عدم شناسایی دولت ایران بمعنای شکست مطلق این طرح انگلیسی بود.

سال ۱۹۷۰ (۱۳۴۹) برای خلیج فارس سال پر حادثه‌ای است.

سالی که اگر تدبیر و عقل و اندیشه ایران نبود چه بسا که در همان سال ماجرائی نظیر جنگ ایران و عراق، در قالب جنگی میان اعراب و ایران از یک سو و چین، انگلستان و ایران از سوی دیگر منطقه را به خاک و خون می‌کشاند.

مقدمات پیوستن انگلستان به بازار مشترک اروپا فراهم

شده بود و بریتانیا ناگزیر بود تا آنجا که می‌تواند در بهترین شرایط از خلیج فارس خارج شود، لندن می‌کوشید تا موضع خود را حداقل در عمان تثبیت کند و با تشکیل یک فدراسیون از شیخ نشین های خلیج فارس، با اعزام کارشناسان نظامی و تشویق ارتش جدید امارات به خرید جنگ افزارهای انگلیسی، نوعی تازه از استعمار را با هزینه شیوخ نفتی بر منطقه تحمیل کند. چین با پیروزی نیروهای الهام گیرنده از پکن در یمن و در آستانه جدایی از مسکو می‌کوشید تا خلا ناشی از خروج نیروهای انگلیسی را در منطقه پر کند و ایران پادشاهی در حالی که شیوخ خلیج فارس با پولهای بادآورده نفتی تحت تلقینات "صاحبان" انگلیسی به داشتن دولت احتمالی آینده دلخوش بودند، در صدد اعمال حق حاکمیت طبیعی کشورهای حوزه خلیج فارس در منطقه بود و می‌کوشید تا پس از خروج نیروهای انگلیسی هیچ قدرتی بجز قدرتهای محلی خلا ناشی از خروج این نیروها را پر نماند. اندیشه‌ای که شیوخ عرب یا آنرا هرگز درک نکردند یا در شرایط آنروزها نمی‌توانستند اهمیت آنرا

در یابند.

۱۹۲۰ ، سال برخورد این طرز تلقی ها در خلیج فارس

بود ؛ از سال ۱۹۶۵ انگلستان در لجنزار جنگ ظفار متاصل مانده بود و با حمایت بی دریغی که چین از " جبهه مردمی رهائی بخشش عمان " بعمل می آورد ، قادر به سر کوبی این جنیش نبود و از سوی دیگر تلاش می کرد تا با پرده پوشانی بر وقایع ظفار از طریق کنترل رسانه های گروهی ، جهان را از رویدادهای ظفار بی خبر نگاه دارد.

در سال ۱۹۲۰ پس از قطع امید از ماندن در خلیج فارس

به دو دلیل عمده کودتائی را علیه ابن تیمور سلطان واپسگرا ، فرتوت و از کار افتاده عمان توسط فرزندش قابوس ترتیب داد . نخستین دلیل از دیدگاه لندن این بود که شاید استقرار قابوس فرزند جوان و تحصیل کرده ابن تیمور در کالج ممتاز " ساندهرست " انگلستان بر تخت سلطنت عمان ، شورش ظفار را بطور موقت هم که شده آرام سازد و دوم آنکه با ایجاد تحول در عمانی که بطور عملی در قرن پانزدهم می زیست ، پایگاه مناسبی برای تثبیت منافع خود در خلیج و پس از تشکیل فدراسیون امارات عربی بدست آورد .

استبداد ابن تیمور از استثناهای عجیب روزگار است .

تا پیش از وقوع کودتا ، ابن تیمور مردم عمان را به جبر و زور در شرایط قرن پانزدهم زندانی کرده بود . ابن تیمور روزنامه ها ، رادیو ، سینما ، فوتبال ، ورود اتومبیل و اسباب بازی کودکان را به عمان ممنوع کرده بود . در قلمرو او عربها حق نداشتند جامه ای غیر سنتی ، عینک و چتر داشته باشند . اصلاح سر و صورت گناه بود .

در تمام عمان سه مدرسه وجود داشت و شمار دانش‌آموزان تنها به یک‌هزار نفر می‌رسید.

در این شرایط پسر بر پدر شورید و با عزل ابن تیمور از پادشاهی خود بر اریکه سلطنت جای گرفت و بی درنگ برنامه نوسازی، و لغو ممنوعیت‌ها را آغاز کرد.

" تیم لندن " سروان ارتش انگلستان که در " سندهرست " با قابوس هم مدرسه‌ای بود طراح کودتا بود و بعد هم در کنسار " تونی آثورت " مامور رسمی دستگاه اطلاعاتی انگلستان بصورت مشاوران اصلی قابوس بکار پرداختند.

در همین سال ، یعنی ۱۹۷۰ در انتخابات ماه ژوئن حزب کارگر انگلستان شکست خورد و محافظه کاران بار دیگر زمام امور انگلستان را در دست گرفتند. محافظه کاران با بی میلی ناگزیر شدند به تعقیب خط مشی حزب کارگر در خلیج فارس بپردازند.

داگلاس هیوم وزیر امور خارجه انگلستان ۹ ماه بعد در مارس ۱۹۷۱ قسمتی از برنامه های لندن را فاش ساخت و در مجلس انگلستان اعلام داشت که :

".....سپاهیان انگلیسی در خلیج فارس برای انجام وظایف ارتباطی و آموزش نیروهای نظامی همچنان خواهند ماند . لندن آماده است تا اسکورت عمان قراردادی (نیروی پلیسی را که در سال ۱۹۵۱ با الگوی لژیون عرب اردن ساخته بودند) در اختیار ارتشی بگذارد که در چهار چوب امارات عربی ، تشکیل خواهد شد. مقامات نظامی بریتانیا در آینده نیز از قلمرو زمینی و هوایی منطقه شیخ نشین ها برای جابجا کردن و پرواز هواپیماهای جنگی انگلیسی و همچنین دیدارهای دوستانه ناوهای بریتانیایی از بنادر عربی

خلیج فارس تحت یک قرارداد دوستانه استفاده خواهند کرد...".
پادشاه ایران می‌کوشید تا از استقرار نظم نویسن
استعمار در خلیج فارس جلوگیری کند و این گناهی بود که لندن
هرگز آنرا نمی‌بخشید.

دولت محافظه کار انگلستان با استفاده از تجربیات
شکست خورده حزب کارگر اینک رضا داده بود که فدراسیون شیخ
نشین های خلیج فارس حداقل با شرکت هفت شیخ نشین تشکیل گردد.
دیگر امیدی به بحرین برای مرکزیت این فدراسیون نبود. انگلستان
که در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم قراردادها و پیمانهای با
شیخ بحرین و با استفاده از ضعف دولت های قاجاریه بسته بود،
اینک ناگزیر بود بحرین را از دست بدهد اما این به آن معنا نبود
که ایران حاکمیت خود را بر آن اعمال کند. در جریان جنگ جهانی
اول، انگلستان در بحرین بزرگترین پایگاه نظامی خود را تاسیس
کرد و از سال ۱۹۴۶ بزرگترین شهر بحرین یعنی منامه در واقع مقر
حکومت انگلستان در منطقه خلیج فارس گردید. دولت ایران کسه
پیوسته بحرین را بخشی از سرزمین خود می دانست، در سال ۱۹۲۷
موضوع اشغال غیر قانونی بحرین را توسط نیروهای انگلیسی در
جامعه ملل مطرح کرد اما نفوذ بیش از حد آنروزی انگلستان سبب
عدم توجه به شکایت ایران شد.

در یک سر شماری رسمی در سال ۱۹۶۹ جمعیت بحرین دویست
هزار نفر برآورد گردید که یک ششم آن ایرانی بودند؛ پس از
مذاکرات و تلاشهای بسیار، سرانجام پس از اعلام تخلیه واحدهای
نظامی انگلستان از منطقه خلیج فارس، انگلستان و ایران توافق
کردند که به دبیر کل سازمان ملل متحد مراجعه و با این شرط که

انگلستان هیچگونه قیومیتی از آن پس بر بحرین نداشته باشد ،
مسأله بحرین بعنوان سرزمینی مستقل و یا ضمیمه‌ای از ایران به
رفراندوم گذاشته شود و فراسوی مذاکرات سیاسی و دیپلماسی نظر
کلی مردم جامعه بحرین استفسار گردد .

" محمد حسنین هیکل " نویسنده مصری در کتاب " ایران
روایتی که نا گفته ماند " می نویسد :

".....در آغاز ۱۹۶۸ فرمانروایان بحرین ، قطر و شیخ نشین
های ساحلی توافق کردند که یک فدراسیون تشکیل بدهند و بدان
وسیله از اعتماد خود بر حمایت بریتانیا برای استقلال دست بکشند .
تنها مسأله پیچیده در این محور ادعای ایران در مورد بحرین بود .
ادعائی که شاه از قبیل به ارث برده بود و خود را متعهد می دانسته
تا آنرا ولو اینکه هیچکس در خارج ایران بدان معتقد نباشد ،
بطور جدی دنبال کند . او فدراسیون پیشنهاد شده را " ساخته دست
استعمار و امپریالیسم " خواند . اما در ۱۹۶۹ دبیر کل سازمان
ملل متحد راه حلی شامل یک هیات تحقیق اعزامی پیشنهاد کرد .
بحرین در اوت ۱۹۷۱..... مستقل شد....."

گفتیم که دولت ایران پس از سقوط قاجاریه در زمان
رضا شاه کبیر (سال ۱۹۲۷) مسأله اشغال بحرین توسط انگلستان را
در جامعه ملل مطرح ساخت که با اعمال نفوذ انگلستان توفیقی در
راه احقاق حق خود بدست نیاورد .

در سال ۱۹۵۲ (۱۳۳۶) ایران در تقسیمات کشوری بحرین
را یکی از استانهای ایران اعلام کرد اما این اقدام با اعتراض
شدید انگلستان روبرو گردید و تمامی کشورهای عرب نیز به دلیل
عرب بودن اکثریت اهالی در بحرین مقابل ایران به صف آرائی

تبلیغاتی پرداخته‌اند. در حقیقت با سیاستی که انگلستان اعمال می‌کرد باید اذعان کرد که بحرین از دست‌رفته بود و فضای سیاسی جهان آنچنان آکنده از حاکمیت زور و فشار بود که صدای حق طلبانه ایران را خاموش می‌ساخت. حتی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که پیشاپیش در برابر هر مسأله‌ای موضع مخالفت با غرب را اتخاذ می‌کند، در این زمینه نه تنها ساکت ماند و از آن چه ایران می‌گفت دفاع نکرد بلکه از خلال نوشته‌های نویسندگان شوروی می‌توان دریافت که حقوق ایران را جز " ادعا " تلقی نمی‌کرده است.

م.س. ایوانف در تاریخ نوین می‌نویسد :

"..... ادعای ایران در مورد بحرین از جانب کشورهای عربی

نیز به این دلیل که اکثریت اهالی این جزایر عرب هستند، رد شد .."

" رابرت گراهام " خبرنگار انگلیسی در کتاب " ایران، سراب قدرت " که ملامت از حمله و ناسزا به پادشاه ایران است، نتوانسته خشم خود را از اتخاذ سیاست عاقلانه اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی در مورد بحرین پنهان کند و بدقت سخنانی را مطرح ساخته که چهار چوب سیاست انگلستان را تشکیل می‌داد.

وی می‌نویسد :

"..... نیروهای انگلیسی که در بحرین و شارجه مستقر بودند،

حکومت‌های محافظه کار امارات عربی خلیج فارس را روی کار آوردند

و حفاظ موثری در مقابل نفوذ هر نوع ایدئولوژی چپ‌گرایانسه و

انقلابی ایجاد کردند (!!) حضور انگلیس‌ها ، همچنین ضامن سلامت

کشتیرانی بخصوص کشتیهای نفتکش در آب‌های خلیج فارس بود.

انگلیس در این منطقه هم ناوشکن ، هم ناوهای مین افکن ، هم

هواپیماهای شکاری و هم بمبافکن داشتند در حالی که حضور بریتانیا در این منطقه در امر تامین ثبات مفید بود اما ایران را از بعهده گرفتن هر نوع نقش قابل اهمیتی در منطقه منع می کرد. علاوه بر این منافع بریتانیا و ایران همیشه با یکدیگر تطبیق نمی کرد. قس المثل انگلیس در پی استقلال (!!) و جدائی بحرین بود، حال آنکه ایران نسبت به این منطقه ادعای تاریخی داشت. حضور نظامی بریتانیا در این جزیره مانع دستیابی ایران به مورد ادعایش بود. در ماه مه ۱۹۷۰ که یک کمیسیون ویژه سازمان ملل پس از یک بررسی اعلام کرد که اکثریت بحرینی ها استقلال را ترجیح می دهند، غرور ملی ایرانیان بشدت جریحه دار شد....."

اینک در برابر سیاست خارجی ایران با فشارهای شدیدی که از همه سو وارد می آمد، سه راه حل بیشتر باقی نمانده بود، یا باز هم با مساله بحرین بطور کجدار و مریز رفتار شود که بیشتر به نوعی "خود گول زدن سیاسی" می مانست، یا در موضع ستیز جنگی قرار گرفت که با عنایت به توطئه های انگلستان از یک سو، حضور چین در ظفار و یمن از سوی دیگر و خواب و خیالهای مسکو برای راه یافتن به آبهای گرم خلیج فارس از جهت سوم بمثابه یک درگیری مهم بین المللی و چه بسا آغاز جنگی دیگر در ابعاد بین المللی بود، یا واگذاری سرنوشت بحرین بدست اهالی بحرین که خود درباره حاکمیت بر کشورشان تصمیم بگیرند.

حفظ صلح جهانی و امنیت منطقه تصمیم گیری عاقلانه را در اتخاذ راه حل سوم متجلی می ساخت. بهمین دلیل پس از سالها مطالعه و ماهها مذاکره پیشنهاد دبیر کل سازمان ملل متحد مورد توجه ایران قرار گرفت و پادشاه ایران بشرط آنکه انگلستان نقشی در تعیین تکلیف بحرین نداشته باشد و همه پرسی زیر نظر هیاتیی

از سوی سازمان ملل متحد که تنها مرجع بین‌المللی پذیرفته شده بود، انجام شود و انگلستان نیز در آینده هیچگونه قیومیتی بر بحرین اعمال نکند، تعیین تکلیف بحرین را به دموکراتیک‌ترین شیوه مردمی، یعنی مراجعه به آرای عمومی واگذار کرد.

انگلیسی‌ها کوشیدند تا پس از موافقت ایران با برگزاری referendum، خود را متبکر چنین طرحی شناسانده انجام آنرا یکی از برنامه‌های دولت علیاحضرت ملکه انگلستان برای اعطای استقلال به یک تحت‌الحمایه اعلام کنند، اما پادشاه ایران در جریان مسافرتی به کشور هند در برابر پرسش‌ها حساب شده و ناگهانی یک خبرنگار هندی، برای اولین بار مقاله تعیین سر‌نوشت بحرین را در جریان یک همه‌پرسی زیر نظر سازمان ملل متحد اعلام و اجازه نداد که انگلیسی‌ها به سوء استفاده تبلیغاتی از این برنامه دست بزنند.

در بهار سال ۱۹۷۰ نماینده سازمان ملل متحد به بحرین رفت و در جریان یک همه‌پرسی، در تاریخ ۱۵ اوت ۱۹۷۱ اکثریت قریب با توافق اهالی بحرین خواهان اعلام بحرین بعنوان یک دولت مستقل گردیدند. روز یازدهم ماه مه سال ۱۹۷۰ شورای امنیت گزارش دبیر کل سازمان ملل متحد را پیرامون نتایج مأموریت‌نماینده خود تصویب کرد و بحرین دولت مستقل اعلام شد. ایران بلافاصله استقلال بحرین را به رسمیت شناخت و با آن روابط دیپلماتیک برقرار کرد. قطر نیز از سر مشق بحرین پیروی کرد و بجای رفتن به فدراسیون مورد نظر انگلستان ترجیح داد با حمایت موثر ایران اعلام استقلال کند.

در این شرایط، وقتی که پس از سالها سلطه‌گری، نیروهای

بریتانیا در سال ۱۹۷۱ با خلیج فارس الوداع می گفتند ، به همت پادشاه ایران منطقه خلیج فارس دارای حداقل مشکلات بود . سحرگاه روز نهم آذرماه ۱۳۵۰ (۳۰ نوامبر ۱۹۷۱) نیروهای مسلح ارتش شاهنشاهی ایران در جزایر ابوموسی ، تنب بزرگ و تنب کوچک پیاده شدند و پس از هشتاد سال بار دیگر حاکمیت ایران را در این سه جزیره مستقر ساختند و به این ترتیب اگر چه اندک زمانی ایمن مساله در کشورهای تندرو و دست نشانده ایجاد نا رضایتی هائمی کرد اما گذشت زمان نشان داد که تا چه حد در این تندروی تعجیل و اشتباه کرده بودند .

شاهنشاه آریامهر در کتاب پاسخ به تاریخ می نویسد :

".....چند سال پیش آقای رابرتز فرستاده مخصوص وزارت امور خارجه بریتانیای کبیر در ملاقاتی بمن اطمینان داد که کشورش "هر اندازه که لازم باشد " حضور خود را در خلیج فارس حفظ خواهدکرد . سه ماه بعد از این مذاکره ، انگلیس ها با شتاب خلیج فارس را رها کردند و رفتند . اگر اشتباه نکنم این اقدام مقارن بود با ورود و عضویت بریتانیای کبیر در بازار مشترک اروپاپس لازم بود که بهر قیمت هست ، امنیت خلیج فارس حفظ شود و کدام قدرت غیر از ایران می توانست چنین مسئولیتی را تقبل نماید؟ بهمین سبب بود که ایران درست یکروز قبل از آنکه انگلیس ها از خلیج فارس بروند ، حاکمیت خود را بار دیگر بهر جزایر تنب کوچک ، تنب بزرگ و ابوموسی مستقر کرد . در بحرین ایرانیان فقط یک ششم جمعیت را تشکیل می دادند . در نتیجه دولت ایران قبول کرد که برای تسبیب سرنوشت این جزیره به آرای مردم آن مراجعه شود و آنها استقلال بحرین را برگزیدند....."

فؤاد روحانی حاکمیت ایران را بر سه جزیره ابوموسی

و تنب بزرگ و کوچک در رابطه با معائل نفتی مورد بررسی قرار داده و در کتاب " صنعت نفت ایران " می نویسد :

".....تفت ایران البته از راه خلیج فارس به بازارهای جهان حمل می شود. چنین برآورد شده است که گذشته از کشتی های بازرگانی دیگر، هر ۱۲ دقیقه یک تانکر نفتی از تنگه هرمز به سمت دریای آزاد عبور می کند یا از دریای آزاد به خلیج فارس وارد می شود. بنا براین واضح است که امنیت این شاهراه و مصون بودن از هر گونه خطر نه تنها برای ایران، بلکه برای سایر کشورهای کناره خلیج و همچنین از لحاظ تامین انرژی دنیای غرب نیز یک امر حیاتی است.....در..... قرن نوزدهم تعدادی جزایر واقع در نزدیکی تنگه هرمز که از دیرباز به ایران تعلق داشت، بر اثر ضعف دولت مرکزی عملاً از دست ایران خارج شد و تحت سلطه استعماری انگلستان قرار گرفت. ضمناً رفته رفته شیوخ و سکنه سواحل مجاور دروازه خلیج فارس که تحت الحمايه انگلستان بودند به قصد ماهی گیری و شکار بنای رفت و آمد به این جزایر را گذاشتند و با ایمن روش بالاخره مدعی شدند که جزایر واقع در آن منطقه و از جمله جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و تنب کوچک متعلق به آنهاست. شیخ نشینی که بخصوص به جزایر مجاور چشم دوخت شارجه بود. این شیخ نشین به اقتضای سیاست دولت اشغال کننده منطقه، به دو امارت شارجه و رأس الخیمه تقسیم شد و چنین وانمود گردید که دو جزیره تنب متعلق به رأس الخیمه و جزیره ابوموسی متعلق به شارجه می باشد و حال آنکه ایران حضور ماموران خارجی را در جزایر مربوط طی هشتاد سالی که از تاریخ اشغال آنها می گذشت، هیچگاه موجب انصراف از حق حاکمیت مسلم خود ندانسته بود. توضیح آنکه جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک تماماً واقع در آبهای ایران هستند و فاصله آنها تا بندر لنگه در حدود ۳۰ کیلومتر است و جزیره ابوموسی در حد فاصل آبهای ایران و شارجه قرار دارد..... بنا براین کاملاً طبیعی بود که دولت ایران که هم حق قانونی و جغرافیائی

نسبت به حاکمیت بر جزایر مورد بحث و هم توانائی حفظ و حراست منطقه را داشت مصمم به اعمال مجدد حق خود گردد. پس از مذاکرات طولانی با دولت انگلیس و اخذ تماس با شیوخ شارجه و راس الخیمه، بالاخره سحرگاه روز ۱۹ آذرماه ۱۳۵۰، نیروهای مسلح ایران در جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و تنب کوچک پیاده شدند و به فاصله کم و برخورد با اندک مقاومتی در تنب بزرگ، در آن جزایر مستقر گردیدند و به این ترتیب جزایر مزبور پس از هشتاد سال جدائی مجدد تحت سلطه ایران قرار گرفتند و امنیت منطقه‌ای که می‌توان آنرا شاهراه نفت‌خواند بر عهده ایران قرار گرفت....."

دو روز بعد در تاریخ ۱۱ آذر ماه ۱۳۵۰ (در دامبر (۱۹۷۱) حکام شش‌شین ابوظبی ، دوبی ، شارجه ، عجمان ، فجیره و ام القوین در دوبی گرد آمدند و تشکیل فدراسیونی بنام " امارات متحده عربی " اعلام گردید .

راس الخیمه اندکی بعد به این فدراسیون پیوست .
به این ترتیب آنچه را که ایران شاهنشاهی می‌خواست در منطقه خلیج فارس تحقق یافت و انگلستان در شرایط ناگواری بر تسلیم در برابر خواست‌های پادشاه ایران فرود آورد و ایمن بزعم ساحل نشینان تیمس‌گناهی نبود که بی‌کیفر بماند !
اینک پس از سالها استعمار و سلطه جوئی بریتانیای کبیر ، امنیت و صلح خلیج فارس توسط پادشاه ایران تامین شده بود و تنها یک مشکل دیگر وجود داشت که آن هم ماجرای ظفار بود و شگفتا این مشکل مساله ساز نیز که انگلستان در گنداب آن گیر افتاده بود ، باز هم بهمت و تلاش و کوشش پادشاه ایران و ارتش شاهنشاهی ایران حل و فصل گردید .

نیروهای ایرانی در ظفار

در آخرین روزهای سال مسیحی ۱۹۷۳ با انتشار دواعلامیه از سوی بخش مطبوعاتی سفارت جمهوری خلق یمن در بیروت و دفتر جبهه آزادی بخش خلق عمان در یمن ناگهان ، نام ظفار در محافل خبری جهان بر سر زبانها افتاد و بدنبال آن کسانی که خط خیرهای بین المللی را تعقیب می کنند از دیدگاه خاص رسانه های گروهی غرب دریافتند که نیروهای نظامی ایران برای یاری رساندن به پادشاه عمان ، در جهت سرکوبی شورشیان ظفار به این کشور اعزام شده اند .

اعلامیه های یکمان خبر می داد که "..... سیهان اعزامی ایران شامل ۲۰۰۰ نفر یا پشتیبانی اسکادرانی از ۲۰ هلی کوپتر

و ناوگان جنگی ایران ، روز بیستم دسامبر ۱۹۷۳ از چاه بهار ، پایگاه نظامی که در کرانه بلوچستان ایران ، ساخته می شود به راه افتاده اند . این سپاهیان راه سلاله ، مرکز ظفار و محل استقرار پایگاه مهم جنگی انگلستان را در پیش داشتند....."

نیویورک تایمز در شماره ۳۱ دسامبر ۱۹۷۳ خبر را تایید کرد و اندکی بعد پادشاه عمان در مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران انگلیسی گفت :

".....هیچکی به تقاضای ما برای کمک نظامی پاسخ نداد. تنها شاه ایران بود که پذیرفت این کار را انجام دهد. در واقع ایرانی ها ، نه بطور پنهانی ، بلکه در روز روشن در فرودگاه سلاله - نه اینکه در جزیره ها - (جزیره های قریه - مریه و مسیره) پیاده شدند"

و اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی در همین زمینه به خبرنگاران " دیلی تلگراف " و " ساندی تایمز " گفت :

".....ما کمکی در اختیار سلطان عمان گذاشتیم که او خواسته بود و آماده ایم این کار را برای هر دولت دیگر خلیج فارس هم که مورد تهدید قرار بگیرد ، انجام دهیم"

رسانه های گروهی غرب که بیش از هشت سال در برابر ماجرای جنگ نیروهای انگلیسی با شورشیان ظفار سکوت کرده و حاضر نبودند یک سطر از مطالب و اخبار خود را صرف این رویداد مهم خلیج فارس کنند ، با اعزام نیروهای ایرانی به ظفار ، ناگهان آن چنان به مساله علاقمند شدند که از دیدگاه آنها ، سپاهیان ایرانی ، متجاوزانی بودند که می کوشیدند پس از خروج نیروهای انگلیسی فصل تازه ای از استعمار را در خلیج فارس آغاز کنند .

بسیار ساده اندیشانه است اگر تصور کنیم که حملۀ ناگهانی رمانه های گروهی غرب به شاهنشاه ایران بر اثر اشاره دولتهای حامی شورشیان ظفار یعنی چین توده‌ای ، شوروی و یا حتی جمهوری خلق یمن بوده است . ماجرای ظفار در سال ۱۹۷۳ آغاز نشده بود که حضور نیروهای ایرانی برای در هم کوباندن اغتشاش دستمایه این حملات مطبوعاتی باشد ، به عبارت دیگر اگر لوموند پاریس ، ساندی تایمز ، تایمز ، تایمز مالی ، دیلی تلگراف و سایر وسائل ارتباط جمعی ، بخاطر " خلق ظفار " به یقه درانی پرداخته بودند ، در تمام ۸ سال پیش از آن نیز که نیروهای ضد اغتشاش انگلیسی ، به شیوه‌ای غیر انسانی مشغول نبرد با همین " خلق " بودند ، می باید سابقه‌ای از این دلسوزی برای خلق ظفار نشان داده باشند ، حال آنکه برای نمونه حتی یک سطر درباره خلق ظفار و تفاوت و بیرحمی های نیروهای ضد اغتشاش دولت علیاحضرت ملکه انگلستان منتشر نشده بود و اعلامیه های جبهه آزادی بخش خلق ظفار نیز جایی جز سب و باطله‌های رمانه‌های گروهی غرب نداشت .

حال چه شده بود که حضور سربازان ایرانی در ظفار و بخاطر حفظ صلح و امنیت شاهراهی که منافع غرب در گلوگاه آن بخاطر افتاده بود ، تا این حد سبب یقه درانی وسائل ارتباط جمعی انگلستان و حمله و هتاک‌های بی سابقه آنها به شاه ایران می شد ، مسأله‌ای است که می‌کوشیم در این فصل آنرا مورد تحلیل و تجزیه قرار دهیم و برای نخستین بار به کمک اسناد و شواهد کافی ثابت کنیم که اشکال تراشیه‌های بعدی ایالات متحده امریکا در زمینه فروش اسلحه‌های مورد نیاز ایران و همچنین نخستین مراحل تکوینی اندیشه اضمحلال ارتش پر قدرت ایران از همین جا و در رابطه با کارآئی

سرنوشت‌ساز ارتش ایران در ماجرای ظفار ، ماجرائی که انگلستان را تا پایه تسلیم به شورشیان ظفار پیش برده بود ، صورت گرفته است .

آلکسی واسیلیف در کتاب " مشعلهای خلیج فارس " می

نویسد :

".....سلطان نشین عمان در نظر لندن، چون موضعی ذخیره در حوضه خلیج فارس ، مناسب‌ترین جای بود . این جای ، در نزدیکی بی میانجی خلیج (فارس) موقعیتی مناسب داشت . در قلمرو ایمن — مرزمین انگلیسی ها استحکاماتی داشتند . در جزیره مسیره ، یک پایگاه بزرگ نیروی هوایی بود و در لاله ، مرکز اداری استان جنوب باختری سلطان نشین ، یک پایگاه دیگر . در رأس الحد ، گوشه خاوری عمان ، در نزدیکی بی میانجی در آمدگاه خلیج فارس ، به پدید آوردن استحکاماتی تازه آغاز کردند . گذشته از این، در قلمرو عمان ، اردوگاهها و مراکز نظامی بود که در آنجا سپاهیان انگلیسی و نیروهای مزدور متمرکز شده بودند . ارتش سلطان، که در اساس از مزدوران بلوچ پدید آمده بود ، زیر فرمان افسران انگلیسی بود . بیش از نیمی از همه در آمد نفتی سلطان ، هزینه نگاهداری همین ارتش می شد . تصمیم بیرون رفتن انگلیس ها ، فرا گیرنده عمان نبود . پس از کودتای درباری تابستان سال ۱۹۷۰، این تیمور سلطان فرتوت و از کار افتاده ، خلع گردید و به جاییش قابوس نشانده شد . مجله " یونایتد استیج نیوز اندورلد ریپورت " نوشته بود: " تا هنگامی که انگلستان در عمان حضوری حتی نسه چندان بزرگ هم داشته باشد ، لندن از ابزار متخص نفوذ سیاسی در منطقه خلیج فارس ، برخوردار خواهد بود " گذشته از این، در داوتینگ استریت ، نقشه‌ای مورد بررسی جدی بود که در آن پدید آوردن " عمان بزرگ " — متحد کردن سلطان نشین عمان و هفت شیخ نشین کرانه شبه جزیره عربستان در خلیج فارس ، در یک دولت — در

آن پیش‌بینی شده بود . این نقشه از چهار چوب میاحداث کابینه ،
فرا تر نرفت . شاید هم سبب اساسی اش همانا غیر قابل اطمینان
بودن اوضاع سلطان نشین و جنگ استعماری ظفار بود که انگلیسی ها
تلاش داشتند آن را چون بیماری شرم آوری از چشم جهان خارج پنهان
دارند . از سال ۱۹۶۵ ، انگلستان بیش از پیش در جنگ کثیف و نومید
کننده این استان جنوب باختری عمان ، فرو رفت . گروهی از جوانان
که پس از زمانی جنگی و با انضباط و تا اندازه ای (!) توده ای
بنام جبهه خلقی رهائی بخش عمان پدید آوردند ، به مبارزه
ملحانه آغاز کردند میاست سازان انگلستان ناچار بودند
هر نقشه ای را که بی میانجی برای حوضه خلیج فارس طرح می شد ،
با در نظر گرفتن اوضاع ظفار اصلاح کنند"

در اینجا ضروری است بطور اختصار اطلاعاتی در باره
موقع خاص جغرافیائی کشور عمان ذکر شود تا با آگاهی بیشتری
بتوان بحث ظفار را ادامه داد .

کشور عمان در دهانه خلیج فارس و دریای عمان واقع
شده ، مساحت آن ۲۱۲۳۷۹ کیلومتر مربع و بموجب سر شماری سال
۱۹۷۲ متجاوز از یک میلیون نفر جمعیت دارد . کشور عمان از دو بخش
شمالی و جنوبی تشکیل شده است . بخش شمالی آن " عمان " و بخش
جنوبی " مسقط " نام دارد . این تقسیم بندی توسط انگلستان و با
هدفهای استعماری صورت گرفته است . بموجب این تقسیم بندی
استعماری قسمتی از خاک عمان به شیخ نشین های مورد وثوق
بریتانیا نظیر راس الخیمه ، نارجه و فجیره واگذار شده است .
مرکز سیاسی و اداری عمان در شهر مسقط قرار دارد . کشور عمان
از نخستین و مهمترین هدفهای استعماری انگلستان در خلیج فارس
بوده است . وجود منابع نفت در این کشور ، همزمان با کشف منابع
نفت در ایران و قرارداد اداری ثابت شده بود اما بهره‌وری از آن

در سال ۱۹۶۲ آغاز شد. در سالهای اخیر عمان روزانه ۶۰۰ هزار بشکه نفت استخراج می کند که به بهای بسیار نازل به انگلستان حمل می شود. اهمیت عمان برای انگلستان بیشتر بخاطر موقع خاص استراتژیکی آن است و منابع نفت این کشور چندان اهمیتی برای لندن ندارد. ظفار در ناحیه جنوبی قرار دارد و بیش از دویست هزار نفر سکنه دارد. در ظفار نفت تولید نمی شود و حوزه های عمده نفت در خلیج فارس صدها کیلومتر با آن فاصله دارد. در اهمیت استراتژیکی ظفار همین قدر کافی است گفته شود که اگر شورشیان نه تنها بر سران عمان بلکه فقط بر ظفار تسلط می یافتند، یا جنگ جهانی سوم با همه خطر آفرینی هایش رخ می داد یا فاتحه غرب برای همیشه خوانده می شد.

کُر بریر و پیر بلانته در کتاب "ایران : انقلاب

بنام خدا " می نویسد :

".....امیر عباس هویدا که نخست وزیر وقت است در سال ۱۹۷۳ می گوید: " ایران به نفع دیگران نقش ژاندارم را ایفا نخواهد کرد. ما قبل از هر چیز از مرزهای خود، سواحل خود، نفت خودمان که یگانه راه حمل آن خلیج فارس است دفاع می کنیم " . او می افزاید: " ولی ما آزادی کشتیرانی به سود تجارت جهانی را هم تضمین می کنیم . این راه آبی برای همه شما غربی ها خیلی با اهمیت است . به راستی اگر بر سر آن مانعی پیدا شود، صنایع شما از کار خواهد افتاد ، دشمنان شما بی آنکه یک گلوله شلیک کنند، شما را به زانو در خواهند آورد. ما به نفع خودمان و به نفع شما، حامیست خود را به همسایگانمان ، در صورتی که بخواهند جنبش های خرابکارانه الهام گیرنده از خارج را سرکوب کنند، عرض داشت ایم"

وقتی در دسامبر ۱۹۷۳ بنا به تقاضای پادشاه عمان ،
سپاهیان ایران عازم ظفار شدند. ۸۰ سال از شروع جنگ دوم
عمان گذشته بود و انگلستان که مجرب‌ترین نیروهای ضد اغتشاش
دنیا را در اختیار داشت تا گلو در منجلاب این ثور ش‌دست و پا
می‌زد. خبرها هر روز یاس‌آورتر و نومیدکننده‌تر بود. نیروهای
انگلیسی خاطره شکست در یمن جنوبی را بخاطر می‌آوردند و
سرنوشتی که عنقریب ثورشیان ظفار رو در رویشان قرار می‌دادند و
درست‌به‌مین دلیل بود که سلطان عمان را تشویق کردند تا از ارتش
ایران طلب‌کمک کند.

کودتای سال ۱۹۶۲ یمن شمالی زنگ خطری بود که بی‌سخ
گوش‌لندن بصدای آمد و سیاست‌سازان انگلیسی را متوجه ساخت که
دیگر بیش‌از آن نمی‌توانند به سیاست‌های استعماری خود ادامه
دهند.

فرد هالیدی انگلیسی در کتاب "مزدوران انگلیسی" می

نویسد:

".....کودتای سال ۱۹۶۲ یمن شمالی برای پیدایش نظم نوتهدید
جدی تری بشمار می‌آمد ، زیرا به جنبش‌های مردمی در قلمروهای
حکومت انگلیس میدان می‌داد. با اینکه در سال ۱۹۷۰ پس‌از هشت
سال نبرد راه حل محافظه کارانه‌ای برای جنگ داخلی یمن شمالی
پیدا شد ولی کودتای ۱۹۶۲ منجر به در گرفتن جنگهای چریکی در عدن
شد و پس‌از چهار سال کشمکش ، جبهه آزادیبخش ملی توانست جمهوری
خلق را برقرار کند. به علاوه ، پس‌از آغاز جنگ چریکی در یمن
جنوبی در سال ۱۹۶۳ یک جنبش چریکی نیز در ظفار شروع شد. در سال
۱۹۶۷ وقتی مقرر شد انگلیس طبق برنامه از یمن جنوبی خارج شود ،
هیچ شق دیگری جز پذیرفتن جبهه آزادی بخش ملی به عنوان حکومت

تعلیم شرم آور انگلیسی ها در برابر نیروهای مارکسیستی در یمن هنوز لکه ننگ ارتش انگلستان محسوب می شد و فرماندهان انگلیسی می کوشیدند بهر نحو که امکان دارد و بهر قیمتی که هست شورش ظفار را در هم شکنند . آنها حتی فراموش کرده بودند که در نخستین جنگ عمان هم ، چنانچه سپاهیان " اس . آ . اس " - معادل کلاه سبزه ها در امریکا - وارد معرکه نمی شدند ، پیروزی به آن سادگی ها که انجام گرفت ، امکان پذیر نبود : لندن تلاش داشت تا پیش از خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس ، شورش ظفار را در هم شکند و از فراز عمان ، شاهراه دریائی خلیج فارس را زیر نظارت داشته باشد ، اما تحقق آرزوهای لندن با حمایتی که کمونیزم بین الملل و چین توده ای از شورشیان ظفار بعمل می آوردند ، بسادگی انجام شدنی نبود .

نخستین جنگ عمان که از ۱۹۵۷ تا ۱۹۵۹ بطول انجامید بر

خلاف جنگ دوم که در جنوب عمان جریان داشت در منطقه شمالی قرار داشت . منطقه ای کوهستانی و بایر که به منابع نفتی نیز نزدیک بود . در ژانویه ۱۹۵۹ سپاهیان اس . آ . اس از مالایا به عمان رسیدند و یورش خونینی را با حمله به دژ چریکها که در فلات اصلی کوهستان قرار داشت آغاز و سر نوشت جنگ را همانجا خاتمه دادند . جنگ دوم عمان در شرایط جغرافیائی ، اجتماعی و سیاسی متفاوتی آغاز شد . این بار صحنه شورش در ایالت جنوبی و در ظفار قرار داشت . در جنگ اول شورش قبیله ای مطرح بود اما در جنگ جدید شورش ریشه های خود را در کمونیزم چینی کاشته بود . شورشی

که چین ، شوروی ، عراق ، کوبا ، لیبی و یمن - در مرزی فـراخ و گشوده - به آن یاری می رساندند .

فرد هالیدی در کتاب " مزدوران انگلیسی " می نویسد :

".....تا سال ۱۹۷۰ چریکها ، تقریبا سراسر قسمت‌های مسکونی کوهستانی ظفار را فتح کرده بودند (دو سوم ایالت بیابان است) و توانستند تاسیسات نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا را در سلاله پایتخت ظفار با خمپاره منفجر کنند....."

در سال ۱۹۷۰ انگلیسی ها که پیوسته " سعدین تیمور " سلطان عمان را تشویق به گسترش فئاتیسم در عمان می کردند ، باین امید که شاید با استقرار سلطان تازه‌ای بر تخت حکومت و اجرای یک سلسله برنامه‌های عمران و توسعه شورشیان را آرام سازند ، کودتای درباری قابوس متجدد را علیه پدر واپسگرا ترتیب دادند . از فردای صبح کودتا ، قابوس ، سلطان جدید که تحصیل کرده انگلستان بود به لغو ممنوعیت‌ها همت گماشت و بسرعت کوشید تا عمان مدرنی در خلیج فارس پدید آورد اما شورشیان ظفار سر سخت تر از آن بودند که فریب ترفندهای بریتانیا را بخورند . سیاست جنگی نیروهای بریتانیا در مقابله با شورشیان ظفار تا پیش از اعزام نیروهای ایرانی یک سیاست صد در صد دفاعی بود که از موضع ضعف صورت می گرفت و امکان می داد تا چریک‌های ظفار به تحکیم مواضع متصرف شده و گسترش آن بپردازند .

فرماندهان انگلیسی و سربازان مزدور ارتش عمان تا سال ۱۹۷۲ کارنامه‌ای از توحش ، بربریت ، خشونت و اعمال ضد بشری در

منطقه بجا گذاشته‌اند که در نوع خود در تاریخ جهان بی همتاست.
فرد هالیدی در کتاب "مزدوران انگلیسی" در توصیف
این سالها چنین می نویسد:

"..... انگلیس در موضع تدافعی بود و فقط می کوشید تا با
ارتش متزلزل و اهرم های مستعمراتیش به مقاومت ادامه دهد.
تاکتیک های عمده این کار سنتی بودند: دهکده ها را برای عبرت اهالی
اهالی سوزاندند اجساد جنگندگان چریکی را در میدان بزرگ سلاله آویزان
کردند تا بیوسد. راههای کوهستانی را سد کردند و خود سلاله را با
حصاری از سیم خاردار محصور کردند تا غذائی از آنجا بیرون نرود
و سلاخی به آنجا وارد نشود....."

ژنرال "اکهرست" انگلیسی فرمانده نیروهای جنگی
انگلیسی در ظفار در فاصله سالهای ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶ در کتاب خاطرات
خود که بخشی از آن در روزنامه کیهان چاپ لندن بتاريخ ۱۸ مرداد
ماه ۱۳۶۳ چاپ شده می نویسد:

"..... آنچه در این منطقه جریان داشت، جنگی بود بسیار
وحشتناک و قابل توجه! یکی از افسران انگلیسی درگیر در جنگ
در بیان خاطرات خود عنوان می کند: "دهکده های یاغیان را به
آتش کشیدیم، احشام آنها را کشتیم و اجساد دشمن را که بدستمان
افتاد در بازار شهر سلاله به تیر چراغ برق آویزان کردیم تا به
کسانی که در پی جنگ برای کسب آزادی بودند، درسهای لازم را
بدهیم....."

جنايات نیروهای انگلیسی بهمین جا خاتمه نمی یابد.
فرماندهان انگلیسی از موضع ضعف و ناتوانی، سیاست های مسزورانه

دیگری را نیز پیش‌کشیده بودند . گاه به مسلمانان عمان درس اسلام می‌دادند و گاه می‌کوشیدند تا در جامعه فتووالی عمان ایجاد نثار و دو دستگی کنند و بر انجام بازار "رشوه" را گرم نگاه دارند .

دی. ال . پرایس در کتاب " عمان : اغتاش و توسعه "

می‌نویسد :

".....سیاست دولت آن است که با محلی کردن چاه‌های آب موجب آمیزش قبایل شود . وجود فرقه‌ها با این سیاست در تضاد مستقیم است ، آنان که کاملاً مسلحند و مزد ثابتی می‌گیرند ، بعضی هاشان در موقعیتی هستند که می‌توانند کسب نا مشروع و پر رونقی را که مبتنی بر دسترسی یافتن به آب است به راه اندازند....."

باید توجه داشت که پیش از آغاز شورش ظفار اساس نفاق میان عشایر محلی منازعاتی بود که بر سر چاه‌های آب در می‌گرفت . شورشیان بعنوان یک اقدام فریبکارانه اولین قدم را ، در راه اعلام ، مشترک بودن چاه‌های آب برای همه قبیله‌ها برداشتند ، اما بموجب روایت پرایس جنگ بازان انگلیسی می‌کوشیدند تا با محلی کردن چاه‌های آب ، در حقیقت سیاست دیرینه تفرقه بیانداز و حکومت‌کن را اعمال کنند .

مهار کردن جمعیت و کنترل غذا نیز از سیاست‌های انگلیسی در جریان شورش‌های ظفار بودند . آنها می‌کوشیدند مردم را بسوی منزلگاه‌هایی که بشدت تحت کنترل بود کوچ دهند و همزمان احشام آنها را که مولد مواد غذایی برای عشایر بود از میان بر

دارند تا هم جمعیت را تحت نظارت دائم داشته باشند و هم آنها را برای سیر کردن شکم محتاج خود سازند.

فرد هالیدی در این زمینه می نویسد:

".....در کوهستانها ... نه مرکز برپاشده بود. پسینا از تدابیر ساده کنترل غذا در اواخر سالهای ۱۹۶۰ که در اطراف لاله اعمال شد، سیاست جدید از یک سو با بنای منزلگاههایی که بسه وسیله فرقه‌ها اداره می شد و از سوی دیگر با یک حمله سیستماتیک به نقاط خارج از کنترل حکومت به اجرا در آمد تا جمعیت به این مراکز و به نقاطی که در دست حکومت بود، رانده شود. به چاهها حمله شد، کشتگاهها سوزانده شدند، شترها و دامها و بزها از هوا به محلل بسته شدند. به این ترتیب جمعیتی که در نقاط خارج از کنترل حکومت باقی می ماندند نه تنها در معرض بیماریان بلکه در معرض مرگ از گرسنگی نیز بودند....."

ظاهرا معماران سیاست های جنگی انگلستان در ظفار پند را برت تا مسون رئیس هیات مستشاران انگلیسی در ویتنام را بکار می بستند که گفته بود:

"..... قصد اصلی از برقراری چهار چوب امنیتی بر اساس دهکده های استراتژیکی آن است که شورشیان هم از نظر فیزیکی و هم از نظر سیاسی از مردم جدا شوند....."

مضحک ترین اقدام نیروهای انگلیسی برای ضربه زدن به نیروهای شورشی برنامهای بود که بموجب آن ژنرالهای ارتش علیاحضرت ملکه انگلستان از مردم دعوت می کردند که از مناطق تحت سلطه شورشیان خارج شوند و به محلهای تحت نظارت دولت

بیایند تا بتوانند به دستورات پیامبر اسلام در این باب که هر مرد مسلمان می تواند چهار زن عقدی داشته باشد عمل کنند.

این دعوت ژنرالها باین خاطر بود که شورشیان مارکسیست آزادی زنها را تضمین کرده و داشتن بیش از یک زن را ممنوع اعلام کرده بودند.

فرد هالیدی در این زمینه و در صاله تطمیع مالسی می نویسد:

"..... آشکارترین وسیله تطمیع پول بود: برای خیسردادن از نهانگاههای اسلحه مبلغی معادل ۵۰ پوند جایزه تعیین شده بود. ایمنی از بیماران یک وسوسه دیگر بود. رژیم کار را بجائی رساند که از جیبه خلق بخاطر آزاد کردن زنان و محدود کردن تعداد همسران مرد به یکزن انتقاد می کرد. می گفت که اگر مردان به نقاط تحت تصرف دولت بیایند می توانند همانطور که در جوامع سنتی اسلامی مرسوم است چهار زن اختیار کنند....."

با همه این ترفندها ، فریبکاریها و جنایاتی که به آن اشاره شد نیروهای انگلیسی تا سال ۱۹۷۳ نه تنها نتوانستند بر شورشیان ظفار ضربتی قاطع وارد سازند ، بلکه به نوعی عقب نشینی تدریجی نیز ناگزیر شدند. شاید فراموش کنیم که نیروهای ضد اغتشاش انگلیسی بخاطر تجربیات استعماری گذشته اش ، قدرتمندترین و مشهورترین گروه ضد اغتشاش دسیاست ، در واقع بی هیچ تردیدی در میان قدرتهای استعماری ، تجربه انگلستان در ضد اغتشاش از همه غنی تر و پربارتر است. هلندیها در اندونزی ، فرانسویها در الجزایر و پرتغالیها در افریقای جنوبی همگی در مستعمرات خود پیکارهای ضد اغتشاش داشته اند . در جریان جنگ جهانی دوم

از زمان هیتلری و هرماخت در اروپای شرقی بویژه در شوروی و یوگسلاوی دست به یک سلسله نبردهای ضد پارتیزانی زد. عملیات ایالات متحده در فیلیپین پس از سال ۱۸۹۶ و در هائیتی در فاصله سالهای ۱۹۱۶ تا ۱۹۳۴ نمونه‌های بعدی است اما هیچکدام از این موارد به حد تجربیات بیش از یک قرن انگلستان نمی‌رسد.

تجربه انگلستان را در ضد شورش و اغتشاش می‌توان حاصل سه دوره متفاوت دانست. دوره اول از آغاز سلطنت ملکه ویکتوریا تا شروع جنگ جهانی دوم یا به عبارتی فاصله سالهای ۱۸۳۷ تا ۱۹۳۹ است، دوره بعدی تجربه سالهای جنگ جهانی دوم یعنی ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ را در بر می‌گیرد و دوره سوم از سال ۱۹۴۵ آغاز و تا با مرور ادامه دارد.

در دوران سلطنت ملکه ویکتوریا انگلستان تا سال ۱۹۰۱ در بیش از ۴۵ جنگ کوچک مستعمراتی جنگید. عملیات تهاجمی در هند علیه قیام ملی در سال ۱۸۵۷، در سودان علیه مهدی سودانی که مدعی امامت بود، در آفریقای جنوبی علیه زولوها و بعد بوئرها، در خاور میانه علیه مصری‌ها در خاور دور علیه مردم چین از این جمله‌اند.

دومین مرحله از این تجربیات در جریان جنگ جهانی دوم و در ماجراهای درگیری با ژاپن بدست آمد. انگلستان در جنگ با ژاپن در آسیای جنوب شرقی بر تکنیک‌های جنگی دست یافت. این تکنیک‌ها بی‌درنگ مورد آموزش و تدریس در آموزشگاه‌های جنگ‌های جنگلی قرار گرفت. در ضمن در جریان همین جنگها هنگ اس. آ. اس تشکیل شد. این هنگ واحدی از داوطلبان بود که از آنها در آغاز برای عملیات پشت جبهه آلمانی‌ها در صحرای شمال آفریقا استفاده

می شد و بعد با تجدید سازمان ، بصورت واحدی ضربتی نظیر رنج‌های کلاه سبز آمریکا درآمد. مهمترین دستاورد انگلستان از این دوره دریافت اثرات مهم و کارساز " جنگ روانی " بود که بعدها و تا با بروز بدفعات مورد استفاده قرار گرفته است. از این کشف انگلیسی در جریان توفان در ۵۷ بثرحی که به موقع خواهد آمد بطرزی باور نکردنی استفاده شد.

..... و بالاخره مرحله سوم را تجربیات انگلستان در حوادث و رویدادهای بعد از جنگ جهانی دوم تشکیل می دهد. بیش از سی نبرد کوچک و متوسط این کارنامه تجربی را می پوشاند که آخرین و شاید یکی از مهمترین آنها هم اکنون نیز ادامه دارد و آن ماجرای ایرلند شمالی است .

در مرحله سوم نیروهای انگلیسی در سوئز، کره ، کویت یونان ، فلسطین، مالایا ، کنیا ، قبرس ، جنگ اول عمان ، یمن جنوبی ، سورنثو، جنگ دوم عمان و ایرلند شمالی در گیر شدند و به موازات آن تجربیاتی بدست آوردند که نیروهای نظامی سایر کشورهای استعماری فاقد آن هستند و بهمین جهت در دنیا بعنوان مجرب ترین نیروهای ضد اغتشاش و شورش شناخته می شوند.

با اینهمه ، این نیروی مخوف در جریان ظفار آنچنان نمایشی از ناتوانی ، ضعف و ترس نشان داد که شاید نظیر آن در طول تاریخ برای ارتش انگلستان کمتر دیده شده باشد.

در سال ۱۹۷۱ دیگر صبر دولت علیا حضرت ملکه انگلستان در برابر پیشرفت های شورشیان بر آمده بود. مقدمات خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس آغاز شده بود و نیروهای ضد اغتشاش هنوز توفیقی در سرکوب مارکسیست های ظفار بدست نیاورده

بودند. این سوی خلیج فارس، در تهران نیز چشمان محمد رضا شاه پهلوی با نگرانی مراقب خلیج فارس و عمان بود. شیوخ خلیج فارس معنا و مفهوم "خلا قدرت" را نمی فهمیدند و پادشاه ایران کسه می دانست بخاطر منافع ایران و حفظ شاهرگ خلیج فارس، پس از خروج نیروهای انگلیسی باید به تنهایی این خلا قدرت را پر کند، در اندیشه آینده و سرنوشت ظفار بود.

محمد رضا شاه پهلوی در ماه مه سال ۱۹۷۳ در گفتگوئی

با نیوزویک از اینروزها سخن می گوید :

".....من در سالهای ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰.... به این نتیجه رسیدم که ایالات متحده امریکا نمی تواند مدت زیادی نقش ژاندارم بیمن المللی را بازی کند. در آن هنگام ایالات متحده با من مشورت کرد که نگران نباشم زیرا " ما می توانیم با دو لشکر چتر باز، پلیس جهانی باشیم ". در آغاز و در سال ۱۹۶۸ خبر رسیده بود کسه انگلستان تصمیم گرفته است در سال ۱۹۷۱ از حوضه خلیج فارس بیرون برود. روشن است که این خلائی پدید می آورد.... بی میلی امریکا را هم برای اجرای نقش ژاندارم در جایی که حتی پای مصالح خودش هم در کار است، بر این نکته بیفزایید، هر کسی که دارای شمشیر پلیتیک باشد به این نتیجه می رسد که ما چاره دیگری نداشتیم....."

پرسش: به عقیده شما، مهمترین خطری که در آینده صدور نفت را به غرب می تواند تهدید کند، چیست؟

پاسخ: این احتمال که برخی از رژیمهای آن سوی خلیج فارس می توانند بدست افراطیون و بیاری اقدامات خرابکارانه ای که هم اکنون انجام می گیرد - سرنگون شوند. برای مثال، به شورش ظفار در عمان می نگریم اگر این شورش روزی به کامیابی برسد در نظر مجسم سازید که ما در مقابله با چه چیزی روبرو خواهیم شد. در آن

سوی تنگه هرمز در آغاز چند تفنگ پدیدار می شود و سپس توپ و راکت! این یک شیوه آشنائی است. من نمی توانم فعالیت خرابکارانه را تحمل کنم و این فعالیت را چیزی می دانم که از خارج تحمیل شده است....."

بر انجام در حالی که نیروهای انگلیسی آماده خروج از خلیج فارس بودند، تحت فشار شدید لندن نیروهای ضد اغتشاش انگلیسی برای یک تهاجم بزرگ علیه شورشیها در اکتبر و دسامبر (۱۹۷۱) آماده شدند. اینک پادشاه ایران آماده کمک بود، اما این کمکی بود که در واقع جنبه مشارکت مستقیم نداشت. ۳۰ هلی کوپتر و خدمه آنها عازم ظفار شد تا مورد استفاده قرار گیرد. نتیجه بطرزی باور نکردنی شورشیان را به عقب راند.

در این یورش که با حمایت هلی کوپترهای ایران صورت گرفت مواضع جدیدی در کوههای شرقی ظفار بدست آمد.

سه ماه بعد در روز دهم مارس ۱۹۷۲ شورای عالی دفاع عمان تشکیل گردید. رهنگ هیوالدمن وزیر دفاع، برتیب ب. اسمایل دبیر وزارت دفاع، دنیسون رایزن امنیتی سلطان قابوس و سر پرست پلیس و جون تاون رایزن اقتصادی پادشاه - همه انگلیسی - اعضای شورای عالی دفاع بودند.

شورای عالی دفاع برنامه های متعددی را در دستور کار قرار داد که اجیر کردن خلبانها و تکنیسین های سایر ملل از جمله آنها بود. آگهی استخدام این مزدوران در روزنامه های استرالیا به چاپ رسید اما این شورای عالی دفاع نیز بر انجام به این نتیجه رسید که جز توسل به پادشاه ایران و ارتش ایران چاره ای در برابر ندارد.

سولشکر فریبرز در نامه‌ای خطاب به روزنامه کیهان
چاپ‌لندن که در تاریخ ۱۹ مهرماه ۱۳۶۳ چاپ شده ، در پاسخ به
کتاب و مصاحبه ژنرال اکهرست انگلیسی می نویسد :

....."وظیفه میهنی خود می دانم بنام یک‌سرباز - که خود در
جریان اوضاع آن عملیات بوده و یکبار نیز پادشاه عمان را ملاقات
و تعدادی از افسران زیر دستم عملاً در ظفار فعالیت داشته اند -
پاسخ لازم را به استحضار برسانم چندی پیش از
پایان جنگ دوم جهانی ، بخصوص بعد از موقعی که انگلستان ظاهراً
از مناطق خلیج فارس خارج شد و کمونیست‌های بین‌المللی زنجیر
وار به نقاط مهم و حساس دنیا جهت پیشبرد مقاصد خود چشم دوختند
به آهستگی بر زمین عمان که باب‌خلیج فارس و دریای آزاد و در مسیر
شاهراه نفت‌است‌رخته و دست‌یافتند، بویژه در جنوب‌این سرزمین
که مهمترین آنها ایالت ظفار است پایگاهی تشکیل دادند و
روز بروز دامنه فعالیت را گسترش و با ایجاد جنگ‌های روانی و
چریکی امنیت این منطقه را بخطر انداختند. کشور انگلستان هم
بمنظور آنکه دولت و سلطان این کشور را تهدید و بخوبی در چنگ
داشته باشد، طرح‌هایی را پی‌ریزی نمود. در سال‌های نخست ،
یکانه‌های نظامی انگلیسی با چریک‌های کمونیست در گیر و زیانه‌های
جانی و مالی فراوانی را متحمل شد ولی بعلمت دو اصل مذکور در فوق،
این منطقه را ترک نکرد بلکه سلطان عمان را وادار کردند از
شاهنشاه ایران استمداد نظامی بخواهد ، بشرطی که هماهنگ‌کننده
و فرماندهی کل عملیات زیر نظر فرمانده انگلیسی باشد. بنابراین
طرح در ملاقاتی که بین شاه فقید ایران و سلطان عمان در خارج از
کشور دست‌داد ، سلطان قابوس رسماً از ایران تقاضای کمک نمود و
شاه فقید نیز پاسخ مثبت به این استمداد داد او امر
شاهانه به ستاد کل ارتش ایران ابلاغ و چندی بعد جهت هماهنگی
سه نفر سرهنگ انگلیسی که فرماندهان زمینی، هوایی و دریائی

انگلیسی ها در خاک عمان بودند به تهران وارد شدند و سرانجام
مقرر شد که یک سازمان رزمی به استعداد یک تیپ تقویت شده از
لشکرهای ایران به نوبت تعیین و اعزام گردند"

اعزام نیروهای نظامی ایران در دسامبر ۱۹۷۳ به عمان،
ختم محافل شناخته شده‌ای را علیه ایران و پادشاه ایران برسر
انگیخت

"لوموند دیپلماتیک" در ژوئن ۱۹۷۴ در گزارش مفصلی

نوشت :

".....مداخله نظامی ایران در عمان ، به اندازه‌ای بسیار ،
رژیم قابوس را در میان اعراب بی آبروتر و به جبهه خلقی رهایی
بخش عمان کمک می کند. این جبهه اکنون می تواند همچون مدافع
تمامیت ارضی یکی از سرزمین های عربی که مورد تهدید و تجاوز
ایران است فعالیت کند..... موج اعتراضهای خلقی با ویژگی
ناسیونالیستی و ضد امپریالیستی ، برای نكوهش از مداخله ملحقانه
ایران بسیاری از کشورهای عربی و بویژه کوئته عراق و لیبی
را فرا گرفت....."

شورشیان ظفار شعار انتر ناسیونالیستی " مبارزه مشترک
طبقاتی زحمتکشان عرب و ایرانی علیه امپریالیسم انگلستان و
امریکا و علیه ارتجاع عرب و ایران " را عنوان می کردند و در
برنامه " اقدامات دموکراتیک ملی " خود که در ژوئن سال ۱۹۷۱ در
کنگره جبهه تصویب شد تاکید کردند که " استعمار گران انگلیسی
و مرتجعین عرب و ایرانی، با همه وسایل تلاش دارند، مبارزه این
منطقه را که علیه امپریالیسم انگلستان و عمالش جریان دارد به
تصادم ثوونیستی، اعراب و اقلیتهای ملی بدل کنند و به این ترتیب

تنفر نژادی را میان عربها و ایرانیان بر انگیزند " ، در همین بیانیه شورشیان ظفار " خیانت ملی طبقه های حاکم عرب در خلیج و زبونی امارات عرب " را محکوم کرد و سیاست ایران را " سیاست استیلا جویانه " معرفی کرد .

در نوامبر سال ۱۹۷۲ سر دبیر هفته نامه امریکائی نیوزویک با اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی مصاحبه ای انجام می دهد که مروری بر قسمت هائی از آن می تواند در روشن ساختن این تحلیل موثر باشد :

".....سؤال - پیمان ایران و عربستان سعودی که بمنظور مقابله مشترک بهنگام بروز مسائل جدی در خلیج فارس بسته شده است از چه استحکامی برخوردار است ؟ منظورم مسائلی جدی نظیر کودتای دست چپی ها یا مارکسیست ها در کویت که یک سوم جمعیت آن فلسطینی است یا در ابوظبی است که اخیرا توطئه عراق برای کشتن وزیر خارجه سوریه در آنجا عقیم ماند .

شاهنشاه - متاسفانه هیچ نوع تفاهمی وجود ندارد . ما مالهـا قبل پیشنهاد کردیم که یک پیمان منطقه ای تحت شرایط مساوی منعقد شود . ما صریحا اعلام داشتیم که تمایلی به ایفای نقش برادر بزرگ تر نداریم . تنها کشوری که در این مورد از خود عکس العمل نشان داد عمان بود و در آنجا بود که نیروهای ما به جنگهای چریکی در ایالت ظفار که یمن جنوبی با اسلحه شوروی از آن حمایت می کرد پایان دادند . روابط ما با کلیه کشورهای خلیج فارس فوق العاده حسنه است و با آنها اطلاعات مبادله می کنیم ، اما بنظر نمی رسد که آنها تفکرات ژئوپولیتیک داشته باشند .

سؤال - آیا کشورهای خلیج فارس که شاهرگ نفت مصرفی اروپای غربی ، ژاپن و تا حدودی آمریکا را که واردات نفتی اش رو بسه افزایش است در دست دارند کمترین توافقی در مورد مفهوم امنیت خلیج فارس و اینکه در صورت تجاوز به خلیج فارس چه می بایست

بکنند دارند.

شاهنشاه : خیر! این آگاهی وجود ندارد و یکی از مشکلات بزرگ همین است.

سؤال : آیا این امر خاطر اعلیحضرت را نگران می سازد؟
شاهنشاه : البته که ما را نگران می کند و بهمین دلیل است که ایران باید آماده باشد تا در صورت ضرورت کار را به تنهایی انجام دهد....."

پیش از آنکه به چگونگی تلاشهای ارتش ایران در راه صلح جهانی و حفظ امنیت تنگه هرمز و در جریان عملیات ظفار اشاره شود، بخاطر اتهامات ناروایی که از سوی بعضی محافل شناخته شده بین المللی متوجه سیاستهای ایران و پادشاه ایران می شد، ضروری است تا قسمتی از تحلیل و تجزیه "فرد هالیدی" را در کتاب "دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران" با توافق مرور کنیم تا بدانیم که یکی از دشمنان قسم خورده پادشاه ایران و کسی که در تمام طول ماجراهای ظفار در نقش حامی شورشیان این منطقه در در رسانه های گروهی غرب ظاهر می شد، نتوانسته از بیان حقیقت خودداری کند.

فرد هالیدی که بر حسب اعترافهای پی در پی، حامی شورش ظفار بود و حتی تظاهرات علیه پادشاه ایران را در لندن با شرکت دانشجویان ایرانی ترتیب می داد در کتاب خود که پس از پایان گرفتن شورش عمان و همزمان با خروج پادشاه از ایران در سال ۱۹۷۹ انتشار یافته، می نویسد:

".....برخی مصالح امنیتی وجود دارد که هر رژیم ایرانی باید آنها را در نظر داشته باشد و آزادی عبور نفتکشها یکی از این مسائل است. اما چنین مسائل امنیتی پایدار، فی نفسه،

انگیزه های سیاست خارجی ایران را روشن نمی کند . سیاست خارجی ایران ترکیبی از مصالح امنیتی مشروع و تمایلات تجاوز کارانه معلول حتمت رژیم است و بنابراین سؤال باین صورت مطرح می شود که ماهیت این جزء دوم چیست ؟ . ساده ترین صفتی که می توان در مورد رژیم ایران بکار برد اینست که آنرا " توسعه طلب " بنامیم و اتفاقا بعضی از سیاستمداران غرب نیز ماهیت رژیم ایران را چنین بیان می کنند و اقدامات دولت ایران در بخش شرقی این منطقه را با اقدامات اسرائیل در غرب آن قابل مقایسه می دانند . تردیدی نیست که دولت ایران بمعنائی بسیار مبهم " توسعه طلب " است ولی ماله جدی تر آن است که دقیقا مشخص شود که دولت ایران به چه صورتی " توسعه طلب " است یا نیست . این صفت ، دست کم به سه معنی ، کاملا نامربوط است . نخست آنکه دولت ایران به هیچ وجه درصدد منضم ساختن بخشی از سر زمین های همسایگان خود به ایران نیست . آخرین اختلافات مرزی ایران با دیگران (افغانستان و عراق) مدتها پیش حل و فصل شده است . در سالهای ۱۹۷۰ شاه از ادعای خود بر بحرین دست برداشت و در سال ۱۹۷۱ نیز نیروهای نظامی ایران با تصرف چند جزیره خلیج فارس آخرین ماسل متنازع فیه را از میان برداشتند . آنچه گفتیم ممکن است بدیهی بنظر آید ولی اهمیت آن در آن است که حداقل می تواند استدلال مخالفی در برابر ادعاهای میالنه آمیز معمول در خاور میانه باشد که شاه مصمم است که " شاهنشاهی ایران را احیا کند " . لازم است که میان روشهای دولت ایران برای کسب نفوذ و قدرت در نیمه دوم قرن بیستم و روشهای دولتهای قدیمی تر ایران - در قرن هیجدهم یا در قرن پنجم قبل از میلاد - اندک تفاوتی قائل شد (اگر چه دولت ایران خود این نکته را مشخص نمی کند) . در اعصار باستانی امپراتوری متلزم اشغال سر زمین های دیگر بود ولی مرزهای رسمی دولت ایران در قرن حاضر کما بیش ثابت بوده است . ثابا هیچ دلیلی در دست نیست که نشان بدهد دولت ایران می خواهد نفوذ و قدرت خود را از طریق استقرار جوامع ایرانی در مناطق بیرون مرزی خود افزایش دهد . در حدود یک میلیون ایرانی یا افراد ایرانی

نژاد در کشورهای عربی خلیج فارس زندگی می‌کنند ولی این افراد آلت و ابزار سیاست خارجی ایران نیستند و نمی‌توانند باشند . آنان ، بر عکس مهاجران یهودی به فلسطین ، بهیچوجه مستعمره ای تشکیل نداده‌اند. آنان افرادی هستند که تحت فشارهای بازاری و بدنیال امکانات اشتغال یا یازرگانی - نه بدستور یا تشویق دولت خود - به این نقاط مهاجرت کرده‌اند . در صورتی که فرضاً میان ایران و یکی از کشورهای عربی دارای جوامع ایرانی برخوردارینظامی رخ دهد، نیروئی که می‌تواند آلت و ابزار اجرای سیاست دولت ایران باشد، ارتش مهاجم ایران است نه کارگران و تجار ایرانی مقیم این مناطق و تحت شرایط زمان صلح ، سیاست‌های دولت ایران از طریق نفوذ در حکام این کشورها که عرب هستند ، اجرا می‌شود و نه از طریق رهبری این جوامع ایرانی . ثالثاً ، گرچه دولت ایران نشان داده است که می‌تواند به اقدامات تجاوز کارانه دست بزند و اگر چه مصمم است که از لحاظ نظامی در منطقه خلیج فارس بر همگان توفیق داشته باشد ولی اگر تصور شود که ایران پس از تحصیل قدرت لازم فقط به این دلایل سرزمین‌های همسایگانش را اشغال خواهد کرد. مسلماً تمام تصوراتمان نادرست بوده است . یک مقایسه واضح آن است که یادآور شویم که دولت ایران در دهه ۱۹۲۰ ، بر عکس آلمان و ژاپن در دهه ۱۹۳۰ ، بخاطر اقدامات تهاجمی علیه همسایگان ، تماماً نیروهای نظامی‌ش را تقویت نکرده است . ایران می‌تواند از لحاظ نظامی با برخی از کشورهای منطقه در گیری پیدا کند ولی چنین حادثه‌ای فقط در نتیجه تحولات معینی در آن کشورها یا پس از وقوع حوادث نامطبوع داخلی ، ممکن است اتفاق بیفتد . اما در این فاصله دولت ایران ترجیح می‌دهد که با وسائل سیاسی تسلط و نفوذ خود را تأمین کند تا با استفاده از نیروهای نظامی . و به دلایل سه گانه فوق الذکر ، بکار بردن مدل ساده " توسعه طلب " مطلبی را روشن نمی‌کند...."

در برابر این تحلیل فرد هالییدی " لوموند دیپلماتیک"

در ماهانه ژوئن ۱۹۷۴ می‌نویسد :

".....در باره سازمانهای ایرانی مخالف که در ایران ، پنهانی فعالیت می کنند و یا در مهاجرت هستند ، یاد آور می شویم که همه آنها در عمل ، مداخله مسلحانه رژیم شاه را در عمان نکوهش کرده اند . خرید افسانه آمیز اسلحه که در این اواخر ، رژیم شاه به آن دست برده است ، می نمایاند که ایران در خلیج برای روبرو شدن با اوضاعی از آن گونه که در ویتنام بود و اشغال همه منابع نفت شبه جزیره عربستان ، در صورت رخ نمودن بحرانی شدید ، آماده می شود....."

چرا ارتش ایران باید نابود می شد

ویژگیهای جغرافیائی ظفار شرایط بسیار مساعدی برای شورشیان بوجود آورده بود. منطقه عملیات نظامی نزدیک به ۲۰۰ مایل درازا و ۲۰ تا ۵۰ مایل عمق داشت. تپه‌های حاره‌ای میان بیابان و دریا که از خرداد تا اواسط شهریور بارانهای موسمی بر آن می‌بارید کوشش‌های چریکی را مؤثرتر از عملیات نظامی منظم می‌ساخت. سرزمین ناهموار و تقریباً بدون جاده، بوته‌های روئیدنی بسیار انبوه و مجموعه‌ای از غارهای سنگ‌آهکی به شورشیان امکان می‌داد تا ذخایر غذا، پوشاک، دارو، خدمات بهداشتی و تجهیزات جنگی و مهمات خود را در آن ذخیره کرده، به آسانی بتوانند برای مدتی طولانی خود را مخفی سازند. در ضمن منطقه ظفار از جهت جنوب

غربی با یمن جنوبی ، پشتیبان اصلی شورشیان هم مرز بود و بسه گونه‌ای که گوئی مرزی وجود ندارد اسلحه ، مواد غذایی و سایر خدمات لجستیکی بی هیچ مشکلی از یمن برای شورشیان حمل می شد. انواع سلاحهای پیشرفته روسی در اختیار اغتشاشگران ظفار بود و پس از حضور نیروهای نظامی ایران در منطقه و پیروزیهایی که بدست آوردند در سال ۱۹۷۵ موشکهای معروف سام ۷ نیز برای مقابله با نیروی هوایی ایران در اختیار چریکها قرار گرفت .

همانگونه که در فصل پیش اشاره کردیم در ۵ سال نخستین جنگ و تا سال ۱۹۷۰ نیروهای انگلیسی در موضع تدافعی بوده و بجز سلاله پایتخت ظفار شورشیان تمامی نقاط پرجمعیت را از دست ارتش خارج کرده بودند.

نخستین تهاجم متقابل بزرگ در اکتبر تا دسامبر ۱۹۷۱ صورت گرفت . در آن هنگام نیروهای پادشاه عمان پس از یک حمله مشترک سربازان عمانی و انگلیسی با پشتیبانی هلی کوپترهای هوا نیروز ایران از سمت بیابانی جبهه توانستند مواضع جدیدی در کوههای شرقی ظفار تسخیر کنند.

در سال ۱۹۷۲ عملیات مشابهی در ظفار غربی انجام گرفت و نیروهای دولتی توانستند بر تپه‌ای به ارتفاع ۴۰۰۰ پا در رفیت در نزدیکی مرز یمن ، یک پاسگاد عمده نظامی بسازند.

در سال ۱۹۷۳ در چند کیلومتری غرب سلاله میان دریا و بیابان خط جنگی " هورن بیم " ساخته شد. این خط عبارت بود از یک مانع ۵۰ کیلومتری که می توانست کمک رسانی از دریا را با مشکلاتی روبرو سازد . بی درنگ پس از ورود نیروهای نظامی ایران به ظفار ، در دسامبر همان سال افراد قسمت مهندسی جاده‌ای میان

بیابان و سلاله ایجاد کردند که بخشی از آن از کوهستان می‌گذشته در نوامبر و دسامبر ۱۹۷۴ نیروهای نظامی ایران به ظفار غربی حمله کردند و بتدریج تا بهار سال ۱۹۵۷ موفق شدند "خط دماوند" را در حدود ۲۰ کیلومتری مرز یمن جنوبی بوجود آورند.

ایجاد خط دماوند، بنیه پشتیبانی شده شورشیان را از نفس انداخت. خط دماوند راه ورود اسلحه و تجهیزات نظامی به شورشیانی که در شرق خطوط دماوند و هورن بیم بودند قطع کرد و حمله‌های ضربتی بسوی آنها ساده‌تر شد.

در آخرین ماههای سال ۱۹۷۵ نیروهای ایرانی توانستند در طول مرز، خط سومی ایجاد کنند که در واقع با پدید آمدن آن ارتباط میان نیروهای شورشی با ظفار بتقریب نزدیک به تمام قطع گردید.

در اکتبر ۱۹۷۵ نیروی دریائی ایران در امتداد یک ماحت ۹ کیلومتری میان دهکده‌های ساحلی زلقوط و خیوط، ابتدا، ۱۵۰ گلوله خمپاره منفجر کرد و سپس نیروهای ایران و نیروهای مسلح عمان آنجا را اشغال کردند.

ژنرال اکهرست فرمانده کالج نظامی کامبرلی که از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶ سمت فرماندهی نیروهای نظامی انگلستان، عمان و تیپ اعزامی ایران را در عملیات جنگی بعهدہ داشته در خاطرات خود که بنقل از ترجمه آن در روزنامه کیهان چاپ لندن بتاریخ ۱۸ مرداد ماه ۱۳۶۳ درج شده می‌گوید:

".....اگر من فرماندهی چریکهای ظفار را بر عهده داشتم،

چریکها از این نبرد پیروز بیرون می‌آمدند.... چریکها از کیفیت

رزمی فوق العاده‌ای برخوردار بودند و سر سختی و مهارت آنان در
بکار گیری روشهای پیشرفته جنگی شگفتی آور بود....."

ژنرال اکهرست ادعا می کند که ایرانی ها در جنگ ظفار

نقش چندان مهمی نداشتند و می گوید : "..... آنها هم خیلی
حساب بودند و هم اصولا برای نبرد از نوعی دیگر تربیت یافته
بودند....."

ژنرال اکهرست توضیح نمی دهد پس چگونه بزرگترین

نیروی ضد اغتشاش جهان با تجربیات بیش از یک قرنیش ۸ سال تمام
در برابر شورشیان نمایش ضعف و تزلزل ارائه داد و چه شد که پس
از حضور نیروهای ایرانی ماجرای ظفار به بود نیروهای دولتی
پایان گرفت .

سرلشکر فریبرز در پاسخی که به ژنرال اکهرست داده و

متن آن در کیهان لندن بتاريخ ۱۹ مهرماه ۱۳۶۲ چاپ شده ، پرده از
اصرار بیاری برمی دارد و می نویسد :

".....در کلیه مدت زمانی که واحدهای رزمنده ارتش ایران
برای انجام مأموریت خود در عمان مستقر بودند با توجه به بدی
هوای منطقه ، محیط غیر مساعد و ناآشنا و انجام رزم غیر کلاسیک
معهدا در تمام مدت نتیجه عملیات بسیار خوب و همه وقت مورد
تمجید و تحسین همگان بودند و بارها موقع تعویض شدن و مراجعت
یگانها به خاک میهن مورد ستایش کتبی همین ژنرال انگلیسی قرار
می گرفتند و پادشاه عمان نیز کرارا از فرد فرد افسران اعزامی
اظهار تشکر و سپاسگزاری نموده است و کلیه سوابق در ستاد نیروی
زمینی و ستاد کل ضبط گردیده است..... چون طبق قرار قبلی
فرماندهی کل عملیات با انگلیسی ها بود، غالبا اطلاعات
رزمی دقیق و کامل از دشمن را بموقع در اختیار
فرماندهی عملیات نظامی ایران قرار نمی دادند مگر زمانی که

خودشان تمایل داشتند ، چیزی بگویند . همچنین از پیشرفتهای کلی یگانهای ایرانی جلوگیری می کردند و مانع از یک عملیات همه جانبه بودند . یکی از فرماندهان ایرانی در مراجعت گزارش می داد که انگلیسها در منطقه عملیات ظفار و حائل صعی (اخیاری) پیشرفتهای را در اختیار داشتند که در هر موقع و شرایط جوی هر گونه حرکت مخفی دشمن را نشان می داد ، از آنها خواستیم با تهیه سیستم ارتباط و مخابراتی کار این دستگاه را به پست فرماندهی مرتبط سازند اما آنها در هر زمان از اجرای این نظر ظفره صعی رفتند ، گوئی در نهان قصد داشتند ما همیشه غافلگیر شویم . حال ژنرال اکهرست شاید بتواند پاسخ دهد در عوض نیروهای ایران بنا تلاش شبانه روزی و استفاده از وسایل خود و اعزام گشتی زمینی و هوایی بدون کمک انگلیسها ، منطقه را بخوبی زیر نظر داشتند . همچنین یکی دیگر از افسران گزارش نمود روزی با اطلاع قبلی جهت بررسی و دیدن وسایل نظامی انگلیسها ، به منطقه آنها رفتم و درمورد همه چیز کنجکا و شدم که این باعث شد روزهای بند انگلیسها از ورود افسران ایرانی به منطقه خود محدودیت هائی را قائل شوند . آقای ژنرال انگلیسی بایستی بدون پرده پوشی جواب مردانه بدهند : چرا؟ مگر ما به کمک شما نیامده بودیم ؟.... ژنرال اکهرست اشاره کرده که نیروی ایران برای جنگ و روش دیگری تربیت شده بودند و آمادگی جنگهای چریکی را نداشتند ، پاسخ آن (که) چون نیروهای ایران منظم کار می کردند و در منطقه بسیار فعال و نقطه ضعفی نداشتند ، آنها شاید انتظار چنین چیزی را نداشته اند ، این است که گفته است آنها برای رزم دیگری آموزش دیده بودند ، بلی ! آموزش عالی در حد سایر کشورهای پیشرفته جهان بالاخره ژنرال اکهرست خوب بیامد دارند موقعی که اولین قسمت از نیروهای ایران به ظفار رسید و منطقه عملیات را از انگلیسها تحویل گرفتند هنوز خونهای خشکیده سربازان انگلیسی در سنگرهای سوزان و تجهیزات پاره و منهدم شده آنها در گوشه و کنار باقی بود . کاردانی ، انضباط و دلاوری و فداکاری سرباز ایرانی بود که به شما آسایش بخشید و امنیت از دست رفته منطقه را مجددا بحال خود در آورد و

شاید اگر آنان به یاری شما نمی رسیدند معلوم نبود هم اکنون شما زنده بودید و با ارتقا مقام این خاطرات را منتشر می ساختید....."

تلاشهای ایران بر در هم شکستن شورش مارکسیستی ظفار به جبهه‌های جنگ محدود نمی شد و در سطح سیاسی و دیپلماتی نیز، حداقل در به مورد ایران شاهنشاهی حیاتی ترین نقش ممکن را ایفا کرد.

کم اهمیت ترین آنها تعطیل دفتر شورشیان در قاهره و مهمترین آنها عدم حمایت دو عامل اصلی پشتیبانی از شورشیان یعنی چین و عراق بود.

در ژوئن سال ۱۹۷۳ بهنگام دیدار وزیر امور خارجه چین از ایران شاهنشاه آریامهر با تشریح اوضاع منطقه و با توجه به روابط صمیمانه‌ای که میان ایران و چین در حال شکوفا شدن بود از وی خواست که حمایت خود را از شورشیان ظفار دریغ دارد.

پکن که مبتکر ، کمک رسان و یاور اصلی شورشیان ظفار بود، پس از ملاقات وزیر امور خارجه اش با پادشاه ایران پشتیبانی بی چون و چرای خود را از سیاست ایران در خلیج فارس اعلام داشت و بی درنگ کمکهای خود را قطع کرد .

با قطع کمکهای پکن ، کمتر از ۲۴ ساعت این گروه شورشی تحت حمایت مسکو قرار گرفت و در یوشش این حمایت تا حدود موشکهای سام - ۷ نیز معلق گردید .

عراق نیز که تا سال ۱۹۷۵ حمایت مادی، تسلیحاتی و تبلیغاتی فراوانی از جبهه شورشیان بعمل می آورد ، پس از عقسد قرار داد الجزایر با ایران نه تنها دست از حمایت چریکهای ظفار

شست بلکه با تشویق پادشاه ایران با سلطان قایوس مناسبات
دیپلماتیک نیز برقرار کرد .

حمایتگران اصلی شورش ظفار پس از اعزام نیروهای
ایرانی به عمان اتحاد جماهیر شوروی ، لیبی ، کوبا ، یمن ، کویت
و بطرزی نا محسوس عربستان سعودی بودند .

ناظران سیاسی کوشیده‌اند عدم مداخله عربستان سعودی
را احتمال خصومت دیر پا میان این دو کشور سلطنتی بر سر واحد
البریمه در عمان شمالی تلقی کنند ولی بزعم فرد هالیدی " این
امر نمی توانست مانعی باشد در راه تمایل سعودی مبنی بر تثبیت
قدرت خود و دور نگاه داشتن ایرانیان"

نکته بسیار مهم در جریان جنگهای ظفار اینست که تا
پیش از ورود نیروهای ایرانی به ظفار ، همانگونه که پیش از این
نیز اشاره شد ، لندن می کوشید تا ماجرای ظفار را چون بیماری
شرم آوری از چشم جهاشیان مخفی دارد و پس از حضور نیروهای
ایرانی تلاش کرد تا ایران را در معرض تندترین حملات مطبوعاتی
قرار داده ، این کشور را بعنوان یک نیروی تجاوزگر معرفی سازد .
برای آنکه آگاه شویم چنین کنترلی بر بی.بی.سی و سایر
رسانه های گروهی چگونه اعمال می شود و چگونه ادعای مقامات
بریتانیا در مورد عدم توانایی بر نفوذ در رسانه های گروهی
انگلستان بی پایه و اساس است . نظر فرد هالیدی نویسنده انگلیسی
و مفسر بی.بی.سی را در رابطه با شورش ظفار بنقل از کتاب
" مزدوران انگلیسی" با اتفاق مرور می کنیم . هالیدی می نویسد :

".....انگلیس در کنترل اخبار مربوط به عمان سه عامل سه

نفع خود داشت . در وهله اول با اینکه نیروی انگلیس ستون اصلی

عملیات فد اغتشاش را تشکیل می داد سطح در گیری نظامی آن از نظر تعداد پائین بود.... نگرانی در داخل کشور از آنگونه کسه در فرانسه و پرتغال و ایالات متحده بخاطر جنگهای مستعمراتی بسروز کرده بود، خطری ایجاد نمی کرد.... عامل دوم.... این است که هزینه این جنگ برای انگلیس نسبتا اندک بود. سلطان حقوق پرمسئل انتقالی انگلیس را می پرداخت (به این معنا که این پول از عواید نفت عمان کسر می شد) و جر و بحث مرسوم علیه در گیری های مستعمراتی و تکیه بر نتایج اقتصادی آن نمی توانست پاگیر باشد.. و مهمترین عامل به بود انگلیس این واقعیت ساده بود که در باره جنگ عمان بندرت چیزی شنیده می شد و آنچه هم که شنیده می شد خبرهایی بود که روزنامه نگاران نزدیک به مقامات رسمی انگلیس بدست می آوردند، در عمان نه مهاجران انگلیسی نه مبلغین سفیدپوست نه ناظران مستقل یا کنجکا و که در نقاط دیگر جهان حرفشان اعتبار داشته باشد، وجود نداشت.

..... تا سال ۱۹۷۰ هیچیک از روزنامه نگاران درباره جنگ به تفصیل چیزی ننوشت ولی بعد از آن هم سیاست شکوت جای خود را به سیاست تحدید و افشای انتخاب شده داد. این سیاست توسط دستگاه اطلاعاتی مخصوصی اجرا می شد. یک شرکت روابط عمومی در لندن بنام مایکل رایس و کمپانی به امور سلطان پرداخت و در سال ۱۹۷۵ وزارت امور خارجه آقای تونی آشورت یکی از ماموران مهم خود را به وزارت اطلاعات در مسقط انتقال داد. آشورت قبلا در عدن کار می کرد و سر پرست " دفتر مراقبت چین در هنگ کنگ - اداره اطلاعات منطقه ای" بوده است که از شعب وزارت امور خارجه است. او که کار شناس جنگ روانی و مامور ارشد آگاهی بود قطعا کارش منحصر به بخش نامه کردن اظهارات دولت نبوده است. دولت انگلیس در اجرای سیاست فوق از روزنامه نگاران نیز کمک می گرفته است.... در ایرلند شمالی هم همین روند مشاهده شده است. مثلا بسیاری از روزنامه نگاران باور کردند که انگلیس در کودتای ۱۹۷۰ سلاله دست نداشته است.... هیچیک از آنان تاکتیک هایی را که انگلیس برای سرکوبی مقاومت مردم ظفار به کار برده بود مورد مواخذة

قرار نداد..... عامل تاریخی مکمل همه اینها آن است که داستانهای روزنامه نگاران انگلیسی بر زمین باروری می ریخته رابطه های دولتی که با مطبوعات در تماس بودند اسطوره هائی را که احتمالاً پذیرفتنی تر بودند (اتهام ملطه گری به ایران) علنی می کردند. در گزارشهای سال ۷۱ - ۱۹۷۰ درباره قساوتهائی که به چریکها نسبت داده می شد سر و صدای فراوانی به راه انداختند در حالی که در همان دوران بیه دروغ ادعا می شد که افسران چینی را دیده اند که همراه جبهه جنگیده اند. آن عده از روزنامه نگاران غیرانگلیسی که به توطئه چینی رغبتی نشان نمی دادند، در عمان زیاد مسرود استقبال قرار نمی گرفتند و رفتار گرمی با آنها نمی شد. سیمون و ژان لاکوتور روزنامه نگاران فرانسوی در کتاب خود اتفاقی را که هنگام دیدارشان از سلاله در اواخر سال ۱۹۷۴ افتاد شرح می دهند. در حالیکه سه روزنامه نگار انگلیسی را با هلی کوپتر نیسرسروی هوائی سلطنتی به دیدار از مواضع دولتی در کوهستانها می بردند، یک مامور عمانی به لاکوتورها خوش آمد گفت و پیشنهاد کرد که پروژه های توسعه ایالت را نشان دهد. وقتی درباره جنگ از او سؤال کردند گفت که به مسقط که در ۵۰۰ مایلی آن نقطه بود مراجعه کنند.

گاهی اوقات بنظر می رسد که در نشریات رسمی، فرایند چشمگیری از لاپوشانی اعمال می شود. مثلاً انگلیس در سال ۱۹۷۲ یک لیست رسمی از نقاطی که در آنجا شکنجه روانی انجام می شود منتشر کرد و به وقایعی با ذکر کشورهای مربوط اشاره کرده است و سپس به عبارت "خلیج فارس ۷۱ - ۱۹۷۰" متوسل شده است تا تمام کشوری را که شکنجه در آنجا بوقوع پیوسته است مخفی کند درحالی که تردیدی نیست که این کشور عمان بوده است....."

اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی در یک برنامه میزگرد تلویزیونی موسوم به "آنچه شما می پرسید" که از شبکه سرتاسری تلویزیون فرانسه در سال ۱۹۷۲ پخش شد و روزنامه کیهان متن آنرا

".....من نمیدانم چرا این جراید به پیشرفت و قدرت ماحمادت می ورزند. در صورتی که پیشرفت و قدرت ما بر خلاف مصالح جهان غرب و یا آن طور که به آن نام می دهند دنیای غیر کمونیست نیست. اگر ما بخواهیم نظری بخارج از محدوده خلیج فارس بیندازیم و قدری بطرف راست برویم یمن جنوبی را می بینیم که از وجود کوبائی ها و افراد دیگر از کشورهای کمونیست که من آنها را نام نمی برم انباشته شده است. اگر ما کوبائی ها را در آنگولا و شاید موزامبیک و سومالی و بطور یقین در یمن جنوبی و جاهای دیگر می بینیم بدین معنی است که آنها سیاست توسعه طلبانه و تهاجمی بسیار آشکار دارند، در حالیکه در مورد ما باید گفت که پاسخ به تقاضای عمان و کمبیا و این بود که ما فقط می بایستی فاصله تنگه هرمز را که در حدود بیست و پنج کیلومتر است طی می کردیم. اگر اوضاع جز این بود و سلطان نشین عمان بدست شورشیان می افتاد رژیم یمن جنوبی گسترش پیدا می کرد. رژیمی که همانطور که بشما گفتم انباشته از کارشناهای کوبائی و غیره است. آن وقت آنها در تنگه هرمز درست رودر روی ما قرار می گرفتند. برای ما این تنگه حکم یک شاهرگ حیاتی را دارد. این تنگه ریه‌ای است که با آن تنفس می کنیم و زندگی ما به آن بستگی دارد....."

در پایان سال ۱۹۷۶ دولت سلطنتی عمان اختیار ظفار را در دست داشت و نیروهای نظامی ایران آماده خروج از منطقه ظفار بودند: دنیا، دنیای بی ترحم سیاسی که چهار سال پیایی به تحریک کمونیزم بین الملل از یک سو و فریبکاریهای مزورانه بریتانیای کبیر از سوی دیگر اتهام سنگین توسعه طلبی را به نیروهای ایرانی زده بود، با شگفتی مشاهده کرد که پس از پیروزی، این نیرو چگونه بی آنکه مانند سایر کشورها قصد ماندنی طولانی تر را داشته

باشد ، بی هیچ مزد و منتی و در حالیکه شهیدانی چند در راه صلح جهانی داده بود به خاک میهن باز می گشتند .

نیروهای نظامی به سوی ایران خود باز می گشتند در حالی

که ظرف سه سال مثکلی را بر طرف ساخته بودند که انگلستان در طول ۸ سال جز ضعف و شکست در برابر آن حاصلی بیار نیاورده بود .

از دیدگاه معماران سیاسی لندن این چنین ارتشسی

خطرناک تر از آن بود که پیش از آن دربارهاش می اندیشیدند ، بنظر

آنها درست بود که ارتش ایران ، آنها در هیات یک تیپ تقویت شده

توانسته بود با پیروزی بر شورشیان مارکسیست که از حمایت های

بی دریغ کمونیزم بین الملل و کارشناسان روسی و کوبائی برخوردار

بود ، امنیت شاهرگ خلیج فارس را حفظ کند و از خدشه دار شدن

حیثیت ارتش انگلستان جلوگیری بعمل آورد ، اما بهر حال وقتسی

پیروزی حاصل آمد . بی درنگ این اندیشه نیز مطرح شد که خطر یک

ارتش نیرومند آنها ارتشی که در جنگ به مبانی انسانی توجه دارد

و مثل سربازان متمدن !! انگلستان آدمهای بیگناه را نمی کشد ،

به بازار سلاله آویزان نمی کند ، از هوا احشام و دامها را بسه

گلوله نمی بندد و به جای آن خط دماوند می سازد و جنگجو را

بمقابله جنگاور می فرستد ، بمراتب برای دولت علیا حضرت ملکه

انگلستان خطرناکتر از شورشیانی است که بهر حال برای در هم

کوباندن آنها وسایل دیگری نیز وجود دارد .

ستادهای تحقیقاتی در دانشگاههای نظامی انگلستان با

بغض و شگفتی دستاورد های ایران شاهنشاهی و نیروهای نظامی آنها

در حل مساله ظفار تحلیل و تجزیه می کردند و از بطن این بررسیها

از یک ارتش صلح طلب ، خطری را در می یافتند که تنها متوجه د و

قطب می توانست باشد : قطب کمونیست های آشوبگر و قطب استعمار
گران نفتی !

نتیجه بزودی بدست آمد ، چنین ارتشی باید نابود گردد
تا کشورهای راستگرای جهان سوم بخصوص در حوزه خلیج فارس و
اقیانوس هند نتوانند با یک تقاضا ، خدمات آنها در اختیار داشته
باشند .

..... و درست از همین زمان است - ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) - که ناگهان
امریکا ، حتی پیش از به قدرت رسیدن کارتر ، در فروش تجهیزات
نظامی به ایران دچار تردید می شود ، رسانه های گروهی غرب و
بخصوص روزنامه های کشورهای که فروشنده این تجهیزات به ایران
هستند و عدم خرید دست افزارهای جنگی از آنها بمعنای رکود
اقتصادی آنهاست ، خریدهای تسلیحاتی شاه را در معرض سؤال و حمله
قرار می دهند ، نویسندگان انگلیسی مثل آنتونی سمپسون در باره
بازار اسلحه کتاب می نویسند و آیت الله خمینی نیز برای نخستین
بار ارتش را در هدف حمله های خود قرار می دهد!

"آنتونی سمپسون " در کتاب "بازار اسلحه " می نویسد:

"..... سیل اسلحه به ایران فروکش نمی کرد . در ماه اوت ۱۹۷۶ ،
کمیته روابط خارجی امریکا یک گزارش بسیار مستند در مورد قدرت
نظامی ایران انتشار داد که نشان می داد چگونه موافقت نیکسون
باعث از میان رفتن کنترل و رونق کار صنایع اسلحه سازی شده است
و در عین حال هزاران نفر امریکائی را روانه ایران کرده است که
ممکن است در یک حالت بحرانی به بهترین کروگانهای انسانی
تبدیل شوند"

آیا کمیته روابط خارجی سنای امریکا به مقام نوعی
امامت نائل آمده بود که در سال ۱۹۷۶ ، در اوج شکوفائی قدرت

ایران شاهنشاهی و در حالی که جز اعضای بسیار موثر کمیسیون سه جانبه هیچکس دیگر از آینده‌ای که می‌خواستند برای ایران بازند خبردار نبود به پیش‌بینی دست می‌زد و گروه‌گان گرفتن امریکائی‌ها را، که تا آن زمان سابقه نداشت و تنها در زمان حکومت خمینی رخ داد، آنهم در "حالت بحرانی" برای ایرانی که تا یکسال و چند ماه بعد از آن هم به اعتراف‌کارتر جزیره شبات و امنیت بود خطرناک برآورد می‌کرد؟

آیا از همین زمان نیست که بموجب اسناد لانه جاسوسی امریکا، طرح کوچک کردن ارتش یا انهدام آن در دستور کار غرب قرار می‌گیرد و سرانجام در سال ۱۳۵۷ در اضمحلال آن توفیق می‌یابد؟

آیا این تضادفی است که آقای ریچارد هلمز سفیر ایالات متحده امریکا در تاریخ ۲۷ ماه مه ۱۹۷۶ (خرداد ۱۳۵۵) طی نامه محرمانه‌ای به "سر یازس هربرت پرایس" که متن کامل آن در اسناد لانه جاسوسی شماره ۸ طی سند شماره ۱۷۰ آمده است می‌نویسد:

".....علاوه بر اختلاف آشکار بین ایران و ایالات متحده در مورد قیمت نفت و مقداری که به دولت ایالات متحده تعلق می‌گیرد چندین مشکل و مشکلات بالقوه دیگری بوجود آمده‌اند که بایستی بدقت رسیدگی شوند....."

...و بعد مهمترین این مشکلات بالقوه! را که بوجود آمده

اند! به این شرح اعلام می‌دارد:

".....محدودیت‌های کنکره در مورد انتقال تجهیزات نظامی تهیه شده بوسیله امریکا به یک کشور ثالث و یا دادن امتیاز بیش از پیش یک مورد آزاردهنده در روابط ما است. ایرانیها

مقررات ما را بعنوان یک محدودیت در توانائی آنها برای ایضا کردن نقشی که آنها بخاطر وضع ثروت ، قدرت و سطح پیشرفت کشور خود در منطقه احساس می کنند ، می بیند . در حالیکه این مقررات برای حصول اطمینان از اینکه تسلیحات امریکا بر علیه منافع امریکابکار گرفته نمی شود ، می باشد....."

در ادامه فصلهای بعدی خواهیم داد که هیچیک از این رویدادها ، قدرت نمائی ها ، شایعه پراکنی ها و حملات رسانه های گروهی غرب تصادفی نبوده و ترسانگلستان و امریکا از قدرت فزاینده نیرومندترین ارتش غیر اتمی دنیا ، سبب ایجاد اندیشه برای انهدام ارتش ایران بوده است . ارتشی که در اوج قدرت قربانی توطئه های غرب شد ، تنها به آن خاطر که بقول آقای ریچارد هلمز روزگاری پیش نیاید که " تسلیحات امریکا بر علیه منافع امریکا " بکار گرفته شود ! .



PARJAK BASHIRI

۱۹۷۳: ۹۰۰۰

بدنبال بر شمردن گناهان نابخشدنی شاه از دیدگاه لندن، بار دیگر ناگزیریم به قصه نفت برگردیم و همانگونه که وعده داده شده بود، ماجرای جدال بزرگ پادشاه ایران با هفت خواهران نفتی را که اینک ابعاد جهانی یافته و همه کشور های تولید کننده نفت، خط پهلوی را دنبال می کردند تا به حق و حقوق راستین ملی خود دست یابند، تعقیب کنیم .

نقطه اوج این مبارزه سال ۱۹۷۳ بود و این سال (۱۳۵۲) که با تشکیل " کمیسیون سه جانبه " هم تقارن داشت همچنان که در زمینه های گوسه گونی ایران را بعنوان یک قدرت پیروز جهان شناسانید نقطه تکوین توطئه های بین المللی برای شورش ۱۳۵۷ نیز

بود.

در ۱۹۷۳ شاهنشاه ایران با سه حرکت سرنوشت‌ساز در اوپک، ستون فقرات کارتل‌های نفتی را شکست، با یاری رساندن به انور سادات در جنگ اکتبر مصر و اسرائیل، دوستی اعراب را به زیان اسرائیل بدست آورد و در دسامبر همین سال، بشرحی که آمد، با اعزام نیروهای نظامی ایران به ظفار هم رو در روی کمونیزم بین الملل قرار گرفت و هم به ارتش انگلستان نشان داد از چه توان رزمی کم نظیری برخوردار است.

..... و اینها، همه، اگر چه برای پادشاه ایران، ملت

ایران، کشور ایران و راستگراهای جهان سوم پیروزی بحساب می آمد، اما در نزد خداوندان مانها تان، غولهای نفتی، سیاست‌بازان انگلیسی، آشوبگران چپ و کمیسیون سه جانبه گناهای بود که کوچکترین اغماض در برابر آن بمعنای وداع با همه قدرتمندیهای استعماری قدرتهای بزرگ تلقی می شد.

بنابراین ماگزیریم به سال ۱۹۷۳ برگردیم و فراتر از

آن ماجراهای اوپک را از سال ۱۹۷۱ مورد بازبینی قرار دهیم.

روز ۱۲ ژانویه سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) کشورهای صادر کننده

نفت در حوزه خلیج فارس که عضو اوپک هم بودند در تهران گرد هم

آمدند تا با نمایندگان غولهای نفتی بمذاکره بنشینند.

تایمز مالی فردای آنروز (۱۳ ژانویه ۱۹۷۱) نوشت:

"..... سوداگری نفت در برابر جدی ترین بحرانها قرار گرفته است در واقع، گروه متحد کشورهای تولید کننده نفت به برای نخستین بار با انحصارهای نفتی رویارو شده اند و آماده اند که در صفی یگانه به مذاکره بپردازند. انحصارهای نفتی، در عمل، خلع

صلاح شده و امکان پاسخگویی به این رجز خوانی ها را ندارند. پس از بحران پیشین که پیامد بسته شدن آبراه سوئز و ملی کردن موسسات در خاور نزدیک بوده است، غولهای نفتی امکان مانور را از دست داده اند. اوپک، در یک دوره دهساله تمام نتوانسته است به هدف آغازین خود برسد و بهای غیر بورسی نفت را افزایش دهد. دیگر گونی هائی که سال گذشته رخ نمود، بازتابی از تغییرات آهسته نوسان در بازار جهان بوده که زمینه را برای فروشندگان مساعد کرده است، نه برای خریداران....."

در کنفرانس تهران مدیران و نمایندگان هفت خواهران

نفتی در کنار ۱۵ شرکت مستقل اروپای غربی، امریکا و ژاپن سعی داشتند به کشورهای اوپک نشان دهند که در برابر چنین صف واحدی قادر به اعمال خواست های خود نیستند .

آنچه در تهران دیده می شد یک کنفرانس ناباقتضای

بود که خریداران و فروشندگان رو در روی یکدیگر صف کشیده بودند و هر سوی قضیه می کوشید امتیازاتی بسود خود بدست آورد ، اما ناگهان آقای ایروین معاون وزارت امور خارجه ایالات متحده امریکا راهی تهران شد تا به اعضای اوپک تفهیم کند که چنین کنفرانسی پیامدهای سیاسی نیز خواهد داشت و به صلاح کشورهای تولید کننده نفت است که در " خواست های افراطی خود" تجدید نظر کنند .

ایروین بمحض ورود به تهران به حضور پادشاه ایـرـان

بار یافت و پیام ویژه ریچارد ا. ام. نیکسون رئیس جمهوری ایالات متحده امریکا را تسلیم وی کرد. در این پیام گفته شده بود که شاه ایران از " برمشقنا بخردانه طرابلس و الجزیره " پیروی نکند .

پاسخ شاه قاطع و کوبنده بود : نه ! .

ایروین به ریاض رفت . پاسخ ریاض هم منفی بود . شاه پیش از رسیدن ایروین به ریاض هم با پادشاه عربستان و هم با شیوخ خلیج فارس صحبت کرده بود . مفران نفتی نوشتند : دیسوار اوپک ناشنوا است ! . حالا دیگر حربه سیاسی و تهدید هم موثر نبود . نمایندگان نفتی می کوشیدند یا مذاکرات را به درازا بکشانند یا بنحوی موفق به قطع مذاکرات گردند . امید آنها بر این بود که حتی اگر دو کشور هم شده به سایر تولیدکنندگان نفت پشت کنند ، اما همه راهها به نیاوران ختم می شد و شاه هشدار می داد که کوچکترین عقب نشینی بمعنای پیروزی غولهای نفتی است .

روز ۱۹ ژانویه ، اوپک به هفت خواهران اخطار کرد که اگر گفتگوها دوباره آغاز نشود ، شیرهای نفت خلیج فارس بسته خواهد شد . مذاکرات دوباره آغاز شد و لرد استراتالموند ، نماینده هفت خواهران به خبرنگاران گفت :

".....خواست های اوپک بیش از آن است که انتظارش را داشتیم....."

وزیر نفت لیبی به تهران آمد و به شرکت های نفتی هشدار داد که اگر خواست ها پذیرفته نشود ، لیبی نیز شیرهای نفت را خواهد بست . وزیر نفت ونزوئلا هم از همکاران خود در خلیج فارس پشتیبانی کرد .

سرانجام یک روز پیش از آنکه مهلت اولتیماتوم پایان رسد ، غولهای نفتی و شرکت های مستقل شکست خود را پذیرفتند و تعهد کردند که بیشتر خواست ها را انجام دهند .

رویاریوی تهران که با هدایت اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی صورت گرفت ، زمینه های مساعد دیگری را در سایر کشورهای

نفت خیز پدید آورد. در فوریه، الجزایر، در باره ملی کردن همه منابع گاز طبیعی و خطوط لوله فرمائی صادر کرد و ونزوئلا یکجانبه بهای نفت خود را بالا برد.

قطعنامه ۱۳۱ اوپک که روز چهارم فوریه ۱۹۷۱ از تصویب بیست و دومین کنفرانس فوق العاده اوپک در تهران گذشته بزرگترین و ثمر بخش ترین اقدامی بود که اوپک در طول حیات دهساله خود بدست آورده بود.

این قطعنامه مقرر می داشت که :

"..... هر کشور عضو صادر کننده نفت از خلیج فارس از نظر اعمال هدفهای مذکور در قطعنامه ۱۲۰، تا ۱۵ فوریه ۱۹۷۱ میادرت به قانون گذاری و اقدامات قانونی لازم می نماید و چنانچه شرکتی در ظرف مدت هفت روز احکام قانونی مزبور را تمکین ننماید، ۹ کشور عضو از تحویل نفت به آن کشور خودداری نمایند، لکن چنانچه شرکتها قبل از ۱۵ فوریه شرایط کشورهای خلیج فارس را پذیرفتند از اقدام به قانون گذاری خودداری خواهد شد. در مورد الجزایر و لیبی نیز مقرر می دارد که چنانچه کشورهای مزبور نیز اقدام به قانون گذاری نمودند و شرکتی در ظرف ۷ روز از این امر خودداری نمود که حداقل خواسته هائی نظیر آنچه را که از طرف کشورهای خلیج فارس آمده بعلاوه یک امتیازی که منعکس کننده معقول و عادلانه از نزدیکی دو کشور مزبور به بازارهای مصرف می باشد به آنها بدهد ۹ کشور عضو از تحویل نفت به آن شرکت خودداری نمایند....."

حال ببینیم قطعنامه شماره ۱۲۰ اوپک که در دسامبر ۱۹۷۰

از تصویب بیست و یکمین کنفرانس اوپک در کاراکاس گذشته بود چه

ویژگیها و نکاتی داشت که هفت خواهران نفتی می کوشیدند از پذیرش آن سرباز زنند.

مواد اصلی این قطعنامه با این شرح بود:

"..... ۱۰۰۰۰۰۰۰ - تعیین رقم ۵۵ درصد بعنوان حداقل نرخ مالیات بر درآمد خالص شرکتهای فعال در کشورهای عضو.

۲ - حذف نابرابریهای موجود در قیمت های اعلان شده نفت خام و یا قیمت های مبنای محاسبه مالیات در کشورهای عضو - ماخذ بالاترین قیمت اعلان شده مورد عمل در کشورهای عضو با توجه به تفاوت وزن مخصوص و موقعیت جغرافیائی و هرگونه افزایش دیگری در مالهای آینده.

۳ - اعمال یک افزایش کلی مشابه در قیمت های اعلان شده با قیمت های مبنای محاسبه مالیات در کشورهای عضو بطوری که نمایگر بهبود کلی در شرایط بازار جهانی نفت باشد.

۴ - اتخاذ روش جدیدی برای تعدیل تفاوت وزن مخصوص قیمت های اعلان شده یا قیمت های مبنای محاسبه مالیات به ماخذ ۱۵/۰ سنت برای هر بشکه و ۱/۰ درجه API برای نفت خام ۴۰ درجه API و کمتر و ۲/۰ سنت برای هر بشکه و هر ۱/۰ درجه API برای نفت خام ۴۰/۱ درجه API و بیشتر

۵ - حذف کامل تخفیف های اعطائی به شرکت های نفتی از

اول ژانویه ۱۹۷۱

با توجه به این مراتب کلیه کشورهای عضو باید با شرکت های نفتی مربوط به منظور نیل به هدفهای فوق وارد مذاکره شوند و با توجه به تشابه موقعیت جغرافیائی و سایر شرایط در ابوظبی، ایران، عراق، کویت، قطر و عربستان سعودی، کمیته ای از نمایندگان ایران، عراق و عربستان سعودی با نمایندگان شرکت های نفتی عامل ابوظبی، ایران، عراق، کویت، قطر و عربستان سعودی مذاکره خواهد کرد....."

بدنبال رویارویی تهران در ژانویه ۱۹۲۱ بهای هر بشکه نفت ۲۵ سنت بیشتر شد و توافق گردید که هر سال ۵ سنت دیگر نیز افزوده شود. مالیات بر درآمد در همه کشورهای خلیج فارس به ۵۵ درصد رسید و علاوه بر آن شرکتهای نفتی توافق کردند که بادر نظر گرفتن تورم بین المللی، از اول ژوئن سال ۱۹۲۱ تا پایان ۱۹۲۵ هر سال ۲/۵ درصد بر بهای غیر بورسی بیفزایند.

اینک بهمت پادشاه ایران توازن کلی نیروها به سود کشورهای تولید کننده نفت تثبیت شده بود اما آنچه در کنفرانس ۱۹۲۳، باز هم در تهران اتفاق افتاد در مقام مقایسه حکایت کوه و گاه را بیاد می آورد.

یکسال بعد در بهار ۱۹۲۲ عراق ضرب شست تازه ای بسه گولهای نفتی نشان داد. ضرب شستی که آتش خشم کارتلها را بر انگیزتد شرکت ملی نفت عراق در بهار سال ۱۹۲۲ به یاری اتحاد شوروی در شمال " رمیله " درست در همان منطقه ای که در سال ۱۹۶۱ از " عراق پترولیوم " باز ستانده شده بود، به استخراج نفت پرداخته خواهران نفتی به این بهانه که نرخهای بالای غیر بورسی نفت عراق مقرون به صرفه نیست، از استخراج نفت شمال عراق کاستند. تنها طی مدت چهار ماه ۲۸۰ میلیون دلار ضرر و زیان نصیب عراق شد. عراق در ماه مه به " عراق پترولیوم " پیشنهاد کرد که به مذاکره بپردازند و به مصالحه و سازش برسند، اما خواهران نفتی روترش کرده بودند و پاسخی ندادند. عراق هم بیکار نشست و روز اول ژوئن سال ۱۹۲۲ قانون ملی کردن اموال " عراق پترولیوم — کمپانی " را از تصویب " شورای فرماندهی انقلابی جمهوری عراق " گذراند. بموجب این قانون جاههای نفت کرکوک، پالایشگاههای نفت ایستگاههای تلمبه و خطوط لوله نفت به مالکیت عراق درآمد. همان

روز رئیس‌جمهوری سوریه نیز اعلام داشت که همه اموال عـــراق
پترولیوم در خاک سوریه و از جمله هر به خط لوله کرکوک-
مدیترانه ملی شده است .

روز سوم بهمن ماه ۱۳۵۱ (۲۳ ژانویه ۱۹۷۳) شاهنشاه

آریامهر در کنگره بزرگداشت دهمین سال انقلاب شاه و ملت گفت :

".....مدتهاست ما در موضوع نفت با شرکتهای عامل نفتی
کنرسیوم نفتی که در ایران کار می‌کنند مشغول مذاکره بودیم .
مذاکرات نه قطع شده است نه به جایی رسیده است این است که
امروز بدون ورود در جزئیات خطوط کلی ، آن را باید برای شما
بگویم . موقعی که در ۱۹۵۴ ما قرارداد نفت را امضا کردیم (که
شاید در آن روز بیشتر از آن هم نمی‌توانستیم بدست بیاوریم)
یکی از مواد قرارداد این بود که شرکتهای عامل ، منافع ایران
را به بهترین وجهی حفظ کنند . ما دلایلی در دست داریم که این
کار نشده است . در قرارداد ۵۴ سه دوره تمدید پنج ساله در نظر
گرفته بودند که ضمناً شرط شده بود که منافع ایران حفظ بشود . ما
دلایل کافی داریم که مطابق ، حتی ، همین قرارداد ۵۴ ، قرارداد نفت
خود را با کنرسیوم در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷ به تاریخ توجه فرمائید)
دیگر به هیچ وجه تمدید نکنیم . البته می‌دانید که اصول منشور
ملل متحد و قطعنامه‌های بخصوص در این مورد تصریح دارد که ثروت
هر مملکتی مال اوست و قراردادهایی که با کمپانی‌های خارجی
برای بهره‌برداری و استخراج بسته می‌شود ، نمی‌تواند بدون
ملاحظید مملکت صاحب ثروت مورد بهره‌برداری قرار بگیرد . صنعت نفت
صنعت پیچیده‌ای است . یک‌چاهی را اگر بیش از مقدار معینمی
استخراج بکنید در واقع آن چاه را شما می‌کشید . اگر باز باقت
مجدد نکنند این حفظ منافع مملکت نیست . اگر گازهایی که لازم
است دو مرتبه در چاه برگردانند و به اصطلاح کنی انژکیون
بکنند ، نکنند ، این حفظ منافع و مزایای مملکت نیست و این کارها

برای مملکت ما نشده است: راهی که برای ما می ماند دوستانه چون مردمانی هستیم که به امضای خودمان پای بند هستیم می گوئیم یک امکان اینست که تا سال ۱۹۷۹، یعنی شش سال دیگر، کمپانی های موجود به کارشان ادامه بدهند، بشرطی که درآمد هر بشکه نفتی که به ما می رسد از درآمد ممالک هم حوزه ما کمتر نباشد. در این صورت وقتی در ۱۹۷۹ قرارداد خاتمه پیدا کند، شرکتهای فعلی، مشتری نفت ایران خواهند بود بدون هیچ مزایائی و باید متحمل دیگران بیایند و صف بکشند. و اما امکان دیگر این است که از موقع امضای قرارداد جدید تمام مسئولیت ها و هر چه که امروز در دست ما نیست تمام برگردد به ایران و شرکتهای فعلی مشتری طویل المدت ما باشند و ما نفت را به آنها برای مدت طولانی به قیمت خوب (با تخفیفی که هر کسی به یک مشتری خوب می دهد) خواهیم فروخت که تا هر موقعی که قرارداد طول می کشد - ۲۰ سال تا ۲۵ سال - نفت به آنها می رسد. این مطلب باید بزودی برای ما روشن شود....."

یکماه و چند روز بعد، در روز ۲۵ اسفند (۱۳۵۱) ۱۶

مارس ۱۹۷۳) در مراسم گشایش کارخانجات ذوب آهن آریا مهر، شاهنشاه در حالی که الکی کاسیگین نخست وزیر اتحاد جماهیر شوروی نیز در کنار او بود، گفت:

".....چون ۲۹ اسفند، روز ملی شدن صنعت نفت در پیش است از این موقعیت استفاده می کنم برای اینکه به شما و به ملت ایران مطالبی را اظهار بکنم. در کنگره بزرگداشت انقلاب ما در ۶ بهمن به شما ملت ایران گفته بودم که ما دو راه در مقابل کمپانی های خارجی می گذاریم که یکی از آنها را انتخاب بکنند. امروز می توانم بشما بگویم که آنها راه دوم یعنی واگذاری کامل مالکیت و اداره حقیقی تمام تاسیسات نفت به ایران را انتخاب کردند.

این شرکتهای معتبر و منظم نفتی خارجی فقط سفارش کننده مقدار نفتی که ما می توانیم به آنها تعویل بدهیم خواهند بود و منفعت ما از هر بشکه نفت کمتر از هیچکدام از ممالک حوزه خلیج فارس نخواهد بود....."

به این ترتیب در سال پر ماجرای ۱۹۷۳ ایران باز هم بعنوان نمونه به کاری دست زد که پرونده ۷۳ ساله استعمار نفتی برای همیشه بسته شد.

در اکتبر ۱۹۷۳، در میان ناباوری همه کشورهای جهان، وعده‌ای را که انور سادات از سال ۱۹۷۱ بدفعات داده بود انجام شد و چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل یا بهتر بگوئیم مصر و اسرائیل آغاز گردید. این جنگ که در میان اعراب به جنگ رمضان معروف است و به پیروزی مصر انجامید از حمایت‌های بی دریغ شاهنشاه ایران برخوردار بود. سادات بدفعات از نقش‌ارزنده ایران در کمک رسانی به مصر و نیروهای عرب تجلیل کرد.

در سلسله مقالاتی که تحت عنوان "داستان یک دوستی" در روزنامه کیهان چاپ لندن منتشر شد، در قسمت دوم آن بتاریخ ۱۱ مرداد ماه ۱۳۶۳ نوشته شده است:

".....بدون تردید باید اذعان داشت که جنگ رمضان ۱۹۷۳، رشته های علقه و الفت بین شاه و سادات را بیش از پیش مستحکم کرد. بعضی از مشاوران شاه عقیده داشتند که رهبر ایران از قصد حمله مصر به اسرائیل اطلاع دقیق داشته است.... اواسط سال ۱۹۷۳، بین رؤسای ستاد دو کشور مذاکراتی انجام گردیده بود..... ایران از اوایل سال ۱۹۷۳ به ارسال بعضی از تجهیزات جنگی سبک، چون نفر بر، مینی بوس، جیپ، بیمارستان صحرائی، مین جمع کن اقدام کرده

بود. ارسال این تجهیزات بعدها با فرستادن قایق و ابزارهای یدکی دیگر تکمیل گردید. تا تابستان سال ۱۹۷۳ بین تهران و قاهره عملاً یک پل هوایی ایجاد گردیده بود. هواپیماهای نوع هرکول سی - ۱۳۰ ایران مرتباً به مصر چادر، پتو، غذاهای کنسرو شده، دارو، وسایل جراحی، لاستیک اتومبیل و ابزارهای یدکی حمل می کردند. موضوع ارسال مقادیر مستنابی پلاسما (خون) از سوی ایران به مصر محرمانه نگهداشته شد. ولی کانیکه در جریان این غیرقانونی گرفتند، از جمله اسرائیلی ها و آمریکایی ها، ارسال این ماده حیاتی به مصر را نشانگر آمادگی این کشور برای جنگ تلقی کردند. استنباط رهبران اسرائیل این بود که در درگیری مصر و اسرائیل، ایران تا حدی جانب مصر را خواهد گرفت. شاه باور نمی کند مصر توان آن را داشته باشد تا خطوط دفاعی بارلو را در هم شکند و اسرائیلی ها را از حول و حوش آبراه سوئز بیرون راند. شاه در زمره اولین کسانی بود که از حمله مصر به اسرائیل اطلاع حاصل کرد. خبر مربوط به حمله مصر به اسرائیل توأم با تقاضای این کشور از ایران برای ارسال مواد سوختی و به ویژه بنزین هواپیما و بنزین معمولی برای خودروها بود. پادشاه ایران در قبول این تقاضا به خود تردیدی راه نداد و مواد سوختی مورد نیاز مصر را در اسرع وقت به این کشور ارسال داشت. هنگامی که از سوی دیگر سوریه نیز وارد جنگ با اسرائیل شد، شاه مطمئن گردید که اسرائیل از این درگیری ها با پیروزی کامل بیرون نخواهد آمد. شاه در این گیرودار دست به اقدامی بی سابقه و غیرعادی زد. وی به هواپیماهای باربر روسی اجازه داد تا برای پرواز به دمشق از حریم هوایی ایران استفاده کنند. علاوه بر آن رهبران ایران به نیروی هوایی خود دستور داد در صورت ضرورت چنانچه عربستان سعودی قصد اعزام نیرو و مهمات به سوریه را داشته باشد به این کشور در امر حمل و نقل نیروها معاضدت کند. سرانجام هواپیماهای ایرانی تعدادی از کماندوهای سعودی را، پس از پرواز از فسر از عراق، به سوریه بردند. در طول درگیری های اسرائیل با اعراب، ایران هیچگاه تا این اندازه روابط خود را با دشمنان

اسرائیل گسترش نداده بود. شاید بهمین دلیل اسرائیلی ها به صورت جدی حس کردند که شاه ایران بیش از آنکه دوست آنها باشد ، دشمن آنهاست

به این ترتیب اسرائیلی ها نیز پرونده قطوری برای ثبت گناهان غیر قابل بخشش شاه باز کردند و بشرحی که بعد خواهد آمد در توفان در ۵۷ سهم عمده ای برای ویرانی ایران عهده دار شدند و بعد از آن نیز در راه پیروزی مبارزات ضد خمینی مشکلاتی بوجود آوردند که کمک رسانی به خمینی از یک سو و سنگ اندازی در راه مخالفان خمینی از سوی دیگر از مهمترین این مشکلات بود .

بهر تقدیر هفت روز پس از آغاز جنگ رمضان ، ۱۳ اکتبر سال ۱۹۷۳ ، وزیران نفت کشورهای عرب در کویت گرد هم آمدند تا نحوه بررسی استفاده از " سلاح نفت " را در جریان جنگ مورد مذاکره قرار دهند .

نخستین تصمیم گویای آن بود که در صورت عدم خروج سپاهیان اسرائیلی از همه زمینهای اشغال شده ، کشورهای عرب تولید کننده نفت هرماه ۵ درصد از استخراج نفت خود می کاهند . عربستان سعودی و کویت بی درنگ استخراج نفت را بیش از ده درصد کاهش دادند .

از ۲۰ تا ۲۲ اکتبر کشورهای عرب یکی پس از دیگری اعلام داشتند که صدور نفت خود را به ایالات متحده امریکا که به اسرائیل اسلحه می دهد ، قطع می کنند . هلند نیز بزودی به دلیل طرفداری از اسرائیل در این فهرست قرار گرفت .

همزمان با کنفرانس کشورهای عربی در کویت ، نمایندگان دولتهای صادر کننده نفت در حوزه خلیج فارس و از جمله ایران

نیز با یکدیگر دیدار کردند و توافق بعمل آمد که نرخ غیر بورسی را نزدیک به ۷۰ درصد بالا ببرند.

ایران برای افزایش بهای نفت با اعراب بود اما در تحریم نفتی شرکت نجست. ایران بعنوان دومین صادر کننده بزرگ سوخت مایع جهان اعلام داشت که به تحریم نفتی نخواهد پیوست اما در اندیشه استخراج نفت بیشتر هم نیست.

رایرت گراهام در کتاب "ایران، ارب قدرت" می نویسد:

".....ایران، دومین تولید کننده بزرگ اوپک و دومین صادر کننده عمده نفت خام در جهان، پس از عربستان سعودی در تحریم نفت یا پائین آوردن تولید نفت در ماه اکتبر شرکت نکرد. شاه این مطلب را روشن کرد که او از نفت بعنوان یک حربه سیاسی در این موقعیت استفاده نخواهد کرد. این جهت گیری، همراه با این حقیقت که ایران یک کشور عربی نیست آنها را از جهت توجه بیس المللی که روی تولیدکنندگان نفت متمرکز شده بود شاخص کرد..... شاه کوشید از خود تصویری متعهد و شرافتمند بسازد. او خود را به عنوان مردی که در تشبیت بهای منطقی "کالای نجیب" می کوشد، معرفی کرد....."

به این ترتیب به پایان سال ۱۹۷۳ می رسیم که جلسه

امریکائی شایم دربارهاش نوشت:

".....پس از دومین جنگ جهانی، هیچ رخدادی به چنین پیامد کتردهای در پهنه بین المللی نیا نجامیده است..... روزگزار فراوانی انرژی ارزان سپری شده است....."

العتیقی وزیر نفت کویت وقتی در دسامبر ۱۹۷۳ برای

شرکت در کنفرانس اوپک وارد فرودگاه مهرآباد شد، به خبرنگاران گفت :

".....خوشبختانه ما هر وقت به ایران می آئیم با دست پر به کشورمان مراجعت می کنیم و این بار نیز اطمینان دارم با رهبری شاهنشاه ایران ، اوپک به موفقیت های چشمگیر دست خواهد یافت.."

این " موفقیت چشمگیر " ، انتظاری بود که همه در تب و تاب آن بسر می بردند . اعضای اوپک آنها بعنوان آرزوئی که شاید به آن دست نیابند ، می شناختند و غولهای نفتی در ترس و هراس تحقق آن بودند. اما هر دو سوی قضیه ، هم شرکتهای نفتی وهم اعضای اوپک می دانستند که کلید اصلی پیروزی یا شکست در دست شاه است . همه می دانستند که اگر حمایت شاه از اوپک باشد آنچه که امروز باور نکردنی بود، تحقق خواهد یافت .

شاه در همان دسامبر ۱۹۷۳ ضربه ای به شرکتهای نفتی زده بود که غولهای بزرگ هنوز از اثرات سرام آور آن نجات نیافته بودند . شرکت ملی نفت ایران در یک مزایده نفتی موفق شده بود برای هر بشکه ۱۷/۴۴ دلار بدست آورد . رقم باور نکردنی بود، حتی از قیمست بعدی بسیار افزون شده کنفرانس تهران که کمر غولهای نفتی را شکست هم بیشتر بود..... و وزرای اوپک با چنین سابقه ای به تهران آریامهر می آمدند: امیدوار و ناباور!

سرانجام در روز ۲۳ دسامبر ۱۹۷۳ (۲ دیماه) در حالی که هنوز وزرای نفت کشورهای کرانه خلیج فارس در جلسه رسمی خود مشغول مذاکره بودند، اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی در یک

کنفرانس مطبوعاتی یک افزایش گنج کننده در بهای نفت را که بزعم او هنوز هم از قیمت واقعی کمتر بود اعلام داشت :

"..... ما فقط حداقل قیمتی را که می توان در رابطه با دیگر منابع انرژی بر روی نفت گذاشت ، طلب می کنیم"

رابرت گراهام در کتاب " ایران : سراب قدرت" می نویسد :

"..... در دسامبر ۱۹۷۲ هیچ مقاومت موثری در مقابل پیام شاه وجود نداشته دنیای مبهوت صنعتی می کوشید با چیزی که بنظر می رسید تغییر عمده ای در موازنه قدرت باشد و برای اولین بار کفه ترازو را در جهت تولید کنندگان مواد اساسی اولیه ، بخصوص نفت ، سنگین کرده باشد ، کنار آید . وابستگی مشهود ، ناگزیر و بدون جانشین به نفت ، بعنوان یک منبع ارزان انرژی ، با دو واقعه جدا ، ولی مربوط بهم موکد شده بود . حتی قبل از افزایش قیمت ها در ماه دسامبر در تهران ، در یک جلسه قبلی اوپک در کویت یک افزایش ۷۰ درصدی در بهای نفت خام مورد توافق قرار گرفت — بود..... درست قبل از جلسه تهران در ماه دسامبر شرکت ملی نفت ایران مزایده ای را برگزار کرده بود که در آن نفت به بهای هر بشکه ۱۷/۳۴ دلار فروخته شده بود . این قیمت ، بیشتر از سه برابر بهای افزایش یافته ای بود که دوماه قبل ، در کویت تعیین و تثبیت شده بود ، بنا بر این وقتی در جلسه تهران بهای ۱۱/۶۵ دلار برای هر بشکه بعنوان قیمت جدید پایه فروش نفت خام اعلام شد ، چنان بنظر می رسید که گوئی اوپک دارد به دنیا لطف می کند..... صنعت نفت هرگز پیش از این ، چنین جهش عظیمی را در قیمت ها و درآمدها بخود ندیده است....."

خواهران نفتی و شرکت های مستقل بی آنکه چاره ای داشته

باشند تسلیم اقدام انقلابی اوپک برهبری پادشاه ایران شدند و همزمان
کوشیدند ایران و سایر اعضای اوپک را بعلت این افزایش چهاربرابری
بهای نفت رودر روی افکار عمومی کشورهای مصرف‌کننده قرار دهند.
از آن پس پادشاه ایران از دیدگاه رسانه‌های گروهی غرب که افکار
مردم مصرف‌کننده را می‌ساختند، مردی توصیف‌شد که می‌کوشید
بشریت را به زانو در آورد.

یکسال بعد راز شعبده بازیهای هفت‌خواهران نفتی از
پرده بیرون افتاد و حقایقی فاش‌شد که از رهگذر آن به سادگی
قابل درک بود که چگونه پادشاه ایران و کشورهای تولیدکننده نفت
در معرض بیرحمانه‌ترین حملات غرب قرار گرفته‌اند، در حالی که بار
عظیم سودآوری به جیب هفت‌خواهران رفته است.

سهامداران "اکسون" در نشست سالانه خود بموجب بیلانی
که خود منتشر ساختند دریافتند که نزدیک به ۲/۵ میلیارد دلار در
آمد داشته‌اند که در طول یکسال ۹۰۰ میلیون دلار افزایش داشته‌است.
بیلان شرکت‌های نفتی یکی پس از دیگری منتشر شد و اندک‌اندک
امریکایی‌ها دانستند که بیست و یک شرکت نفتی تنها طی یکسال
نزدیک به ده میلیارد دلار سود بدست آورده‌اند. مبلغی دو برابر
همه منافع شرکت‌های معظم فولادسازی و اتومبیل‌سازی. به تعبیری
دیگر افزایش درآمدی معادل ۶۰ درصد سال پیش تنها ۵ خواهر نفتی
مقیم آمریکا از درآمد ناپ‌آرامکو، ۳ میلیارد دلار بود خالص
داشتند.

بدنبال این پرده‌دریها، شرکت‌های بزرگ نفتی به
تکاپو افتادند تا بصورتی قضایا را پرده‌پوشی کنند. تکزاگسو
۱۵۰ روزنامه را لبریز از آگهی ساخت و ثل از آگهی‌های ۲۳۰

روزنامه بهره جست ، اما علیرغم همه این رسوائی ها ، هنوز رسانه های گروهی غرب اوپک را مقصر می شناختند و بیش از همه شاه را در معرض حمله قرار می دادند .

اعلیحضرت آریامهر در کتاب پاسخ به تاریخ می نویسد :

....." سیاست نفتی ایران ، نقطه مقابل کوتاه بینی شرکت های بزرگ نفتی جهان بود . وزیرای نفت کشورهای مادرکننده نفت در اواخر دسامبر ۱۹۷۳ به دعوت من در تهران گرد آمدند . در همین مجمع بود که بتاريخ ۲۳ دسامبر تصمیم گرفته شد نرخ یک بشکه نفت از ۵/۰۲۲ به ۱۱/۶۵۱ دلار افزایش داده شود . وسائل ارتباط جمعی جهان بلافاصله مرا متهم به تخریب اقتصاد غرب و بلکه دنیا کردند . برای روشن کردن رویه و دیدگاه های خود ، طی یک کنفرانس مطبوعاتی که اندکی بعد در کاخ سعدآباد برپا شد ، توضیح دادم که حتی قیمت جدید کافی نیست و معتدل و مغفول است ، چرا که فروشهای به نرخ هر بشکه ۱۷ دلار انجام شده و پیشنهادهایی تا معادل هر بشکه ۲۳/۶۰ دلار دریافت گردیده . افزودم که قصد ما ایجاد نا اطمینانی و عدم تعادل در اقتصاد جهانی نیست بلکه سیاست جدید نفتی ما به انجام تعادل طویل المدت اقتصاد دنیا کمک خواهد کرد چرا که قیمت نفت باید با هزینه تولید منابع دیگر نیرو و پانزدهمین آن هماهنگ و متناسب باشد . بسیار غیر عادی و حتی زنده بود که قیمت نفت از بهای آب معدنی " اویان " هم کمتر باشد..... علیه سیاست کوتاه بینانه شرکتهای نفتی بود که من اعلام خطر کردم"

گناهان اسرائیلی شاه

روز دوازدهم آبانماه ۱۳۵۶ بر دبیر هفته نامه

امریکائی نیوزویک درمباحثه ای با پادشاه ایران ، می پرسد :

".....سئوال - کتاب " سقوط ۷۹ " یکمال است که جزو لیست پرفروش

ترین کتابهاست ، آیا هیچ بخشی از این کتاب موجه است ؟

شاهنشاه - این هم کتاب دیگری است که علیه من نوشته شده است . از

آغاز تا انتهای این کتاب پر از چرندیات است ما طی ۳۰ سال

گذشته به کدام یک از کشورها حمله ور شده ایم ؟ سیاست ما هیچگاه

مخالف اسرائیل نبوده و نمیدانم چرا تعداد زیادی کلیمی ، همیشه

علیه ما قلمفرسایی می کنند؟....."

در خرداد ماه همان سال ، شاهنشاه ایران در گفتگویی

با ادوارد بابلیه ، مفسر فرانسوی گفته بود :

".....اخباری که هم اکنون از اسرائیل بدستمان می رسد، بهیچوجه دلگرم کننده نیست. آخر چطور ممکن است در مورد اعتبار قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل که به اندازه کافی همت بخرچ داده و در باره مرزهای مطمئنی برای اسرائیل سخن بمیان آورده است ، چون و چرا کرد؟ تردید درباره این قطعنامه بدان مفهوم است که اشغال بزور سرزمین های دیگران را بپذیریم و این امکان ندارد....."

شاید ، هیچکس به اندازه خود پادشاه نمی دانست که چرا و چگونه اسرائیلی ها علیرغم روابطی که با ایران شاهنشاهی داشتند ، درصدد دشمنی با او بر آمده اند . پاسخ پرسش شاه ، بطرزی باور نکردنی باز هم ریشه در سال ۱۹۷۳ داشت . مالی که او یک پیروزیهای درخشان داشت ، مالی که نیروهای نظامی ایران به ظفار رفت ، مالی که ایران خدمات لحتیکی و پشتیبانی به مصر و سوریه رساند و افسانه شکست ناپذیری اسرائیل در هم ریخته شد ، مالی که شاه بدنبال شش سال تکرار هشدارهایش به اسرائیل مبنی بر اینکه نمی توان سرزمین های دیگران را به زور گرفت ، برانجام به حمایت کشورهای عاقل عرب پرداخت و بالاخره مالی که اسرائیلی ها نیز در جریان تشکیل کمیسیون سه جانبه قرار گرفتند و در مدت منافع خود را در مبارزه با شاه دانستند . پاسخ همه پرسش ها به ۱۹۷۳ سر می سپرد و از این سال بود که مقامات تل آویو نیز پرونده ای سرخ رنگ برای گناهان نابخشودنی پادشاه ایران تشکیل دادند .

به شیوه ای که در این کتاب معمول است ناگزیر باید باز هم به عقب برگردیم و ماجرا را از تشکیل و ایجاد کشور اسرائیل

تعقیب کنیم و از خلال آن گوشه هایی از حقیقت را در یابیم .
ایجاد دولت اسرائیل بر اساس اعلامیه موسوم به " بالفور "
صورت گرفت . در این اعلامیه که در روز دوم نوامبر سال ۱۹۱۷ در
اوج جنگ جهانی اول صادر شد ، لرد بالفور وزیر امور خارجه
انگلستان نوشته بود :

".....دولت پادشاهی انگلستان عنایت مخصوص به تشکیل وطن
ملی یهود در فلسطین دازد و در آینده نزدیکی نهایت سعی و کوشش
در راه رسیدن به این هدف و تسهیل وسایل آن مبذول خواهد داشت."

هنگامی که اعلامیه بالفور منتشر شد در سرزمین فلسطین
نزدیک به ۵۰ هزار نفر یهودی و ۶۵۰ هزار نفر عرب مسلمان و
همچنین مسیحی زندگی می کردند . انگلستان می کوشید تا نقطه
پایان را بر عمر امپراتوری عثمانی بگذارد و نفوذ متحدان این
امپراتوری و از جمله اتریش را در منطقه از میان ببرد . سیاست
مزورانه انگلستان بار دیگر به جریان افتاد و بر موجی از قیام
اعراب که در اندیشه استقلال بودند ، مذاکره با شریف مکه (جد
پادشاهان عراق و اردن) را آغاز کردند . نخستین توافقها بر این
بود که ارتش انگلستان و ارتش اعراب با هجوم بر قوای عثمانی ،
آنها را از منطقه بیرون کنند و سپس اعراب با استقلال کامل به
حیات خود ادامه دهند .

صدور اعلامیه بالفور بزودی سادۀ اندیشی رهبران عرب و
بخصوص شریف حسین را نشان داد . امپراتوری عثمانی تجزیه شد .
کشورهای گوناگونی پدید آمد ، وهایی ها در عربستان به قدرت
رسیدند و سهم خاندان شریف حسین دو کشور عراق و اردن گردید . از
سوی دیگر مهاجرت های برنامه ریزی شده و دقیق بمنظور اسکان در

فلستین و در دست‌گرفتن نبض اقتصادی این سرزمین توسط یهودی‌ها آغاز گردید.

علیرغم مبارزات رهبرانی چون " عزالدین قسام " این مهاجرت‌ها ادامه یافت و بخصوص پس از بقدرت رسیدن آدولف هیتلر در ۱۹۳۵ آهنگ عزیمت یهودیان به " ارض موعود " ثواب بیشتتری گرفت .

انگلستان ، همزمان با صدور اعلامیه بالفور ، بخوبی آگاه بود که چه " غده چرکینی " را برای نالهای نال در عرصه سیاسی جهان بیادگار می‌گذارد . فلسطین و بیت المقدس پیوسته در طول تاریخ چهار راه‌ادیان بوده است . فلسطین را سرزمین پیامبران دانسته بودند . سرزمین ابراهیم ، یعقوب ، موسی ، زکریا ، عیسی و محمد بن عبدالله . در شهر کوهستانی " خلیل " مزار حضرت ابراهیم و همسرش سارا قرار دارد . دژ بیت لحم حضرت مسیح بدنیآ آمده و در ناصره دعوی پیامبری کرده است . از مجدالاقصى شهر بیت المقدس به روایت مسلمانان ، پیامبر اسلام به معراج رفته است . تا پیش از هجرت پیغمبر قبله معلومین بوده است و این چنین سرزمینی که پیروان موسی و عیسی و محمد به آن دل بسته‌اند می‌توانست برای انگلستان در دراز مدت سودمندتر از هر نقطه دیگری باشد .

تاریخ فلسطین پر نشیب و فراز و پیوسته توأم با حادثه است و ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح ، چند قبیله عربی به سرزمین فلسطین مهاجرت کردند و با گسترش تدریجی بنام کنعانیون معروف شدند . ۱۸۰۵ سال قبل از میلاد مسیح حضرت ابراهیم از بین النهرین (عراق امروزی) به سرزمین فلسطین رفت . پسرانش اسحاق و یعقوب

در فلسطین ماندنی شدند. ماجرای یوسف پسر یعقوب را حداقل از طریق زلیخا می شناسیم. یوسف در جریان توطئه‌ای از سوی برادران به بردگی بسوی مصر می رود، حشمتی بهم می رساند، در خشکالی کنعان یعقوب و پسران هم راهی مصر می شوند. قبطیان مصر و فرعون فصلی بلند از ستم بر آنها روا می‌دارند. از قبیله مهاجر، موسی بر می‌خیزد و در مبارزه با ظلم آهنگ خروج از مصر و پیوستن به فلسطین می‌کند. موسی می‌میرد و جانشینش بنی اسرائیل را به سلامت به ارض موعود می‌رساند. (به کتاب اول و دوم سموئیل در تورات و سوره بقره در قرآن مراجعه شود). طالوت و داوود و سلیمان به پادشاهی می‌رسند و بعد از سلیمان، بقوط آغاز می‌شود. فلسطین تجزیه می‌گردد. اسرائیل کشوری و یهودا کشور دیگری می‌شود. پادشاهان آشور بر آنها می‌تازند و هر دو کشور را متصرف می‌شوند. آنگاه نوبت به کلدیه می‌رسد. بخت النصر دو بار به فلسطین حمله می‌کند. بیت المقدس و "هیكل سلیمان" را ویران می‌سازند. ۵۰ هزار یهودی به امارت می‌گیرند و به بابل می‌برند؛ اندکی بعد دولت قدرت هخامنشیان در ایران درخشیدن می‌گیرد. نخستین شاه آریائی پادشاهان کلدیه را شکست می‌دهد، بخشی از یهودیان به فلسطین باز می‌گردند و از سوی کوروش اجازه می‌یابند تا معابد خود را تجدید بنا کنند. بعد ها فلسطین تحت سلطه اسکندر مقدونی و رومی‌ها قرار می‌گیرد. هیرودیس فرمانده رومی حضرت یحیی را به قتل می‌رساند. حضرت عیسی که معاصر یحیی بود، در ناصره دعوی پیامبری می‌کند و بعد به صلیب کشیده می‌شود. تا ظهور پیامبر اسلام فلسطین و بیت المقدس زیر سیطره روم شرقی باقی می‌ماند. در زمان خلفای راشدین بیت المقدس بدست مسلمانان

فتح می شود، بعدها در اول قرن یا زدهم میلادی جنگهای صلیبی آغاز می شود، بیت المقدس بدفصلیات میان مسلمانان و مسیحیان دست بدست می گردد تا بر انجام یا تشکیل امپراتوری عثمانی، فلسطین، تا تشکیل دولت اسرائیل در حیظه قدرت ایمن امپراتوری باقی می ماند.

روز چهاردهم ماه مه سال ۱۹۴۸ بدنبال سالها و ماهها زدو خورد و کشمکش میان اعراب و یهودی ها ، سرانجام "بن گوریون" تشکیل دولت اسرائیل را اعلام داشت و ظرف چند دقیقه ایالات متحده امریکا و بدنبال آنها اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اروپائی آنها را به رسمیت شناختند. فردای آنروز ارتش های مصر، سوریه ، عراق، اردن و لبنان بسوی اسرائیل حمله بردند و نخستین جنگ از جنگهای چهارگانه اعراب و اسرائیل را بوجود آوردند.

" آنتونی سمپسون " در کتاب بازار اسلحه می نویسد:

".....در جریان نخستین جنگ اعراب و اسرائیل هر دو طرف متخاصم هر چه را که از جنگ جهانی باقیمانده بود و بنحوی بدست آورده بودند، بکار می بردند. اسرائیلی ها از طریق کمکهای نقدی امریکائی ها زرادخانه رنگارنگی متشکل از سلاحهای انگلیسی خریداری شده از قبرستانهای اسلحه اروپا که در اسرائیل تعمیر و تکمیل شده بود و اسلحه و مهمات دیگری از طریق چکواکی ، از جمله تفنگهای " ماوزر" و جنگنده های آویا ۲ و هواپیماهای تکمیل شده " مرشمیت" برپا کرده بودند. کشوری را که بعدها به سوی دماغ شوروی تبدیل شد ، نخست کشورهای کمونیست اروپای شرقی مسلح ساخته بودند....."

بهر تقدیر جنگ با پیروزی اسرائیل به پایان آمد. در

سال ۱۹۵۰ روابط نزدیک ایران با اسرائیل آغاز شد. ایران دولت

اسرائیل را بصورت " دوافکتو " به رسمیت شناخت . ترکیه که نظیر ایران کشوری مسلمان بود خیلی زودتر از ایران اسرائیل را به طور کامل به رسمیت شناخته بود . در سال ۱۹۵۶ بدنبال حماقتی که ایالات متحده امریکا درباره پس گرفتن پیشنهاد خود مبنی بر ساختن سدا بوان مرتکب شد ، جمال عبدالناصر ، کانال سوئز را ملی کرد ، فرانسه و انگلستان برای دستیابی به ترعه سوئز اسرائیل را تحریک و بدین ترتیب جنگ دوم اعراب و اسرائیل پدید آمد .

پروفسور استفن آمبروز در کتاب " روند سلطه گری " می

نویسد :

".....سوئز برای جریان یافتن نفت همچنان ضروری بود . دالی (وزیر امور خارجه امریکا) یک سری مذاکرات پیچیده را برای کمک به ناصر در برآه اندازی کانال بدون کمک انگلیس و فرانسه شروع کرده بود . از آنرو انگلیسی ها و فرانسوی ها تصمیم گرفتند خود ، مساله را حل کنند . آنها نیز به همراه اسرائیل و بدون اطلاع ایالات متحده برای اشغال نظامی مصر شروع به طرح ریزی کردند....."

آنتونی سمپسون در کتاب با زار اسلحه می نویسد :

".....هنگامی که ناصر کمپانی کانال سوئز را در سال ۱۹۵۶ ملی کرد ، نقطه عزیمت دیگری فرا رسید . دولت انگلستان ناگهان با اسرائیل و فرانسه متحد شد تا ناصر را بکوبد و بر اندازد و به این ترتیب دومین جنگ اسرائیل و اعراب آغاز شد که طرحش را در اساس فرانسه و انگلستان ریخته بودند....."

در تمام این سالها ، ایران ، در گیر مشکلات فراوان

داخلی خود بود و جز روابط دو فاکتو خود با اسرائیل قادر به ایفای هیچ نقش کار سازی دیگری نبود ، این پیوند ایران با اسرائیل نیز بیشتر بخاطر مخالفت‌هایی که کشورهای عربی با ایران بعمل می آوردند صورت گرفته بود .

فرد هالیدی در کتاب دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری

در ایران می نویسد :

".....تا زمانی که روابط دولت ایران با مصر و بطور کلی با جهان عرب تیره بود، ائتلاف دولتهای اسرائیل و ایران بی‌سار صمیمانه بود، زیرا هر دو کشور با دشمن مشترکی روبرو بودند. اما از هنگام جنگ سال ۱۹۶۷ و بخصوص پس از جنگ سال ۱۹۷۳، تغییری در سیاست دولت ایران مشاهده شده است. دولت ایران از اسرائیل بخاطر ادامه اشغال منطقه ساحل چپ رود اردن و نوار غزه شدیداً انتقاد کرده و اگر چه با فکر تشکیل یک کشور مستقل فلسطینی که می ترسد تحت تسلط شوروی قرار گیرد، مخالفت کرده ، ولی رویهمرفته از فلسطینی ها حمایت کرده است. ایران ضمناً پس از در گذشت ناصر توانسته است روابط خود را با مصر بهبود بخشد و این مسأله نیز عامل دیگر لزوم دوستی با اسرائیل را از میان بر داشته است....."

محمد حسنین هیکل روزنامه نگار مصری در کتاب سراسر

ناسزای خود به شاهنشاه آریامهر که از سوی دیگر لبریز از جعلیات تاریخی در همه زمین‌هائی که به شاه هم مربوط نمی شود هست - ایران ، روایتی که نا گفته ماند - جریان مصاحبه خود را با پادشاه ایران در سال ۱۹۷۵ بچاپ رسانده و در قسمتی از آن می

نویسد :

".....اکنون به موضوع دیگری رفتم و آن همکاری میان ساواک و موماد ، سرویس اطلاعاتی اسرائیل بود. شاه در مورد این موضوع نیز با صراحتی سخن می گفت که اگر در نظر بگیریم با یک روزنامه نگار عرب صحبت می کند. بسیار غیر عادی است او گفت : " همکاری با اسرائیل تنها محدود به اطلاعات نیست ، خیلی وسیع تر از آن است . من عناصری از تمام شاخه های ارتش و امور غیر نظامی برای آموزش به اسرائیل فرستاده ام " . او که احساس کرد این موضوع احتیاج به تأیید و توجیه دارد ، ادامه داد : " بگذار از تو سئوالی بکنم . تو دوست جمال عبدالناصر بوده ای. می توانی به من بگویی که چرا رفتار او با ترکیه با رفتارش با من متفاوت بود ؟ از زمان تأسیس اسرائیل ، ترکیه با آن در سطح سفیر رابطه داشته است . در ابتدا روابط ما با اسرائیل بسیار محدود بود ، اما هنگامی که روابط را افزایش دادیم - ولی نه در سطح سفیر - ناصر بسیار عصبانی شد و روابط دیپلماتیک را با ما قطع کرد. چرا او با ترکیه این کار را نکرده ؟ " . من گفتم : آقا ! ترکیه رابطه خود را با اسرائیل قبل از به قدرت رسیدن ناصر برقرار کرده بود. سیاست ناصر این بود که همه ما را وادارد تا اسرائیل را بسه معاصره بگیریم . بنابراین او با هر کشوری که با اسرائیل رابطه برقرار می گرد ، مخالف بود . ترکیه از مدتها قبل ، یعنی از زمانی که آتاتورک خود را بخشی از اروپا بحساب آورد ، به ما پشت کرده است . روابط ما با ترکیه تا معلوم بوده است ، اما این روابط با ایران همیشه نیرومند بوده است . ناصر می ترسید که اگر ایران حلقه اطراف اسرائیل را بشکند ، این برای کشورهای دیگر اسلامی مثل اندونزی ، مالزی و پاکستان ، برای در پیش گرفتن همان سیاست زمینه را فراهم خواهد کرد..... شاه گفت : " من نمی توانم این توضیح شما را قبول کنم . من فکر می کنم که سفیر شما در تهران ، ناصر را اغوا کرده بود که رژیم من در معرض سقوط قرار دارد. بهر حال هنگامی که ناصر با من دشمن شد، من نیز بعنوان اصل قدیمی " دشمن دشمن من دوست من است " عمل کردم . اما اکنون مسائل متفاوت است . آیا می دانید که مطبوعات اسرائیل

حمله شدیدی علیه شخص من براه انداخته‌اند؟ من به اسرائیلی‌هایی که برای دیدنم به اینجا آمده بودند، گفتم که از آنها انتظار نمی‌توان داشت که برای اشغال سرزمین‌های اعراب به زور ادامه دهند. اگر آنها بخواهند این کار را بکنند، می‌بایست یک ملت بیست یا سی میلیونی باشند و نه یک ملت دو یا سه میلیونی‌کنونی. بدیختانه آنها به این حرفها گوش ندادند....."

ظاهرا آقای محمد حسنین هیکل و جمال عبدالناصر فراموش کرده بودند با تمام مخالفت‌هایی که با حکومت پادشاهی فاروق در مصر بعمل می‌آوردند و سرانجام نیز با کمک افسران جوان توانستند به عمر حکومت سلطنتی در مصر پایان دهند، حتی در جمهوری نجیب‌پاشا و بعد از آن، به شدت سیاست ضدایرانی دربار فاروق را که پس از متارکه ملکه فوزیه از محمد رضا شاه پهلوی اتخاذ شده بود، ادامه می‌داده‌اند و این مصریها بودند که برای نخستین بار و بدنبال آنها سایر کشورهای عربی کوشیدند نام خلیج فارس را به خلیج عربی برگردانند و وقتی پادشاه ایران با تمام اعتقادات مذهبی‌اش به اسلام می‌دید، برادران مسلمان راه دشمنی با او را در پیش گرفته‌اند، آیا سیاست منطقه‌ای روابط با اسرائیل را تجویز نمی‌کرد؟

بهر تقدیر همانگونه که در فصل پیش اشاره کردیم کمکهای لجستیکی و پشتیبانی ارتش ایران از مصر، پیش از جنگ رمضان و بعد تامین مواد سوختی ارتش مصر در طول جنگ و اجازه عبور هواپیماهای روسی به سوریه برای امدادهای تسلیحاتی و از فراز خاک ایران و کمک به حمل و نقل نیروهای نظامی عربستان به

سوریه توسط هواپیماهای ایرانی که مآلا پیروزی جنگ اکتبر ۱۹۷۳ را بدست داد، در نزد تل آویو، ارتکاب گناهی نابخشودنی از سوی شاه ایران تلقی می شد که باید خیلی زودکیفر می دهد. اسرائیل بخوبی آگاه بود که حمایت سیاسی ایران در موضع دشمنی با اسرائیل، در پشت سر اعراب، به معنای تغییر دیگری در نقشه جغرافیائی جهان خواهد بود. بنابراین بی درنگ پس از جنگ ۱۹۷۳ هم ماموران سیاسی اسرائیل در ایران تغییر یافتند و هم اسرائیل بطور مؤثرتری در کمیسیون سه جانبه خیابان ۴۶ مانهاتان شرقی در نیویورک، شهری که قلب اسرائیل در واقع در آنجا می تپد، حضور یافتند.

برای نشان دادن تفاوت موضع اسرائیل در مورد ایران قبل و بعد از سال ۱۹۷۳ به کتاب اسناد لانه جاسوسی شماره ۱۱ مراجعه می کنیم.

سند شماره ۶ این کتاب صورت مذاکره جلسهای است که

درست یکسال پیش از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ یعنی در تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۹۷۲ (۱۳۵۱/۷/۲۰) میان آقای آمون بن یوحنان، وزیر اسرائیل در تهران با آقای آندرو. آی. کیلگور، کنسول سیاسی امریکا در تهران برگزار شده است.

بن یوحنان یک دیپلمات حرفه ای اسرائیل است که چندسال بعنوان مشاور در دفتر لوی اشکول و آبا ایان نخست وزیران اسرائیل کار می کرد و بعد برای انجام ماموریت به تهران آمد.

کنسول ایالات متحده امریکا در این گزارش می نویسد:

"..... بن یوحنان گفت که سفارت خانه های کشورهای عرب در تهران

کاملاً آگاهند که هیأت نمایندگی اسرائیل در اینجا بجز برای موارد تشریفاتی در حقیقت مثل تمام سفارتخانه‌های دیگر می‌باشد. آنها کاملاً این وضعیت غیر عادی امور را قبول داشته‌اند و هیچ نکوهشی در مورد آن به دولت ایران نکرده‌اند..... با نگرشی به حرکت‌های داخلی و بین‌المللی شاه در ۱۰ سال گذشته بین یوحنا ، پادشاه ایران را یک مرد فوق‌العاده زیرک برای رهبری یافته‌بود. وقتی من از وزیر سؤال نمودم که آیا او فکر نمی‌کند که چاه طلبی‌های شاه برای ایران از احتمالات واقع بینانه کشور فراتر رفته است ، او پاسخ داد اینطور فکر نمی‌کند . وقتی شاه گفت که ایران خودش را در طول یک یا دو دهه در هر جنبه‌ای به حد بریتانیای کبیر بالا خواهد برد ، چه کسی می‌توانست بگوید که او اشتباه می‌کند....."

سند شماره ۲ در همین کتاب تصویر دیگری از موضوع

اسرائیل را نشان می‌دهد. این سند شرح نامه‌ای است که جان. ای . کرومپ کنسول سیاسی آمریکا برای همتای خود در تهران موسوم به هاوتورن میلز نوشته است . کنسول مقیم تل آویو در تاریخ ۳۰ آوریل ۱۹۷۶ (۱۳۵۵/۲/۱۰) می‌نویسد :

".....من درباره یک اسرائیلی که بمدت نامعلومی (!!) برای اقامت به تهران می‌آید مطلب می‌نویسم . او ، ادیا دانسون دستیار مخصوص کمیسیونر ملی پلیس برای امور مناطق اشغالی از سال ۱۹۶۸ به اینطرف بوده است . در آن مقام او یک رابط عادی قسمت سیاسی بوده است و در تهیه اطلاعات در رابطه با سیاست‌ها و فعالیت‌های اسرائیل در ساحل غربی خیلی مورد استفاده بوده است او یک یهودی زاده مصری است . او در آینده نزدیک برای یک مأموریت در رابطه با سازمان یهودیان به تهران می‌آید. او به ما

گفته است که رهبران اسرائیلی کمی راجع به جامعه یهودیان در ایران نگرانند ، وی آن جامعه را برای ما شروتمند ولی تا درجه زیادی در حال ایرانی شدن (پس از ۲۵۰۰ سال - نویسنده) توصیف کرد..... ما معتقدیم که قصد اولیه وی انجام هر آنچه که می تواند ، برای مستحکم کردن روابط بین جامعه یهودیان و اسرائیل می باشد. برای اطلاع شما ، ما همچنین معتقدیم که وی ممکن است قدری در فعالیت های جاسوسی اسرائیل شرکت داشته باشد....."

حال برای آنکه در ذخیره های آگاهی خود اطلاعات بیشتری از خدمات واقعی محمد رضا شاه پهلوی نسبت به مسلمانان عرب داشته باشیم ، ناگزیریم سری هم به یک جلسه ملاقات میان ارتشبدتوفانیان و ژنرال عزر وایزمن وزیر دفاع اسرائیل در تل آویو بزنیم. این جلسه روز دوشنبه ۱۸ ژوئیه ۱۹۷۷ در محل وزارت دفاع در تل آویو و با حضور چهار شخصیت دیگر اسرائیلی موسوم به ادری لوبرانسی، دکتر سوزمان ، آ. بن یوسف و برهنگ الن تهیلا تشکیل شده است.

مقارن با برگزاری این جلسه صدها نفر از مخالفان محمد رضا شاه پهلوی با عقاید اعتراف شده مارکسیستی در اردوگاه های فلسطینی، سوری، لیبیائی و الجزایری مشغول آموزش های تروریستی و خرابکاری بودند تا در سال ۱۳۵۷ به پاداش حمایت های پهلوسوی دوم از اعراب مسلمان در ایران به نمایش بگذارند.

متن کامل صورتجلسه در کتاب شماره ۱۹ اسناد لانس - جاسوسی چاپ شده است :

".....ژنرال توفانیان : سمت جدیدتان را تبریک می گویم.

ژنرال وایزمن : متشکرم دوست من. اکنون هفت سال از

زمانی که با پست وزارت ترابری دولت
را ترک کردم می گذرد و تقریباً هشت سال
می شود که از ارتش کناره گیری کرده ام
و باید اعتراف کنم که اساساً از آن
زمان چندان تغییری روی نداده است فقط
صفرهای بعد ارقام بیشتر شده،
میلیونهای آنموقع حالا میلیاردها شده، تمام
صفرها به ارقام بزرگ بوده ها اضافه شده اند،
تقریباً تنها تغییر همین بوده است بعضی ها هم
ممکن است طایر تر شده باشند!

ژنرال توفانیان: زندگی همین است.

ژنرال وایزمن: اما امیدوارم که شما هنگامی کمسسه
شنیدید که ما دولت پیشین را از سر کار برکنار
کردیم، چندان تکان نخورده باشید!

ژنرال توفانیان: اصولاً ما با بعضی افراد دولت جدید
آشنایی داریم، چند سال است که شما را می
شناسم، چند سال است که دایان (موشه) را می
شناسم، بنابراین فکر می کنم چیزی که جداً در
این منطقه احتیاج داریم صلح و ثبات است.....
این پیام اعلیحضرت است. البته بایستی به
جهانیان ثابت کنیم - شما باید به جهانیان ثابت
کنید که صلح می خواهید و در پی جنگ نیستید
آنگاه اوضاع سیاسی به ما اجازه خواهد داد تا
همکاری خود را توسعه دهیم..... بنظر می رسد که
شما در پی صلح هستید.

ژنرال وایزمن: البته

ژنرال توفانیان: اصولاً اعلیحضرت معتقد است که شما
باید باب مذاکرات را مفتوح نگه دارید و بهتر
است که شما همه مسائل را مورد بحث قرار داده و
مذاکره کنید.

ژنرال وایزمن - من مشتاق هستم که بار دیگر اعلیحضرت را ببینم . اکنون یازده سال است او را ندیده‌ام . من بیاد دارم ، آخرین باری که او را دیدم در مارس ۱۹۶۶ بود تا بکوشم که به او ثابت کنم که آخرین چیزی که ما لازم داریم جنگ است . شما باید بیاد داشته باشید که مصر ، اردن و سوریه و همه اطرافیان ما بیش از ۵ هزار تانک و بیش از یکهزار و سیصد هواپیمای جنگی در اختیار دارند . عراق می تواند ظرف ۴۸ ساعت با نیروی قابل ملاحظه ای حرکت کند . عربستان سعودی مقدار زیادی اسلحه می خرد . لیبی زرادخانه ای از اسلحه است و من نمی خواهم وارد استراتژی عالی بشوم ولی شما باید به نقشه نگاه کنید و ببینید که برای کشور کوچکی مثل کشور ما چه خواهد شد اگر ما بدون امنیت واقعی به مرزهای قدیمی باز گردیم .

.....

ژنرال توفانیان : شما می دانید از لحاظ اصولی ما باید دارای یک اطمینان سیاسی در منطقه باشیم . آنگاه ما قادر خواهیم بود که همکاری خود را توسعه دهیم . چنین موافقتی با حکومت قبلی اسرائیل حاصل شده بود و با حکومت جدید (اندکی پس از روی کار آمدن کارتر) ما در ابتدا تا اندازه ای در تردید بودیم . برای اینکه ما نمی توانیم تهدیدی به امنیت کشور خود را بیرورانیم!

ژنرال وایزمن - شما می خواهید بدانید که ما بهترین کوشش خود را برای نیل به صلح انجام می دهیم . من مقصود شما را درک می کنم .

ژنرال توفانیان - نه تنها نیل به صلح . ما می خواهیم این اطمینان را داشته باشیم که البته ما می دانیم که شما از عهده جنگ بر می آئید - ولی -

این اطمینان وجود داشته باشد که قضاوت جهانیان
این باشد که شما طالب صلحید، و ما شکی در این
نداریم که اگر صلح باشد شما بهتر زندگی
خواهید کرد. دنیا باید قضاوت کند چه کسی
طالب جنگ است. شما آنرا نمی خواهید؟....."

حال، باز هم برای آنکه بیشتر در جریان حمایت‌های
سرنوشت‌سازی که اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی از خواست‌های بحق
اعراب بعهده گرفته بود و در راه تحقق آن شدیدترین حملات و هتاک‌ها
را از سوی همان "برادران مسلمان عرب" تحمل می‌کرد، قرار
گیریم کافی است اشاره کنیم که اگر تعهد جوانمردانه پادشاه
ایران با وعده تأمین نیازمندیهای نفتی اسرائیل نبود، هرگز
نیروهای نظامی اسرائیل از صحرای سینا و حوزه نفتی "ابورودین"
عقب نمی‌نشستند.

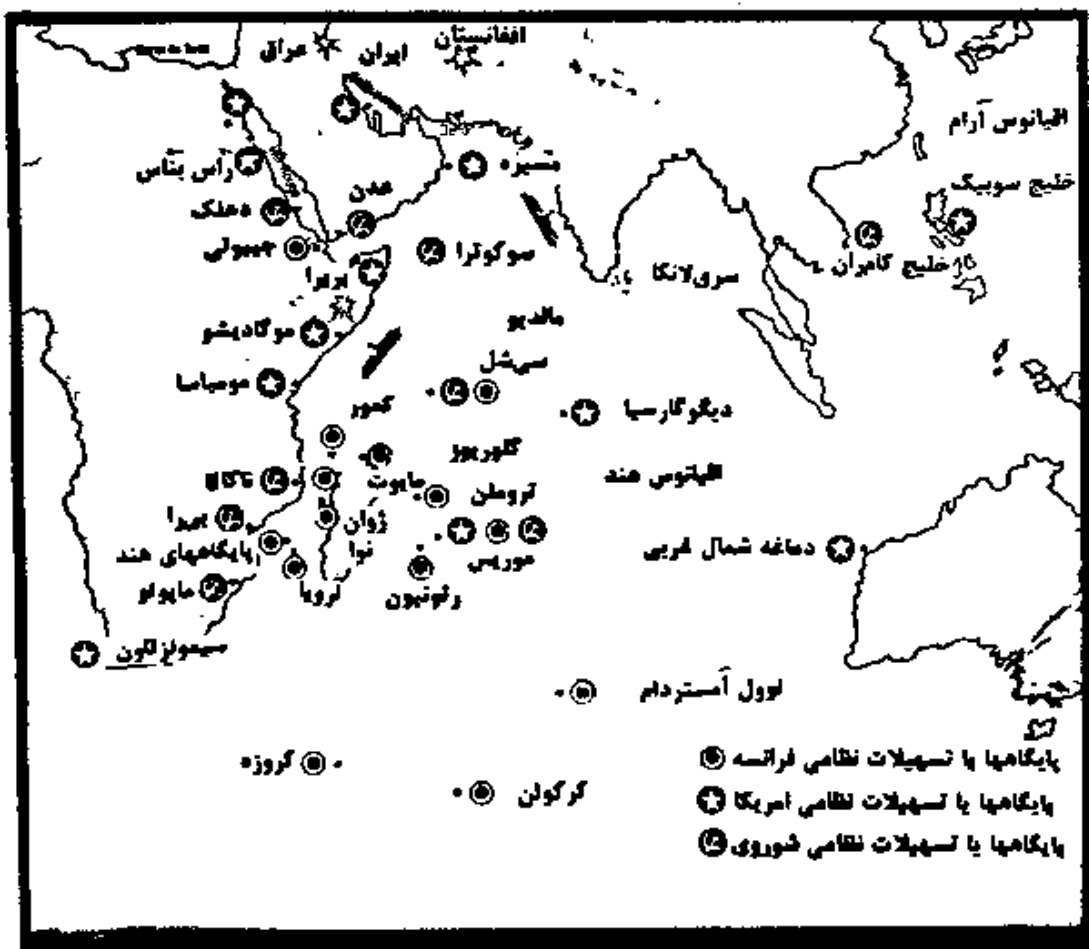
فرد هالیدی در کتاب دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری

در ایران می‌نویسد:

".....پس از سال ۱۹۷۵ که اسرائیل حوزه نفتی ابورودینی در
صحرای سینا را به مصریان بازگرداند، دولت ایران متعهد شد که
کلیه احتیاجات نفتی اسرائیل را تأمین کند و این تضمین دولت
ایران خود جزئی از معاهده سری میان مصر و اسرائیل بود که هنری
کسینجر وزیر خارجه وقت آمریکا مذاکرات مربوط به آن را بعهده
داشت....."

.....و به این ترتیب می‌بینیم که چگونه محمد رضا شاه
پهلوی، شاهنشاه ایران صادقانه‌ترین خدمات انسانی را به سرود

اعراب انجام داد و در حالی که تندروهای عرب لحظه‌ای از شمار
پردازی باز نمی ماندند ، زمین های به اصطلاح عربی را از زیر
چکمه های ستاره داود بیرون آورد ، به سود اعراب ، دشمنی
اسرائیل را برای خود خرید و همزمان اعراب و اسرائیل ، هر یک
در طریقی و بنحوی در سقوط او کوشیدند!



PARJAK BASHIRI

پایگاههای نظامی شرقی و غربی در
خلیج فارس و اقیانوس هند

نگاهی تا اقیانوس آرام

روز نهم اوت سال ۱۹۲۱ (۱۳۵۰) روزنامه لوموند چاپ پاریس به درج خبری اقدام کرد که همانروز خبرگزاری فرانسه از توکیو مخابره کرده بود . خبری که اگر مضمون آن تحقق می یافت هم ژاپن صنعتی برای همیشه از معرض تهدیدهای شرق و غرب دور می شد و هم ابر قدرت آسیائی - افریقائی ایران تولد می یافت . واقعهای که بهر تقدیر نمی توانست برای معماران سیاسی شرق و غرب و گولهای نفتی قابل تحمل باشد . به متن خبر مراجعه می کنیم :

.....توکیو - آژانس فرانس پرسی : از قرار اطلاع شرکت های ژاپنی که پالایشگاهها و پخش نفت را در داخل کشور در دست دارند و نفت خام مورد نیازشان به وسیله شرکت های بین المللی نفت تامین

می گردد، از قبول طرحی که دولت ژاپن و شرکت ملی نفت ایران تنظیم کرده اند، سرباز زده اند. هدف این طرح آن است که شرکت مختلطی از ایران و ژاپن تشکیل شود و به اکتشاف نفت در منطقه لرستان که در غرب ایران قرار گرفته است بپردازد. طبق این طرح، شرکت مزبور، هنگامی که بهره برداری از نفت این منطقه بسه اندازه کافی توسعه یافت، یک پالایشگاه و یک مجتمع پتروشیمی تاسیس خواهد کرد. در ۲۷ ماه ژوئیه بین موسسه ژاپنی بهره برداری نفت **JAPAN PETROLEUM DEVELOPMENT**، سازمان دولتی که با چهار موسسه ژاپنی (سه کی جین، موسسه بهره برداری از نفت شمال سوماترا، میتسو بیشی و میتسوئی) شریک می باشد و دولت ایران قراردادی منعقد گردید که طبق آن نخستین پایه ها و سبانی این شرکت نفتی مختلط بوجود آمد. نام این شرکت **IRAN-NIPPON Petroleum Inc.** خواهد بود. باید توجه داشت که در حال کنونی هیچ یک از چهار موسسه ژاپنی که با سازمان نفتی دولتی شریک می باشند، در کار بخش فرآورده های نفتی در ژاپن سهمی ندارند. برای این گونه رفتار و عکس العمل پالیسگران و شرکت های بخش فرآورده های نفتی در ژاپن نمی توان دلیلی اقامه کرد. چنین بنظر می آید که شرکت های بین المللی نفتی، که پالایشگاهها و شرکت های بخش ژاپنی از لحاظ تامین نفت مورد نیازشان به آنها وابسته اند، ایجاد شرکت نفتی مختلط ایران و ژاپن را با دیده نا مساعدی می نگرند، خاصه که چهارموسسه بزرگ این کشور نیز در این کار مشارکت دارند. این گونه مشارکت طبیعتاً جبهه های را که شرکتهای بزرگ می کوشند در برابر سازمان کشورهای صادر کننده نفت (اوپک) ایجاد نماید، تضعیف خواهند نمود....."

به این ترتیب بود که نخبگان مالی ژاپن نیز دو سال بعد به کمیسیون سه جانبه راکفلرها پیوستند تا بخاطر حفظ منافع خود یار و یاور صمیمی طراحان محدود کردن دموکراسی در جهان

باشند، غرب و شرق و به پیروی از آنها بسیاری دیگر از کشورهای جهان هرگز نتوانستند عمق صداقت‌های انسانی شاه را در هدایت کشورهای منطقه در آسیا و آفریقا و بخصوص در اقیانوس هند و همچنین کشورهای جهان سوم بسوی استقلال واقعی بپذیرند. بسیاری از پیشنهاد‌های شاه که متضمن استقلال، امنیت و حفظ صلح بود، بی آنکه از سوی حتی دشمنانش مردود اعلام شود یا ایراد کار سازی متوجه آن کنند، نادیده گرفته شد. حتی پیش از سال ۱۹۷۳ وی که می دانست به دقت چه می خواهد طرحها و پیشنهاد‌هایی را مطرح ساخت که به سود همه کشورهای منطقه بود و متاسفانه تحت القاعات غرب، همان کشورها از پذیرفتن این نظرات صلح جویانه سرباز زدند.

اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی در کتاب پاسخ به تاریخ

در این زمینه می نویسد:

".....در مقابل خطرات روز افزونی که منطقه ما را تهدید می کرد، بنظر من لازم آمد که یک سیاست مشترک همبستگی و همکاری میان کشورهای ساحلی خلیج فارس تدوین و اتخاذ شود تا بتوانند امنیت این منطقه حساس را تامین و تضمین نمایند. من عقیده داشتم که کشورهای ساحلی اقیانوس هند، یعنی ایران، پاکستان، هندوستان، بتگلادش، بیرمانی، مالزی، تایلند، سنگاپور، استرالیا و حتی زلاند والبه با کشورهای ساحلی شرق آفریقا باید مشترکا و متفقا امنیت این منطقه را تامین نمایند.....طبق پیشنهاد من می بایست پی از مطالعه دقیق مبادلات، نیازها و امکانات کشورهای عضو، برنامه های جامعی برای بازرگانی و همکاری میان آنها تنظیم و تدوین شود. بعنوان مثال، من اعلام کرده بودم که ایران حاضر است در زمینه صنعتی کردن هندوستان

و بهره برداری از منابع معدنی و اراضی کشاورزی آن ، تشریح مساعی و کمکهای لازم را معمول دارد. بدون آنکه این بازار مشترک تشکیل شده باشد، ما کمکهای اقتصادی قابل ملاحظه‌ای به بعضی از کشورهای آفریقائی ساحل اقیانوس هند انجام دادیم و حتی قدم فراتر نهاده و از کمک به کشورهای چون سنگال که در کنار اقیانوس اطلس واقع است و یا بعضی از ممالک داخلی قاره آفریقا ، دریغ نکردیم فراموش نکنیم که ایران از قاره آفریقا چندان دور نیست و فقط شبه جزیره عربستان و دریای احمر یا اقیانوس هند ما را از آن قاره جدا می کند . ایران نمی توانست نسبت به توسعه نفوذ کمونیم در قاره آفریقا بی اعتنا بماند. این توسعه در سه محور انجام می گیرد . محور نخست از لیبی به سوی چاد ، سودان و سومالی یعنی همان محور مدیترانه دریای احمر ، اقیانوس هند است . محور دوم در جهت ارتباط میان مدیترانه و اقیانوس اطلس است و محور سوم می خواهد قاره آفریقا را در حد آنگولا و موزامبیک به دو نیم قسمت نماید. حتی من این اندیشه را در سر پرورده بودم که ایران به تامین اعتبار مالی جهت ساختمان خط آهن سرتا شرق و غرب آفریقا کمک نماید باید مجدداً این نکته را یادآور شوم که محورهای نفوذی کمونیزم در آفریقا ، در جهت از بین بردن تعادل این قاره ترمیم شده‌اند و نشانه وجود و اعمال یک سیاست سوق الحیثی طویل‌المدت هستند که اگر به این نکته توجه نشود، فردا ، آفریقای نیاه تبدیل به آفریقای سیرخ خواهد شد. من عمیقاً عقیده دارم که تشکیل یک منطقه صلح و ثبات در اطراف اقیانوس هند ، می تواند باعث شود که دیگر ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی دخالتی در این منطقه نداشته باشند. پیشنهاد من قابل تحقق و منطقی بود. ولی آیا ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی می توانستند قبول کنند که این پیشنهاد بمرحله عمل در آید و حضور نظامی آنان در اقیانوس هند غیر لازم تشخیص داده شود؟"

حال برای آنکه بدانیم پادشاه ایران نگران بروز چه

نوع وقایعی در حوزه اقیانوس هند بود و یک درگیری در این منطقه و همچنین اقیانوس آرام چگونه می توانست برای ایران ، کشورهای منطقه خلیج فارس و حوزه اقیانوس هند و ژاپن - که قرار بود تامین کننده تکنولوژی ایران باشد - خطر آفرین باشد ، ناگزیر باید بفری در اقیانوس هند و اقیانوس آرام داشته باشیم و کمی دورتر از ایران تحلیلی در مناسبات جنگی دو ابر قدرت بعمل آوریم .

پرنس نرو دوم سیهانوک در ژوئن ۱۹۷۳ در جریان یک مصاحبه مطبوعاتی با اوریا نا فالاجی گفته است :

".....من همیشه گفته ام : توجه کنید، این مائوتسه تونگ و هوشی مین نیستند که آسیای جنوب شرقی را تهدید می کنند . اگر تمام هند و چین کمونیست شود، حتما از برکت مر آمریکا بوده است آمریکا و اشتباهاتش . آمریکا و اقتضای حاشی و جنایتهایش و امپریالیسمش !..... با برژنف گفتگویی داشتم بالاخره من از کوره در رفتم : " آقای برژنف رو راست صحبت کنیم . شما خوب می دانید که علت عدم امنیت ما وجود امپریالیسم آمریکا است . اگر شما مذاقت دارید ، چرا بما کمک نمی کنید که از خود در مقابل آمریکائی ها دفاع کنیم ؟ چرا آنها را مجبور نمی کنید که ما را راحت بگذارند و از امپراتوری آسیائی خود صرف نظر کنند؟..... آقای برژنف شما دو نفر هستید : آمریکا و اتحاد شوروی ! هر دو می خواهید آسیا و دنیا را به زیر یوغ خود بکشانید تا اختلافی پیش نیاید . می خواهید دنیا را نصف به نصف تقسیم کنید....."

دریادار رابرت لانگ ، فرمانده ناوگان آمریکا در اقیانوس

آرام و هند در اکتبر ۱۹۸۳ به خبرنگاران گفت :

".....تصور می‌کنم که منطقه اقیانوس آرام و اقیانوس هند ،
معلی است که احتمال برخورد با شوریها در آن بیش از نقاط دیگر
است . هر طرف که زودتر دستور آتش را دریافت کند، از مزیت
تاکتیکی زیادی برخوردار خواهد بود....."

واقعیت اینست که پس از پایان جنگ جهانی دوم تا
با امروز ، ایالات متحده امریکا بیش از ۳۰۰ پایگاه و تاسیسات
نظامی در منطقه اقیانوس آرام و آسیا ایجاد کرده است . یکی از
مزایای اصلی استراتژیکی که ایالات متحده امریکا نسبت به اتحاد
شوروی از آن برخوردار است امکان محاصره بلوک کمونیست با نیروهای
زمینی ، دریائی و هوائی است . گسترش و جابجا کردن این نیروها
بهر نقطه‌ای که ضرورت داشته باشد برای امریکا با توسل به این
پایگاهها و تاسیسات نظامی امکان پذیر است .

سکوهای اصلی برای قدرت نمائی امریکا با سلاحهای
کلاسیک دریائی جزایر یوکوسوکا و یوکوها ما در ژاپن ، پایگاههای
هوائی تکو در کره جنوبی ، کاونا ، (اکیناوا) ، اندرسون ونیز

پایگاه آپراهاربر در گوام و پایگاه دریائی سوبیک و پایگاه
هوائی کلارک در فیلیپین است .

فیلیپین که دارای ۷۱۰۷ جزیره است از سال ۱۹۴۶ اعلام
استقلال کرد و ظاهراً به عمر استعماری امریکا خاتمه داد اما هنوز
هم همچنان زیر سیوغ سلطه ایالات متحده امریکا بسر می‌برد . این
کشور ۵ میلیون نفری که ۸۵ درصد مردم آن باسواد هستند برای
امریکا پایگاههای را در بر دارد که نیروهای نظامی آن
می‌توانند از کوچکترین عملیات غیر عادی و جنگهای مخفیانه چریکی

تا اوج درگیری یک جنگ جهانی از آن استفاده کنند.

در سال ۱۹۵۹ با مبارزات پیر سر و صدائی که سناتور ناسیونالیست فقید فیلیپینی "کلارور گیتو" رهبری کرد، بموجب موافقت نامه "بولن سزانو" مدت اجاره پایگاههایی که در اختیار امریکا بود از ۹۹ سال به ۲۵ سال کاهش یافت و تصریح گردید که ایالات متحده نمی تواند بدون مشورت قبلی با دولت فیلیپین، موشکهای دوربرد هسته‌ای را به این کشور وارد کند.

صف آرائی مهیب جنگ افزارهای استراتژیک ضد زیردریائی ASW و تاسیسات C3I در فیلیپین با همه جارو جنگالهایی که در باره آن می شود، در واقع قسمتی از سیستم فرعی تسلیحات استراتژیک امریکا در اقیانوس آرام، و اقیانوس هند بشمار می رود. رشته درازتر در استرالیا، دیه گو گارسیا، بلائو، گوام، ماریاناس، کواجالین، اکیناوا و ژاپن قرار دارد. این شبکه عظیم مستقل از هرگونه کنترل‌های وضع شده توسط کشورهای میزبان عمل می کند.

"اون ویلکز" کارشناس سلاحهای زیر دریائی و استاد انستیتوی تحقیقات صلح در استکهلم در کتاب "ارزش های استراتژیکی فیلیپین" می نویسد:

".....در مجموع، تاسیسات ایالات متحده امریکا در فیلیپین قسمتی از مجموعه جنگ افزار استراتژیک امریکا در اقیانوس هند، اقیانوس آرام و حتی خلیج فارس است و برای یک حالت "حمله اول" می باشد.

برچینی این تاسیسات، ظرفیت امریکا را برای بهره‌راه انداختن جنگهای غیر هسته‌ای تهاجمی نیز کاهش می دهد. این

موضوع همچنین با لطمه زدن به توانایی امریکا برای آغاز یسک
تهاجم اتمی " پیشدستی کننده " به صلح جهانی کمک می نماید...."

از جمله ماموریت‌های عمده نظامی که توسط پایگاه‌های
فیلی پین اجرا می‌گردد، علاوه بر استفاده از آنها بعنوان سکوی
پرشی برای دخالت بوسیله نیروهای غیر هسته‌ای و نیز مکان‌هایی
برای جنگ افزارهای ضد زیر دریائی و اجزای تشکیل دهنده یک جنگ
افزار هسته‌ای استراتژیک، نقش آنها بعنوان مناطق آماده سازی
عملیات غیر عادی و جنگ‌های مخفیانه برای بی ثبات کردن حکومت
های نامطلوب و نیز برای فعالیت‌های سرکوبگرانه علیه سازمان
های باصلاح آزادیبخش ملی است. بعنوان مثال، به شهادت تاریخ
در سال‌های ۵۶ - ۱۹۵۵ عملیات سیا علیه جمهوری خلق چین از پایگاه
دریایی سوبیک انجام گرفت. برای حمایت از این طرح سازمان سیا
یکصد خانه مدرن و گران قیمت، یک ساختمان دفتری عظیم و یک
انبار بزرگ در پایگاه سوبیک احداث کرد. مسئولیت‌های " گروه
عملیات چین " شامل نظارت و پشتیبانی این واحدهای سیا بود. این
واحدها در سئول، در تایوان، هنگ‌کنگ و اکیناوا قرار داشت و
عملیات نفوذی، تبلیغاتی، چریکی، پروازهای عملیاتی و خدمات
لجستیکی از سوی آنها صورت می‌گرفت.

دو سال بعد در ۱۹۵۸، پایگاه کلارک بعنوان محل آماده
سازی برای عملیات سیا بمنظور تدارک هوایی چریک‌های راست‌گرای
مخالف حکومت سوکارنو در اندونزی مورد استفاده قرار گرفت، این
عملیات بیش از یک تدارک ساده هوایی بود و شامل بمباران و گلوله
باران واحدهای اندونزیائی در جزایر بیرونی این کشور نیز می
گردید. از این عملیات که جاه طلبانه‌ترین عملیات زمان صلح

نامیده شده تنها هنگامی چشم پوشی شد که یک خلبان نیروی هوایی آمریکا وابسته به پایگاه کلارک بوسیله حکومت اندونزی دستگیر شد و دخالت آمریکا در شورش اندونزی ثابت گردید.

در طول دخالت آمریکا در ویتنام، پایگاههای فیلیپین، جهت آموزش و توقف حمل و نقل برای "گروهان آزادی" و یا "عملیات برادرانه" مورد بهره‌برداری قرار گرفت. گروهان مذکور که زیر نظر سرهنگ ادوارد لندزدیل فعالیت می‌کرد دستهای از فیلیپینی‌ها بودند که در اواسط دهه ۱۹۵۰ به ویتنام اعزام شدند تا تحت پوشش یک سازمان بشر دوستانه خصوصی به آموزش محافظین کاخ رئیس‌جمهوری ویتنام جنوبی، سازمان دادن لژیون سربازان کهنه کار ویتنامی، کمک به نوشتن یک قانون اساسی، جستجو برای یافتن مامورانی با آینده‌چابوی بپردازند. در مراحل بعدی جنگ ویتنام پایگاه کلارک و سایر پایگاههای فیلیپین ظاهراً بعنوان پایگاه پشت‌جبهه برای ماموران سیا که در سایگون مشغول انجام وظیفه بودند مورد بهره‌وری قرار گرفت.

بطور کلی، فیلیپین یک مرکز منطقه‌ای برای امور ارتباطی سیا است و پایگاه کلارک چند سری تاسیسات مخابراتی و تجسی سیار را در خود جای داده است. از این پایگاهها علیه نیروهای مردمی فیلیپین نیز بارها و بدفعات استفاده شده است. سؤال و جوابی که توسط کمیته روابط خارجی سنای ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۶۹ انجام گرفت این گونه موارد را آشکار ساخت. در یک مورد هواپیماهای ۴۷ - C نیروی هوایی آمریکا، عکسبرداریهای هوایی از مناطق پوشیده از درختان "زامبالز" انجام دادند. در یک موقعیت دیگر، هلی‌کوپتر امریکایی مخابرات هوا به زمین

را با سربازان فیلی پینی برای شکار چریک‌های مخالف مارکوس فراهم کرد. در چندین مورد دیگر پرسنل پایگاه امریکابه‌نیروهای ضد شورشی فیلی پین وایلی از قبیل تفنگ‌های ۱۶-ام، مهمبات، کلاه خود و حتی جیره جنگی رسانید. اعضای کمیته روابط خارجی سنا در طول دیدار از فیلی پین و درست بعد از اعلام حکومت نظامی دریافتند که یک اسکادران از هواپیماهای اف-۵ فیلی پین با هدایت خلبانهای امریکائی ما موریت‌های بمباران علیه استحکامات ارتش چریکی NPA انجام داده‌اند. در اوایل دهه ۱۹۷۰ نیروهای ویژه ارتش امریکا (کلاه سبزه) از اکیناوا در خارج از پایگاه‌های امریکا، در معیت سربازان ارتش فیلی پین در ۱۲ استان علیه ارتش تازه خلق NPA فعالیت داشتند.

آگاهی‌های فزاینده در میان قشرهای عظیمی از مردم

فیلی پین نسبت به تهدیدهای جدی علیه حاکمیت ملی و نیز وجود فیزیکی امریکائی‌ها در فیلیپین سبب‌گردید تا در اواسط و اواخر دهه ۱۹۷۰ تحت فشار افکار عمومی جهان مقدماتی برای شرافتمندانه تر ساختن قراردادهای همکاری میان فیلی پین و امریکا فراهم گردد. تدارک مقدمات این قرارداد را که بزودی معلوم شد جز تنگ تر کردن حلقه نفوذ در فیلی پین معنای دیگری ندارد و یلیام سالیوان، سفیر بعدی امریکا در تهران فراهم ساخت. در اواخر دهه ۷۰ مقامات امریکایی به این نتیجه رسیده بودند که مارکوس تنها محافظ قابل اطمینان دو پایگاه امریکایی در شرایط پیدایش دو قطب‌سیاسی میان یک هیات حاکم متحد امریکا و یک جنبش ناسیونالیستی مخالف در حال رشد است. آقای سالیوان که در جریان ما موریت خود در تهران پیوسته دم از رعایت حقوق بشر می‌زد سعی

می کرد تا با مخالفان محمد رضا شاه پهلوی تماس برقرار کند، در ماوریت فیلی پین شیوه‌ای متضاد انتخاب کرده بود، او نه تنها کوشید تا فیلی پین و مارکوس از دریافت یک کمک ۵۰۰ میلیون دلاری بخاطر مخالفت‌های کنگره در زمینه عدم رعایت حقوق بشر در فیلی پین محروم نماند، بلکه فراموش می کرد که "حبه دموکراتیک ملی فیلی پین" از ۵۰ میلیون نفر جمعیت این کشور ۹ میلیون نفر عضو رسمی دارد و بازوی نظامی آن در ۵۶ استان از ۷۱ استان فیلی پین در حال فعالیت علیه مارکوس و امریکا هستند!

به طرزی باور نکردنی باز هم ریسه این بازیهای سیاسی در فیلی پین از دانشگاه "جرج تاون" ایالات متحده امریکا آب می خورد. بونیک کارلسون، کارشناس پایگاه‌های امریکائی در فیلی پین که وابسته به مرکز دانشگاهی جرج تاون در امور مطالعات استراتژیک و روابط بین الملل است در گزارشی برای پنتاگون که در مجله "راهنمای دفاعی" چاپ امریکا، در تاریخ اکتبر ۱۹۸۳ نوشته، یادآور می شود که:

".....حفظ پایگاه‌های امریکائی در فیلی پین با جلوگیری از روی کار آمدن هر جنبش آزادیبخش ملی در فیلی پین مترادف گشته است. با توجه به این حقیقت استراتژیک است که مفاد موافقت نامه ۱۹۶۹ دال بر شرکت سربازان امریکائی در عملیات امنیتی خارج از محدوده پایگاه‌ها دارای اهمیت نگران کننده‌ای می گردد. یک نیروی امنیتی ایالات متحده نه تنها تشکیل دهنده یک کمر بند امنیتی علیه چریک‌های می باشد که بطور روز افزون نفوذ سیاسی خود را بر مناطق اطراف پایگاه‌ها سخت تر می گردانند، بلکه بطوری که "جورج کاهن" متخصص برجسته دانشگاه کورنل در امور آسیای جنوب شرقی هشدار می دهد، می تواند بهانه‌ای برای دخالت

بیشتر مربازان امریکائی کرده....."

حال در تحلیل خود پا را از فیلی پین فراتر می گذاریم. در سیستم پایگاههای امریکائی در اقیانوس آرام و هند پایگاههای جزایر گوام نیز قرار دارد که با ۱۴ بمب افکن ب ۵۲ و یک ایستگاه پیشرفته برای موشکهای اتمی حائز اهمیت خاص است. امریکا با هواپیماهای " پی ۳ سی." که در پایگاههای گوام - ژاپن - فیلی پین ، اوکیناوا ، دیه گو گاریا و سنگاپور دارد می تواند با موشکهای بالستیکی که از زیر دریائی ها شلیک می شود مقابله کند. پس از سقوط ایران شاهنشاهی و مدفون شدن پیشنهاد شاه و قطعنامه سازمان ملل متحد برای غیر اتمی ماندن حوزه خلیج فارس و اقیانوس هند ، هم اکنون ۴۱ زیردریائی با سوخت اتمی در اقیانوس آرام و هند فعالیت دارند و بموجب نوشته لوموند دیپلماتیک در اکتبر ۱۹۸۲:

"..... این زیردریائی ها مجهز به نارنجک های اتمی و اژدرهایی هستند که با یک سیستم بسیار پیشرفته ردیابی و مراقبت دستگاههای صوتی " سوزوس " هدایت می شوند و در قعر اقیانوس در نقاط خاص استقرار یافته اند....."

هدف استراتژیک نیروی دریائی امریکا مسدود کردن راه نیروی دریائی شوروی و تبدیل آن به یک جزیره منزوی است. بموجب همان نوشته لوموند دیپلماتیک طبق اظهار ستاد نیروی دریائی امریکا ، شوروی ها نتوانسته اند هیچیک از دوهزار مأموریت گشتی این زیردریائی ها را که مجهز به موشکهای بالستیک هستند ردیابی

کنند در صورتی که امریکا توانسته است خروج کلیه گشتی های زیر دریائی مشابه شوروی را ردیابی کند . در میان مهمترین تاسیسات ردیابی و هدایت می توان از ایستگاههای " نورث وست کاپ " در استرالیا و " یوزامی " در ژاپن و " سان میگوئل " باز هم در فیلی پین نام برد .

نکته شگفتی برانگیز اینست که پس از سقوط ایسران شاهنشاهی در سال ۱۹۷۹ هم ایالات متحده امریکا و هم اتحاد جماهیر شوروی بسرعتی باور نکردنی کوشیده اند قدرت هوائی ، دریائی ، اتمی خود را در منطقه پیش از گذشته افزایش دهند . برای نمونه کافی است بگوئیم که عده پرسنل نیروی دریائی امریکا در این منطقه از ۱۴۰ هزار نفر در سال ۱۹۷۸ به ۱۴۷ هزار نفر در سال ۱۹۸۳ افزایش یافته است .

" جان لمن " وزیر دریا داری دولت ریگان " برتری بی چون و چرای دریائی بر هر قدرت یا مجموعه ای از قدرت ها را برای حفظ منافع حیاتی امریکا در مقیاس جهانی " توصیه می کند و با حمایت رونالد ریگان تاکید می کند که " نیروی دریائی امریکا بصورت چشمگیری تعرضی خواهد بود و این قدرت تعرضی به شکل وسیع تری میان عناصر مختلف ناوگان دریائی توزیع خواهد شد ، اگر ما را به مبارزه طلبیده و یا حقیر بشمارند قادر خواهیم بود هررقیبی را به قعر دریا بفرستیم زیرا هدف استراتژیک نیروی دریائی مسدود کردن راه نیروی دریائی روسیه و تبدیل اتحاد شوروی به یک جزیره منزوی است " .

طی دو سال ۱۹۸۱ و ۱۹۸۳ تعداد واحدهای دریائی از ۴۷۹ به ۵۰۶ فروند افزایش یافته و در سال ۱۹۸۸ این تعداد بسه ۶۱۰

خواهد رسید. بموجب نظراتی که در واشنگتن پذیرفته شده بحساب می آید، شوروی را باید در محل مشخصی به مانشور واداشت و سپس آنرا غرق کرد. بر حسب این نظریه، بهنگام جنگ، ایالات متحده و ژاپن به آسانی می توانند ۵ تنگه موجود در دریای ژاپن را که عریض ترین آنها بیش از ۱۶۰ کیلومتر نیست مین گذاری کنند و از نفوذ روسها پیشگیری بعمل آورند.

در جبهه مقابل، اتحاد جماهیر شوروی نیز ساکت ننشسته و روز بروز در تقویت بهترین هواپیماهای تعرضی خود می کوشسد. مسکو با اذعان به ضعف در پهنه دریا کوشیده است قدرت تعرض هوایی خود را گسترش دهد. بمب افکن های سنگین، "بیر" و همچنین هواپیماهای مدرن "باگ دار" و "باگ فایر" هرماه به تعداد بیشتری تولید و در صف آرائی قرار می گیرد. وجود اتحاد شوروی در منطقه را نیز نباید نادیده انگاشت و تاریخ را نیز نباید فراموش کرد. این همان منطقه ای است که امریکا در آن با "اراده ویتنامی" روبرو شد. نیروئی بیشتر از کل ارتش ایران در زمان شاهنشاه آریامهر به آن اعزام کرد و در پایان شکست خورده و سر افکنده با یکصد و بیست هزار کشته امریکائی از آن خارج شد. متحد دیگر امریکا، فرانسه نیز خاطرات خوبی از حضور نظامی در منطقه اقیانوس هند و اقیانوس آرام ندارد.

.... و اینها همه، برای محمد رضا شاه پهلوی کسه

چشم اندازش بر عصر تمدن بزرگ بود مایه نگرانی عمیق می شد. دیده

گوگاریا این پایگاه مهیب امریکائی تا خلیج فارس فقط ۳۷۰۰

کیلومتر فاصله دارد و پایگاههای امریکائی در فیلیپین بعد از سقوط ایران شاهنشاهی برای اجرای عملیات شکست خورده طبن بمنظور

نجات جان گروگانهای امریکائی مورد استفاده قرار گرفته بود. بنا بر این در عصر تمدن بزرگ (۱۹۹۰) فاصله ها از این هم کمتر می شد و شاه می خواست حداقل اقیانوس هند را از این مجادلات بدور نگاه دارد. ژاپن در مدخل اقیانوس آرام با صدور تکنولوژی به ایران و دریافت نفت از ایران برای عصر تمدن بزرگ اهمیت ویژه ای برای ایران می یافت. شرکت مختلط نفت ایران و ژاپن بهمین دلیل می بایست تشکیل شود و شاید بهمین دلیل از سوی نخبگان مالی ژاپن و غولهای نفتی پذیرفته نشد.

فرد هالیدی در کتاب دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری

در ایران می نویسد:

".....ایران در قاره آسیا موقعیت استراتژیک مهمی دارد زیرا از جهات اقتصادی و نظامی یکی از نیرومندترین کشورهای سرمایه داری میان اروپای غربی و ژاپن است. عربستان که از ایران بسیار ثروتمند تر است، نه جمعیت ایران را دارد، نه استعداد بالقوه نظامی آنرا..... شگفت انگیز نیست که دامنه فعالیت های ایران همراه با افزایش قدرت آن توسعه پیدا کرده است.... دولت ایران پیوندهای اقتصادی خود را در سطح دولت با کشورهای هندوستان، بنگلادش، کره جنوبی، فرمز اندونزی توسعه داد. یک منطقه جدید فعالیت بالقوه ایران منطقه اقیانوس هند است ولی البته هنوز معلوم نیست که دولت ایران و نیروی دریایی که با مشکلات جدی مواجه است، چگونه می تواند نقشی واقعاً مهم و قابل توجه در دهه ۱۹۸۰ در این منطقه بازی کنند. در چهار چوب این دو " استراتژی اقیانوس هند"، دولت ایران همکاری اقتصادی و نظامی خود را با آفریقای جنوبی - که اورانیوم از آن کشور دریافت کرده - توسعه داده و در جزیره موریس، تسهیلات ویژه نیروی دریایی بدست آورده است....."

اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی در کتاب بسوی تمدن

بزرگ می نویسد :

".....در زمینه منطقی ، ما خواستار اعلام مناطق صلح و عادی از سلاحهای هسته‌ای در تمام جهان ، بخصوص در دو منطقه خاور میانه و اقیانوس هند هستیم و در این هردو مورد فعالانه اقدام کرده‌ایم . اعلام منطقه خاور میانه از طرف سازمان ملل متحد به عنوان منطقه عاری از سلاحهای هسته‌ای اصولاً به پیشنهاد ما صورت گرفت و در تدوین قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد دایر بر اعلام اقیانوس هند بعنوان یک منطقه صلح نیز ایران شرکت موثر داشت . علاوه بر این کشور ما به عضویت کمیته‌ای که بموجب این قطعنامه برای نظارت در اجرای مفاد آن تشکیل شده برگزیده شده است در این مورد ما خواستار آن هستیم که اقیانوس هند از رقابت های دولتهای بزرگ بدور باشد و امنیت و دفاع از آن صرفاً به عهده کشورهای خود منطقه گذاشته شود"

در سال ۱۹۷۳ ، درست همزمان با تشکیل کمیسیون سه جانبه ، پادشاه ایران پیشنهاد دیگری را نیز در سطح جهانی مطرح کرد که بجای اقبال نسبت به اصول انسانی آن ، به ایجاد ترس و وحشتی عمیق در کارتلها و کمیسیون سه جانبه و از طریق آن کشور های صنعتی منجر شد و سرنگونی ایران را در اولویت خاص قرارداد . محمد رضا شاه پهلوی درباره این پیشنهاد که بمنزله شلیک تیر خلاص کارتلها بود در کتاب پاسخ به تاریخ می نویسد :

".....من در سال ۱۹۷۳ پیشنهاد کردم که دوازده کشور صنعتی عمده جهان به دوازده کشور عضو اوپک ملحق شوند و به اشتراک

صندوق بین المللی کمکهای اقتصادی را بوجود آورند و هر یک ۱۵۰ میلیون دلار سرمایه آنها تقبل نمایند. بر پایه پیشنهاد من می بایست دوازده کشور از ممالک جهان سوم نیز در شورای این صندوق شرکت داشته باشند تا متفقا به طرحهای پیشنهادی ممالک در حال توسعه رسیدگی شود و تاکید کرده بودم که باید به اولویت طرحهایی که به استقلال اقتصادی این کشورها کمک می کند ، توجه بیشتر به عمل آید بر اساس نظر من ، بانک جهانی ترمیم و توسعه و صندوق بین المللی پول می بایست به عنوان مشاور قنی و عامل انجام و تسهیل سرمایه ، سرمایه گذاریها ، با صندوق همکاری نمایند و با اتکا به منافع آن وامیای بیست ساله با نرخ سالیانه ۲/۵ درصد در اختیار کشورهای در حال توسعه قرار دهند از دیدگاه من این صندوق می بایست با بی طرفی کامل سیاست عمل کند و امکانات خود را در اختیار همه کشورهای نیازمند ، بدون توجه به نظام حکومتی آنان ، قرار دهد . چنین بازمانی می توانست در حقیقت یک بنیاد جهانی و تعاونی همکاریهای بین المللی باشد. این پیشنهادها در چهار جوبیک طرح بین المللی به منظور حل بحران جهانی نیرو ارائه شده بود که متاسفانه نه کشورهای صنعتی با آن موافقت کردند و نه کشورهای عضو اوپک ، بی شبهه این طرح شجاعانه و ابتکاری بود ، اما تخیلی و دور از واقع بینی نبود روشن است آنهایی که پیوسته در جستجوی ناسامانی جهانند ، نسبت به این طرح نظر خوبی نداشتند"

حال شاید بتوان معانی تازه ای را از دیباچه کتـاب

پاسخ به تاریخ دریافت ، آنجا که پادشاه ایران می نویسد :

".....آرزوی من این بود که آینده ملت ایران افتخار آمیز ، سعادت مند و پر رونق باشد ، آینده ای فراخور تاریخ چند هزار ساله کشورم که همواره یکی از سازندگان اصلی تمدن جهانی بوده است آرزو داشتم آرزو داشتم که نسلهای آینده ملت من ، با سر

بلندی و غرور ، مقام والائی را که شایسته آنان است در خانواده بزرگ انسانی بدست آورند و نقش و مسئولیت خود را در جهان ایفا کنند امیدوار بودم در تمام مدت پادشاهیم ، من فقط به خاطر این آرمان بزرگ زیستم و کوشیدم . آرمانی که در شرف تحقق یافتن بود. برای رسیدن به این آرمان بزرگ ، به سختی کوشیدم ، با دشواریها و موانع بسیار مبارزه کردم ، با توطئه ها و تحریکات فراوان مواجه شدم ، با شرکتهای بزرگ و توانای خارجی و کارتلهای چند ملیتی ستیز کردم ، حال آنکه بسیاری از مشاورانم مرا از این مبارزه بر حذر می داشتند

"باب متینگ " اندکی پس از سقوط ایران شاهنشاهی طی مقاله‌ای در مجله " نیو افریکن " که ترجمه فارسی آن بنقل از روزنامه یامداد در مجله خواندنیها بتاريخ ۲۹ اردیبهشت ما ۱۳۵۸ چاپ شده ، می نویسد :

".....در پی انقلاب ایران رویای دراز مدت آفریقا در مورد حفظ اقیانوس هند بعنوان منطقه‌ای صلح آمیز و دور از خطر حملات اتمی بیش از پیش بعید و محتمل می نماید. اتخاذ سیاست های جدید آمریکا در قبال ایران بعد از شاه این موضوع را تقویت می کند . آمریکا و شوروی پیش از سقوط شاه توانسته بودند در مذاکرات خود مبنی بر کاهش تسلیحات در اقیانوس اطلس به پیشرفت هائی نایل شوند ، اما بحران ایران توازن دفتر تشکیلاتی کارتر را در جهت اتخاذ روش فعالتری بهم زده است و باعث شد که اقدامات غیر نظامی کردن اقیانوس هند به تمویق بیفتد"

پیروزی شاه بر آمریکا

بی شبهه نمی توان در زمینه یک تحقیق همه جانبه در باره ایران، همسایه شمالی، یعنی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی رانا دیده گرفت. تاریخ روابط ایران با روسیه تزاری - بخصوص پس از آغاز سلطنت پتر کبیر - و با دولت اتحاد جماهیر شوروی بر شار از تشنج، نا بنامانی، میل به تجاوز، شوق مقاومت، حمله، جنگ، جدائی و تجزیه است. توسعه طلبی روسیه تزاری در عمر حکومت شوراها جای خود را به نوعی تازه از استعمار کمونیستی داد و ایران از رهگذر این همسایگی رنج و مصائب بسیاری را تحمل کرد. در طول روابط دو قرن اخیر، تنها از سال ۱۹۶۲ بود که بهمت اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی روابط حن همجواری میان دو کشور

برقرار گردید و علیرغم همه توطئه‌های بین‌المللی و شک و سوءظنی که دیپلماسی دو کشور را در نگرانی نگاه می‌داشت فصلی بلند از صمیمانه‌ترین همکاری‌های فرهنگی، صنعتی، علمی، نظامی و اقتصادی میان روابط دو کشور آغاز گردید.

وقتی سخن از روابط ایران با اتحاد جماهیر شوروی به میان می‌آید، بی‌درنگ باید برای دستیابی به یک نتیجه روشن تفاوت‌هایی میان دولت شوروی، حزب کمونیست شوروی و کمونیسم بین‌الملل قایل شد و تنها در صورت اتخاذ چنین شیوه‌ای است که می‌توان راز و رمز روابط ایران با اتحاد جماهیر شوروی را بدست آورد. این اصول بدقت همان چیزی است که تهران نیز از سال ۱۹۶۲ در روابط خود با مسکو در نظر داشته است. کافی است اشاره کنیم در طول تمام سال‌هایی که تهران و مسکو دارای بهترین روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بودند و روابط در سطح دو دولت ایران و شوروی به بهترین سطح رسیده بود، حزب کمونیست شوروی و کمونیسم بین‌الملل با در اختیار داشتن دو فرستنده رادیوئی همه شب‌حملاتی را به پادشاه ایران و پیشرفت‌های ایران انجام می‌دادند که با خط تبلیغاتی رادیو مسکو مقابرت داشت. حزب کمونیست شوروی همچنان به حمایت از حزب منحل شده و رهبران آن ادامه می‌داد و کمونیسم بین‌الملل ایجاد گروه‌های جدید کمونیستی را چه در داخل ایران و چه در خارج مورد تشویق و پشتیبانی قرار می‌داد.

بنابراین بررسی فعالیت‌های حزب کمونیست شوروی و

کمونیسم بین‌الملل را به فرصت دیگری که گروهها و دستجات مخالف شاه مطرح است حواله می‌کنیم و در این بخش روابط رسمی دو دولت دستاوردهای این همکاری را مورد تحلیل و تجزیه قرار می‌دهیم.

پس از سقوط دولت دکتر محمد مصدق تلاش‌هایی از سوی ایران و شوروی بعمل آمد تا اختلافات مرزی دو کشور حل و فصل گردد. در ادامه این تلاشها در دوم دسامبر ۱۹۵۴ موافقتنامه‌ای درباره حل و فصل مسائل مرزی و مالی میان شوروی و ایران در تهران امضا شد. بموجب این موافقتنامه اختلاف نظر در مورد مسائل مرزی که مدتها میان دو کشور وجود داشت برطرف گردید. در این موافقتنامه پیش بینی شده بود که کمیسیون مختلطی از جانب ایران و شوروی برای نشانه گذاری و تجدید نظر در نشانه گذاری پیشین خطوط مرزی میان دو کشور تشکیل گردد. در آغاز سال ۱۹۵۷ کمیسیون مختلط در این زمینه مأموریت خود را بپایان رسانید و با حل و فصل همه مسائل مرزی اعلام گردید که از آن تاریخ هیچیک از دو کشور نسبت به یکدیگر هیچگونه ادعای سرزمینی و مرزی ندارند. در آوریل همین سال موافقتنامه‌ای میان شوروی و ایران در مورد تبادل کالا در سالهای ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۰ امضا رسید. در اوت ۱۹۵۷ موافقتنامه دیگری درباره تهیه طرحهای مقدماتی برای استفاده مشترک بر پایه حقوق برابر از مناطق مرزی رودخانه‌های ارس و اترک برای آبیاری و تولید نیروی برق در تهران امضا شد. پس از انقلاب ژوئیه ۱۹۵۸ در عراق و همزمان با روزهایی که دولت دکتر منوچهر اقبال درصدد انعقاد یک قرارداد مشترک با ایالات متحده آمریکا بود، روابط دو کشور ایران و شوروی بشدت تیره شد و حملات تبلیغاتی متقابل آغاز گردید. دکتر منوچهر اقبال بخاطر انحلال حزب توده پس از تیراندازی ناصر فخرآرایی به شاه پیوسته در معرض حملات دولست شوروی قرار داشت. این روابط تیره حتی پس از استعفای دکتر منوچهر اقبال از مقام نخست وزیری و تشکیل دولت دکتر علی امینی

که آشکارا متهم به تحت‌المایگی امریکا بود ادامه داشت. بعدها فاش شد که در اوج بحران موشکی کوبا و مقابله تهدید آمیز اتمی کندی - خروشچف، شوروی قصد داشته است که یکبار دیگر به اشغال نظامی ایران دست بزند.

این اطلاعات بر اساس اسناد "پنکووسکی" فاش شد و بروزگار خود سر و صداهای فراوانی برانگیخت. وجود دکتر علی امینی در راس کابینه می توانست چنین فاجعه‌ای را ببار آورد اما در ۱۵ سپتامبر ۱۹۶۲ شاه که ابعاد خطر را دریافته بود به مقامات کرم‌لین قول داد که: " دولت ایران سرزمین خود را در اختیار هیچیک از دول خارجی برای ایجاد پایگاه موشکی از هر نوع که باشد نخواهد گذارد."

م.س ایوانف در کتاب تاریخ نوین ایران می نویسد:

"..... هنگام تبادل یادداشت‌ها، وزیر امور خارجه ایران بطور شفاهی رسماً اعلام داشت که دولت متبوعه وی اجازه نخواهد داد که ایران وسیله تجاوز علیه سرزمین اتحاد شوروی گردد. در یادداشت اتحاد شوروی ذکر شده بود که دولت اتحاد شوروی این تضمین دولت ایران را با رضایت مندی می پذیرد....."

ایران هنگامی به ارسال این یادداشت تفاهم اقدام کرد که دولت امینی در اوت ۱۹۶۲ مستعفی شناخته شد و کابینه امیر اسدالله علم آغاز بکار کرد.

به این ترتیب روابط تیره تهران - مسکو از میان رفت و از آن پس تا زمان پیروزی انقلاب خمینی لحظه به لحظه مناسبات رو به بهبودی در روابط دو کشور پدیدار شد.

در پایان سال ۱۹۶۲ استوارنامه‌های مصوبه مربوط به

موافقت نامه درباره ترانزیت و همچنین قرارداد مربوط به رژیم مرزی و ترتیب حل و فصل اختلافات و تصادفات مرزی که در ۱۴ ماه مه سال ۱۹۵۷ امضا شده بود، بین دو کشور مبادله گردید. روز ۲۷ ژوئیه ۱۹۶۳ نخستین قرارداد همکاری اقتصادی و فنی با امضا رسید. در این قرارداد همکاری ایران و شوروی در ساختمان تاسیسات هیدروتکنیک، ایجاد سد، دو نیروگاه هر یک با قدرت ۲۲ هزار کیلو وات در منطقه مرزی رود ارس و همچنین ساختمان سد در منطقه گردیز - اعلان رود پیش بینی شده بود. در قرارداد ۲۷ ژوئیه، همکاریهای ایران و شوروی در لای روبی آبهای ساحلی دریای خزر در بندر پهلوی، ساختمان تاسیسات صنایع ماهی، همچنین ایجاد یازده سیلو بسا ظرفیت کلی ۸۰ هزار تن پیش بینی شده بود. در سال ۱۹۶۶ قرارداد برقراری ارتباط هوایی میان ایران و شوروی بسته شد.

توافقی که در سال ۱۹۶۵ میان دو کشور درباره ساختمان کارخانجات ذوب آهن آریامهر در اصفهان، کارخانه ماشین سازی در اراک و لوله گاز مرتاسری ایران بعمل آمد و قرارداد آن در ۲۱ ژانویه سال ۱۹۶۶ با امضا رسید در راه توسعه همکاریهای اقتصادی ایران و شوروی اقدام بسیار مهمی بود. در تعقیب این قرارداد لوله انتقال گاز در سال ۱۹۷۰ مورد بهره برداری قرار گرفت. مرحله نخست کارخانه ذوب آهن در پایان سال ۱۹۷۱ به پایان رسید و نخستین فرآورده چدن را تولید کرد و سپس در سال ۱۹۷۳ مورد بهره برداری واقع شد. کارخانه ماشین سازی اراک در ۱۹۷۲ بکار افتاد. در ماه مه ۱۹۷۰ ارتباط تلفنی مستقیم تهران - مسکو برقرار شد و در اکتبر همین سال قرارداد تاسیس ۸ آموزشگاه حرفه‌ای در ایران با امضا رسید. روز پانزدهم مارس سال ۱۹۷۳ میان دو کشور موافقت

نامه‌ای در مورد افزایش ظرفیت تولیدی کارخانجات ذوب آهن آریا مهر تا ۴ میلیون تن فولاد در سال بسته شد. در اکتبر همین سال د و کشور موافقت کردند که تاسیسات ساختمان نیروگاه حرارتی با ظرفیت ۶۰۰ هزار کیلو وات برق در ساعت در اهواز ایجاد گردد.

محمد رضا شاه پهلوی در کتاب پاسخ به تاریخ می نویسد:

".....هدف اصلی من در سیاست خارجی این بود که ایران —————
بهترین روابط را با کلیه کشورهای همسایه و هم مرز داشته باشد.
من در این زمینه توفیق یافتم زیرا مانند هر نظامی با وجدان از
جنگ نفرت دارم و صلح را برای کشور خود واجب می دیدم
خوشبختانه ما توفیق یافتیم کلیه مسائل فیما بین را با اتحاد
جماهیر شوروی بخوبی حل و فصل کنیم. از جمله این مایل، یکی
اختلافات مرزی بود و دیگری چگونگی تقسیم آب رودخانه ارس که طبق
حقوق بین المللی بر اساس پنجاه و پنجاه به انجام رسید. براساس
توافق، دو کشور مشترکا سد بزرگی بر روی رودخانه ارس بنا کردیم
که هم مقادیر قابل ملاحظه‌ای برق تولید می کند و هم منطقه وسیعی
را آبیاری می نماید. برنامه‌های مشترک دیگری هم در این زمینه
طرح ریزی شده بود که می بایست سر انجام تولید مشترک برق از
تاسیسات سد ارس به یک میلیون کیلو وات در ساعت برسد. حجم
مبادلات بازرگانی ما با اتحاد جماهیر شوروی نوسانی قابل
ملاحظه و این کشور یکی از طرفهای عمده تجارت خارجی ایران بود.
بر اساس فروش و صدور گاز ایران به اتحاد شوروی، این کشور در
شرایط رضایت بخشی مجتمع عظیم ذوب آهن ایران را بنا کرد. فراموش
نکنیم که در زمان ریاست جمهوری ژنرال آیزنهاور، امریکائی‌ها
از قبول تقاضای ایران برای احداث یک مجتمع ذوب آهن سرباز زده
بودند. روسها همچنین در زمینه اکتشافات و بهره برداری معادن
آهن و ذغال سنگ در جنوب خراسان و در استان کرمان به ماکمکهای
شایانی کردند. بالاخره باید گفت که قسمتی مهم از صادرات و واردات

ایران به اروپا از طریق خطوط آهن اتحاد شوروی انجام می گرفت.
افزافه می کنم که ما معادل چند صد میلیون روبل وسائل نظامی و جنگ
افزار از اتحاد جماهیر شوروی خریداری کردیم....."

بهر تقدیر ، بدنیال همکاریهای اقتصادی و فنی، توسعه
روابط فرهنگی و علمی دو کشور نیز گسترش یافت . در ۲۲ اوت سال
۱۹۶۶ موافقت نامه‌ای درباره روابط فرهنگی میان ایران و شوروی
امضا شد که بموجب آن هر دو جانب متعهد شدند که به تماسها و
ملاقاتها میان شخصیت‌های فرهنگی و علمی دو کشور کمک کنند.

نکته جالب اینکه بمناسبت برگزاری جشن های دو هزار و
پانصدمین سال شاهنشاهی ایران ، اتحاد شوروی در شهرهای مسکو،
لنینگراد و سایر مراکز علمی و فرهنگی کنفرانسهای علمی در زمینه
تجلیل از شاهنشاهی ایران تشکیل داد و ایران نیز در مقابل با
اعزام یک هیات نمایندگی در مراسم صدمین سالروز تولد لنین به
تجلیل از بنیانگذار لنینسیم پرداخت .

در تعقیب روابط حسنه ایران و شوروی ، مناسبات
دیپلماتیک ایران و کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی نیز بمرحله
سازنده‌ای رسیده بود و ایران با رومانی ، چکسلواکی ، بلغارستان،
مجارستان ، لهستان و یوگسلاوی دارای روابط فرهنگی ، اقتصادی،
علمی و بازرگانی پر ثمری بود.

در دسامبر ۱۹۷۲ روابط سیاسی میان ایران و آلمان
شرقی برقرار گردید و از آن پس در استعداد روابط تازه برقرار
شده همکاریهای میان دو کشور صورت گرفت . در آوریل ۱۹۶۷ ایران
روابط سیاسی خود را با کوبا که تازه در فوریه سال ۱۹۵۷ برقرار

شده بود زیر عنوان مداخله کوبا در امور داخلی ایران قطع کرد .
فیدل کاسترو در این سال در جریان بیست و پنجمین کنگره حزب
کمونیست شوروی در مسکو با هیاتی که از سوی حزب منحل توده‌راهی
این کنگره شده بود ملاقات و از آنها حمایت کرد .

یادآوری این نکته ضروری است که علیرغم تلاشهای بسیار ،
نویسنده تا بهنگام نوشتن این‌طور هیچ نشانه‌ای از دخالت اتحاد
 جماهیر شوروی سوسیالیستی در بقوط شاهنشاهی ایران و بقسـدرت
رماندن آیت‌الله روح‌الله خمینی بدست‌نیاورده است و ظاهراً
آنچه از بابت همکاری دولت شوروی با حکومت آیت‌الله ها پس از
پیروزی انقلاب دیده می‌شود ناشی از بجریان انداختن دوباره پیرونده
گناهان روسی شاه است که سهم عمده‌ای از این کوشش متوجه حزب
کمونیست شوروی و کمونیزم بین‌الملل می‌گردد .

" سایروس ونس " وزیر امور خارجه دولت کارتر و یکی
از اعضای موثر کمیسیون به‌جانبه در کتاب خاطرات خود موسوم به
" انتخاب دشوار " نتوانسته از ذکر این واقعیت چشم‌پوشد و می
نویسد :

"..... ما دلایل و اطلاعات محکمی درباره دخالت شوروی در
تظاهرات بر ضد شاه نداشتیم ، هر چند تردیدی وجود نداشت که
کمونیست‌ها قصد بهره برداری از این آشوب را دارند . چنین بنظر
می‌آمد که ناآرامی و آشوب رو به گسترش در ایران محصول تلاش
شوروی یا کمونیست‌های محلی نیست....."

صرفنظر از آنکه ونس نیز حساب دولت شوروی را از حساب
کمونیست‌ها جدا نگاه می‌دارد ، این اعتراف آنهم از سوی وزیر
امور خارجه‌ای رژیم که پای شوروی را در هر ماجرای بین‌المللی

بمیان می‌کشد ، بخوبی یادآور این واقعیت است که مقامات واشنگتن به دلیل دستی که خود در توطئه داشتند ، بهتر از هرکس مـسی دانستند که در توفان در ۵۷ دولت شوروی هیچ نقشی نداشته است. به عبارت دیگر خیال مقامات امریکائی و اعضای کمیسیون سه جانبه در جریان انقلاب ایران از بابت شورویها راحت بوده است. اما این بدان معنا نیست که روابط نزدیک ایران و شوروی یکی از علل انقلاب ایران نباشد. به تعبیری ماده تر حسن روابط ایران و شوروی بشرحی که خواهد آمد یکی دیگر از دلایلی بود که عزم واشنگتن را برای سقوط ایران جزم کرد.

محققانی که عقیده دارند ریچارد ام. نیکسون رئیس جمهوری ایالات متحده امریکا در جریان مذاکرات خود در ۳۰ و ۳۱ ماه مه ۱۹۷۲ با شاهنشاه ایران در تهران با باز گذاشتن دست شاه برای خرید و تهیه هر نوع سلاح غیر اتمی که امریکا تولید می‌کند، در حقیقت به پادشاه ایران لطف کرده است. اینک پس از انتشار اسناد لانه جاسوسی در تهران باید بطور طبیعی به این نتیجه برسند که در واقع در برابر خواست‌های محمد رضا شاه پهلوی راه دیگری برای ایالات متحده امریکا باقی نمانده بود. پادشاه ایران از سال ۱۹۶۵ (۱۳۴۴) و درست سه سال پس از انقلاب شاه و ملت، امریکا را در موضعی قرار داده بود که جز بر آوردن خواست‌های شاه چاره‌ای در برابر نداشت و صد البته در تحقق آنچه که شاه می‌خواست تهدید شومل به شوروی مهمترین عامل بود :

سند شماره ۱ در کتاب شماره ۸ اسناد لانه جاسوسی این واقعیت را که از سوئی نشان دهنده سیاست مستقل ملی ایران و از سوی دیگر نمایش دهنده سیاست‌های واشنگتن است ، بخوبی عرضه می‌دارد.

تاریخ این سند ۱۳۴۵/۵/۲۵ برابر با ۱۶ اوت ۱۹۶۶ است. گزارش مفصلی است که دو تن از کارمندان سفارت آمریکا در تهران با نامی " تاجر و مود" تهیه کرده و به امضای " ارمین مایر" سفیر آمریکا در تهران به وزارت خارجه ایالات متحده ارسال شده است. گزارش " سری" نام گذاری شده و نسخه‌هایی از آن برای سفارتخانه‌های آمریکا در آنکارا، بغداد، لندن، مسکو و راولپندی ارسال گردیده است.

این گزارش " غیر قابل رویت برای اتباع خارجی" تشخیص داده شده و در خلاصه آن کدیه شیوه گزارشهای آمریکائی در مقدمه منظور می‌گردد، چنین آمده است:

"..... خلاصه: عوامل سیاسی، اقتصادی، اقتصادی و نظامی، مشترکا در روابط ایران و آمریکا، تقریباً یک بحران ایجاد کرده‌اند، زیرا شاه در صدد برآمده است که برای خرید ارزان با آمریکا چانه بزند، اتکای خود به آمریکا را کاهش دهد و خرید تسلیحات نظامی خود را متعوض سازد و با این اقدام بسوی نوعی حضور مهم و ناخوانده نظامی شوروی در زمینه تسلیحات، سوق داده شده است. شواهد برخی از این تمایلات دیده می‌شوند، با نمایش استقلال بیشتر در سیاست خارجی اشاره در پی بهره‌برداری نیاسی از تنوع تسلیحاتی است. این حرکت مسلماً ادامه خواهد یافت. شاه همچنین بطرز فزاینده‌ای از تلاش آمریکا برای کنترل هزینه‌های نظامی خود خشمگین شده است. او معتقد است که در تشخیص و تعیین خطر و اختصاص امکانات برای مقابله با آن خطر (که بنظر وی عبدالناصر است تا روسها) باید مسئولیت‌نهایی تصمیم‌گیری را داشته باشد. چنین نگرشی در آینده آشکارتر خواهد شد. با توجه به اعتماد شکوفای ایران (هنوز موضوع درآمدهای نفتی مطرح نیست - نویسنده) ، بالا رفتن عظیم اعتبار شاه در ایران و

موقعیت کلی او در برآه انداختن تظاهرات ، شاه می خواهد به یک رابطه نظامی نزدیک با سوئمندهی متقابل با امریکا ، ادامه دهد. مدارک نشان می دهد که در امکان حفظ انحصار امریکا بر تسلیحات نظامی ایران باید قویا شک و تردید نمود ، مگر با ارائه شرایطی فوق العاده جالب که ما هم در موقعیتی نیستیم تا چنین شرایطی را فراهم سازیم تلاش در جهت قید صریح و توی امریکا ، بدون شک ، منجر به یک انفجار عمده در روابط ایران و امریکا خواهد شد . خواه بلافاصله و خواه در زمانهای بعد

مشروح گزارش در ۱۲ قسمت تنظیم شده که از خلال آن می

توان به نکات بسیار مهمی از طرز تلقی شاه از سیاست مستقل ملی پی برد .

در قسمت اول تحت عنوان زمینه و انگیزه ها اشاره شده

است که :

".....تغییر در جهت گیریهای ایران از ژوئن ۱۹۶۵ آغاز گردید که شاه از اتحاد شوروی بازدید نمود و در آنجا پیشنهادهای را پذیرفت که منجر به توافقی جهت احداث یک کارخانه ذوب آهن در ایران در ازای دریافت گاز طبیعی گردید. این موافقت نامه با استقبال فراوان در ایران روبرو گردید و این استقبال هم ادامه دارد..... سپی بحران هند و پاکستان در سپتامبر ۱۹۶۵ شاه را متقاعد ساخت که ادامه وابستگی انحصاری به ایالات متحده در زمینه خرید تسلیحات نظامی ممکن است وی را بهمان سرنوشتی دچار سازد که متحد وی پاکستان به آن گرفتار شده بود و مصمم شد آزادی عملی را بدست آورد که بنظر وی طبق یادداشت های تفاهم ۱۹۶۲ - ۱۹۶۴ با ایالات متحده از آن برخوردار نبود بهبود چهره اقتصادی ایران در اواخر ۱۹۶۵ نیز به این تصور شاه که می تواند روابط نظامی خود با ایالات متحده را بر پایه جدیدی قرار دهد کمک

کرد....."

در پاورقی قسمت دوم تحت عنوان یادداشتهای تفاهم که چگونگی آنها را در سالهای ۱۹۶۲ و ۱۹۶۴ تشریح می کند به نامہ ای از سوی پادشاه ایران خطاب به رئیس جمهوری ایالات متحده اشاره می کند که طی آن شاه نوشته است :

".....آقای رئیس جمهوری : در نامہ خود به شما مایلیم در مسائل مورد علاقه طرفین با کمال صراحت با شما حرف بزنم . اگر ایالات متحده در چنان وضعی نیست که علاوه بر برنامه پنجسالہ نیازهای روشن و فوری نظامی ما را جهت ایفای وظایفمان بر آورده سازد ، من فکر می کنم ممکن است بملاحمان باشد ترتیبی بدهیم تا نیازهای اضافی خود را تحت شرایط مناسب از ایالات متحده امریکا یا جای دیگر خریداری کنیم"

در همین قسمت گزارشگر می نویسد :

".....از دیدگاه کنونی بر گذشته می توان مشاهده کرد کہ شاه ایران از همان هنگام امضای قرارداد ، احتمالاً در جستجوی راههایی بود تا هر چه زودتر با ظاہری موجه از این محدودیتها رهایی یابد"

در قسمت سوم گزارش تحت عنوان اخطار نسبت به مشکلات

آینده نوشته است :

".....در خلال بعثت ایران هند و پاکستان در اواخر ۱۹۶۵ و متعاقب آن ، شاه چندین بار در گفتگوهای خود از پاکستان بعنوان نمونہ کشوری یاد نمود کہ هنگام گرفتاری با یک همسایہ غیر کمونیست

از طرف ایالات متحده‌ها و حتی مجازات‌گردید شاه مخصوصاً اظهار کرد که قضاوت درباره احتیاجات واقعی ایران بهتر است در تهران انجام گیرد و اضافه کرد که اگر تصمیم بگیرد که برخی اقلام دیگر تسلیحات نظامی مورد نیاز است " شما نمی‌توانید ما را متوقف‌سازید " او همچنین اظهار کرد که ایالات متحده نباید اجازه بدهد که مساله تدارک نظامی " به یک معامله کارخانه‌دوب آهن دیگر تبدیل شود " - اولین تهدید آشکار که ممکن است به اتحاد شوروی روی بیاورد"

در قسمت چهارم تحت عنوان اخطار نوامبر ۱۹۶۵ گزارشگر

می‌نویسد :

".....بدون اطلاع یا مشورت قبلی هیات مستشاری نظامی آمریکا ، شاه در ۹ نوامبر ۱۹۶۵ به دولت دمتور داد تا لایحه‌ای را به مجلس ببرد که بموجب آن دولت بتواند ۲۰۰ میلیون دلار دیگر صرف‌خرید تسلیحات نظامی کند . این عمل نخستین اخطار عمومی شاه به ایالات متحده بود که از این پس می‌خواهد نسبت به احتیاجات نظامی خود بطور یکجانبه تصمیم بگیرد در گفتگویی با سفیر در ۱۱ نوامبر ، شاه در مورد عدم کارآیی برنامه‌های آمریکا گله داشت و گفت " تصمیم گرفته شده است " که ملاحظات بیشتری به ارزش ۲۰۰ میلیون دلار خریداری شود که وی " امیدوار بود " از آمریکا تهیه شود ولی ایران با جاهای دیگر نیز وارد معامله خواهد شد.."

در قسمت پنجم زیر عنوان تأخیرها و مانورها آمده

است که :

".....در ماه دسامبر علاقه خود را نسبت به هواپیماهای میراژ آشکار ساخت و معتقد بود که با هواپیماهای میگ ۲۱ برابری می

کنند. او به دریافت هواپیماهای اف-۴ سی علاقمند بود ولی فکر می کرد که خیلی گران تمام خواهند شد..... در ژانویه ایالات متحده تصمیم گرفت که یک هیات تحقیقاتی نظامی به ایران اعزام نماید. در همین اثنا شاه افسر رکن پنجم خود تیمسار سپهبد حسن توفانیان را به اروپا فرستاد تا در مورد امکانات و مسائل نظامی آنجا به جستجو بپردازد. این عمل از ما پنهان نگهداشته نشد. ولی نتایج این سفر با هیات نظامی ما در میان گذاشته نشد. در ماه ژانویه شاه همچنین مبارزه‌ای را جهت افزایش درآمدهای نفتی از کنسرسیوم آغاز نمود و به سفیر گفت که "اگر درآمدهای نفتی آنطور که انتظار می رود (از طریق برخی طرحهای یک جانبه توسط ایران) افزایش نیابد، وی ممکن است مجبور شود که تغییر جهتی به سیاست‌های ایران منحمله خریدهای نظامی بدهد". یک هیات بررزی بریاست تیمسار مرتیبه پترسون در ۱۶ فوریه وارد تهران شد و تقریباً "بلافاصله" یک تخمین توافق شده را از تهدید خارجی، منجمله "تهدید اعراب" با ژنرال توفانیان امضا کرد و ایمن اقدامی بود که سفارت را آشفته ساخت ولی شاه را خوشحال نمود، ولی این اقدام بهیچوجه فشار برروی ایالات متحده را کاهش نداد....."

در قسمت ششم تحت عنوان شاه خود را به زور وارد می

کند، گزارشگر می نویسد:

".....در نطقی خطاب به نمایندگان مجلس در اول مارس، شاه آزادی مانورهای خود را محدود ساخت و علناً اعلام نمود اگر درآمدهای نفتی ایران تا حد رضایت‌وی افزایش نیابد " ما چاره‌ای جز این نخواهیم داشت که احتیاجات خود را از بازارهای جدیدست آوریم"."

در قسمت هفتم زیر عنوان پیش بسوی شکست نوشته شده:

".....بعد از اینکه هیات پترسون رفته و گزارش خود را آماده می کرد ، رئیس جمهوری به نامه شاه جواب داد و نیز با اشاره بر آورد هیات را ارائه کرد..... زمانی که گزارش پترسون بالاخره در دسترس قرار گرفت ، شاه تصور نمود که این سند راهنمای دولت آمریکا شده و حداقل حاکی از ترتیب کلی حجم قیمت های لسوازم امریکایی که با و پیشنهاد می شود خواهد بود. در این مرحله شکاف بین مواضع ایالات متحده و ایران با سرعت زیادی رو به افزایش گذاشت بهیچ طریق امید نمی رود بتوان شاه را قانع نمود که نیازی به ایجاد آنچه او تشکیلات دفاعی کافی برای حفاظت از تاسیسات حساس بی دفاع در جنوب کشور می بیند نیست بزودی شاه عازم یک سفر یک ماهه به رومانی ، یوگسلاوی و مراکش شد. قبل از ترک کشور وی گفت اگر ایالات متحده نخواهد نیازهای او را تامین کند ، او اول به انگلیس ها ، بعد به فرانسوی ها و اگر لازم شود به روسها روی خواهد آورد. او اضافه نمود که امیدوار است در آن صورت هیچ ناراحتی در کار نباشد....."

در قسمت هشتم تحت عنوان اوضاع به اوج ناامیدی می

رسد ، گزارش می گوید :

".....زمانیکه ارقام قیمت ها و اطلاعات مربوط به فراهم بودن اقلام نظامی در اوایل ژوئن در دسترسی قرار گرفت آنها شامل بعضی مطالب انفجار آمیز بودند. قیمت یک اسکادران اف ۴ سی که هیات پترسون ۲۲ میلیون دلار تخمین زده بود ، به ۵۰ میلیون دلار رسیده بود . بلوشارک از ۲۲/۸ به ۲۲ میلیون افزایش یافته بود. تانکهای شرایدن که بنا به تخمین پترسون ۵۲ میلیون دلار بود به ۸۷/۳ میلیون دلار رسیده بود . یک گردان هاوک بجای ۳۰/۵ میلیون ۴۰ میلیون دلار و قیمت ولکان (توپخانه ضد هوایی) به جای ۱۵ میلیون ، ۴۰ میلیون دلار ثبت شده بود. معلوم بود که جای دادن تمام نیازهای تعیین شده در یک اعتبار ۲۰۰ میلیون دلاری عملاً یک

امر غیر ممکن بود . نخست وزیر هویدا گزارش داد که شاه در مواجهه با اوضاع همانطور که ژنرال توفانیان به او رسانده بود " آنرا ناامید کننده " نامید . بلاوه قیمت گذاری، چیز دیگری که باعث برافروختن شاه شد، این بود که امریکا بجای دو اسکادران ۱۴ تائی هواپیمای اف ۴۰ می فقط یک اسکادران ۱۲ تائی به او پیشنهاد می کرد در ۲۷ ژوئن شاه به تهران بازگشت . در ۲۹ ژوئن سفیر و ژنرال چابکونسکی را نزد خود خواند و مواضع خود را مشخص کرد . او می خواست " کشته ترین و حساس ترین " لوازم را از ایالات متحده بخرد و مخصوصا نمی خواست هواپیما را از روسها بخرد از طرف دیگر تجهیزات ضد هوایی که چندان امکان سوء استفاده ای از آنها نیست از جای دیگر شاید از شوروی می شد خریداری شود . سفیر درباره گرفتاریهای اجتناب ناپذیری که متعاقب خواهند بود هشدار داد این مذاکره مشکل با این درخواست شاه تمام شد که او را درباره عواقب روی آوردن او به شوروی مطلع سازیم تا او بتواند ترتیبات دیگری را نیز همین حالا بجای آینده اتخاذ کند"

در قسمت نهم زیر عنوان درگیری علنی آمده است :

" در دو محابه با روزنامه نگاران امریکائی، الف سرد فرندلی از واشنگتن پست و توماس اف بریدی از نیویورک تایمز ، در اوائل ژوئن ، شاه شروع به فهماندن این موضوع کرد که او تصمیم گرفته که برای خرید اسلحه از شوروی اقدام کند طی همان هفته ما اطلاع یافتیم که واقعا اقدام رفتن ب طرف شوروی انجام گرفته بود مهمترین چیزی که بفکر شاه خطور کرد این پیام بود که او نمی توانست بسادگی هر چه می خواهد از امریکا و باقی را از جاهای دیگر که شامل شوروی می باشد ، بخرد . مثلا علاوه بر عواقب سیاسی وی می بایست محدودیت های امنیتی را نیز در نظر بگیرد . زمانیکه سفیر روز ۵ ژوئیه پیام دریافت شده از علم نخست وزیر سابق را ملاحظه کرد در این مساله گشایش خاصی حاصل شد . در

پیام آمده بود که اگر قیمت‌های امریکا اصلاح شوند، شاه ماییل است " بعضی اقلام از لیست مربوط به شوروی را به لیست امریکسا انتقال دهد" . دریافت این پیام علیرغم این بود که سه روز پیش مضامین امنیتی را مورد تاکید قرار داده بود (بعنوان نمونه اگر شورویها اداره کننده موشکهای زمین به هوا در کشور باشند ما نمی توانیم هواپیماهای بسیار پیشرفته اف۴۰سی خود را در اختیار ایران بگذاریم) . علم طبق معمول سخت تحت تاثیر قرار گرفته بود ولی معلوم بود که تمام نکات پیام را به امیر خود نمی رساند... سفیر اظهار داشت که اطمینان ندارد که شاه مقاصد ما را اشتباه نفهمد و بنظر می رسد که نمی خواهد گوش فرا دهد و برای حمله گردن شتاب زدگی بخرج می داد... ما از علم شنیدیم که شاه از یک شایعه (بی پایه) آزرده شده بود، شایعه این بود که ایالات متحده سیاستمداران شایسته را تشویق به این فکر می کرد که ما ممکن است برای بر هم زدن اوضاع ، آنها را به قدرت برسانیم. از علم این زمزمه را شنیدیم که بنظر می رسید ایالات متحده بعضی از اشخاص را برای عملیات احتمالی " رزرو" نگهداشته است...."

در قسمت دهم این گزارش تحت عنوان کوشش های بیشتر

آمده است که :

".....قبلا زمانی که سفیر اشاره کرده بود که ملاحظات امنیتی، خود به تنهایی، ایالات متحده را ناگزیر بعمل خواهد کرد که اگر ایران برای تجهیزات نظامی روی به شوروی بیاورد از دادن اقلام معینی خودداری خواهد شد ، طبق معمول عکس العمل شاه چنین بود که اینها " بهانه هائی " بیش نبودند..... او چنین اخطارهای فحشی را توجیهات قبلی برای تلافی سیاسی آینده تلقی می کرد. وقتی که رئیس جمهوری در اواخر جولای نامه دیگری به شاه نوشت که سفیر آنها تسلیم کرد فرصت دیگری پیش آمد تا نکته مورد نظر ما مفهوم گردد. در پی آن یک مذاکره درباره جنبه امنیتی که رئیس جمهوری

با وضوح تمام به آن اشاره کرده بود انجام شد و طی آن شاه با ذکر اینکه دولت آمریکا همیشه می تواند " بهانه " پیدا کند، یکبار دیگر سعی کرد تا آنرا نادیده بگیرد..... در یک جمله که به دقت طرح شده و آشکارا در شاه موثر واقع شد.... اینطور آمده بود که " اگر ایران برای اسلحه به کشورهای کمونیست روی آورد ، مسا آنقدر کوتاه بین نخواهیم بود که از روابط نزدیکمان چشم پوشی کنیم ، اما من ، جدا از ضربه خوردن به کمک نظامیان خوف دارم " (یک گفته شاه در همان مذاکره بدین مضمون که ظاهرا ایالات متحده با " چمدان بسته ای و بلیت های درجه یک " آماده ترک ایران است نشان می دهد که او چقدر بایستی نگران شده باشد که خریدار شوروی نه تنها " ضربه خوردن " بر برنامه های ما بلکه شاید قطع کامل آنرا بدنبال بیاورد) . با اینهمه ، در عین اینکه شاه گفت هیچگونه شرایطی از جانب شورویها از قبیل اخراج هیات نظامی خودمان ، بیرون کشیدن از سنتو یا حتی جای دادن تکنیسین های روسی در ایران را قبول نخواهد کرد ، بنظر رسید که فکر می کند باز باید بعضی خریدها از شوروی انجام شود

در قسمت یازدهم سفارت آمریکا در تهران به وزارت امور

خارجه می نویسد :

".....حرکت به پیش - در اوایل اوت ایالات متحده آماده اعلام کردن موضع خود به شاه بود. ما حاضر بودیم تا با خریدهای ایران در محدوده اعتباریه ۲۰۰ میلیون دلاری کار را شروع کنیم اما پیشنها دمان به فروش تجهیزات عمده حساس و پیشرفته همچنان باید مشروط یاقی می ماند تا ایران موضع خود را در قبال احتمال خرید از اتحاد شوروی روشن کند..... ما آماده مذاکره تمام اقسام نظامی به استثنای ناو شکن که در گزارش پترسون آمده بودند، بودیم موضع جدید ایالات متحده در ۱۰ اوت توسط سفیر مایر و معاون قائم مقام وزارت دفاع هوپز به اطلاع شاه رسانیده شد...

شاه صمیمی بود و گفت در عین اینکه شورویها به روی آوردن او "در کل" پاسخ مثبت داده بودند، نمی خواست از ما پنهان کند که آنها چندان اشتیاقی نشان ندادند..... وی مصمم بود که چیزی از شوروی بخرد و از مقداری توپ ضد هوایی، نفربر زرهی و کامیون نام برد....."

..... و سرانجام در دوازدهمین قسمت تحت عنوان

استنباط ها، گزارش می گوید :

"..... وضع مضطربی که در رابطه با فشار فعلی ایران برای خرید نظامی بیشتر پیش آمده است همیشه می تواند عود کند..... مهمترین مضمون خیلی ساده اینست که روابط بین ایران و آمریکا از زمان یادداشتهای تفاهم ۱۹۶۲ و ۱۹۶۴ خیلی زیاد تغییر یافته است. این قابل فهم است. اینک وضع اقتصادی ایران خیلی بهتر است و موقعیت داخلی شاه بسیار قوی تر است و او به میزان معینی ایران را با جریان ناسیونالیسم افریقا - آسیائی هماهنگ ساخته است..... مایر".

همانگونه که اشاره کردیم تاریخ این گزارش ۱۶ اوت

۱۹۶۶ برابر با ۲۵ مرداد ماه ۱۳۴۵ است، حال ببینیم مقارن با این اوضاع و احوال، دشمنان سیاسی محمد رضا شاه پهلوی که عمری شاه را آلت دست آمریکا می دانستند و بر این اساس سزرگترین اتهام ها را متوجه وی می ساختند و بسیاری از آنها یا متلف حزب توده ایران بودند یا تمایلات چپ گرایانه داشتند، با ما موران سیاسی سفارت آمریکا در زمینه اسراز تمایل شاه به خرید اسلحه از شوروی چه گفته اند :

در سند شماره ۱۷ در جلد ۲۱ اسناد لانه جاسوسی امریکا
در یک گزارش خیلی محرمانه در موضوع " نظرات رهبران جبهه ملی
در مورد وضعیت جاری در ایران " بتاريخ ۴ ماه مه ۱۹۶۶ برابر با
۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۵ چنین می خوانیم :

"..... در ۴ اردیبهشت ۱۳۴۵ تعدادی از رهبران سابق جبهه
ملی در منزل الهیار صالح رئیس سابق شورای مرکزی جبهه ملی
ملاقات نمودند تا وضعیت عمومی سیاسی ایران و موقعیت جبهه ملی
را مورد بحث قرار دهند. غلامحسین صدیقی عضو سابق کمیته
اجرائی جبهه ملی و علی اشرف متوجهی عضو جبهه ملی و رئیس سابق
دفتر ثبت زمین در دولت محمد مصدق در میان شرکت کنندگان جمله
بودند..... شرکت کنندگان پس از بررسی تحولات داخلی و بیرون
المللی به توافق رسیدند که کمونیست ها در ایران در حال پیشرفت
می باشند و جبهه ملی کاری در این مورد نمی تواند انجام دهد.
صالح گفت به همان ترتیب که قدرتهای غربی دیرتر از موقع بسرای
جلوگیری از تجاوز کمونیستی عکس العمل نشان می دهند ، وی امکان
بوجود آمدن وضعیتی نظیر ویتنام را در ایران پیش بینی می کنند.
۲ - طبق گفته صدیقی ، عدم فعالیت جبهه ملی، جوانان میهن پرست
کشور را به این باور کثافته است که دولت رهبریت جبهه ملی را
خریده است و تنها راه باز به جنبش ملی همکاری با کمونیست ها
است. صدیقی گفت ، پیک ایران ، رادیو حزب توده ، کسبه در
بلغارستان مستقر است در میان افراد جوان موثر بوده است و برخی
را ترغیب نموده که همکاری با حزب توده برای موفقیت جبهه ملی
اجباری است . صدیقی پس از یک دوست جوان مذهبی نقل قول کرد که
گفته بود وی باین خاطر به پیک ایران گوش می کند که تنها رادیویی
است که سخنرانیهای آیت الله روح الله موسوی خمینی را پخش
می نماید - ۳ - صالح با نظرات صدیقی موافق بود و گفت متاسفانه
جبهه ملی در حال حاضر بخاطر فشار بی رحمانه از جانب سرویس های

امنیتی دولت‌کاری نمی‌تواند انجام دهد. صالح گفت در هر حال برنامه اصلاحی شاه با بیدار کردن مردم حتی در دور افتاده‌ترین دهکده‌های ایران به عبارتی کار جبهه ملی را انجام می‌دهد. او ادامه داد آگاهی جدید سیاسی بضرر رژیم تمام خواهد شد، ولی کمونیست‌ها (نه جبهه ملی) ممکن است در استفاده از آشوب سیاسی منتج از آن اولین گروه باشند....."

سند شماره ۸ در جلد ۲۳ اسناد لانه جاسوسی در بخش مربوط به دکتر هدایت‌الله متین‌دفتری در یک صورت‌مذاکره محرمانه تحت عنوان "عکس‌العمل جبهه ملی در قبال شایعه معامله اسلحه ایران با شوروی" بتاريخ ۲۷ ژوئیه ۱۹۶۶ برابر با ۱۳۴۵/۴/۵ در برگرفته مذاکراتی است که میان دیوید تورگمن دبیر اول هیات اسرائیلی در تهران و ویلیام الف‌هلث دبیر اول سفارت آمریکا و چارلز ان. راسیاس دبیر دوم سفارت صورت‌گرفته است. در این سند آمده است:

".....تورگمن در خلال صحبت‌های ابتدائی بمنظور بررسی جزئیات مذاکرات تسلیحاتی ایران و آمریکا (که جداگانه قبلاً گزارش شد) خاطر نشان کرد که او از عکس‌العمل جبهه ملی‌های جوانی چون هدایت‌الله متین‌دفتری و فریدون مهدوی در مقابل شایعه نزدیکی ایران با شوروی بخاطر تسلیحات، بسیار متعجب شد. تورگمن گفت که متعجب شد از اینکه جبهه ملی‌ها بنظر نگران می‌رسیدند از اینکه روابط نظامی با شوروی مخالف منافع ایران خواهد بود.... آنها بنظر می‌رسیدند کاملاً نگرانند از اینکه شاه یک اشتباه خطرناک بکند و به یک چنان معامله‌ای با شوروی تن در بدهد....."

سند شماره ۵ در جلد شماره ۲۳ اسناد لانه جاسوسی در

بخش مربوط به " نهضت رادیکال " و " رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای " تحت موضوع " خرید احتمالی اسلحه شوروی از سوی شاه " و بتاريخ اول اوت ۱۹۶۶ برابر با ۱۰ مرداد ماه ۱۳۴۵ اسرار دیگری را فاش می‌سازد .

در این اسناد ، لاری سیما کیس دبیر دوم سفارت آمریکا

می‌نویسد :

".....در جریان یک گپ در یک شب آقای مقدم در مورد خرید اسلحه شوروی از سوی شاه به شرح زیر اظهار نظر کرد. آقای مقدم گفت که او اخیراً با دکتر عبده (سفیر ایران در هند) و امینی نخست‌وزیر سابق درباره سیاست‌های شاه صحبت کرده و اظهارگرایی این‌دو را خاطر نشان ساخته است . طبق اظهار مقدم دکتر عبده در جریان یک شرفیابی نزد شاه او را بر این عقیده یافت که می‌داند چه می‌کند و مایل نیست روابط ایران و شوروی را مورد بحث قرار دهد. دکتر عبده که طبق اظهار مقدم احساس کرده است که شاه از حدود معینی یافرا تر گذاشته است از قرار معلوم از این شرفیابی با این عقیده محکم خارج شده که شاه در آن وضع روحی نیست که با کسی مشورت کند. مقدم گفت که در گفتگو با امینی. نخست‌وزیر سابق معتقد بود که شاه تصمیم خود را برای خرید اسلحه شوروی گرفته است . مقدم خرد شاه را در مورد این اقدام بویژه با توجه به نقشه‌های تاریخی روسها درباره ایران در مبرض‌سئوال قرار داده آقای مقدم اعتراف کرد که او شخصاً باره این موضوع دو عقیده دارد از یک سو بعنوان یک ملی‌گرای ایرانی او درباره تهدید احتمالی به تمامیت ملی ایران در نتیجه حضور نظامی شوروی نگران است از سوی دیگر او و دوستان نزدیکش (که با اسم مشخص نشدند ولی تصور می‌شود حدود ۱۰ تا ۱۲ روشنفکری که دارای تمایلات نیرومند جبهه ملی می‌باشند که مقدم با آنها بطور منظم ملاقات می‌کند) امیدوارند که شاه سرانجام از حدود مشروع خود

تجاوز کرده و اینکه نیروهای وارد میدان خواهند شد که او را (مقصود شاه را) از تخت سرنگون خواهند کرد و ایران را آزاد خواهند ساخت . طبق اظهار مقدم ایرانیان اکنون کنار گود ایستاده و در انتظار عکس العمل ایالات متحده هستند . در صورتی که شاه از شوروی اسلحه خریداری کند در بعضی محافل پیش‌بینی‌هایی می‌شود که ایالات متحده ، یک ایالات متحده ناخشنود کاری خواهد کرد که روزهای بقای شاه را بتوان به شمارش درآورد....."

این فصل را با قسمتی از نوشته اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی در کتاب پاسخ به تاریخ پایان می‌بریم تا آنان که پیوسته کوشیدند و می‌کوشند از شاه چهره‌ای جز آنچه که بود بیافرینند ، حداقل در برابر یک پرسش درباره او قرار گیرند : این که برآستی او چه بود؟

".....یکبار ، سفیر اتحاد جماهیر شوروی ، در گفتگویی با من از اینکه رادارهای پرنده ما خواهند توانست تا پانصد کیلومتری داخل سرحدات شوروی را تحت مراقبت قرار دهند ، اظهار نگرانی کرد . من به وی جواب دادم که ما هواره‌های شوروی قادرند همه چیز را در سرتاسر خاک ایران بدقت ببینند و مراقبت نمایند....."

استخوان بندی طرح توپئه

از فرانکلین روزولت گرفته تا هاری ترومن ، ایزنهاور ،
کندی ، جانسون ، نیکسون ، فورد و حتی جیمی کارتر ، روسای
جمهوری ایالات متحده امریکا ، همه شاه را دوست داشتند و ایران
را بیشتر !

از دین آچمن گرفته تا جان فاستر دالس، هنری کیسینجر
ونس و برژینسکی همه شاه را دوست داشتند و ایران را بیشتر !
از تماشاچیان باده دل تلویزیونهای امریکا گرفته تا
شرکت های تولید آدامس ، آژانس های هواپیمائی ، مدیتران
کارخانجات صنعتی و بالاخره تا سطح کارتلها و خداوندان کمیسیون سه
جانبه ، همه شاه را دوست داشتند و ایران را بیشتر !

.... و این دوست داشتن ها می توانست تا ابدیت ادامه داشته باشد ، بشرط آنکه ایران همیشه " کوچولو" باقی بماند و شاه ایران ، پادشاهی که هر روز سر تسلیم و تعظیم از یک سو در برابر معماران سیاسی واشنگتن و از سوی دیگر در برابر خداوندان وال استریت و مانهاتان فرود آورد. یک ایران قدرتمند ، آباد و ثروتمند با یک پادشاه شجاع ، دلیر ، وطنپرست و آزادمش که حافظ منافع ملتش و منطقه اش باشد نه تنها به سود خداوندگاران قدرت سیاسی و مالی امریکا و اروپا نبود ، بلکه طلسمی را که او در جهان سوم شکسته بود ، خطری را می آفرید که تحقق آن مفهوم واقعی دموکراسی را داشت و طبیعی ترین حاصل آن پایان عمر سوداگران تلقی می شد .

راکفلرها ، چه دیوید و چه نلسون ، هر دو از دوستان ایران و پادشاه ایران بودند اما مصالح امپراتوری راکفلرها و مصالح امریکا برتر و مهمتر از هر مصلحت اندیشی دیگر بود . کمیسیون سه جانبه در سال ۱۹۷۳ بخاطر انهدام ایران پدید نیامد ، شاید اگر ایران ۱۹۷۳ ، ایران ۱۹۶۲ بود ، نخستین قربانی کمیسیون سه جانبه کره جنوبی ، آرژانتین و یا شاید هم کانادا - با آنکه عضو کمیسیون سه جانبه است - بود ، شاید هم راکفلرها از اینکه ایران را قربانی می کردند ، زیاد خشنود نبودند ، اما مصالح امپراتوری راکفلرها ، مصالح کمیسیون سه جانبه و مصالح امریکا ، مهم تر از آن بود که از یابست انهدام ایران ، بعنوان یک استثنای از قاعده بیرون جسته ، کی ، حتی از دوستان غمی بدل راه دهد . گماشتگان راکفلرها تا جنازه محمد رضا شاه پهلوی را در مسجد الرفاعی قاهره بخاک نسپردند خیالشان آسوده نشد . در این

مراسم که بهمت انور سادات یا شکوه هر چه بیشتر برگزار شد هم عالیجناب هنری کسینجر حضور داشت و هم "باب آرماتو" مردی که از سوی راکفلرها بعنوان افسر ارشد امنیتی شاه در ایام تبعید منصوب شده بود. پنداری راکفلرها می خواستند خیالشان از بابت مرگ شاه راحت باشد. خداوندان کمیسیون سه جانبه همانگونه که انگلیسی ها بهنگام تبعیدرضا شاه از نام او می ترسیدند، در ماجرای تبعید محمد رضا شاه نیز پیوسته دچار وحشت بودند. چه کسی می خواهد حضور استیو اکسن، دستیار وارن کریستوفر معاون مایروس ونس را بعنوان پرستار شاه در مدت اقامت او در پایگاه هوایی لکلند توجیه کند: استیو اکسن دستیار وارن کریستوفر، و وارن کریستوفر معاون رمزی کلارک، رمزی کلارک معاون ویلیام داگلاس، دشمن محمد رضا شاه پهلوی از زمان مصدق تا لحظه مرگ!!

آیا اینها، همه تصادفی است؟ آیا این ایران همان ایران و این شاه همان شاهی نبود که در جریان جنگ جهانی دوم روزولت خواسته بود پس از پایان دوران ریاست جمهوری — ش — و را بعنوان متخصص جنگلکاری در ایران استخدام کنند و آخرین سفیر زمان صلحشان ریچارد هلمز دوست داشت بعنوان یک بازرگان در ایران بسر برد؟

باید باز به اسناد و مدارک توسل جوئیم و زمان را که در ۱۹۷۳ با اوج قدرت ایران و نقطه تکوین کمیسیون سه جانبه آبیستن می شد تعقیب کنیم تا ریشه های توفان ۵۷ را باز هم بیشتر بشناسیم:

با تاسیس کمیسیون سه جانبه و بمنظور اعمال سیاست های آن در سطح جهانی لازم بود که یک سلسله اقدامات پیشاپیش به خصوص

در زمینه جایگزینی مهره‌های مورد نظر کمیسیون در سازمان اداری ایالات متحده امریکا صورت گیرد. این تغییر و تعویض‌ها ضروری بود که پیش از انتخابات یا به بیان بهتر! انتخاب رئیس جمهوری جدید ایالات متحده صورت گیرد. در حقیقت تغییرات عمده‌ای که با هدایت کمیسیون سه جانبه در سازمان های اداری امریکا بخصوص در وزارت خارجه، وزارت دادگستری، سیا و امور اداری شورای امنیت ملی انجام پذیرفت بمنزله یک انقلاب اداری بود که ماهیت سنتی این سازمانها را دستخوش تحول ساخت. اینک راکفلر هسبا پذیرفته بودند که حزب جمهوریخواه، باشگاه محافظهکاران بالخورده است و جوانان نمایی حزب دموکرات بهتر می توانند حافظ منافع اقتصادی کمیسیون سه جانبه باشند. از این زمان میزهای مهم و حساس را بخصوص در وزارت خارجه امریکا در اختیار کسانی می بینیم که ثابستگی احراز آنها بطور طبیعی در سیستم اداری ایالات متحده نداشتند و تنها در جریان حمایت های کمیسیون سه جانبه توانستند به غصب این مشاغل بپردازند. سراسر کتاب "هزیمت" نوشته تحقیقی مایکل له دین و ویلیام لوئیس، کارشناسان فصلنامه واشنگتن که با نظر گاهی از منافع امریکا تهیه شده، سرشار از این نقاط ضعف و انتقاد از آن است. در بخش های آینده در ارتباط با مسائل توفان در ۵۷ نمونه های آثرا بدست خواهیم داد. این تغییر و تحولات تنها بمنظور آماده ساختن زمینه مستعد برای اعمال سیاست های گروه کارتر و در میان نا رضائی و خشم کارکنان وزارت خارجه و سایر سازمانها صورت می گرفت.

نویسنده در مسیر تحقیقات خود این تغییر و تحولات را در کشور امریکا در همه سطوح دریافته است، در حالی که انگلستان و

اسرائیل ، حداکثر در سطح ماموران سیاسی خود در تهران دست به
چنین تغییراتی زده‌اند و آنرا در کل ابعاد سازمانهای اداری کشور
خود گسترش نداده‌اند .

کریک کارپل در " اندیشه‌های انقلاب " می نویسد :

".....استراتژی اصلی این سازمان (کمیسیون سه جانبه)
استقرار ۶۷۱ مامور امریکائی خود در مهمترین موسسه انتخاباتی
ملت بوده است تا قادر به انتخاب معاون رئیس‌جمهوری و اعضای
کابینه از میان آن مامورین باشد. این استراتژی بطور شگفت‌آوری
موفقیت‌آمیز بوده است....."

همزمان با تلاش و کوششی که کمیسیون سه جانبه در جهت
تدارک مقدمات انتخاب جیمی کارتر و ماندیل بعمل می آورد، چهره‌های
جایگزین شده این کمیسیون در طرح انهدام ایران نیز راهی ایران
شده بودند تا ضمن بررسی اوضاع و احوال ایران ، اطلاعاتی را که
کمیسیون سه جانبه به آن نیازمند بود ، تهیه کنند .

سند شماره ۱۱ که در جلد هشتم اسناد لانه جاسوسی چاپ
شده، تصویری از این کوشش را نشان می دهد. سند که تاریخ ۱۱ ماه
اوت ۱۹۷۳ را دارد ، گزارشی است که جان . ال . واشیورن منشی دوم
سفارت ایالات متحده امریکا در تهران خطاب به سفیر جدید امریکا
" ریچارد هلمز " نوشته است ، جان . ال . واشیورن که بموجب اعتراف
در همین سند با سه سفیر امریکا در ایران همکار بوده در ایسن
گزارش مفصل می نویسد :

".....آقای سفیر عزیز : همانطور که چند تن از همکاران ما
که هنوز فعال هستند در خاطر دارند ، آنچه که ما
ATIRGRAN می نامیم اینطور شروع می شد : وزیر خارجه محترم - واشنگتن

دی . سی . آقای عزیز : افتخار دارم که این گزارش را تقدیم کنم که برخی از این عاقله مردها بمن گفتند که چنین طرزنگارش به شخص خاصی (اگر چه بدانند که او بطور حتم هرگز گزارش را نخواهد خواند) در آنها احساس پر معنا و حضوری ایجاد می کند که اینک گم شده است (!) . بهمین جهت بود که فکر کردم نظرات خودم را درباره ایران بصورت نامه ای برای بتویم هر چند که تحویل داده شود یا نشود "

واشیورن بدنبال این مقدمه غیر متعارف که ناشی از موج جدید بی مسئولیتی ها در امور خارجه امریکا بود می نویسد :

"..... به این واقفم که در مورد بسیاری از روابطمان با ایران بطور کامل یا جزئی بی اطلاع نقطه نظرات من در این نامه در باره موضوعات مورد بحث طی ده تا پانزده سال است (یعنی ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۸ - نویسنده) این نقطه نظرها منتهی به این می شود که سعی کنم روش حکومتی شاه را بفهمم تا در پرتو آن بتوانم حدس مائبی در باره اینکه احتمالا چه بر سر او و حکومتش خواهد آمد داشته باشم . در بین بیشتر ایران شناسان این اشتراک نظر وجود دارد ، که شاه در سالیهای اخیر سعی کرده مانند یک شاه قانونی رفتار کند و ایده آلهای دموکراتیک خود را که گفته می شود در LE ROSEY (مدرسه ای که در سویس قرار دارد - نویسنده) کسب کرده ، اجرا کند سیستم سیاسی شاه ، به او وسیله ای داده است که توسط آن شایسته ۲۰ ساله ، قدرت ملی ای در حال رشد و بالاتر از همه رشد ثابت و عظیم اقتصادی را بدست آورد دیده خواهد شد که رژیم ظرفیت دستاورد را نخواهد داشت (!!) و از نیل به اهداف خویش عاجز خواهد ماند (!!) (پیش بینی پیامبر گونه - نویسنده) این ، خطر آشکاری برای منافع ما در ایران می باشد ، خواه بتدریج ، خواه ناگهانی همانطور که توصیف شد ، تغییر اقتصادی به تغییر سیاسی

منجر خواهد شد. این تنبیر می تواند تا مرگ شاه به تأخیر افتد که در این صورت احتمالاً یک دوره طولانی بی نظمی و بی قانونی در بین طبقه متوسط ایران که از قبول ادامه سیستم شاه خودداری کرده و سعی می کند روی یک سیستم جدید کار کند، بوجود میاید. (بازهم پیش بینی پیامبر گونه !! نویسنده) متناوباً، سیستم ممکن است که تدریجاً طی یک مدت طولانی فرسوده شود..... بخاطر نسبت نزدیک ما با شاه خطرهایی که متوجه شاه است، خطر برای ایالات متحده نیز محسوب می شود. مگر اینکه ما وی را آعاده و واداریم قبول آنها بکنیم یا ارتباط خویش را، از تلاشهایی که او در جهت باقی ماندن آنها (خطرها) می کند قطع کنیم..... (از اینجا به توطئه و طرحها توجه فرمائید - نویسنده) بسیاری از تغییراتی که من فکر می کنم که می توانیم حمایت و تفاهم خود را از آنها نشان دهیم، قبلاً در بخش خصوصی آغاز شده است (!!)) در سال ۱۹۷۰، مرکز مطالعات مدیریت ایران ICMS در اینجا تاسیس شد که امسال اولین گروه از آن فارغ التحصیل خواهند شد. همانطور که احتمالاً اطلاع دارید، این مرکز نسخه بدل مدرسه بازرگانی هاروارد است و بموجب یک قرارداد ۱۰ ساله، این مرکز، زیر نظر هاروارد اداره و برنامه درسی آن کنترل می شود. شاه، زمین مرکز را هدیه کرد و شاهزاده عبدالرضا بعنوان رئیس هیات مدیره ای که ظاهراً هنوز مرکز مطالعات مدیریت ایران را که به عبارت فارسی یک تشکیلات به غایت تخریبی است، شناخته است، منصوب گردید. مدرسه، جدا از هدایای شاه که قبلاً ذکر آن رفت، تماماً به خصوصی تکیسه دارد، موسسین و حامیان (!!)) آن صریحاً قصد دارند که..... مرکز وابسته به کمکهای دولت نباشد و در عوض طبق قرارداد تحت نظر هاروارد باشد. من انتظار دارم که مرکز، در آینده تحت فشار زیادی باشد تا خود را تنبیر داده و منطبق با سیستم باشد. در حقیقت یک چنین حمله ای توسط قاسم خردجو (عضو جبهه ملی، حامی دکتر شاهپور بختیار و مدرسان به همه اعضای جبهه ملی - نویسنده) رئیس هیات مدیره INDBI که عضو هیات مدیره مرکز مطالعات نیز هسته قبلاً شده، ممکن است از شما تقاضای کمک و راهنمایی غیر رسمی در

این موقعیت‌ها و در فرصت‌های دیگر، چه تشریفات و چه جدا بشود که شما حمایت خود را از مرکز مدیریت ایران (همان مرکزی که شاه نمی‌داند به غایت تخریبی است - نویسنده) بدهید. با درک و قبول اینکه این مرکز چه معنی (!!) و اهمیتی (!!) برای ایران دارد... ..

فارع التحصیلان مرکز مطالعات مدیریت ایران و مدرسه بازرگانی خارجی ، اکنون بطور منظم حقوق‌هایی بیش از ۱۲۰ هزار ریال در ماه دریافت می‌کنند، در حالی که حداکثر حقوق پرداختی از طرف دولت در حدود ۳۰ هزار ریال است. این کمی حقوق کارگران دولت، رابطه مستقیم با ایالات متحده دارد. بنا بر بررسی‌هایی که سازمان بین‌المللی کار انجام داده ، دولت تعداد بسیار زیادتری کارمند طبقه متوسط نسبت به بخش خصوصی دارد و تمام کارمندان دولت ایران کم حقوق می‌گیرند. این همه ، برای یک کارمند دولت آنقدر ساده است که نمی‌تواند باور کند که کمی حقوق وی بخاطر این است که شاه میلیونها دلار جهت خرید اسلحه از آمریکا برباد داده است (!!) (در جایی دیگر از همین گزارش) شاه از ما می‌خواهد که قانون اساسی خویش را تغییر داده و از فعالیت سیاسی قانونی و اظهار عقیده در ایالات متحده بطور مؤدبانه ولی قاطعانه و بدون عذر خواهی ، جلوگیری کنیم. در صورت تکرار این در خواست و تقاضا این نکته باید روشن شود که اینها بی جا و اهانت‌آمیز است. اگر چه این تقاضا و رد آن بوسیله دو دولت، بعنوان مسائل محرمانه تلقی می‌شود ولی اخبار آن بوسیله ما و سرعت از دستگاه ایرانیان گسترش پیدا می‌کنند. (اعترافی صریح تراز این برای حمایت از کنفدراسیون و ذکر منشا شایعات امکان پذیر است؟ نویسنده) ما نباید محدودیت‌های مسافرت مقامات کنسولی و دیپلماتیک خود را بپذیریم. بی شایستگی ساواک در مراقبت و از آنجائی که محدودیت‌های کشورهای کمونیستی درباره سفر دیپلماتیک یک اساس کافی برای دولت ایران فراهم آورده ، تا یک چنین شروطی را بر دیپلمات‌های کمونیستی بعنوان یک معامله متقابل تحمیل کند (!!) ، بحث اینکه یک چنین محدودیت‌هایی لازم است تا دولت ایران قادر به جلوگیری از

دیپلمات‌های کمونیست باشد بی مورد و بی اساس است. به علاوه باید دولت ایران را وادار کنیم که پاسپورت‌های امریکائی که ما به ایرانیان می‌دهیم، قبول کنند. این باعث می‌شود که هم ایرانیان هم امریکاییان بتوانند در ایران اقامت داشته باشند.. با احترام جان. ال. اشیورن منشی دوم سفارت"

شاید این تصور در ذهن خوانندگان این کتاب پدید آید که گزارش منشی دوم یک سفارت اگر چه از گماشتگان کمیسیون سه جانبه باشد، در تعیین خط مشی سیاسی ابر قدرتی نظیر ایالات متحده امریکا نمی‌تواند موثر باشد و باید دید که موضع سیاست پردازان واشنگتن در برابر ایران و پس از سال ۱۹۷۳ چه بوده است. سند شماره ۱۲ در کتاب شماره ۸ اسناد لانه جاسوسی این تصور احتمالی را نیز از میان می‌برد. این بار وزارت امور خارجه ایالات متحده امریکا طی یک نامه سری خطاب به سفیر امریکا در تهران بتاريخ آوریل ۱۹۷۴ تحت عنوان "اهداف اصلی شما در رابطه با جلسه و یا نشست با شاه عبارتند از: " می‌نویسد:

".....ایران با افزایش چشمگیر درآمد نفت، چشم اندازهای اقتصادی خوب، افزایش اختیارات سیاسی و توانایی در اعمال قدرت خارجی که ایران برای قرن‌ها از آن محروم بود، پیش می‌رود. شاه در مورد موقعیت سیاسی محلی خود مطمئن است و اعتقاد دارد که ابتکار عمل در خلیج فارس و اوپک در دست اوست و او توسط برنامه هائی سعی در نشان دادن این مطلب که ایران درآمدهای نفتی خود را در راه درست و اساسی بکار خواهد برد، دارد؛ مانند تحمیلات ابتدائی معانی، توسعه برنامه های بهداشتی، اهدای وام به کشورهای عقب افتاده و غیره. ایرانیان بعزت نقش رهبری که در افزایش قیمت نفت در ۱۹۷۳ داشته‌اند مورد انتقاد قرار گرفتند و

طرح اهدای وام آنان حمایت زیادی کسب نکرده (!!) روابط ما با ایران در یک حد خیلی نزدیک ادامه دارد..... ولی تنها مساله ای که بین امریکا و ایران باقی می ماند مساله قیمت نفت می باشد (!!) که در این زمینه ایرانی ها راه دشواری را پیش گرفته اند و مساله دیگر پیشنهاد وام برای توسعه کمورهای خارجی (بخوانید عقب مانده) است که ترس ما از این است (!!) که این کار وامهائی که بطور معمول به سازمانهای کمک بین المللی داده می شوند را به جاهای دیگر منحرف خواهد کرد. (یعنی پایان دوره زور! نویسنده)

.....وزارت خارجه آوریل ۱۹۷۴ "

به سند دیگری از همین کتاب و باز هم به تاریخ آوریل ۱۹۷۴ تحت عنوان " وضعیت اعراب و اسرائیل " توجه فرمائید. این سند نیز رهنمودی برای مذاکره سفیر امریکا با شاه است :

".....شاه معتقد است که امریکا باید از هر گونه کوشش برای فراهم ساختن هر چه زودتر راه حل مناسب بین اعراب و اسرائیل دریغ نرورد. او با یهودی کردن اورشلیم ظاهراً مخالف است و از کناره گیری اسرائیل از تمام مناطق اشغالی عرب و برگرداندن حقوق حقه و قانونی فلسطینی ها پشتیبانی می کند....."

این سند می تواند ، از نوعی دیگر نشان دهنده آن سیاست مستقل ملی ایران باشد که گهگاه از سوی بعضی محافل مخالف و منجمله همین اعرابی که شاه خواست خود را در قبال آنها به واشنگتن دیکته می کرد به منخره گرفته می شد.

متأسفانه هیچگونه مدرک و سندی که نشان دهنده مذاکرات

شاه و سفیر آمریکا پس از صدور این دستور العمل باشد، حتی در اسناد لانه جاسوسی وجود ندارد اما مسلم است که پس از این مذاکرات یک هیات بررسی کننده تحت پوشش بازرسی مرکب از کلود جی. راس هوارد، ل. چرنات، رابرت ام. کلین، مایکل اف دیاسو و ر. بارتلت مون از اول تا ۱۱ ژوئیه در واشنگتن، از ۱۲ ژوئیه تا ۱۶ اوت ۱۹۷۴ در ایران و سپس دوباره از ۲۰ اوت تا ۱۳ اکتبر در آمریکا کوشیده‌اند تا در مورد " نحوه روابط با ایران " گزارش مفصل و جامعی که بتواند بطور دستور العمل مورد استفاده وزارت خارجه آمریکا و سفارت در تهران قرار گیرد، تهیه کنند.

این گزارش مفصل، استخوان بندی کامل طرحی است که توفان ۵۷ را در ایران بوجود آورد و جزء به جزء آن مورد عمل و اجرا قرار گرفت.

اصل گزارش تحت شماره ۱۴ در کتاب شماره ۸ اسناد لانه جاسوسی بچاپ رسیده است و تاریخ آن اکتبر ۱۹۷۴ ذکر گردیده است در مقدمه گزارش زیر عنوان " توزیع محدود " نوشته شده :

"..... این گزارش بازرسی وزارت خارجه منحصرأ برای استفاده وزارت خارجه منظور گردیده است و ممکن است بخشی از این گزارش تحت یک یادداشت انتقالی به یکی از سازمانها ارسال شود..... هیچ گونه توزیع دیگری خارج از وزارت خارجه یا بوسیله سایر سازمانها، چه بطور کامل و چه بطرز جزئی، نباید بدون اجازه قبلی و کتبی از طریق بازرسی کل سرویس خارجی وزارت امور خارجه بعمل آید....."

گزارش با این جملات آغاز می شود :

"..... ایران، برای آمریکا از نظر جغرافیائی و نفت حائز

اهمیت است. ایران تحت نظر شاه، که امریکا را واجد نقش حیاتی
در مساعی خود برای متجدد ساختن کشورش می داند و می خواهد آنرا
از نظر نظامی و صنعتی قوی و متکی به خود سازد، محیط مناسبی
برای تعقیب مقاصد امریکا می باشد. این کشور بطور روزافزونی با
ثبات و پویا شده است و نیروی رشد یابنده اقتصاد درآمدزایی آن
قادرش ساخته است تا چیزی را که زمانی دارای روابط تحت قیمومیت
با امریکا بود، بطرف برابری تکامل بخشد، هر چند که این امر یک
استقلال نظر بهمراه آورده است که می تواند تفاوتی ایجاد
کند..... بجز نظرات متفاوت قابل توجهی که درباره قیمت و عرضه
تفت میان ما وجود دارد، هیچ اختلاف عمده ای در روابط ایران و
امریکا نیست. لیکن مسائل و ملاحظاتی وجود دارد که مازندگان
و مدیران خط مشی امریکا نسبت به ایران باید در نظر بگیرند. یکی
درجه ای از روابط امریکا با ایران است که وابسته به یک شخص
بوده است که عدم اطمینان در مورد عواقب مرگ یا خلع شاه در خصوص
ثبات ایران، رفتار خارجی و طرز تلقی نسبت به امریکا ایجاد
می کند. نکته دیگر، آثار احتمالی تصادم بعضی از جنبه های
روابط ما با ایران در مورد خط مشی های امریکا در مناطق دیگر
است، بویژه در خلیج فارس (!!). ساختن نظامی ایران که بسسه
مقدار زیادی بخاطر مستشاران فنی و فروش اسلحه، امریکائی است
دارد منجر به عدم موازنه میان ایران و همسایگان خلیج فارس می
شود. این امر می تواند اثر سوء در آینده همکاری ایران و عربستان
سعودی که ما درصدد تقویت آن بعنوان یک امر ضروری برای امنیت
خلیج فارس هستیم داشته باشد. همچنین ممکن است باعث تشویق
وابستگی سنگین تر عراق به اتحاد شوروی برای حمایت تسلیحاتی
شود و احتمال سابقه تسلیحاتی را در منطقه زیاد کند. بهر صورت
تصور عراق در مورد وضعیت حمایت نظامی امریکا از ایران، کوشش
های ما را برای بهبود روابطمان با بغداد مشکل می سازد. کانون
سوم نگرانی، در دامنه و پیچیدگی روابط ما با ایران و مشکل
ناشی از آن نهفته است و اینکه چگونه اطمینان حاصل نمائیم که
درباره همه اتفاقات آگاهی داریم و این که از عواقب ضمنی آن

برای منافع آمریکا اطلاع داریم"

گزارش که گمان نمی رود به شرح و تفسیری نیاز داشته باشد
باینشرح ادامه می یابد:

"..... با توجه به این مسائل و نگرانی ها ، دو چیز بنظر می
آید :

یکی ، بررسی خط مشی بلند مدت ما با ایران است که شامل بر آورد
اثر نهائی خط مشی فعلی ما می شود تا چهار چوب تحلیلی و استنباطی
را جهت تصمیم گیری فراهم آورد .

و دیگری یک مکانیسم محکم و قابل اعتماد برای نظارت و تنظیم
عناصر ترکیبی ارتباط نزدیک و فوق العاده چند پهلوی ما با ایران
است .

قسمت هدایت کننده کشور (واحدی در سفارت آمریکا - نویسنده) و
سفارت آمریکا بطور مؤثری در برقراری روابط کلی ما با ایران
مشغول همکاری هستند (آنها مجهز به افراد توانا و کیفیت رهبری
سطح بالائی می باشند) . منابع (بخوانید جاسوها) در این زمینه
بخوبی توسط یک مدیریت ارشد مورد بهره برداری واقع می شوند .

یک مساله عملیاتی (بخوانید جاسومی) مشکل در ایران (که چگونه
از موضوعاتی که در جامعه ، همجوار و میان گروههای حساسی مانند
نظامیان و مخالفان رژیم بطور پنهانی می گذرد ، کسب اطلاع کنیم)
مورد توجه خاص سفیر و مدیران ارشد این ماموریت (کدام
ماموریت ؟) قرار دارد

از دید منابع (بخوانید جاسوها) دولت آمریکا در ایران و تغییر
و تبدیل بعضی از آنهاست که هم اکنون در آنجا (تهران) هستند
برای فراهم آوردن حمایت کافی جهت مقاصد خط مشی ما (برنامه های
کمیسیون سه جانبه - نویسنده) لازم است . این امر شامل ساختن
یک مکان سفارتی دیگر و یک پایوبون مرکز تجارتي در محوطه سفارت
(برای جلب بازاریان - نویسنده) تغییر محل کنسولگری خرمشهر به

شیراز (چون شیراز شهر مذهبی است . نویسنده) افتتاح یک کنسولگری در اصفهان (چون باز هم مذهبی است - نویسنده) و برقراری یک مجموعه چهار گانه از مناصب جدید اداری جهت سفارتخانه و پستهای متشکله ارتش می باشد . بعلاوه اینک زمان مناسبی است برای مطالعه دقیق بعضی از برنامه‌های ما در ایران ، از قبیل اداره اطلاعات آمریکا و سپاه صلح تا معلوم شود که چگونه آنها را می توان نسبت به منافع آمریکا (بخوانید کمیسیون سه جانبه) مسئول تر ساخت

در نتیجه کشفیات (!!) و جمع بندی های بحث شده بالا ، بازرسان تعدادی پیشنهاد به وزارتخانه و پستهای ما در ایران طی گزارش بعدی خود داده اند . شش تای آنها بعنوان پیشنهادات مهم در اینجا شایسته بررسی است .

الف - یکی اینکه NEA به گروه رابط وزارتخانه‌های خود دستور دهد که یک مطالعه در مورد خط مشی بلند مدت با توجه به روابط ما با ایرانیان بعمل آورد .

ب - دیگر اینکه NEA مساله تامین نظارت سطح بالا و هماهنگی امور ارتباطی آمریکا در ایران را مورد غور و بررسی قرار دهد . .
ج - سفارتخانه در تهران یک " بانک فکری " مرکب از متمدیان غیر ارشد را احضار کرده تا این مساله را که چه کاری باید برای برقراری تماس مؤثرتر با جوانان ایرانی انجام داد بررسی کرده و نظرات خود را در مورد مسیر آینده کمیته جوانان سفارتخانه ارائه دهد .

د - هیات اداری کشور ایران (واحد امریکائی) مساله تامین دریافت توجه کافی و مناسب در مورد مشکلات زندگی در ایران را برای کارمندان شرکت های بیمه‌نکاری خصوصی آمریکا و خانواده‌هایشان مورد بررسی قرار دهد . قسمت هدایت کننده کشور باید تدابیری اتخاذ کند که مدیران اجرایی شرکت ها در مورد مطلوبیت چنین برنامه توجیهی و فراهم آوردن امکان کمک و مشاوره مناسب وزارتخانه توجه پیدا کنند . یکی از راهها برای تحقق این امر (یعنی جاسوسی در همه سطوح - نویسنده) می تواند امکان بکار

گرفتن منابع FSI بر اساس پرداخت پاداش باشد (!!)

ه - NEA ، اداره اطلاعات امریکا را وادار کند که ارزیابی مجددی در مورد برنامه این اداره در ایران با توجه به تعیین این امر که آیا منابعش (بخوانید جاسوس هایش) به بهترین وجه ممکن مورد استفاده قرار می گیرند یا خیر ، بعمل آورد و اگر سر چنین نیست معلوم کند که چه تغییراتی در جهت مثبت باید انجام داد .

و - NEA از سپاه صلح بخواهد که این امور را انجام دهد :

۱ - مرور ارزیابی دوباره در خصوص برنامه اش در ایران

۲ - مروری در میزان حمایتی که دولت ایران در مورد برنامه های سپاه صلح بعمل آورده"

گزارش آنگاه با شرح و تفصیل بیشتر ادامه می یابد که از خلال آن می توان عمق توطئه هائی را که برای انهدام ایران طرح ریزی شده بود و متاسفانه بمرحله اجرا هم درآمد، دریافت . در این قسمت از گزارش تحت عنوان " خط مشی و منابع " چنین آمده است .

".....هیچ مدرک مستندی وجود ندارد که بیانیه مشخصی در مورد خط مشی امریکا نسبت به ایران تلقی شود . در مارس ۱۹۷۲ " هیات اداری کشور " یک شبکه بررسی با طبقه بندی سری تنظیم نمود که شامل یک بیانیه جامع پیشنهادی درباره مناقع ، هدفها ، مسائل مربوط به خط مشی و ثنوق ثانوی و سیاست های توصیه شده بود. این شبه بررسی بطور غیر رسمی (چرا؟- نویسنده) در سطح اداره کسل تصویب گردید اما هرگز در جریان تصویب رسمی قرار نگرفت و از این جهت تعهد رسمی بیار نیاورد..... مکان استراتژیکی ایران ، قدرت نسبی آن میان کشورهای خلیج فارس ، منابع داخلی و بازار داخلی بورژوازی آن ، این کشور را یک منطقه بسیار با اهمیت برای ایالات متحده ، در حال حاضر (!!) و برای یک آینده قابل پیش

بینی (؟) نموده است ما نیاز مبرم به دسترسی به راه‌هوائی ایران و ترکیه ، که واسطه میان اروپا و شرق برای هواپیماهای نظامی و تجاری ما باشد و نیز به بنادر ایران جهت کشتی‌های نیروی دریایی و بازرگانی خود داریم . ما نیاز داریم که از قلمرو ایران برای تسهیلات ویژه نظامی و اطلاعاتی خود استفاده مداوم بعمل آوریم که بخاطر ملاحظات جغرافیایی ، گذشته از امکانات سیاسی ، نمی‌تواند در جای دیگر با آثار همانند باشد منافع اقتصادی ایران عمده است . بازار ایران که مرتباً توسط درآمد نفت تامین می‌شود ، برای کالاها و خدمات آمریکا به سرعت در حال گسترش است ایران یکی از منابع اصلی نفت و گاز طبیعی برای کشورهای OECD اروپایی و ژاپن (سر و کله کمیسیون سه جانبه پیدا شد - نویسنده) بوده است و نیز برای ما واجد اهمیت روزافزونی می‌باشد . ما نفع زیادی در دسترسی قابل اطمینان به نفت و منابع معدنی ایران به قیمت‌های مناسب جهت خود و دوستانمان داریم . . منافع ایالات متحده در ایران در سالهای اخیر گسترش یافت و شکوفا شد . و این امر ، قسمتی بخاطر طرز تفکر شاه در مورد مفید بودن ایالات متحده برای کشورش بود . در صورت مرگ یا عزل شاه (در اوج قدرت و سلامتی شاه پیش‌بینی شده است - نویسنده) ممکن است دید رژیم جانشین بدین نحو نباشد . بعلاوه ، نزدیکی روابط ایران و آمریکا می‌تواند یک معامله قابل بهره‌برداری برای عناصر رادیکال و ضد رژیم باشد . لذا ایالات متحده یک توجه اساسی در ثبات بلند مدت ایران تحت حکومت‌های منطقاً دوست نسبت به آمریکا دارد (پیش‌بینی پیامبرگونه برای رژیم غیر پادشاهی - نویسنده) که احتمال نداشته باشد بر علیه ما اقدام کنند . به همین دلیل به نفع ایالات متحده است که رفتار دوستانه‌ای میسران مردم ایران نسبت به آمریکا پرورش و ادامه یابد "

گزارش سپین یا تشریح " هدفهای ایالات متحده " ادامه

می‌یابد :

".....هدفهای امریکا که ناشی از منافع فوق الذکراست ، به ترتیب زیر می تواند تنظیم شود :

- تقویت و کمک به توانائی و خواست ایران برای داشتن یک نقش با ثبات و مسئولانه در امور بین المللی ، بخصوص در خلیج فارس
- برقراری روابط دو طرفه نزدیک و تعاونی بوسیله ادامه دسترسی دوستانه به تصمیم گیرندگانی که در مورد منافع امریکا موثرند (استخدام خائن و جاسوس به سود امریکا در سطح بالا - نویسنده)
- ابقای دسترسی بلا اشکال به کریدور هوائی ایران - ترکیه و بنادر ایران

- تامین برقراری و نگهداری و استفاده بلامانع از تسهیلات اطلاعاتی و نظامی در قلمرو ایران

- تامین دسترسی به بازار ایران جهت کالاها و خدمات امریکا و برقراری یک جو مساعد برای سرمایه گذاریهای بخش خصوصی امریکا
- تامین دسترسی قابل اطمینان به نفت و مواد معدنی ایران به قیمت های قابل تحمل از برای خودمان و سایر اعضای OECD (کمیسیون سه جانبه - نویسنده)

- تشویق ایران به تجدید جریان ازدیاد درآمد حاصل از نفت (یعنی باز گرداندن در آمد نفت به کمیسیون سه جانبه - نویسنده) به نحوی که اثر نا مطلوب قیمت های بالاتر نفت را در موازنه پرداخت های کشورهای مصرف کننده ، منجمد ایالات متحده ، به حداقل رساند .

- کمک به ثبات داخلی سیاسی ایران در بلند مدت (بخوانید پس از حذف شاه -) و گسترش رفتار مطبوع ایرانیان نسبت به امریکا (یعنی تماس با مخالفان شاه - نویسنده)

شرایط ایران بطور اساسی مساعد تعقیب این هدفهای خط مشی می باشد . شاه قویا طالب آن چیزی است که می خواهد ایران در زمان حیاتش به آن برسد و این خواست لاقبل تا یک اندازه مدین متمم خواست ما است

گزارش سپس به تشریح " مشکلات و نگرانیهای مربوط به

خط مشی " می پردازد و می نویسد :

".....اختلاف مهم در مورد خط مشی میان ایران و ایالات متحده ناشی از دیدگاههای مربوطه ما در مورد قیمت‌های نفت و عرضه آن می باشد..... اختلافات ما در مورد نفت هنوز اثر زیادی در سایر قسمت‌های روابط دو جانبه ما نداشته است. لیکن تأخیر در حل این مساله، نگرانی را در شاخه اجرائی و کنگره آمریکا افزایش می دهد و بعضی از اعضای آنها شروع به اظهار عدم رضایت در خصوص فقدان پیشرفت در ترغیب کشورهای تولید کننده نفت، منجمله ایران، برای تقلیل قیمت‌ها نموده‌اند. به علاوه انتقاد ایران از وضع عربستان سعودی در این مساله تلاش ما را برای تشویق عربستان در رعایت خط مشی های سازنده تولید نفت دچار اشکال می کند.

یک مشکل اساسی دراز مدت (معنای میاسی دراز مدت در پاراگرافهای قبلی معلوم می شود - نویسنده) که در مورد خط مشی ما راجع به ایران وجود داشته، اتکای روابط دوستانه ما با ایران روی رفتار و طرز تفکر یک نفر یعنی شاه است.....هیچ راهی برای پیش بینی عواقب مرگ یا عزل شاه وجود ندارد که بتوان گفت در آن صورت ثبات و رفتار خارجی ایران نسبت به امریکا چگونه خواهد بود (!!). خوشبختانه روابط نزدیک ما با ایران برای بیش از دو دهه وجود داشته است و ایرانیان یک نسل یا بیشتر در رابطه با ما و اتکا به ما خو گرفته‌اند (!!). دلایلی وجود دارد که بتوان امیدوار بود از این که تعدادی از روابط ما تا آن اندازه جا افتاده است که بر شاه تفوق پیدا کرده است (!!) (یعنی زمان حذف شاه رسیده است - نویسنده) معذک باید انتظار داشت که روابط ما با ایران بعد از شاه زیر بار تغییراتی خواهد رفت. (که بموجب این پیش بینی پیامبر گونه و حساب شده رفت - نویسنده) سوال در اینجا است که این تغییرات (پس از حذف شاه - نویسنده) چه اندازه و در چه مواردی خواهد بود؟ سازندگان و مدیران سیاست ایالات متحده نسبت به ایران مواجه با یک عامل ظریف و نامطمئن می باشند که باید آنرا در معاملات خود به حساب بیاورند (!!).

بعضی از جنبه های روابط ما با ایران یا خط مشی های ایالات متحده نسبت به سایر مناطق برخوردار دارد..... قدرت تسلیحاتی ایران یک عدم توازن نظامی میان ایران و سایر کشورهای خلیج فارس و عمدتاً عراق و عربستان ایجاد می کند. (توسازارتش و سبب انهدام آن - نویسنده) در مورد عربستان سعودی، این وضع یک مخاطره روز افزونی بوجود می آورد. از اینکه عکس العملی باعث به خطر انداختن روابط حسنه ما با آن کشور - عربستان - بشود، علاوه بر آنکه همکاری ایران و عربستان را که ما در صدد تشویق آن هستیم تا یک پایگاه تامین ثبات و امنیت در خلیج بشود غیر ممکن می سازد. در مورد عراق، تاریخچه طولانی برخورداری مداخله متقابل میان بغداد و تهران ممکن است عراق را وادار کند که برای حمایت متقابل بیشتر بطرف شوروی متمایل شود و در نتیجه صحنه را برای مصابقه تسلیحاتی در منطقه آماده می سازد. مطمئناً تلاشهای ما برای بهبود روابطمان با عراق در اثر عرضه وسائل نظامی ایران، دچار اشکال شده است.

ایجاد پیچیدگی روابط ما با ایران، که بطور فزاینده ای در حال گسترش است، یک نگرانی خاص برای دست اندرکاران خط مشی آمریکا ایجاد می کند و آن اینکه چگونه در یک موقعیت فوقانی قرار داشته باشیم که عکس العمل های ما در قبال مشکلات که بروز می کند، با پیشنهادات جدیدی که بعمل می آید - مخصوصاً از طرف شاه، با اطلاع از کلیه عواقب احتمالی آنها باشد. از جمله این عواقب: اثرات ثبات و پیشرفت داخلی ایران..... می باشد..... شاه..... علاقمند است که ایران بتواند بعضی از اقلام نظامی آمریکا را، منجمله بعضی از انواع موشک را بسازد..... بعضی از درخواست های شاه ممکن است در این مرحله از توسعه ایران، زیادی جاه طلبانه باشد و برای ما انجام آنها مشکل و یا به صلاح نباشد....."

گزارش سپس به تشریح پیشنهادات می پردازد و می گوید:

....." قسمت هدایت‌کننده کشور ، نقش مهمی در هماهنگی داده‌های مختلف در جریان صورت‌بندی خط مشی دارد..... در این مورد تهیه یک طرح منسجم تجدید نظر شده بود که شامل معالجه فوت یا عزل شاه می‌گردیده و اینکه در صورت وقوع چنین حادثه چه اختیاراتی از نظر خط مشی برای امریکا مطرح می‌شود. این نوشته فعلا تحت بررسی سفارت جهت اظهار نظر و تشریح مساعی است .

استفاده از منابع برای انجام هدفها

.....گزارش سیاسی معمولا از کیفیت عالی و بموقع برخوردار است ، اما در پوشش ، بعضی از عوامل اصلی وجود دارد که دسترسی به آنان مخصوصا مشکل است از جمله رهبران مذهبی ، نظامی و مخالفان سیاسی رژیم مدیریت‌ارشد درصدد معاشرت با بخش سیاسی است تا راههائی برای حل این مشکل پیدا کند..... سفیر و مشاوران اصلی او بخوبی از شکاف میان کوشش‌های جمع آوری اطلاعات سیاسی آگاه بوده و می‌دانند که به نسبت اطلاعات در مورد آنچه که تحت رو بنا رخ می‌دهد چقدر اندک است . تماسهای قارجیان با ناراضیان نه تنها منکوب می‌شود ، بلکه اگر تحت تعقیب قرار بگیرد عکس‌العمل شدیدی را از جانب ساواک ، یعنی سرویس امنیتی همه جا حاضر ایران باعث می‌گردد. یک‌کانون که مشمول نگرانی مداوم است مربوط به اطلاعاتی است که درباره فعالیت‌ها و جهت‌گیری سیاسی نیروی نظامی ایران است که بخش بسیار حساسی است هر چند که تماسهای وسیع با قوای مسلح ایران از طریق هیات مستشاران نظامی امریکا در ایران و تیم‌های کمک‌فنی برقرار است ، اما اطلاعات در خصوص کیفیت و کمیت مطلوب هنوز در دسترس نیست . بدیهی است که این امر باید با نهایت حزم و احتیاط رسیدگی شود... حوزه مهم دیگری که شایسته بررسی دقیق جهت یافتن طرحی برای کاربند منابع پست‌بطور موثرتر می‌باشد ، حوزه جوانان است . آنچه که از نارضایتی وجود دارد از سوی جوانان است و پست تشخیص داده است که تماسهایش با جوانان چندان مطلوب نیست . کمیته جوانان سفارتخانه اوائل امسال ایجاد یک مجتمع تفکر جوانان را که مرکب از کارمندان جوان باشد ، پیشنهاد نموده است تا بتوان روی این

مسأله که چه کاری باید کرد تا به جوانان ایرانی نزدیک تر شد ،
فکری نمایند بنظر می آید که این ایده دارای مزیت قابل
ملاحظه‌ای باشد و نباید خیرش بدون امتحان کردن آن ، به جایی درز
کند..... پست روی پیشنهاد " مجتمع فکری " متشکل از افسران
جوان کارگند تا این مشکل بررسی شود که چه کاری می توان برای
برقراری تماس مؤثرتر با جوانان ایرانی انجام داد....."

در یک دوباره خوانی ساده از گزارش " نحوه روابط با
ایران " بطور خلاصه این نتایج بدست می آید که ایران پادشاهی
اینک (۱۹۷۴) از مرحله " تحت قیمومیت آمریکا " به مقام " برابری "
با آمریکا رسیده است و این امر " استقلال نظری " برای ایران
بوجود آورده که " می تواند تفاوتهایی ایجاد کند ". آمریکا پس
از رویدادهای منجر به سال ۱۹۷۳ ناگهان در اندیشه عاقبت روابط
خود با ایران پس از " مرگ یا خلع " شاه افتاده و تشخیص داده
است که بمنظور آسیب ناپذیری منافع آمریکا پس از مرگ یا خلع شاه
در رابطه با حکومتی که " منطقاً دوست آمریکا " باشد مناسباتی را
با " عناصر رادیکال " و " ضد رژیم " از یک سو و با " تصمیم
گیرندگانی در مورد منافع آمریکا " یعنی در سطح هیات حاکمه ،
برقرار کند .

امریکا آشکارا از کنترل ساواک روی فعالیت های
بیگانگان ناراحت است ، خانواده امریکایی هائی که در بخش خصوصی
با صنایع ایران همکاری می کنند باید از طریق " دریافت پاداش " به
جاموسی بپردازند ، برای حذف شاه باید در میان جوانان مملکت
رسوخ کرد و اندیشه سیاسی کردن نیروهای جوان را در ارتش بکار
گرفت ؛ " ساختمان نظامی ایران " با منافی که امریکادر عربستان

سعودی " دارد نا سازگار است و سیاست‌های شاه سبب " عدم برقراری روابط سیاسی با بغداد " است. آمریکا هدف‌هایی در ایران برای خود برشمرده که دست‌کمی از قرارداد وثوق الدوله با انگلیسی‌ها ندارد و چون بموجب این منافع، ایران باید " تأمین‌کننده برقراری و نگهداری و استفاده بلامانع از تهييلات اطلاعاتی و نظامی در قلمرو ایران " و همچنین " تأمین‌کننده ابقای دسترسی بلا اشکال به کریدور هوایی ایران و ترکیه و بنادر ایران به عنوان عامل پشتیبانی نا تو باشد و باز " دسترسی قابل اطمینان به نفت و مواد معدنی ایران را با قیمت‌های قابل تحمل " برای آمریکا، اروپای غربی و ژاپن تأمین می‌کند و تعهد بسیار دارد که " تجدید جریان ازدیاد درآمد حاصل از نفت اثر نا مطلوب قیمت‌های بالاتر نفت را در موازنه پرداخت‌های کشورهای عضو کمیسیون سه جانبه " به حد اقل برساند و شاه محمد رضا پهلوی، شاهنشاه ایران از موضع قدرت مالی مانع تحقق این نیت است، بنابراین " سفارت "، " باید " طرح منجم " فوت یا عزل شاه را " تحت بررسی " قرار دهد.

در بخش‌های بعدی تغییرات مکمل این طرح توطئه بار را تشریح خواهیم کرد اما اینک بدرستی می‌توان دریافت که این گزارش چرا بمعنای استخوان بندی توفان در ۵۷ و بعنوان پی بنای انقلاب ملاها نامگذاری شد. آنچه در این سند ارائه شده بدقت مقداری استنباط، کمی واقعیت، بسیاری هدف‌سازی و پوششی از ارتباط میان واقعیت، طرح توطئه و پیشنهاد، در مرحله تکوین است.

آنچه بعد از آن وتا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ رخ داد جز بتتر

گسترش یافته این طرح نبوده است و در تعقیب و ادامه بررسی‌های اسناد و مدارک می‌بینیم که در حقیقت آنچه که در میان بی‌هت ایراشیان در سال ۱۹۷۹ اتفاق افتاد ، ریشه از سال ۱۹۷۳ گرفته بود، سرزمین‌های جزایران کشتزار تولد این ریشه بود ، ایرانی، بجز عده‌ای خیانت‌پیشه در به ثمر رساندن آن نقشی نداشت و بر خلاف آنچه شایع است ، شاه تک و تنها و ملت‌تا هنگامی که به دام فریب‌نیفتاده بود شش سال پر مخاطره را به مقاومت مردانه و دلیرانه در برابر عظیم‌ترین موج یک‌توطئه همه‌جانبه بی‌المللی گذرانده و شاه تنها هنگامی رضا به ترک ایران داد که دوست فریب‌خورده نیز در کنار دشمن بود ! . شاه خودش را داشت و ملتش را بعنوان دوست

جهانی دیگر از کائنات

بطور طبیعی ، پس از مطالعه بخش پیشین ، این پرسش مطرح می شود که آیا امریکائی های سهوا اشاره ای هر چند مختصر به مذهب نداشته اند یا به عمد آنرا در گزارش جامع خود نیاورده اند و این سؤال پرسش های دیگری را نیز بدنبال دارد ، سئوالهایی از این قبیل که مخالفان بالقوه شاه چه کسانی بودند که ساواک "همه جا حاضر " اجازه نمی داد تا جاسوسان امریکائی با آنها تماس بگیرند و باز در حالی که روزگاری سفارت امریکا همیشه یک مستشار عشایری داشت چه شده که در این گزارش ذکری از آنها بمیمان نیامده است .

سند های شماره ۷۶۰۵ با طبقه بندی محرمانه و قیسد

اینکه این سندها برای مدت ۱۲ سال یعنی تا سال ۱۹۸۴ از طبقه بندی خارج نشود ، بتاریخ ماه مه ۱۹۷۲ و بنقل از کتاب شماره ۸ اسناد لانه جاسوسی به این پرسش ها ، پاسخ می دهند :

....." شاه ایران یک ژست تقوای علنی می گیرد و از مآشر اسلامی دفاع می کند . گویا اینک ایرانیان که اکثرشان شیعه هستند ، چندان مجذوب احسانات اسلامی تمام عیار نیستند . روحانیت ایران دیگر نفوذ سیاسی عمده ای ندارد ، هر چند به اندازه کافی دنباله رو دارد که گاهگاهی (!!) می تواند یک " ترمز" در برنامه های دولتی ایجاد کند..... چنانچه در اثر جریانات غیر قابل پیش بینی از قبیل رکود اقتصادی یا ضعف حکومت ، در نتیجه مرگ شاه یا درهم ریختگی ارتش ، منجر به مبارزه سایر اقشار جمعیت بشود ، روحانیت اسلام می تواند بدون شک عده ای را گرد آورد. در آنصورت احتمال دارد که ما مورد حمله سیاسی قرار بگیریم (بازهم پیش بینی پیامبر گونه - نویسنده) بطور کلی ایرانیها چندان مجذوب احسانات اسلامی همه جانبه نیستند و مثلا در مسورد مساله جنگ با اسرائیل ، بیشتر گرایش به این امر دارند که آتراء عربی تلقی کنند نه اسلامی (!!) هر چند که رفرمهای مادی رضا شاه و شاه فعلی باعث دشمنی با افکار مذهبی و سنتی و محافظه کار در ایران شده است (که قضیه برعکس است . نویسنده) این دوزما مدار با دقت نسبت به تعالیم اسلام احترام نمودند و این تعالیم را هم حامی و هم متقاضی برنامه های رفورم خود معرفی نموده اند..... هیچ رهبر مشخصی از ۱۹۶۱ ، پس از فوت رهبر برجسته شیعیان وجود نداشته است . آیت الله خمینی ، که بخاطر فعالیت های ضد دولتمندی اش توقیف و در ۱۹۶۴ ، به عراق تبعید شد ، خیال رهبری ایرانیان مسلمان را دارد ، اما همکاری نزدیک او با حکومت عراق در زمینه تبلیغات و عملیات ضد شاه ، امکان هر نوع آشتی را با شاه فعلی از بین برده است نفرت باقیمانده مذهبی بر علیه رژیم عمیق و گزنده است بطور کلی معروف شده است که ساواک بطور

عمده‌ای در روحانیت‌رخنه کرده است . در هر حال ملاها قبادر نشده‌اند که جریان توسعه و رفورم را متوقف‌کنند یا فصل مشترکی با یک نیروی سیاسی عمده بیابند که پایدار باشد، لذا ترتیب همکاری با دولت (یعنی دریافت شهریه دولتی - نویسنده) تا زمانی که پیشرفت اقتصادی باقی باشد، احتمالاً ادامه خواهد داشت چنانچه حوادث پیش‌بینی نشده‌ای ، مانند بحران بارز در اقتصاد یا تضعیف آشکاری در کنترل دولت روی دهد که منتهی به مناقشه سایر اقشار مردم با دولت‌گردد، ملاهای عصیان‌ی در سلسله مراتب مسلمین ، می‌توانند دنباله رویان قابل ملاحظه‌ای بخصوص از میان بازاریان و طبقات پائین را بسیج کنند..... ایران قبل از مسلمان شدن ، زرتشتی بود و امروزه نیز تقویم و آداب‌بیاری مانند تعطیلات نوروز، یادگار زرتشتی‌گری است . در سال گذشته مطبوعات و تلویزیون زرتشتی‌گری را با هواداری بیشتری نسبت به سالهای گذشته مسورد بحث‌قرار دادند مذهب‌بهائی شاید با ۵۰ هزار پیرو در ایران بطور رسمی در محبوبیت‌قرار ندارد..... ارمنی‌ها مخصوصاً از نظر خدمات امنیتی ، بخاطر پیوستگی‌هایشان با روسیه (؟) مورد اعتماد رژیم نیستند (!!) جوامع یهود، بهائی و ارمنی در امور استخدامی دولت دچار تبعیض‌هایی می‌باشند..... بنابراین در صورت بازگشت روحانیت به یک وضعیت مهم سیاسی (چسبه وضعیتی؟ نویسنده) یا نفوذ (!!) در چند سال آینده ، می‌توانیم انتظار مورد حمله قرار گرفتن را داشته باشیم

در سند بعدی - شماره ۶ - تحت عنوان " مخالفت سیاسی -

افراطیون و جبهه ملی " آمده است که :

"..... در ایران مخالفت‌سازمان یافته با شاه ، چه کمونیست و چه غیر کمونیست ، عملاً وجود ندارد..... رفورم اجتماعی قابل توجه و پیشرفت اقتصادی توسط رژیم اکثر عناصر مخالف را ساکت یا سرخورده و مایوس کرده است . البته مخالفین سر سختی وجود دارند

که بطور بالقوه در زمان بحران (!!) تهدید بحساب می آیند، اما ، آنها پیروان چندانی ندارند ، در تیروهای امنیتی فاقد نیروی معلومی هستند ، هیچ راه حل معتبری ندارند که ارائه دهند و از رهبران برجسته‌ای نیز برخوردار نیستند.....فعالیت عمده ضد رژیم خارج از ایران بوسیله حزب توده با حمایت شوروی ، عوامل CHICOM و سایر اپورتونیست‌ها صورت می گیرد که دانشجویان ایرانی را در خارج استخدام (!!) و سازمان می دهند ، تبلیقات ضد شاه راه می اندازند و سعی می کنند که شاه را هنگام مسافرت‌های خارجی نشانی ناراحت کنند. این گروهها امروز نفوذ اندکی داخل ایران دارند.. حزب کمونیست توده از ۱۹۴۹ غیر قانونی اعلام شده و از زمان اوج گیری محبوبیتش در ۵۲ - ۱۹۵۲ (زمان نخست وزیری مصدق)، شدیداً ترکوب گردیده است. بسیاری از رهبران میاسی جبهه (ائتلاف میاسی گسیخته) ملی که از مصدق حمایت می کردند دوره هائلی از توصیف را گذرانده و تحت نظارت شدید قرار دارند و همه آنها حدود فعالیت مجاز خود را تشخیص داده اند. مازش ایران و شوروی و تکلیف ایدئولوژیکی میان جناح های مسکو و پکن بیش از پیش تلاش خرابکارانه کمونیستی را تضعیف کرده است. برنامه های رفـورم اجتماعی و اصلاحات ارضی انقلاب سفید و ملی گرائی مستقل شاه در امور خارجی بسیاری از تقاضاهای عناصر مترقی ، ملی و روشنفکر را برآورده کرده است. اقتصاد رو به رشد فرصتی برای کارهای ساختمانی و پاداش های مادی (!!) عرضه کرده است که برای عسده زیادی جانشین خشنود کننده ای جهت متارکت بیشتر سیاسی شده است. تعداد زیادی از حاسیان سابق جبهه ملی و حزب توده مورد استقبال دستگاه قرار گرفته اند و اینک در سطوح بالای دولت قرار دارند... اما تعدادی مخالف سر سخت - ولو از هم پاشیده - باقی هستند. روشنفکران آزادیخواه چه پیر و چه جوان که می خواهند قدرت شاه محدود باشد (حتی عده ای خواهان از بین رفتن سلطنت هستند) از سر کوب فعالیتها و ایده های سازش ناپذیر خشمگین می باشند. هم چنین عناصری از بازاریان محافظه کار و روحانیت خشمگین هستند که می توانند از نظر اقتصادی و اجتماعی زمان را به عقب برگردانند.

بعضی ها معروف بوده و هنوز هم پیروان کافی دارند تا گاهگاهی
ترمز در برنامه های دولت ایران ایجاد کنند و بالاخره عناصری
بویژه در میان جوانان ، یافت می شوند که ویژگیهای مارکس را می
پذیرند و می خواهند که ایران را در مسیر سوسیالیسم مردمی قرار
دهند.....”

و بالاخره سند شماره ۷ در همین کتاب تحت موضوع
” گروههای اقلیت ” به مقاله عشایر می پردازد و می نویسد :

”.....ایران دارای اقلیت های مهم قبیله ای، مذهبی و زبانی
می باشد که در گذشته مشکلات عدیده و جدی برای کشور بوجود
آورده اند..... کردها بزرگترین گروه اقلیت نژادی در ایران
و بیش از یک میلیون نفر می باشند و در بیشتر قسمت های
آذربایجان غربی ، کردستان و کرمانشاه زندگی می کنند.....اما
شناخته های وجود دارد که برخی از کردهای ایرانی که در نزدیک
عراق زندگی می کنند هویت کرد بودن را در سطحی بالاتر از هویت
ایرانی نگهداشته اند..... خود مختاری کردها در عراق مابین
برخی از کردهای ایران تمایل مشابهی را برای خودمختاری دامن
می زند..... چیزی بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ هزار ، قبایل بختیاری که
مردمانش با لهجه فارسی صحبت می کنند و پیرو مذهب تشیع می
باشند هنوز در نواحی کوهستانی غرب اصفهان زندگی می کنند که
بیشترشان فعلاً به کار کشاورزی مشغولند، ولی بسیاری از آنها هنوز
کولی هستند. با واقع شدن در جایی که می توانند جاده اصلی را در
جنوب تهران کنترل کنند و فاصله زیادی تا پایتخت دارند.....
بسیاری از بختیاری ها هنوز بعنوان مخالفان آرام مشروطیت شناخته
می شوند (!!)..... قبایل قشقایی که شاید مرکب از ۲۰۰/۰۰۰ ترک
زیان باشند در نواحی اطراف غرب شیراز زندگی می کنند.....شانسی
وجود ندارد که آنها دوباره بعنوان یک نیروی سیاسی مهم مستقل
در آیند..... در حدود ۴۰۰ هزار عرب زیان عمدتاً در استانهای

خوزستان و فارس (؟) و در طول خلیج فارس زندگی می کنند
در پیمنه جنوب شرقی ایران در حدود ۵۰۰ هزار بلوچی زندگی
می کنند از وقتی که جنگ هند و پاکستان با کوشش های خارجی
برانگیختن ملت (؟) بلوچ اتفاق افتاد دولت ایران برای کمک
به پیشرفت این ناحیه از طریق احیا ، کارهای بسیار کمی انجام
داده است در بین اقلیت های مذهبی ، مهمتر از همه سنی ها
هستند نزاع های مذهبی غیر معمول است بهائیان ایران
که از بهبودیگری تغییر آئین داده اند توسط دولت ایران در اختناق
زندگی می کنند ، شاید دولت این عمل را به عنوان باج سیل به
ملاها که بهائی گری را به عنوان بدعتی در دین اسلام بشمار می
آورند ، انجام می دهد و شاید هم بخاطر نسبت دادن فعالیت سیاسی
به بهائی هاست"

به این ترتیب دستگام های اطلاعاتی ایالات متحده امریکا و
گماشتگان کمیسیون سه جانبه در بررسی های خود بمنظور شناخت
نقاط قوت و ضعف ایران ، همه مسائل را زیر نظر داشتند و در مراحل
مقدماتی می کوشیدند اطلاعاتی را که واشنگتن و نیویورک برای
طرحریزی برنامه انهدام ایران لازم داشتند تهیه کنند . بررسمی
اسناد و مدارکی که از سفارت امریکا در تهران پس از اشغال آن
توسط عوامل خمینی بدست آمده نشان می دهد که از اواسط سال ۱۹۷۲
قسمت جاسوسی سفارت به شدت متحول شده و با گذشت هر روز طرز بیان
گزارشها بطرزی باور نکردنی تندتر ، انتقادی تر و بی پروا تر شده
است . این نقد و بررسی ها پس از سال ۱۹۷۳ و مقارن با تشکیل
کمیسیون سه جانبه لحن پر خاشگرانه تری بخود گرفته و در ضمن از
خلال آن می توان دریافت که نزاعی دیپلماسی میان ماموران سنتسی
امریکا در ایران و موج جدید گماشتگان تازه منصوب شده کمیسیون

به جانب در وزارت خارجه امريكا و همچنين سفارت اين کشور در تهران در گير شده است .

نمايندگان مقیم تهران چه در سطح سياسی ، بازرگانی و چه در سطح نظامی در گزارشهای خود تصاویری ارائه می دهند که با نظرات واشنگتن به نحو بارزی در تضاد است . چنین پنداشته می شود که پس از سال ۱۹۷۳ و بخصوص در سال ۱۹۷۴ مقامات واشنگتن کوشیده اند در ابعادی وسیع و در همه زمینه ها ، استنباط ها و برداشت های خود را به سفارت در تهران تحمیل کنند . این تسزاع دیپلماسی و اختلاف نظرها از سال ۱۹۷۵ با استقرار گماشتگان کمیسیون سه جانبه در هیات دیپلماتیک ایالات متحده امریکادر تهران فروکش می کند و از آن پس موردی برای اختلاف باقی نمی ماند . به عبارت دیگر از آن پس آنچه را که واشنگتن در جهت اجرای طرح انهدام ایران مورد نظر داشته مورد تائید و تائید نمایندگی تهران نیز قرار داشته است .

برای نمونه نامه محرمانه ریچارد هلمز سفیر ایالات متحده امریکا در تهران خطاب به سفیر کلاود - جی . راس می تواند ابعاد این اختلاف نظرها را نشان دهد . در بخش پیش ، گزارش هیات بازرسان امریکائی را مطالعه کردیم . کلاود جی . راس در راس این هیات بازرسی قرار داشت . در بررسی آن گزارش گفتیم که هیات بازرسی امریکائی مطالعات خود را از اول تا ۱۱ ژوئیه ۱۹۷۴ در واشنگتن آغاز ، پس از ۱۲ ژوئیه تا ۱۶ اوت آنرا در تهران دنبال و آنگاه از ۲۰ اوت تا ۱۳ اکتبر ، باز هم در واشنگتن به بررسی و نتیجه گیری پرداخته است .

ریچارد هلمز در تاریخ ۱۰ ژوئیه ۱۹۷۴ یعنی درست

یکروز پیش از پایان مرحله اول تحقیقات و بازرسی در واشنگتن، نامه‌ای برای این هیات ارسال داشته که بجز یک مورد - مساله نفت - بقید نامه درست در نقطه مخالف گزارش هیات بازرسی قرار دارد. این نامه تحت سند شماره ۱۳ با قید " محرمانه " در کتاب شماره ۸ اسناد لانه جاسوسی بچاپ رسیده است . هلمز می نویسد :

".....روابط ایران و امریکا عالی است..... در تمام امور قابل ملاحظه منطقه‌ای یا بین المللی، ما در واقع دیدهای همانندی داریم و تنها استثنا مربوط می شود به تأمین و تعیین قیمت نفت. مقصود ما ، تضمین حفظ و تقویت این موقعیت است . در راه رسیدن به این هدف ما در پی سهم متناسبی از تجارت خارجی قدرتمند ایران، طرحهای بلند پروازانه اقتصادی آن و ادامه دسترسی بمواضع برای امکان فعالیت‌های منحصراً بفرود جاسوسی و مخایرات می باشیم . ما همچنین در پی آنیم که اطمینان حاصل کنیم که ایران به ایفای نقش مسئول و سازنده‌ای در امور منطقه‌ای ادامه می دهد..... از لحاظ تشکیلاتی ما مشکل چندان مهمی نداریم . اختیار و مسئولیت سفیر نسبت به تمام فعالیت‌های رسمی امریکا در ایران مورد تفاهم بوده و به رسمیت شناخته شده است . واحدهای نظامی زیر دست ، تحت اختیار هماهنگ کننده رئیس هیات مستثاری که نماینده ارشد نظامی در ایران است عمل می کنند . او مانند دیگر نمایندگان ادارات به سفیر گزارش می دهد و رهنمودهای خط مشی دریافت می کند..... همانطور که اشاره شد مساله‌ای که بیش از همه می تواند باعث پاره شدن مناسبات ایران و امریکا بشود، مربوط است به دید ما و مواضع مختلفمان نسبت به تأمین نفت و قیمت آن . در پی تصمیم جنرال برانگیز اوپک در دسامبر ۱۹۷۳ به چهار برابر کردن قیمت نفت طی یک شب ، این نفارت مداوماً و به تکرار اصرار کرده است که دولت امریکا با کشورهای تولید کننده به گفتگو بنشیند و موضع

خود را بصورتی معقول و معتبر و با به رسمیت شناختن کامل منافع و علایق ایران مطرح کند. ما متأسفیم که این تبادل نظر هنوز انجام نگرفته است و برای ما هم توجیحات کافی فراهم نشده است تا در مذاکراتمان با دولت ایران ماله را عنوان سازیم. با دریافتن اهمیت روز افزون ایران، ما برای برنامه های جدیدی پیشقدم شده ایم که عمدتاً از طریق افزایش تجارت، سرمایه گذاری و مبادلات فنی و علمی روابطمان وسیع تر و عمیق تر گردد..... تا به امروز نتایج قدری ناموزون بوده اند زیرا تمام پیشنهادات ما تحت پی گیری جدی قرار نگرفته اند..... در مجموع ما احساس می کنیم که هیأت کارکنان نایسته ای یا در اینجا و یا در راه (!!) دارد..... ما در خواست یک برنامه معقول تر و مناسب تر برای انتصاب و تعویض (!!) کارکنان داریم..... ما مجبور بوده ایم که کارکنان خود را بمنظور رفع نیازهای پیش بینی نشده (!?) عملاً یک شبه عوض کنیم (!!)....."

در گزارش دیگری از مگ میچ هود از قسمت " امور خاور نزدیک " (NEA) تحت عنوان " ایران به قدرت می رسد " ، به تاریخ ۲۴ ژوئن ۱۹۷۴ چنین می خوانیم :

".....در خلال سالهای ۱۹۶۵ و ۱۹۷۱ ایران مصممانه برای اینکه خود را بازیگر عمده سیاسی و نظامی در خلیج فارس بنماید اقدام کرد تا جای بریتانیا را گرفته و دیگر خارجیان را از رفتن به این منطقه باز دارد. از سال ۱۹۷۱ ایران افق های سیاسی خود را بوسیله نفت توسعه داد و از قدرت مالی و نقش خویش و موقعیت ممتازش در خلیج فارس استفاده کرد تا یک نیروی دیپلماتیک در دنیای عرب و جنوب آسیا بشود. نقش پیشرو ایران در افزایش پیشرفت قیمت نفت در دسامبر ۱۹۷۲ نه تنها برای پشتیبانی از جاه طلبی های منطقه ای خود بود، بلکه بدان منظور بود که ایران را بصورت یک عاملی در دنیای سیاسی و اقتصادی و بصورت رهبر جهان چهارم و کشوری که نظریاتش بایستی بطور جدی توسط ابر قدرتهای بزرگ مورد

نظر قرار گیرد، درآورد..... در یک دید وسیع ژئوپولتیک، یک اشتراک منافع محدود ولی مهم بین چین، ایران و آمریکا در جنوب و جنوب غربی آسیا وجود دارد که در آن هر سه کشور خواسته شان محدود کردن نفوذ شوروی می باشد. ایران سنگ کلیدی در این طاق است. (ایران محور اصلی این مجموعه می باشد)..... معاملات عظیم تلیحاتی..... به همه شان داد که ایران قصد دارد در هر وضعیتی برتری نظامی خود را حفظ کند و نطق شاه درباره باقی گذاشتن زمین سوزان القا کننده این اندیشه بود که ایران در مقابل حمله شوروی با شدت هر چه بیشتر از خود دفاع خواهد کرد..... ایران یک فرصت بی سابقه ای یافت که محیط خارجیش را تحت نفوذ خود درآورد. ایران با بکار بردن پول و نفت خود وارد قراردادهای مهم اقتصادی با هندوستان، پاکستان، مصر، سوریه شده و قرار دادهای کم اهمیت تری با مراکش (مغرب) اردن، سودان و دیگر کشورها منعقد کرد. از طریق این معامله ها، ایران، عربهای میانه رورا مثل سادات، حسین و حسن حمایت کرده و شکاف بین سوریه و عراق را ترغیب کرد و نگرانی هندوستان را از اینکه ایران از پاکستان حمایت کند کاهش داد..... ایران نه تنها به عمان بلکه به اردن و یمن هم کمک نظامی داد. ایران برای اولین بار بعد از دوران امپراتوریهای باستانی، عامل مهم سیاسی در هر دو منطقه خاور نزدیک و جنوب آسیا شده است.....

اندک عنایتی به تاریخ این گزارشها (نام هلمسز، گزارش هیات بازرسان و نام مگ میچ هود) که همه آنها در فاصله ماههای ژوئن تا اکتبر ۱۹۷۴ (۵ ماه) تهیه شده است، تغییر ناگهانی سیاست های دیکته شده واشنگتن و هیات سیاسی مقیم تهران را پس از استقرار گماشتگان کمیسیون سه جانبه در مشاغل گونه گون، نشان می دهد، این ائتلاف نظرها روز بروز به سود هدفهای واشنگتن نسبت خود را از دست می دهند تا سر

انجام در ۱۷ ماه مه ۱۹۷۷ برابر با ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۶ در نامه‌ای از سوی سازمان سیا خطاب به ویلیام سالیوان سفیر امریکا در تهران نیازهایی برای امریکا و سیا مطرح می‌شود که تا آن زمان سابقه نداشته است .

بهمراه این نامه که تحت سند شماره ۲۱ در اسناد لانه جاسوسی ، کتاب شماره ۸ چاپ شده ، ادوارد اس . لیتل از دفتر رئیس سازمان سیا ، از سفیر امریکا در ایران ، ویلیام . اچ . سالیوان می‌خواهد که " مهمترین احتیاجات اطلاعاتی واشنگتن " را برای وی ارسال دارد . فهرست این احتیاجات (!!) بموجب ضمیمه نامه از این قرار است :

".....سری

راه‌نما : ایران

پست‌زیرین سر فملهای مورد علاقه جوامع اطلاعاتی و امور خارجه می‌باشد :

۱ - سیاسی

الف - داخلی

۱ - هدف‌ها و سیاست‌های دراز مدت‌شاه و مشاورین اصلی

او، نظامی و غیر نظامی

۲ - تصمیمات اساسی سیاسی ، ملی ، امنیتی و اقتصادی

به وسیله چه کسانی و چگونه گرفته می‌شود .

۳ - نقشی که ساواک در دولت‌بازی می‌کند .

۴ - نقش دولت ایران در نقض حقوق بشر

۵ - برنامه ریزیهای آینده (!!) و فعل و انفعالات

شخصی که جانشین را تعیین می‌کند (!?)

ب - خارجی

۱ - منابع تهدیدات نظامی خارجی برای ایران

۲ - موازنه قدرتها در منطقه به نحوی که ایران را متأثر می سازد.

۳ - روابط با اتحاد شوروی و کشورهای خلیج فارس، خصوصاً عربستان سعودی و عراق

۴ - روابط با هند ، پاکستان ، افغانستان و ترکیه
۲ - اقتصادی

الف - برنامه های رشد اقتصادی ، بویژه استراتژی (!!)
و سیاست های فروش شرکت ملی نفت ایران.

ب - طرح هایی که برای توسعه اتمی ریخته شده

۳ - قابلیت های نظامی نیروهای مسلح سلطنتی ایران "

ملاحظه می شود که تفاوت های بسیاری از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۷ و بعد ۷۸ و بعد ۷۹ در مجموع سیاست یک " ابر قدرت " غالب به چشم می خورد ، بنابراین همانگونه که در راستای خط اصلی تحقیق این کتاب دیده می شود و در فصلهای آینده نیز انبوه دیگری از این اسناد را خواهیم دید ، توفان ۵۷ در ایران ناگهانی نبود ، ایرانی نبود و ریشه در سالهای ۱۹۷۳ و در سرزمینی یا سرزمین های جدا از ایران داشت . سرزمین هایی که با جمعیتی کم ، جهانی دیگر از کائنات بود . جهان کمیسیون سه جانبه : نخبگان سوداگر امریکای شمالی ، ژاپن و اروپای غربی

روشنفکران شروتمند جاسوس ضد شاه

از نیاوران تا جوادیه!

— دولت فلج است ، رستاخیز مرده و دفن شده و سیاست و خط مشی و برنامه‌های در کار نیست عجالتاً هر کس خر خودش را سوار است و هیچگونه مرکز نظارتی وجود ندارد ، دولت به دامن اعلیحضرت پناه برده و خوب و بد کارها را در بست به حساب او امر ملوکانه می گذارد..... فساد در مقامات بالا به مقیاسی شرم آور رواج دارد . در ساحل دریای خزر اینک سه کازینو مشغول بکار است دو تا متعلق به اعیان خاندان سلطنتی و سومی متعلق به بتیاد پهلوی است اعلیحضرت هیچ قدرت و اختیاری را به میل خود از دست نمی دهند فریدون مهدوی ، به اعتبار عضویت سابقش در جبهه ملی ، با متین دقتی و پاراننش در جبهه ملی در تماس است .

برای آنها پیغام برده که اجازه خواهند داشت به عنوان یک واحد سیاسی فعالیت بکنند..... روسها معتقدند که منظور ما از خرید اینهمه اسلحه ، انبارداری برای امریکائی هاست

این ها را پرویز راجی در کتاب خاطرات خود موسوم به " خاطرات آخرین سفیر شاه در لندن " از قول امیر عباس هویدا — در مقام وزارت دربار — زیر تاریخ شنبه ۱۴ مرداد در وقایع سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۸) نوشته است . یکسال پیش از آن هویدا هنوز نخست وزیر بوده است و یاز در گفتگوئی با پرویز راجی در روز چهارشنبه ۱۲ مرداد ۱۳۵۶ (بنقل از همان کتاب) می گوید :

— مرا زنده زنده خاک کرده اند ولی از بخت بد آنها و من ، هنوز زنده ام ذهن ملکه را اطرافیان جاه طلبش متوب می سازند اگر روزی حکومت ایران بدست این خانم (مقصود شهبانو فرح است) افتد ، در ظرف چهار روز کلکمان کنده می شود (!!) حزب رستاخیز را باید شکست محض قلمداد کرد..... گاهی حس می کنم که دیگر تاب تحمل ندارم (!!)

دومین قسمت طرز تلقی یک نخست وزیر ۱۳ ساله و اولین قسمت درد دل یک " وزیر دربار " معتمد پادشاه به کسی است که انتصاب وی به سمت " سفیر ایران در دربار ملکه انگلستان " یکی از مهمترین حربه های تبلیغاتی علیه شاه و رژیم بوده است . قسمت اخیر درست به روز پیش از برکناری هویدا از مقام نخست وزیری بلامنازع ایراد و قسمت نخست کمی بعد از برقراری حکومت نظامی در اصفهان گفته شده است . بظاهر هم هویدا فراموش کرده که چه نقش ویرانگرانه ای در انهدام ایران داشته و هم پرویز راجی از یاد برده است که بعنوان ننگین ترین لکه انتصاب در تاریخ عمر

وزارت خارجه از زمان رضا شاه کبیر تا لحظه سقوط ایران معرفی گردیده است. بهر حال چون در فرصت‌های دیگر کتاب به این مسائل به کمک اسناد و مدارک کافی اشاره خواهد شد در این فصل به سادگی از کنار آن می‌گذریم. سبب‌توسل به این دو فرازگلایه آمیز آنهم از زبان دو عضو مسئول در رژیم پادشاهی برانگیختن این پرسش است که آیا دشمنان شاه و پادشاهی ایران تنها در احزاب دایر یا منحل و گروهها و افراد شناخته شده جای گرفته بودند یا دشمنان دیگری هم بودند که از پشت‌اتاقهای کاخ نیاوران تا قلب ارتش و نظام حکومتی، در حالی که زیر نامه هایشان "چاکر" و "جان نثار" می‌نوشتند برای بیگانه نقش جاسوس، نوکر، خائن و بهر حال دشمن را برای شاه و پادشاهی ایران بازی می‌کردند؟! .

شاید سالهای سال فرصت انتشار اسناد وزارت خارجه، انگلستان، فرانسه، آلمان و شوروی به درازا بکشد و شاید هم هرگز کسی نداند که در سینه بایگانی‌های این کشورها چه اسنادی از نوکر صفتی بعضی از آنچه دولتمرد ایرانی گفته می‌شود، نهفته است، اما انتشار اسناد سفارت‌آیالات متحده امریکا در تهران که تحت عنوان اسناد لانه جاسوسی منتشر شده، می‌تواند تا حد زیادی ما را به عمق این رذالت‌ها آشنا سازد.

بررسی وابستگی‌ها و سرسپردگی مخالفان شناخته شده شاه نظیر اعضای حزب توده، جبهه ملی، حزب ایران و در سالهای اخیر سازمان مجاهدین خلق، چریکهای فدائی، توفان، پیکار، فلسطین و..... و..... را به فرصت مناسب که در خط تداومی زمان و بخصوص در جریان اعتلاف آنها در دو سال پیش از پیروزی خمینی پیش خواهد آمد، وامی‌گذاریم و این بخش را به بررسی پیشینه "دشمنان

" دوست‌نمای " محمد رضا شاه پهلوی ، اختصاص می‌دهیم . کسانی که با لباس مليله دوزی شده تا کمر در برابر پادشاه تخت‌طاووس‌خام می‌شدند ، از دست‌او مدال و نشان می‌گرفتند ، احکامش را در قاب خاتم می‌گذاشتند و تهنانی جز کینه و نفرت از او نداشتند .

در این بررسی ، هرگاه به اسناد لانه جاسوسی اشاره می‌شود ، نام کسانی بمیان خواهد آمد که سفارت‌امریکا و سیا آنها را بطور رسمی " منبع " ، " رابط " و یا " جاسوس " خود معرفی کرده است . این توضیح باین دلیل ضروری بود که در این مجموعه کتابها بعضی از اسناد ، تنها شرح یک بیوگرافی ساده است و چنانکه از متن آنها بر می‌آید ، نشانه‌ای از اینکه این افراد در خدمت جاسوسی ایالات متحده باشند وجود ندارد .

از سوی دیگر چون جاسوسی و خبر چینی برای بیگانگان شامل مرور زمان نمی‌شود ، اسنادی که مورد بررسی قرار می‌گیرد در بعضی موارد قدمت سی ساله دارد و تنها به مورد خاص توفان ۵۷ محدود نمی‌شود ، اما در تعقیب فصلهای بعدی خواهیم داد که چگونه از بسیاری از این مهره‌ها ، قبل ، همزمان و بعد از انقلاب استفاده شده است . متأسفانه یا خوشبختانه پس از انتشار این اسناد در کتابهای اسناد لانه جاسوسی که متن اصلی آن در صفحات از چپ‌براست و متن ترجمه شده آن از راست به چپ درج گردیده ، هیچیک از کسانی که در معرض اتهام جاسوسی ، منبع و رابط قرار گرفته‌اند ، تکذیبی بر رد این اتهام های سنگین بعمل نیاورده‌اند و بنابراین برای یک تحقیق‌گر در حکم سند قطعی است .

کتاب شماره ۱۷ اسناد لانه جاسوسی زیر عنوان " رابطین خوب امریکا " گوشه‌ای از این پرونده‌های سیاه را فاش می‌سازد . در

سند شماره ۱ این کتاب " مارتین هرتز" زیر عنوان " آخرین وصیت نامه من " در مورد رابطین بتاريخ ۹ سپتامبر ۱۹۶۷ برابر با ۱۸ شهریور ۱۳۴۶ اسامی " رابطین " و ویژگیهای آنها را برای سایر همکاران خود که می بایست بعد از او با آنها تماس برقرار کنند، تشریح می کند :

".....جعفر شریف امامی . رئیس مجلس سنا و رئیس بنیاد پهلوی و اتاق صنایع و بازرگانی. شاید مولدترین رابط من در اینجا بوده است..... او از دیدار من از او ، هر دو ماه یکمرتبه ، استقبال می کرد و این دیدارها را به مرور اوضاع می پرداخت و در جریان آن ، او بسیار استقبال کننده و با اطلاع بود. ما در موضوع سر و صورت دادن به مقاله نیابت سلطنت از نزدیک با یکدیگر کار کردیم و طی آن او نقش مهمی داشت..... در بعضی موارد مثلا در مورد بدست آوردن یک نسخه از ترجمه انگلیسی کتاب شاه قبیل از انتشار ، برای اینکه به ما کمک کند از حد خود فراتر رفت..... او از محدوده خود فراتر رفته است تا نشان بدهد که می خواهد با ایالات متحده همکاری کند و او می تواند در این مورد سودمند باشد.....

عبدالرضا انصاری : من او را همیشه قابل دسترسی و آماده برای بحث با صراحت آشکار یافته ام و همچنین درباره فعل و انفعالات داخلی دولت نیز بحث می کرد . هنگامی که از او پرسیدم که آیا ترجیح می دهد در یک جای کمتر مشهوری نسبت به رستوران چیتنیک (که محل ملاقات ما قبل از احراز سمت وزارت از طرف او بود) ملاقات کنیم ، گفت که آنقدر از لحاظ تمایلات نسبت به امریکا شناخته شده است که در واقع ترجیح می دهد ملاقاتهای او علنی باشد..... انصاری ظاهرا یک طرفدار امریکائی اصیل است..... ابتدا به اصل چهار وابسته بود و سپس با شرکت لیلیان تال و گلپ ارتباط پیدا کرد. او با امریکائی ها با آمادگی کامل مراوده می کند..... انصاری یک نخست وزیر بالقوه است. او زمانی بمن گفت که با جمشید آموزگار

درباره این نکته به تفاهم رسیده است که هر کدام از این دو نخست وزیر شود، دیگری را به دومین پست عالی در کابینه منصوب کنند. بین انصاری و منصور روحانی یک خصومت دیرینه وجود دارد.....

امیر ناصر دیبا : اندکی پس از آنکه در سال ۱۳۴۲ وارد ایران شدم با نهایت تعجب از سوی آقای دیبا به همراهی محمدپور مرتیبه در یک جلسه‌ای دعوت شدم که طی آن هردو با صدای بلند علیه‌تنگری رژیم حرفهائی می‌زدند..... دیبا اغلب در موارد تشریفاتی مثلاً در رابطه با سفر شاه به ایالات متحده، کمک‌کرده است.....

منوچهر گنجی : لاری هاوول او را بسیار بهتر از همه می‌شناسد و در واقع تصور می‌کند که گنجی اخیراً در محافل امریکائی اینجا بیش از آنچه معمول است در معرض دید قرار گرفته است.....

ابو نصر عضد : او خود را شاهزاده می‌نامد و از خاندان قاجار است.... کاملاً از خودراضی و خود را از سیاست‌برکنار نگاه می‌دارد ولی دارای یک گذشته سیاسی غنی است. من یک یادداشت مفصل درباره سوابق کمونیستی او به بخش‌ویزا نوشته‌ام که مبتنی بر اسناد و تعدادی مکالمات با خود او بوده است..... او را باید بعنوان یک "مرتد" پذیرفت حتی اگرچه از حزب‌توده اخراج شده اینک آنرا ترک کرد!

خرو بهروان :..... موضع او نسبت به ایالات متحده بسیار صامد است و او مقداری کار خوب در ارتباط با توضیح برنامه‌های کمک ما در چند سال قبل انجام داده است.....

علی دهقان : من این رابط را مدیون جاک را سیاس هستم..... هنگامی که ما گزارش خود را درباره محاکمات سیاسی تهیه می‌کردیم وی اطلاعات بسیار سودمندی به ما داد..... او همچنین بمناسبت پرونده یک امریکائی که به واسطه قتل عمد محکوم شده بود و سپس به قید ضمانت آزاد و بدنیال آن از کشور خارج شد به ما بسیار کمک کرد.....

ابوالحسن ابتهاج :..... دلیل اینکه اندکی از مراودات خود با او را کاسته‌ایم اینست که او به نحو فزاینده‌ای در گذشته زندگی می‌کند..... اکنون دیگر به عنوان یک رابط سیاسی سودمند

نیست .

خرو اقبال :..... او با چنان اصراری خود را به ما چساند
که " رد کردن " او بعنوان رابط غیر ممکن شد..... او گاهگاه
اطلاعاتی به ما داده است که مفید واقع شده‌اند گاهگاهی،
حتی ، تلفنی به من در دفترم اطلاعاتی داده است
عبدالحسین اعتبار :..... او از وزرای سابق است و ارتباطات
خوبی با سیاستمداران گارد قدیم دارد..... او همچنین
یکی از آن عده معدود سیاستمدارانی است که در تهران باقی مانده
است که معتقدند سفارت امریکا می تواند به پیشبرد اقبال سیاسی
آنها کمک کند.....

حسین فرهودی : اخطار : این رابط سابق ما که زمانی معاون وزارت
کشور بود..... کارش ساخته است . او با دوستی با سفارت امریکا
ادامه می دهد او زمانی برای من بسیار سودمند بود
سیروس غنی : یکی از سودمندترین و مولدترین رابطینی که مادر
تهران داشته‌ایم او همچنین یکتو نوع مبادله گر اطلاعاتی
است بنابراین او از مرحله معینی بیشتر نمی تواند مورد
اعتماد واقع شود.....

داریوش همایون : من با داریوش مکالمات جالبی در جریان ماههای
اخیر و در ارتباط با برآه انداختن روزنامه آیندگان به توسط او
داشته‌ام همایون که تحصیلکرده امریکاست (درهارواردور
پی ، یوسی که بتوسط بیل میلر برای او فراهم شده بود) علاقمند
به حفظ تماس با ما می باشد . من معتقدم که او بسیار ، فزاتر
خواهد رفت.....

عزالدین کاظمی : رئیس شعبه حقوقی و قراردادهای وزارت خارجه دارای
زمینه جبهه ملی است..... او در پشت صحنه برای محدود کردن
اجرای قرارداد مربوط به وضع حقوقی ما ، تا اندازه ممکن کارکرده
است و اخیرا در یک مورد برای متقاعد کردن دیگران در وزارت
دادگستری بنفع ما کار کرده است او خود به نحو
نحوست باری گفته است که اگر یک مورد واقعا مهم پیش آید، مقامات
ایرانی اصرار خواهند ورزید که مرد نظامی مورد بحث امریکائی را

بازداشت کرده و علیرغم وضع مصونیت او از او بازپرسی کنند.....
محسن خواجه نوری : او سابقه‌های بسیار طولانی در کوشش برای
ایجاد پل‌های بی‌سوی جبهه ملی دارد و هنوز هم مصدق را تحسین
می‌کند. تا کنون او شاید متقاعد کننده‌ترین رابطی باشد که ما
داشته‌ایم۶۰۰۰۰۰

فریدون مهدوی : او بمرور زمان بطور محسوسی کمتر رادیکال شده
است اکنون می‌توان با او درباره سیاست‌کنونی بر یک‌اماس
معقولانه‌تر صحبت کرد. یکبار او بمن گفت که اگر شاه به قتل
برسد، او بلافاصله به دانشگاه خواهد شتافت و در آنجا خواهد
توانست بر هسته‌ای از محرکین جبهه ملی حساب‌کند که صدها دانشجو
را به حرکت در خواهند آورد و اینها بنوبه خود به بازار شتافته
و جمعیت‌های بزرگتری را برای کسب آزادی و برای پیئدستی بسر
کمونیست‌ها که بدون شک دست‌به‌تظاهرات خواهند زد به تظاهرات
خواهند کشاند..... او یک رابط بودمند و با هوشی است.....
سناور احمد متین‌دفتری : او در انجمن ایران و امریکسا
فعالیت داشته و کمک‌های زیادی کرده است از نظر موقعیت‌شناخته
شده خود بعنوان نخست‌وزیر و وزیر دادگستری بایق نباید نادیده
گرفته شود.....

محمی الدین نبوی : او خوشایندترین و مولدترین رابط من در وزارت
امور خارجه بوده است ما باید بکوشیم تا تماسی را با او
قطع نکنیم

مهدی پیراسته : وی یکی از سیاستمداران معدود ایرانی
است که آرزوی نخست‌وزیر شدن را دارد و معتقد است که بفسارت
امریکا می‌تواند به او کمک‌کند تا او این سمت را بدست‌آورد...
امین غنی : نماینده مجلس از سبزوار..... اخطار: غنی‌ها مردم
جذابی هستند و با شخصیت و خوب می‌رقصند و میزبانان خوبی
هستند..... ولی بعنوان رابطین سیاسی ، آنها را کاملاً بی‌فایده
تشخیص داده‌ایم .

هوشنگ رام : رجوع شود به گزارش مفصل

دکتر محمد علی رشتی : او از اینکه هنوز به درجه وزارت درکابینه نرسیده شدت سرخورده است با توجه به زمینه طولانی او در ایالات متحده (با مدای آمریکا و سازمان ملل متحد) و همسر امریکائی ، او به هیچ وجه بی میل نیست که با امریکائی ها مرادده داشته باشد و بایستی پرورده شود.....

مهدی شیبانی : معاون نخست وزیر در کابینه علم ، او هنوز از مناسبات نزدیک به علم برخوردار است و در این رابطه ممکن است سودمند واقع شود..... بسیار طرفدار امریکاست .

محمود ضیائی: ما نسبت به او ارادت داریم و مدیون او هستیم زیرا از طریق او بود که ما توانستیم این قدر درباره ایران بدانیم و ببینیم و درک کنیم

سند شماره ۲ در همان کتاب بتاريخ ۲۶ آوریل ۱۹۶۹ برابر با ۶ اردیبهشت ماه ۱۳۴۸ با ذکر " سری ، غیر قابل رویت ، برای بیگانگان " در بر گیرنده فهرست رابطین " ال. دبلیو- سماکیس " مامور سیا در ایران است . بعضی اسامی تکراری است که از ذکر آن خودداری می شود :

" سناتور محمد حجازی..... از موضوعات سیاسی بطور زیاده آگاهی ندارد . مدت زیادی است که او با ماموران آشنائی دارد و خواستار دوستی با آنهاست سفارت بایستی گاه بگاه با او در تماس باشد ، اگر نه بخاطر دلایل دیگر ، بلکه به این دلیل که او بطور زیادی مایل به همکاری با امریکاست

سناتور سید محمد سجادی : اگر کسی بتواند اطمینان او را جلب کند ، او منبع خیلی عالی از اطلاعات مربوط به صحبت هائی که در پشت صحنه می شود ، می باشد.....

سناتور (خانم) مهرانگیز منوچهریان : او گاهگاهی منبع اطلاعاتی عالی در مورد امور مربوط به زنان بوده است . امادر مورد پیشرفت های مهم تر سیاسی در ایران خیلی مناسب نیست . او

خیلی به سفارت علاقمند است.....

سناتور محمد سعیدی : یکی از مفیدترین و سازنده‌ترین رأی‌بین من بوده است. بعنوان متشی کمیته دائمی اجرائی مجلس منا از وقایع پشت‌صحنه مربوط به موضوعاتی که می‌خواهد در مجلس منا مورد بحث قرار گیرد، بخوبی آگاهی دارد..... سعیدی در مورد امور مربوط به اصلاحات سیاسی محلی، مخصوصاً در مورد پیشرفت‌های حزب ایران نوین و حزب مردم یک منبع اطلاعاتی بوده است..... او در موارد متعددی اطلاعات جالبی در زمینه روابط ایران - اعراب داده است و نقطه نظرهایی در مورد طرز تفکر افراد بلند پایه مملکتی در زمینه اموری شامل روابط ایران و آمریکا ارائه داده است..... خانم سعیدی عضو مجلس است. با وجود آنکه در امور مربوط به احزاب جدید ایران آگاهی خوبی ندارد، معه‌ذا می‌تواند در زمینه کامل کردن اطلاعاتی که نقداً در دسترس است کمک کند. وی بخصوص در تشخیص شخصیت‌ها و برخورد عقاید در مجلس مفید است. خانم سعیدی یک شاعره است.....

آقای علی آبتین : کارمند اداری مجلس منا است. منبع اطلاعاتی با ارزشی در مورد کار هر روز مجلس منا می‌باشد و شخصاً تمام سناتورها را می‌شناسد. مهمتر از همه اینکه او یک "حیوان سیاسی" است که از وضع جاری و در مورد موضوعات خارجی و محلی آگاه است..... آبتین در رابطه با اطلاعات و کمک (!) بسیار همکاری می‌کند و تقریباً همیشه در اداره‌اش قابل دسترس است.... دکتر حمید کفائی : نماینده مشهد در مجلس و عضو کمیته روابط خارجی است. علاقمند به تماس با ما موران سفارت آمریکا است.... بیعت اینک از یک خانواده مذهبی مشهد است در مورد اطلاعات راجع به دورنمای مذهبی (!!) ایرانیها، منبع اطلاعاتی خیلی خوبی می‌باشد و در ترتیب دادن تماس با افرادی که در دولت موضوعات مذهبی را بررسی می‌کنند مفید بوده است.....

منوچهر کلالی : نماینده مشهد در مجلس..... در سالهای اخیر او نیروی محرکه‌ای در حزب ایران نوین و بعضی موارد ایدئولوگ حزب بوده است..... از زمان درگیریش با خروانی، کلالی بطور آشکار

منتقد حزب ایران نوین شده و در این موارد به ماموران سفارت
مطالب بیشتری ارائه می کند.....

دکتر احمد رفیعی : نماینده مجلس از رفسنجان..... او به شدت از
سیاست های اقتصادی دولت انتقاد می کند و مخالف کنترل شدید
سیاسی که شاه بر ایرانیها اعمال می کند، می باشد.....
..... مهدی اکباتانی : در طول سالها یک رابط خیلی مفید و
سازنده ای در مجلس بوده است..... اکباتانی بطور مطلوبی به
کارمندان سفارت علاقمند است و اغلب از محتوی پیشرفت های مجلس
که علنی نشده است صحبت می کند.....

.....منصور مهدوی : از زمان دبیر کلی بانک بین المللی ایران و
در طول سالها در رابطه نزدیکی با سفارت بوده است..... خانم
مهدوی در دانشگاه پلی تکنیک کتابدار است و منبع اطلاعاتی خوبی
در مورد فعالیت های دانشجویی آن دانشگاه می باشد.....

دکتر حسین فلسفی : قاضی دیوان عالی..... متقاعد است که فساد در
ایران به بالاترین مرحله خود می رسد. به نحو شدیدی به سیاست
علاقه دارد. فلسفی در پی همراهی با ماموران سفارت است..... در
مورد اطلاعات مربوط به امور قضائی و لوایح مطروحه " دیوان عالی
کاملا مفید است.....

دکتر احمد فلسفی : (برادر دکتر حسین فلسفی.....) جراح است
که در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران درس می دهد. فلسفی هر چند
گاهی اطلاعاتی راجع به اوضاع دانشجویی در دانشگاه تهران ارائه
داده است.... گاهی اطلاعات مفیدی در مورد پیشرفت های حزب مردم
داده است..... در مورد تفوذ امریکا در پیشرفت های ایران بطور
اغراق آمیزی سخن می گوید.....

.....پیشوائی : از وزارت دادگستری ، معثول امور ثوراهای حکمیت
و برنامه های وزارت دادگستری است . او فردی است که در زمینه
پیشرفت های این وزارت خانه ، اطلاعات آئینده نگری ارائه می
دهد.....

دکتر حمام غفاری : کارمند روابط عمومی در شرکت IOOC (یکی
از شرکت های نفتی) است . من او را بمدت ۶ سال از زمانی که در

خرمشهر بود می شناسم . در آن موقع او در قسمت روابط عمومی پالایشگاه آبادان مشغول بود و در این موقع او منبع اطلاعاتی خیلی خوبی برای کنسول بود.....

دکتر امیر بیرجندی : از وزارت آموزش و پرورش - منبع خلیسی عالی برای کسب اطلاعات در مورد وضع آموزش بطور عمومی در ایران است.....

دکتر فیروز بهرام پور : معاون رئیس دانشگاه تهران..... نزدیکی او به رئیس دانشگاه نشانگر این است که او دسترسی به اطلاعات داخلی امور دانشگاهی دارد، معهذا تا کتون خود را آنقدرها هم باهوش و زرنگ نشان نداده است..... بهر حال ، در طول زمان، بهرام پور ممکن است..... یک منبع مفید از آب در آید.

دکتر شاه میرزاده : یک فرد تحت الحمايه انصاری (عبدالرضا) وزیر سابق کشور است..... توجه مداوم کارمند سفارت را برای خود ضمانت می کند..... او در خلال انتخابات مجلس و انتخابات شورای شهر، وقتی که سفارت برای ارزیابی انتخابات احتیاج به اطلاعات داشت، خیلی مفید بود.....

دکتر منوچهر دره ثوری : یک قشقایی جوان است..... او تمایل خوبی به امریکائی ها دارد و عاملی بوده است که ترتیب سفر ماموران سفارت را که مایل به شرکت در مهاجرت های ایلی بودند، می داد و منبع اطلاعاتی خوبی در امور مربوط به ایلی قشقایی بوده است.....

دکتر عابدی : عضو سابق حزب توده که رابطه اش را با کمونیست ها در اواخر سال ۱۹۴۰ قطع کرد و به حزب سوسیالیست خلیل ملکی پیوست در دانشکده فنی (مهندسی) دانشگاه تهران درس می دهد، اما هیچکدام از تمایلات ضد شاهی خود را از دست نداده است. او منبع اطلاعاتی مفیدی در مورد نظریات مخالفین بطور عام می باشد و گاهی هم دیدگاه های خوبی از اوضاع داخلی دانشگاه تهران ارائه داده است. اگر چه یک ملاقات محتاطانه در خانه اش برای معرفی من به " رضا شایان " رهبر سوسیالیست ها که اخیراً از زندان آزاد شده بود، صورت گرفت، اما من اغلب اوقات عابدی را در خانه رحمت

الله مقدم (مراغه‌ای) دیده‌ام

..... عباس‌الاسلامی : یک تاجر ثروتمند و عضو سابق مجلس است
با وجود ثروتش ، اسلامی ناآرام و ناخشنود است زیرا کسه او از
نداشتن یک مقام دولتی بالا رنج می برد..... علاقمند است که تماش
را با ماموران سفارت امریکا حفظ کند و این تماس را ادامه دهد.
من و هم‌مزم در مواقعی از دریافت هدایای گرانبهای او خیلی
خجالت زده شده‌ایم . ما سعی کرده‌ایم که او را از این کار باز
داریم ، اما سودی نداشته و هدایای معتدلتری بما داده شده
است

دکتر هدایت‌الله متین‌دفتری (در فرصت دیگری و در ردیف دشمنان
شناخته شده شاه به آن اشاره خواهد شد - نویسنده)

..... اردشیر مولوی : بطور خیلی خوبی در انتقال نظرات
شاه در مورد حزب مردم که توسط دبیر کل حزب مردم - عدل - اظهار
شده و تا آنجا که در رابطه با اعضای حزب است برای ما مفید بوده
است . زتش " شیرین " به تیمور بختیار معروف ، وابستگی
دارد

مهندس رحمت‌الله مقدم - (در ردیف دشمنان شناخته شده شاه به او
اشاره خواهد شد)

آیت‌الله قدسی : یک رهبر مذهبی ، که مدت طولانی است که بسا
ما ماموران سفارت امریکا تماس محرمانه دارد او سفرهای متعددی
به مراکز مذهبی در ایران می کند ، گاهگاهی به نجف در عراق می
رود ، جایی که او هم‌کلاسی سابقش ، خمینی را ملاقات می کند . او رابط
مفیدی برای اظهار نظر در مورد روحانیتی که در ایران از نظر
سیاسی مصون بوده و به‌مچنین در مورد عملکرد هائی که دولت است در
مقابل این روحانیت دارد ، می باشد . او مشتاق به حفظ تماس بسا
سفارت بوده و برعت بعد از یک قرار تلفنی می توان بسا او در
خانه‌اش ملاقات کرد . تلفن های او نیابستی از طریق دستگاه تلفن
مرکزی سفارت باشد و کارمند سفارت نیابستی خود را بنام معرفی
کند . او از قرار معلوم از روی لهجه می داند که چه کسی بسه او

تلفن می کند و وقت مناسبی را برای ملاقات قرار می دهد. اتومبیل افراد (ماموران) بایستی چند بلوک دورتر از خانه اش که در خیابان فروردین ، کوجه دانش ، شماره ۱۷ قرار دارد، پارک شود..... خانم هما (روحی) سرلانی او منبع اطلاعاتی خیلی عالی در تحولات امور مربوط به زنان است و مشتاق به ملاقات با امریکائی ها است

دکتر رضا شایان : رهبر سوسیالیست که با خلیل ملکی به زندان رفت تماسهای مرتب لازم نیست اما ملاقات در هر چند وقتی به ماموران سفارت این اجازه را می دهد که از نقطه نظرهای بدون تمفیه شده (سانور نشده) مربوط به تمایلات و نقطه نظرهای مخالفین سر سخت غیر کمونیست در ایران آگاهی یابند.....

.....احمد تارخ : نماینده محلی مجله کریشن ماینس مانیتور مایل است که با کارمندان مهم سفارت برای کمب موضع بیانیه های ایران و امریکا که مورد استفاده اداره اش می باشد، تماس بگیرد. او آشکارا می گوید که مایل است به او اطمینان شود و تا بحال ثابت کرده که در مورد نگهداری آنچه با او گفته شده محرم و کاردان است تارخ به اندازه همقطار آسوشیتدپرس خود پرویز رایشین با هوش و مطلع نیست و همچنین جرات زیادی در عریان کردن حقایق خبری ندارد (؟) برای مثال در خلال محاکمه ۱۴ جوان ایرانی ، تارخ منحصراً همان چیزی که در مطبوعات توسط رایشین انتشار داده شده بود را ، ارائه داد. او همچنین در خلال جلسات دادگاه ترجیح داد که از من فاصله بگیرد که میباید او را فرد خیلی نزدیکی به یک نماینده سفارت تشخیص دهند....."

حال برای آنکه باز هم نمونه های دیگری از این گونه " خیانت های پشت پرده " را بدست داده باشیم ، سری به کتاب شماره ۲۵ اسناد لانه جاسوسی می رژیم تا ببینیم سفارت ایالات متحده امریکا در تهران در گزارش مورخ ۲۱ دسامبر ۱۹۶۲ (۳۰ آذر

۱۳۴۲) خود که به وزارت امور خارجه امریکا فرستاده ، چه تصویری از آنچه بزعم مقامات امریکائی " روشنفکران ایرانی " نام دارند، ارائه داده است .

این گزارش که محرمانه بوده و بموجب یک اخطار " تا ۱۲ سال از طبقه بندی " نباید خارج می شده است در شش قسمت به این شرح تنظیم شده است .

- ۱ - روشنفکران سنتی
- ۲ - روشنفکران جدید
- ۳ - مشکل دانشجویی
- ۴ - بت های روشنفکران
- ۵ - تشکیلات روشنفکران
- ۶ - نتایج و پیشنهادات

هدف ما از بررسی و مطالعه این گزارش تنها توجه به یک قسمت از آن یعنی " دشمنان دوست نمای " شاه ایران است اما بد نیست بطور مختصر اشاره کنیم که فی المثل در این گزارش علمی امینی ، روح الله خمینی ، علی اکبر بیاسی ، محسن حکیم ، دکتر مینوچهر اقبال ، آیت الله کاظم شریعتمداری ، دکتر پرویز ناتل خانلری ، حاج حسن قمی (آیت الله) ، سناتور احمد متین دفتری ، سناتور عیسی صدیق ، دکتر رضا زاده شفق ، سناتور تقی زاده ، سناتور مطیع الدوله حجازی و دکتر محمد مصدق در یک بخش همگی تحت عنوان روشنفکران سنتی معرفی شده اند .

گزارش در پنجمین قسمت خود تحت عنوان " تشکیلات روشنفکران " به میهمانی های " دوره " ای اشاره می کند که " از لحاظ ماهیت صرفاً جنبه سیاسی دارند " و در تشریح آن می گوید:

".....یک نظر تدقیقی به یکی از " دوره‌ها " ممکن است کمک کند تا درک شود که این نهادی که بنام دوره است چگونه کار می‌کند. روزهای پنجشنبه علی فرمانفرمایان مدیر شرکت نفت پارس دوره‌ای در خانه خود در شمیران تشکیل می‌دهد. در این " دوره " معمولا از سویی عده‌ای از برادران او از جمله سیروس فرمانفرمایان بازرگان و فیزیكدان و کریم فرمانفرمایان بانکدار و خداداد فرمانفرمایان معاون بانک مرکزی و کورش فرمانفرمایان چتر باز به آنجا سر می‌زنند و همسران آنان نیز و هم چنین خواهران آنها از قبیل ستاره فرمانفرمایان رئیس انستیتوی رفاه اجتماعی در آن شرکت می‌کنند. سایر برادران و خواهران از این خانواده پرنفوذ همچنین گاه به گاه به این دوره سر می‌زنند. از جمله سایر شرکت کنندگان منظم این دوره عبارتند از ایرج هدایت برادر زاده رئیس سابق ستاد (ارتشبد عبدالله هدایت - نویسنده) و مهندس پتروشیمی ، سیروس غنی از بانک توسعه صنعتی و معادن ، حسین مهدوی رهبر جبهه ملی ، رضا خازنی آرشیتکت ، محمود ایسمزدی نماینده یک شرکت مهندسی مشاور و ساختمانی انگلیسی ها ، نفیسه ولینگ ، فرهاد دیبا مدیر چند شرکت و آژانس از اقوام شهبانو قرح و مرتضی کازرونی فرزند صاحب شروتمند کارخانه نساجی اصفهان. این اعضای منظم ، گاهی همسران و همراهان دیگری با خود به این " دوره " می‌آورند. دامنه اجتماعی دوره علی فرمانفرمایان از دربار شاه پائین ترین قشرهای بازار امتداد دارد. بیشتر اشخاصی که به خانه علی می‌آیند یک سن و سال دارند یعنی بین ۳۰ تا ۳۸ سال می‌باشند. آنها همه تحصیلات خوب دارند، یعنی فارغ التحصیل های دانشگاه های اکسفورد، کمبریج ، سوربن ، هاروارد و دانشگاه کالیفرنیا هستند. بیشتر آنها درجه دکترا دارند. همه آنها به جز چند نفر در یکی از جنبه های بازرگانی و بانکداری با زندگی دانشگاهی یا در یکی دو مورد هوا و هوسهای تفریحی دست دارند. همسران آنها نیز همگی تحصیلات خوب دارند و فوق العاده دنگ و فنک دارند.

اگر ما نگاه بیشتری به این ارتباطات دوره‌ای اعضای دوره علمی

فرمانفرمائی‌ان بکنیم ماهیت نافذ این سیستم کاملاً آشکار می‌شود:
علی فرمانفرمائی‌ان که رئیس یک شرکت سازنده روغن موتور است از
اعضای برجسته اتاق بازرگانی می‌باشد، او به چند دوره در اطراف
فعالیت‌های بانکی و بازرگانی سر می‌زند که یکی از اعضای آن تقی
عالیخانی وزیر اقتصاد است. چون او اخیراً همسر خود را طلاق داده
به دوره‌های دیگر نیز سر می‌زند که در آنجا زنان جوانی که قابل
انتخاب برای ازدواج باشند دیده می‌شوند.....

سیروس فرمانفرمائی‌ان یک فیزیکدان تربیت‌شده در ایالات متحده
است که چند کتاب از دانشمندان امریکائی به فارسی ترجمه کرده
است. این کوشش‌ها و علایق دانشگاهی او در فیزیک او را با جهان
ناشران و دانشگاهیان محثور کرده است.....

خداداد (که دوستان او را جو می‌نامند) فرمانفرمائی‌ان در
بانکداری و برنامه ریزی و محافل دیپلماتیک و خانوادگی فوق
العاده فعال است، او از لحاظ اجتماعی فعالترین عضو دوره علی
می‌باشد و از لحاظ دیگر نیز خارج از محافل سنتی بعثت مقام
عالی دولتی خویش و دوستی‌های متعدده خویش در میان بیگانگان
است.....

کورش فرمانفرمائی‌ان که بنام "کیو" شناخته شده است به خدمت
نظام احضار شده و بعنوان مربی برای چتربازان انجام وظیفه می‌کند.
فعالیت‌های اجتماعی او در نتیجه نیازهای وظایف نظامی او محدود
شده است ولی دوستان وی که از دانشگاه کالیفرنیا فارغ التحصیل
شده‌اند و همچنین همکاران نظامی و خانواده او فرصت کمی به او می
دهند که تنها باشد. کیو بود که به حسین مهدوی از رهبران جبهه
ملی گفت که چتربازان حاضرند علیه تظاهرات دانشجویان که برای
میدان بهارستان در قبل از انتخابات سیتا میر پیش‌بینی شده است
وارد عمل شوند و همین علامت بود که باعث شد از خونریزی جلوگیری
شود. کیو عضو جبهه ملی نیست و بیشتر اعضای دوره علی نیز عضو
جبهه ملی نیستند ولی بعثت تنفر مشترک آنها نسبت به رژیم، و
وقاداریهای شخصی آنها، علیرغم تعلقات مختلف سیاسی، همچنان
حفظ شده است.

ستاره فرمانفرمایان یکی از فعالان برجسته اجتماعی ایران است .
علايق حرفه‌ای او ، وی را با سایر مدافعان حقوق زن و دربار ملکه
و شاهدخت اشرف و شمس همدم ساخته است . ارتباطات او اغلب باعث
شده است که به کمک سایر اعضای دوره بشتابید (!!)

ایرج هدایت‌دارای یک مزرعه مکانیزه در استان فارس
می باشد که او در آن شرکت فعال دارد.....

سیروس غنی فرزند یک پزشک و دانشمند و دیپلمات برجسته ، شیهای
دوشنبه برای خودش دوره‌ای دارد . محفل او شامل جواد و حسنعلی
منصور و اعضای بانک توسعه صنعتی و معدنی می باشد . او از هر دو
طرف خانواده خویش با چهره‌های برجسته مذهبی رابطه دارد . هر چند
غنی از اعضای برجسته جبهه ملی است ولی اغلب به دوره هاشی که به
وسیله علی امینی نخست وزیر سابق ترتیب داده می شود سر می زند و
همچنین به دوره دیگری که سنا تور جعفر شریف‌امامی ، رئیس مجلس
سنا ، سردمدار آن است می رود .

حسین مهدوی یکی از رهبران جبهه ملی است و در اجتماعات حزبی
بسیار فعال بوده و در دوره‌هایی که شامل اعضا در این جبهه می
شود فعالیت دارد . یکی از نزدیکترین دوستان او ، هدایت‌الله
متین دفتری فرزند احمد متین دفتری است..... هنگامی که مهدوی در
ماه ژوئن گذشته (خرداد ۱۳۴۲ و شورش خمینی - نویسنده) از سوی
ساواک دستگیر شد ، خانواده و دوستان او در دوره علی و همچنین
دوستان او از دوره‌های دیگر برای خلاصی او فعالیت کردند . عریضه
هایی از اعضای خانواده و دوستان به نخست وزیر و شاه رسید و او
پس از بازداشت کوتاه مدتی آزاد شد .

رضا خازنی با یکی از دختر عموهای حسین مهدوی ازدواج کرده است
..... رضا خازنی که علاوه بر آرشیوکت بودن هنرمند نیز می باشد
به علت هنرش در دوره‌های نقاشان و نویسندگان ایرانی راه پیدا
کرده است . اغلب اینها از لحاظ سیاسی به چپ متمایل هستند .
محمود ایزدی فارغ التحصیل دانشگاه کمبریج بعنوان نماینده یک
شرکت مهندسی انگلیسی کار می کند.....

فرهاد دیبا فارغ التحصیل دانشگاه اکسفورد در رشته فلسفه سیاست

و اکتیاد است که اکنون به پدر خود در اداره پارک هتسل و نمایندگیهای اتومبیلهای جاگوار و رنو کمک می کند. خویشاوندی او با ملکه لزوما باعث می شود که مدتی از عمرش را در دربار بگذراند..... فرهاد رئیس جمعیت اکسفورد - کمبریج در تهران است.

در یکی از ضیافت های شام اکسفورد - کمبریج در توامبر گذشته ، فرهاد مانند سالهای گذشته بسیاری از اندیشمندان ایران را همراه آورده بود . بسیاری از آتهائی که در این ضیافت شام حضور داشتند از اعضای جبهه ملی بودند ، در حالی که اقلیتی نیز وابسته به رژیم بودند.... هیچ ثکی نیست که فرهاد دیبسا داوطلبانه به دوستان خود نظیر حسین مهدوی ، هرگاه که دچار دشواری شود، کمک خواهد کرد.....

..... پس از صرف تاها ر بازی شطرنج و تخته نرد و بحث های سیاسی صورت می گیرد. همه بدون استثناء نسبت به رژیم کمتر احترام می گذارند . بعضی ها راه دیگری در پیش نمی بینند. در حالی که برخی دیگر شدیداً با آن مخالفند. بیشتر دوره های دارای ماهیت سیاسی از لحاظ احساسی ، ضد رژیم هستند....."

آیا هستند کسانی که هنوز هم فکر می کنند بچه های جنوب شهرها ، زاغه نشین ها ، جوادیهای ها ، دروازه غاریها و " بی فرهنگ " ها انقلاب کردند ؟

طرح مقدماتی انهدام ایران

کمیسیون به جانبی اگر چه بطور رسمی از سال ۱۹۷۳ آغاز بکار کرد اما در حقیقت به محض آنکه اندیشه ایجاد آن توسط راکفلرها، برژینسکی، ونس، کیسینجرو و سایر شرکای ایشان در تراست‌ها و کارتل‌های ایالات متحده آمریکا، کانادا، اروپای غربی و ژاپن مورد موافقت قرار گرفت، حداقل از طریق انتصاب گماشتگان خود در مواضع کلیدی، کار خود را آغاز کرد.

تمویر جهانی کمیسیون به جانبی آنقدر رسواکننده و سؤال برانگیز بود که در سراسر جهان مورد شماتت و حمله قرار گرفت و دست‌کم در ایران نیروهای چپ، حتی در داخل زندان، به این نتیجه رسیده بودند که اگر لازم باشد بطور موقت از مبارزه

علیه محمد رضا شاه پهلوی و نظام شاهنشاهی ایران دست‌بشویند و سمت مبارزه خود را بسوی کمیسیون سه جانبه و بعد از بقصدت رسیدن جیمی کارتر، متوجه سیاست حقوق بشر او سازند. به عبارت دیگر کمیسیون سه جانبه و هدفهای آن آنقدر ننگین بود که زندانیان چپ‌گرای ایران، یعنی در حقیقت کسانی که به ادعا، قربانی نقض حقوق بشر، در رسانه‌های گروهی غرب معرفی شده بودند، برای مبارزه با کمیسیون تازه نفس سه جانبه، حاضر بودند راه آشتی با شاه را در پیش‌بگیرند تا ایران مرصه توفیق این کمیسیون نگردد.

شکرالله پاک‌نژاد، رهبر گروه چپ‌گرای مارکسیستی فلسطین که بموجب خبر روزنامه لیبراسیون در ۱۸ ژانویه ۱۹۸۲ بمدت ده سال در زندانهای گونه‌گون ایران ایام محکومیت خود را می‌گذراند و در شب‌پیروزی انقلاب خمینی از زندان رها و سپس در سال ۱۹۸۲ توسط خمینی تیرباران گردید، در مصاحبه‌ای با عاطفه گرگین (همسر خسرو گل‌سرخ) بتاريخ اول دیماه ۱۳۵۸ که متن آن در "دفترهای آزادی" وابسته به جبهه دموکراتیک ایران در دیماه ۱۳۶۳ در پاریس منتشر شده، از خطرات کمیسیون سه جانبه چنین یاد می‌کند:

".....پاک‌نژاد..... از اواط زمستان ۵۶ همزمان با تشدید مبارزه حقوق بشر کارتر، فعالیت‌سیاسی ضد شاه در ایران شتاب‌بیشتری گرفت و از همان زمان انقلاب بتدریج چهره خود را نشان داد.

گرگین - یعنی منشاء انقلاب ایران مبارزه حقوق بشر کارتر بود؟
پاک‌نژاد - این سؤال شما، مرا بیاد مصاحشات آن دوره از زندان می‌اندازد. عده‌ای از زندانیان در بحث به این نتیجه رسیده بودند

که در تضاد بین شاه و کارتر، چون کارتر بعنوان نماینده انحصارات بزرگ عمل می کند ، پس در هر حال ، شاه اگر هم از او بهتر نباشد ، کمتر از او بد است . لذا ما در مبارزه بین شاه و کارتر ، اگر هم جانب شاه را نمی گیریم ، نباید با او شدیداً حمله کنیم ، حتی عده ای به این نتیجه رسیده بودند که شاه می تواند نماینده قرده بورژوازی باشد و فاشیم او ذات خرده بورژوازی دارد و باید منشاء یک سرمایه داری دولتی تلقی شود و لذا معتقد بودند باید از او حمایت کرد ، بهمین دلیل از نظر آنها می بایست گرایشهای متکی به حقوق بشر که مربوط به لیبرالیسم بورژوازی تلقی می شد افشا شود و تحت عنوان افشای ماهیت لیبرالیسم عملاً حمله به شاه را متوقف می کردند..... انقلاب ایران در متن بحران سرمایه داری جهانی شکل گرفت . شکست امپریالیسم در ویتنام ، منجر به تغییر خط مئی امپریالیسم شد . امریکا بعنوان بزرگترین دژ امپریالیسم جهانی از اواخر جنگ ویتنام بر سر خط مئی جدید ، دچار تفرقه بسود . سرمایه داران اسلحه و برخی از گروههای دیگر سرمایه داری ، طرفدار استراتژی " قدرتهای منطقه ای " بودند که در دوره حکومت " نیکسون - کمینجر " شروع به اجرای آن کردند . (دکترین نیکسون - نویسنده) و این همزمان با اوج قدرت شاه بود ، اما دوران دیشان سرمایه داری امپریالیستی به سر نوشت " سرمایه " فکر می کردند..... مباحثات طولانی مهمترین امتراتی سرمایه داری امریکا در " بنیاد راکفلر " به تشکیل گروه مشهور به " کنفرانس جانیه " منجر شد که طرح مبارزه حقوق بشر کارتر به رهبری فکری آقای برژینسکی نتیجه آن بود....."

با آغاز کار کمیسیون سه جانبه در سال ۱۹۷۳ ، در قلمرو یک سیاست جهانی آرام و خزانده ، تحولی در سه محور جهان غرب و اردوگاه شرق از یک سو و جهان کارتلها با کشورهای جهان سوم از سوی دیگر آغاز گردید . ایجاد و گسترش تشکیلات کمیسیون سه جانبه در سطح جهانی نیاز به سرمایه گذاری چندانی هم نداشت . در جهان غرب ، هر

جا یک " پمپ بنزین " قرار داشت ، شعبه‌ای از کمیسیون سه جانبه بوجود آمده بود . کارخانجات و واحدهای صنعتی و ماموران سیاسی نیز جای خود را داشتند و تنها با دریافت یک نامه ، تلکس یا پیغام ، بی آنکه خود بدانند چکاره‌اند در سیستم کمیسیون قرار می‌گرفتند . با عنایت به آنچه که پس از سال ۱۹۷۲ رخ داده است می‌توان چنین برداشت کرد که کمیسیون سه جانبه همزمان با جایجائی مهره ها و انتصاب گماشتگان مخصوص خود ، تلاشی را برای بقدرت رساندن یک " عامل دست‌نشانده " و " بی‌اراده " که بتواند چون عروسک کوکی در دست مغزهای متفکر کمیسیون بحرکت در آید ، آغاز کرد . جیمی کارتر فرماندار گمنام جورجیا دارای چنین ویژگی‌هایی بود . "همیلتون جردن " رئیس ستاد کاخ سفید در زمان ریاست جمهوری کارتر ، در کتاب " بحران " ، رئیس خود را چنین مـی‌شناساند :

"..... اولین باری که من او را در ۱۹۶۶ ملاقات کردم ، هنگامی بود که وی کاندیدای فرمانداری جورجیا بود . تابستان مالی بود که من در دانشگاه جورجیا بودم و یکی از دوستان بزور و برای سرگرمی مرا به ضیافت ناهاری که در باشگاه الکس برگزار شده بود ، همراه خود برد . کارتر با تأنی سخن می‌گفت . صدایش بقدری آهسته بود که بزور شنیده می‌شد . حدود ده دقیقه با عدم اطمینان و بطور نامفهوم سخن گفت و من بهیچوجه تحت‌تاثیر سخنانش قرار نگرفتم وقتی به خانه رسیدم نامه بلند بالائی برایش نوشتم . در نامه‌ام یادآور شدم که در مبارزات انتخاباتی فرماندار کسارل باندروز با او همکاری داشته‌ام . در مورد نقش خود مبالغه کردم و به او پیشنهاد دادم در شهر خودم آلبانی جورجیا ، به او کمک کنم . چند روز بعد که روز چهارم ژوئیه بود ساعت شش صبح تلفن بصد

درآمد. قبل از اینکه پدرم بگوید " همیلتون تلفن برای تو است " تلفن کننده را بسختی دعوا کرد. آن طرف خط جیمی کارتر بود که به من پیشنهاد می کرد در برنامه مبارزات انتخاباتی او شغلی را بپذیرم. هنوز خواب آلود بودم و تمجیح کنان گفتم که کار تمام وقتی دارم و آن سمپاشی پشه ها برای از بین بردن آنها بر اساس برنامه فدرال است. کارتر خندید و گفت " اگر قرار باشد افرادی چون تو بین من و پشه نتوانند یکی را انتخاب کنند ، برنده شدن من در انتخابات کار دشوار و محالی خواهد بود". قبول کردم و چند ساعت بعد سوار اتوبوسی بودم که اعازم اتلانتا بود..... مدتی کوتاه پس از ورودم یکبارہ متوجه شدم که پشت فرمان اتومبیل بزرگی که سقف کروکی داشت نشسته ام و در کنار کاندیدا کارتر در مراسم بان و رژه ای که بمناسبت چهارم ژوئیه تشکیل شده بود در خیابان معروفیه " درختان گلابی " مشغول رانندگی هستم. در آن جمعیت کثیر هیچ کس به اتومبیل ما و کاندیدای ما توجهی نکرد و در پایان روز اول فکر کردم چه خوب بود نزد پشه ها ، می ماندم...."

وجود شخصی چون جیمی کارتر که تنها بداشتن عنوان " رئیس جمهوری ایالات متحده امریکا " می توانست دل خوش باشد، در اجرای سایر برنامه ها تسهیلات فوق العاده ای بوجود می آورد. ریچارد نیکسون و بسیاری دیگر از مردان سیاسی امریکا حاضر نبودند، مذلت چنین دست نشاندهی حقیرانه ای را تحمل کنند. نیکسون مقتدرترین شخصیت سیاسی امریکا و بمفهوم واقعی کلمه " سیاسی " ترین رئیس جمهوری ایالات متحده پس از فرانکلین روزولت بود. اعضای کمیسیون سه جانبه برای به کرسی نشاندن جیمی کارتر چهاره ای نداشتند جز آنکه با ایجاد ماجرای واترگیت، نیکسون را ناکزیر به استعفا سازند تا به آسانی بتوانند از کانال جروالد فـورد

انتخابات را به سود جیمی کارتر فیصله دهند. کاری که به سهولت و در مسیر یک فریب بزرگ افکار عمومی در جهان صورت گرفت. کارتر فاقد هر گونه جذابیت استاندارد شده‌ای برای احراز مقام ریاست جمهوری آمریکا بود و برژینسکی بعنوان یک روشنفکر شناخته شده آمریکائی پس از تلاش و کوشش بسیار تنها توانست از او یک "قدیس مذهبی آمریکائی" بسازد و برای چنین قدیسی، هیچ نغمه‌ای سازگار تر از "حقوق بشر" نبود. شعاری فریبنده که حتی منشور حقوق بشر سازمان ملل متحد هم در معنای واقعی او عاجز مانده بود!

به این ترتیب قسمتی از وظایف کمیسیون سه جانبه مشخص شد و ۶۷۱ نفری که کریک کارپل مشخص ساخته، به دنبال تحقیق پیروزی آقای کارتر شتافتند. هدف غائی و نهائی نیز بمنظور محدود ساختن آزادی، حفظ منافع مالی نخبگان آمریکا، ژاپن و اروپای غربی از پیش تدوین شده و برای هر منطقه و هر کشور گروهی مشغول طراحی و برنامه ریزی بودند. به دلایلی که در بخش‌های پیش‌بر شمرديم " سقوط ایران " این استثنای تاریخی از قاعده بی‌سرون جسته، بعنوان الگو و آزمایش از اولویت ویژه‌ای برخوردار بود. در نخستین بررسیها، با مراجعه به گذشته و تجربیات پیشین، انهدام ایران با وجود شاه و در اوج عصر طلایی ایران امری محال تلقی شد. همه آن ویژگی‌هایی را که تئوریمین‌ها برای رشد یافتگی یک کشور تعیین کرده بودند، ایران بعنوان یک استثنا نه تنها به مرحله تحقق رسانده بود بلکه بموجب اعتراف صریح هیأت بازرسان آمریکائی اینک در شرایط "برابری کامل" قرار داشت. (۱۹۷۴) فشارها و مزاحمت‌های کلاسیک و شناخته شده دیگر در ایران موثر نبود و ایران می‌رفت تا بقول آمریکائی‌ها در مقام رهبری جهان چهارم

قرار گیرد.

تنها راه باقی مانده بی اعتبار کردن شاه در سطح جهانی بود. طراحان کمیسیون به جاتبه دریافته بودند که برای انهدام ایران و تبدیل آن به یک افغانستان کوچک و فقیر چاره‌ای جز "حذف شاه" باقی نمانده است. اگر آنها موفق می‌شدند از شاه چهره‌ای هیولوار بسازند که هم هموطنانش را می‌کشد و هم کمر به قتل غرب بسته است، هم شبکه‌ای از یک فساد کم نظیر را در ایران اداره می‌کند و هم خیال توسعه طلبی در سطح منطقه دارد، آنگاه با کمک فریب افکار عمومی در جهان و بدبین ساختن مردم مرفه ایران می‌توانستند، هدفهای کمیسیون به جاتبه را پیاده سازند تا دیگر هیچ کشوری در جهان اندیشه خروج از حلقه عقب ماندگی را به مخیله سیاست‌های خود راه ندهد: آنها به این نتیجه رسیده بودند که دیگر نقطه ضعف چندانی برای بهانه گیری از ایران وجود ندارد، بنابراین حمله و بیورش همه جاتبه به نقاط قوت و نمایش آن بصورت نقطه ضعف، آزمایشی بود که به تجربه‌اش می‌ارزید.

و درست بهمه این دلایل، ناگهان رسانه‌های گروهی غرب در مسیر یک تغییر جهت ۱۸۰ درجه‌ای سعی در آفرینش فضای ضد شاه کردند.

طرح توطئه آماده شد، عاملان اصلی آن تعیین گردیدند و وظایف با عنایت به تجربه‌های تاریخی میان ایالات متحده امریکا، انگلستان و اسرائیل بعنوان خط اول و از طریق سایر کشورها بسا واسطه یا بی واسطه بعنوان خطوط پشت جبهه تقسیم گردید.

در این بخش کوشش می‌شود یک تصویر عام از "طرح انهدام" ایران ارائه شود تا در بخش‌های بعدی به کمک اسناد و

مدارک واقعیت آنرا مورد ارزیابی قرار دهیم .

طرح : انهدام ایران از طریق حذف محمد رضا شاه پهلوی

وسپس :

- یا نیابت سلطنت شهبانو فرح

- یا شورای سلطنت تا قانونی شدن سن ولیعهد

- یا اعلام جمهوری

برنامه : معرفی شاه بعنوان یک خودکامه ضد بشر، فاسد،

ضد ملی ، سرسپرده امریکا ، توسعه طلب

مشکلات : ۱ - ارتش ایران ۲ - سازمان اطلاعات و امنیت

کشور ۳ - صنایع و رشد اقتصادی ایران

امکانات : ۱ - ایالات متحده امریکا :

- بهانه حقوق بشر

- قراردادهای فروش اسلحه - مستشاران نظامی

- ماموران ایرانی سیا در ایران (ازبازارت تا

کابینه)

- ماموران امریکائی سیا در پوشش هیات دیپلماتیک

- انجمن روابط فرهنگی ایران و امریکا

- اتحادیه دانشجویان مسلمان در امریکا و کانادا

- استادان امریکائی در دانشگاههای ایران

- پرورش و تربیت مردان آینده ایران در دانشگاه

های امریکائی

- پرورش همافرها در امریکا

- گروههای امریکائی ضد شاه - جبهه ملی، نهضت

آزادی

- بازرگانان امریکائی مقیم ایران
- رسانه‌های گروهی امریکا
- ۲- انگلستان :
- بهانه حقوق بشر
- قراردادهای فروش اسلحه
- فراموشی‌های ایرانی
- جبهه مذهبی
- شورای روابط فرهنگی ایران و انگلیس
- کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا
- بی.بی.سی
- رسانه‌های گروهی
- سازمان عفو بین‌المللی
- اخوان المسلمین و گروه‌های وابسته
- جاسوسان جوان ایرانی
- ۳- اسرائیل :
- قراردادهای فروش اسلحه
- نفوذ در خط مشی ساواک
- جاسوسان ایرانی اسرائیل

سایر کشورهای عضو کمیسیون سه جانبه باقتضای زمان و بر حسب تخصص و تجربیاتشان بشرحی که بدنبال خواهد آمد با این طرح همکاری می‌کردند :

امریکا ، انگلستان ، اسرائیل ، آلمان ، فرانسه و بسیاری دیگر از کشورهای همکار با کمیسیون سه جانبه از سالها

پیش در آنچه که در طرح انهدام ایران ، جزو وظایفشان قرار گرفته بود ، دارای تجربه و تخصص کافی بودند ، بسیاری ماموران بی آنکه وظایفشان مشخص شده باشد برای " روز مبادا " تربیت و پرورش یافته بودند و یکا اشاره برای بخدمت گرفتن آنها کافی بود .

نفوذ لندن در جامعه روحانی شیعه پدیده تازه ای نبود ، فراماسونها بیهوده به مقامات حساس نرسیده بودند ، محدود کردن دانشگاههای امریکائی برای پذیرش دانشجویان ایرانی یک هوی وهوس نبود . همافرهائی که برای دیدن دوره به امریکا می رفتند ، تنها مسائل تکنیکی را یاد نمی گرفتند ، تجربه نمایش ابراز احساسات یهودی های ایرانی در مسابقات فوتبال ایران ، اسرائیل تصادفی و خودجوش نبود ؛ کاتم ، زونیس ، فالک ، سر آنتونی پارسونز ، ویلیام مالیوان یا ژنرال هایزر بطور عادی برای ایران انتخاب شده بودند . پاریس و نوفل لوشاتو بیهوده برای اقامت آیت الله خمینی انتخاب نگردیده بود . حتی آقای پرویز راجی به طور تصادفی سفیر ایران در لندن نشده بود .

با آنکه به تفصیل و با کمک اسناد و مدارک به این نکات اشاره خواهد شد ، تنها برای آنکه آگاه شویم بسیاری از مقدمات این طرح ، بی آنکه به روزگار خود ، قابل پیش بینی برای پیوستن به توفان ۵۷ باشد ، از سالها پیش فراهم گردیده ، ناگزیر اشاره ای به مقاله " پرورش مهره های آینده " در دانشگاههای امریکائی می کنیم .

" استیوارد راکول " کاردار موقت سفارت امریکا در تهران در ۲۱ دسامبر سال ۱۹۶۱ برابر با ۲۰ آذر ۱۳۴۲ یعنی پس از شکست شورش خمینی در همین سال طی گزارش محرمانه ای که برای

وزارت امور خارجه در امريكا ارسال مي دارد و متن آن در كتاب شماره ۲۰ اسناد لانه جاسوسي چاپ شده مي نويسد :

....." سرخوردگي نسبت به رژيم از سوي عناصر اساسي انديشمندان ايران و بويژه جوانان تحصيلكرده ايراني يك مشكل جدی برای حكومت ايران بشمار مي رود..... مي توانيم مشكل را تا آن اندازه كه مربوط به چهره خودمان از محفلي است كه رهبران آينده ايران از آن بر خواهند خواست ، ملایم تر كنيم . يك نمونه فوق العاده موفق يك چنين اقدام ملایم تر كنندهاي سخنراني جوليوس هولمز سفیر امريكا در ايران در باره موضوعی تحت عنوان " رضایت حكومت شده ها " در انجمن ايران و امريكا در تهران در تاريخ اول اردیبهشت ۱۳۴۲ (يكماه و نيم قبل از شورش خميني - تويسنده) بوده است . اين نطق عكس العمل پذيرندهاي در ميان انديشمندان ايران پيدا كرد (!!) از آنجائي كه سفیر درباره ايالات متحده صحبت مي كرد ، هيچكي نمي توانست او را به مداخله در اموريان متهم كند..... اداره اطلاعات امريكا سرگرم تنظيم برنامه تجديد نظر شدهاي بمنظور تغيير دادن تاكيد از ارتباطات جمعي به هدف گيري دقيق (!!) درباره گروههاي رهبري كتنده برگزيده چه در تهران و چه در شهرستانها شده است..... بطور كلي ما از قدرت پذيرائي انديشمندان ايران و بويژه جوانان تحصيلكرده ايراني درباره اندیشههاي امريكائي و اطلاعات درباره امريكا تحت تاثير قرار گرفته ايم . ساخت و الگوهاي ارتباطاتي انديشمندان ايران چنان است كه كلمه ادا شده وزنه بيشتري نسبت به كلمه تحرير شده يا ومايل بصری دارد..... بنا بر اين ، ايران كشوري است كه برای يك برنامه هدفگيري شده (!!) مربوط به اهل قلم امريكائي و دانشمندان اجتماع امريكائي با اندیشههاي جالب و هيچان انگيز (!!) و متفكرين سياسي بيار مناسب است..... انديشمندان امريكائي از جمله ليبرالهاي برجسته و ساير دانشمندان از قبيل

هنری استیل، کامی جور و راین هلونیبور ، آرتور شلزینجریر، ماکسی لرنر، الکار هندلین ، راک بارزون و..... غیره می توانند احیای مساعد نسبت به ایالات متحده را فعال تر کنند و در عین حال اندیشه‌هایی را در ایران برپا کنند که شدیداً مورد نیاز ایران درباره واقعیت‌های سیاست دموکراتیک (!!) و لزوم سازش و احترام به اقلیت‌ها (!!) و پرورش اجتماع خلقی است..... کوشش قابل ملاحظه‌ای باید بعمل آید تا جوانان ایرانی تنها به موسسه‌هایی در ایالات متحده بروند که می توانند به دانشجویان بیگانه (!!) تعلیم و تربیت خوبی بدهند (!!). این کار از طریق اصلاح کار مشاوره در ایران و همچنین اقدام در واشنگتن برای تامین اینکه تنها موسسات واجد شرایط با معیارهای عالی دانشگاهی اجازه داشته باشند دانشجویی خارجی بپذیرند ، عملی است . بنابراین از وزارت امور خارجه معرا خواسته می شود (!!) تا در فهرست موسسات قابل قبول، تجدید نظر کند و آن موسسات را که شایستگی آنها مورد شک است ، از فهرست حذف کنند . بعضی از این موسسات در پرونده های ۲۶ - ONWY ۸ مهر ۱۳۴۲ و ۴۴ - ۷ ONWY ۱۶ آذر ۱۳۴۲ سفارت ثبت شده‌اند....."

این گزارش سپس پیشنهادهایی به این شرح عرضه می دارد:

"..... ۳ - تعیین ما مورین جوان اداره اطلاعات آمریکا برای تحصیل

تمام وقت در دانشگاه تهران به پیروی از الگوی آمریکای لاتین (!!) با رسالت اصلی تحت تاثیر قرار دادن افکار عمومی دانشجویان در جهت مساعد برای سیاست های (!!) ایالات متحده

۴ - توسعه مرکز دانشجویی انجمن ایران و آمریکا در جنب دانشگاه تهران از طریق اجاره فضای اضافی و گسترش کادر. این مرکز..... بهترین تربیون تبلیغاتی برای اندیشمندان دیدار کننده امریکائی است.....

۵ - برقراری مرکز دانشجویی مشابه در مشهد و شیراز

۶ - برقراری یک کتابخانه اداره اطلاعات آمریکا در تبریز....."

حال بموجب همان سند ببینیم این دانشجویان موردعلاقه آقای کاردار موقت سفارت آمریکا در تهران چگونه کسانی می توانند باشند :

".....از جمله دیگر رهبران مهم دانشجویی جن ابراهیم حبیبی (وزیر دادگستری رژیم خمینی - نویسنده) فرزند یک ملا است که درجه لیسانس در حقوق دارد و در دو سال گذشته مسئول مرکز استاد و پیرونده ها (۱) در موسسه مطالعات و پژوهشهای اجتماعی شده است..... یک عضو برجسته دیگر کمیته دانشجویی ابوالحسن بنی صدر (نخستین رئیس جمهوری خمینی - نویسنده) است که یک عضو مبارز جبهه ملی از پانزده سالگی بوده است. بنی صدر که پر یک ملا است درجه لیسانس در حقوق و الهیات بدست آورده و آنگاه مدت ۳ سال بعنوان رهبر یک گروه تحقیقاتی در موسسه مطالعات و پژوهش های اجتماعی کارکرد و کارهای او آنقدر نتیجه خوب داد که او اخیرا یک بورس برای مطالعات بیشتری در دانشگاه پاریس بدست آورده....."

به این ترتیب ملاحظه می شود که اندیشه تصادفی بودن همه این معائل نمی تواند صحت داشته باشد و بخصوص و برای نمونه وقتی دریابیم که دانشگاههای مورد نظر گزارش کاردار موقت سفارت آمریکا در تهران ، نظیر دانشگاههای جرج تاون ، پیتسبورگ ، جرج واشنگتن و.....و.....در آمریکا یا اکسفورد و کمبریج در انگلستان ، بودجه و هزینه های بالیانه خود را از هفت خواهران

نفتی تاسین می کنند، آنگاه باید در صداقت کماتی که سعی بر
تصادفی بودن این پیتامدها دارند تردید کنیم .
با این مقدمه بسیار طولانی که بیشترین سهم دو جلد از
توفان در ۵۷ را گرفت ، اینک می رویم تا با دقت و حوصله بیشتری،
چگونگی اجرای طرح انهدام ایران را مورد مطالعه قرار دهیم .

عالیجناب سرآنتونی پارسونز

".....روز بعد، پنجم نوامبر (۱۴ آبان ۱۳۵۷) بالاخره بالسون به هوا رفت و کاری که نباید بشود شد، من در دفتر مشغول کار بودم که در حدود ساعت ده صبح بمن اطلاع دادند فرستاده‌ای از سوی بعضی از رهبران مذهبی می‌خواهد فوراً با من ملاقات کند. من تصمیم گرفتم او را بپذیرم. او بمن گفت که از پاریس می‌آید و در آنجا با آیت‌الله خمینی و رهبران جبهه ملی و سایر سیاستمداران مخالف ایرانی که در پاریس هستند، ملاقات کرده است. او بر این موضوع تاکید کرد که سنجایی و رهبران جبهه ملی در دولت ائتلافی که شاه پیشنهاد می‌کند، شرکت نخواهند کرد، زیرا خمینی با این فکر مخالف است. مخاطب من پس گفت که عازم قم است و در آنجا گزارش

ملاقاتها و مذاکرات خود را به رهبران مذهبی قم گزارش خواهد داد، ولی قبلاً مأمور شده است به ملاقات من بیاید و پیشنهادی را برای حل مسأله مطرح کند....."

نویسنده این خاطره کسی نیست جز برآنتونی پارسونز سفیر ملکه انگلستان در دربار اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی. او حتی سنت شکنی کرده و ناصیورانیه خاطرات ایام سفارتش را در ایران تحت عنوان "غرور و سقوط" پس از یک بازبینی در وزارت خارجه بریتانیا بچاپ رسانده است. این قسمت هم، از آن کتاب نقل شده است، اما برآستی "او" کیست که درست در سال ۱۹۷۳ به سفارت انگلستان در ایران منصوب می شود، چند روزی پیش از پیروزی انقلاب خمینی از تهران خارج می گردد و در مقام جدیدش در سازمان ملل متحد و بعنوان رئیس هیات نمایندگی انگلستان هم با مسائل گروگان گیری سروکار دارد و هم بررسی جنگ ایران و عراق را بعهده می گیرد. برآستی "او" کیست که در ماههای آخر در معیت همتهای امریکائیش هر روز نزد شاه بار می یابد و نماینده خمینی، حتی پیش از آنکه به قم برود، او را در سفارت ملاقات می کند تا "پیشنهادی را برای حل مسأله مطرح کند". او کیست که دخترش با زیر بنای مارکسیستی در تهران در سفارت در کنار پسر و مادرش زندگی نمی کند و همسرش، زنی است که پرویز راجی، آخرین سفیر شاه در لندن دربارهاش می نویسد :

"..... شب تونی پارسونز را در منزل سیروس غنی دیدم..... شیلا پارسونز که سر شام کنارش نشستم، اذعان کرد که از تهران بیرون می آید و عاشق بیرون شهر است. به سیاست صنعتی کردن کشور خسرده گرفت و مخالفت خود را با چنان لحن قاطعی ابراز داشت که محبور

به دفاع عدم و گفتم نمی توان انتظار داشت که ایرانی ها ، بخاطر خوشآیند انگلیسی های رمانتیک همه عمر قالی ببافند....."

آیا کسی از او مناسب تر برای سفارت در دربار ایران نبود؟ خودش هم دچار تعجب شده است :

".....با کمال شگفتی دریافتم که مرا برای احراز مقام سفارت بریتانیا در ایران در نظر گرفته اند. این خبر برای من غافلگیر کننده بود..... من سابقه خدمت در ایران نداشتم و هرگز تصور نمی کردم ، شانس احراز مقام سفارت در این کشور نصیب من بشود....."

.....ولی شد. خاصیت کمیسیون سه جانبه این بود که "ناشدنی" ها را "شدنی" می کرد و سرآنتونی پارسونز یکی از حساس ترین مهره های بود که باید در این بازی حساب شده شطرنج سیاسی به ایفای نقش بپردازد. اگر چه او مدعی است که سابقه خدمتی در ایران نداشته است اما مشاغل پیشین وی در ترکیه ، اردن ، مصر ، سودان و بخصوص بحرین ، آنهم در جریانهای که مهمترین سوییچ ایران بود و بعد در سمت " معاونت قسمت امور خاور میانه در وزارت خارجه انگلستان " او را بیش از آنچه برای یک سفیر لازم و ضروری است با ایران آشنا ساخته بود . او حداقل در بحرین بارها به ایران و پادشاه ایران که بحرین را جزئی از قلمرو ایران می دانستند به چشم " دشمنان علیا حضرت ملکه انگلستان " نگاه کرده بود .

شاید سالها بعد ، پس از انتشار اسناد وزارت امور خارجه انگلستان در کتابهای آبی که بطور معمول پس از ۲۰ تا ۳۰ سال منتشر می شود ، بتوان قسمتی از خط مشی های دولت بریتانیا را در

باره ایران شاهنشاهی و جمهوری اسلامی خمینی دریافت ، اما در زمان نوشتن این کتاب چاره‌ای نداریم جز آنکه بهمان مختصر اشاراتی که در خاطرات دو سفیر متقابل - پارسونز در تهران و راجی در لندن - آمده است بعنوان نظرگاه رسمی دولتی و از طریق روزنامه‌های انگلیسی ، بویژه آنهایی که عنوان ارگان احزاب رسمی انگلستان را دارند ، استناد جوئیم .

کتاب " غرور و سقوط " نوشته " سرآنتونی پارسونز " بیش از آنچه از یک دیپلمات انگلیسی انتظار می رود ، کودکانه و سطحی است . پارسونز با آنکه در مقدمه کتاب نوشته است " من مدعی این نیستم که یک کار تحقیقی ارائه داده‌ام " اما آنقدر با چشم و رویه قضایا را می نگرد و تشریح می کند که گوئی او بعنوان یک دیپلمات حرفه‌ای ، حتی عنصری بنام "سیاست خارجی " را نمی شناسد . سراسر کتاب خاطرات او با همه تناقض‌های آشکاری که در آن وجود دارد می کوشد تا به خواننده این نکته را القا کند که آنچه در توفان ۵۷ حادث شد ، یک انقلاب تمام عیار و خودجوش داخلی بود که هیچکس جز شاه برانگیزاننده آن نبوده است .

پارسونز در مصاحبه‌ای با دکتر علیرضا نوری زاده که در شماره ۲ روزنامه کیهان چاپ لندن در تاریخ ۱۴ تیرماه ۱۳۶۲ چاپ شده می گوید :

"..... ما دیپلمات‌ها و اهل سیاست انگلیسی با دوستان آمریکائی خود تفاوت بسیار داریم . آنها به سبب نوع سیستم اداری خود معمولا هر چهار سال یکبار حرفهای گفتنی شان را عنوان می کنند . ویلیام سالیوان سفیر امریکا در تهران یادهای ایران را هنوز عرق سفر خشک نشده انتشار می دهد و کارتر و برژینسکی

در کاخ سفید طرح کتاب بعد از کاخ سفید را ترسیم می کنند اما ما در اینجا تابع اصولی هستیم که نسبت به انتشار خاطرات مسردان سیاسی ، سخت گیر است . بعد از پایان بردن کتاب و پس از آنکه پسر دوم من آنرا خواند و نقطه نظرهای جالب و اغلب موثرش را عنوان کرده کتاب را به وزارت خارجه بردم و دوستان من کتاب را مطالعه کردند .

— آیا وزارت خارجه کتاب را مانور کرد ؟

این دومین سؤال ما است . سر آنتونی اسم یازبینی وزارت خارجه را مانور نمی گذارد چون اغلب تذکرات او لیای امور دوستانه است

بهر تقدیر ، از فراز این خاطرات است که می توانیم

در حد رسمی از نظرات معماران سیاسی لندن نسبت به ایران پادشاهی آگاه شویم . سر آنتونی پارسونز می نویسد :

"..... در یکی از روزهای پائیز سال ۱۹۷۳ ، هنگامی که بحران خاور میانه در اوج خود بود ، برای ملاقات با رئیس قسمت خود در وزارت امور خارجه ، به دفتر او فرا خوانده شدم . در آن موقع من سخت بکاری مشغول بودم که به صرف وقت و تمرکز فکر نیاز داشت و مایل نبودم که فکر خود را به بعضی مسائل اداری معطوف سازم . ولی وقتی به دفتر رئیس خود وارد شدم با کمال شگفتی دریافتم که مرا برای احراز مقام سفارت بریتانیا در ایران در نظر گرفته اند . این خبر برای من غافلگیر کننده بود ، زیرا انتظار داشتم که مدت یکسال دیگر هم در سمت معاونت قسمت امور خاور میانه در وزارت خارجه خدمت کنم و پس از آن پست سفارت در یکی از کشورهای عربی یا ترکیه را برای خود پیش بینی می کردم . زیرا قبلا در این کشورها خدمت کرده بودم ثقل سفارت در ایران چه از نظر اهمیت آن و تحرک و فعالیتی که ایجاد می نمود و چه از نظر موقعیت ایران در آن شرایط برای من بسیار پر جاذبه و جالب توجه

بود..... هنگامی که من و همسر من در اواخر پائیز سال ۱۹۷۳ وارد تهران شدیم برای مالهای ما موریت خود در ایران دوران پرازشادی و هیجانی (!!) را در پیش روی خود می دیدیم . در عین حال باید اعتراف کنم که درباره بعضی از جنبه های ما موریت خود در ایران کمی نگران بودم (!!) من با روحیات شاه کمی آشنائی داشتم و هوش و ذکاوت و توانائی او در کار سلطنت برای من قابل ستائش و احترام بود ، معینا عظمت دربار پهلوی و تشریفات مفصل و مقررات سختی که در روابط یک دیپلمات با شاه وجود داشت برای من که سه تشریفات ساده ارتباطات با مقامات کشورهای عربی عادت کرده بودم کمی سخت و نامطبوع بود. خوشبختانه من نخست وزیر وقت آیسران امیر عباس هویدا را از پانزده سال قبل می شناختم و با او روابط دوستانه و نزدیک شخصی داشتم . با چند تن از وزیران کابینه و مقامات ارشد ایرانی هم بعلاوه ارتباط کارم با ایران از قبیل آشنائی داشتم که در مجموع می توانست در شروع کار من در ایران مفید واقع شد..... من در حدود سه سال ضمن کار در قسمت امور خاور میانه در وزارت خارجه مستقیما با مسائل مربوط به ایران سر و کار داشتم و به اهمیت این کشور برای انگلستان بخوبی واقف بودم . ایران برای ما یک منبع مهم نفت خام و یک متحد با ارزش استراتژیک در این بخش آشفته و متلاطم بود و علاوه بر آن یک بازار در حال گسترش سریع برای صادرات انگلستان ، اعم از وسائل و تجهیزات نظامی یا کالاهای ساخته شده و مصرفی بشمار می رفت...."

سر آنتونی پارسونز سپس دیدگاههای لندن را بر ایران

بر می شمارد و می نویسد :

".....با موقعیتی که قبل از انتصاب به سمت سفیر انگلین در ایران ، در وزارت امور خارجه داشتم ، این امکان برای من فراهم بود که نظر وزارت خارجه انگلستان را درباره ایران در اوائل دهه ۱۹۷۰ به آسانی دریابم : در پرونده های مربوط به ایران در وزارت

خارجه چند نقطه منفی بچشم می خورد. سابقه رژیم شاه در مسائل مربوط به حقوق بشر بد بود. بازداشت‌های خودسرانه ، زندانی کردن افراد بدون محاکمه ، شکنجه و اعدامهای سریع و آزار و تعقیب دانشجویان و کارگران مخالف و ناراضی یک امر عادی بشمار می آمد..... ما می داشتیم که عناصر مذهبی در ایران سرسختانه با برنامه‌های شاه برای تبدیل ایران به یک کشور صنعتی و مدرن و ترویج معیارهای تمدن غرب در این کشور مخالف می کنند. ماهمچنین می داشتیم که حکومت استبدادی شاه و فشار و اختناق حاکم بر ایران موجب عدم رضایت و گسترش موج مخالفت در میان روشنفکران و دانشجویان ایرانی گردیده و با توسعه دانشگاهها و مدارس عالی و افزایش تعداد دانشجویان این مخالفتها ابعاد وسیع تری پیدا می کنند (!!) گروههای کوچک تروریستی هم در ایران فعالیت می کردند که هدف آنها بیشتر ماموران ساواک یا مستشاران نظامی امریکا در ایران بودند ، ولی هیچیک از این گروهها از پشتیبانی قابل ملاحظه‌ای در میان مردم برخوردار نبودند و خطری جدی برای رژیم بشمار نمی آمدند..... شاه مهار قدرت را در ایران کاملاً بدست گرفته و با اقداماتی که در زمینه توسعه اقتصادی و اجتماعی و بهبود وضع زندگی مردم از نظر مادی مخالفان خود را با فاصله زیادی در عقب گذاشته است..... در مجموع ایران نسبت به دهه گذشته وضع اطمینان بخش تری داشت و یک نمونه ثبات و آرامش در میان کشورهای جهان سوم بشمار می آمد..... دلیلی برای تزلزل موقعیت شاه و یا متوقف شدن مسیر پیشرفت و استحکام رژیم او بنظر نمی رسید :....."

ما موریت اصلی سر آنتونی پارسونز از اینجا شروع می

شود :

".....نگرانی اصلی ما درباره ایران این بود که رژیم بیش از اندازه به شخص شاه متکی و وابسته شده و خروج او از صحنه چه بر

اثر ترور یا مرگ ناشی از حادثه و بیماری، خلا خطرناکی بوجود می آورد که پر کردن آن آسان بنظر نمی رسید . ما چنین احساس می کردیم که شاه روز بروز از جامعدای که بر آن سلطنت می کند دورتر می شود علاوه بر وظیفه‌ای که بعنوان مامور رسمی دولت متبوع خود برای دادن اطلاعات صحیح و قابل اطمینان از وضع کشوری که مامور خدمت در آن شده بودم بعهده داشتم ، شما نیز با حسن کنجکاو خاصی (!؟) می خواستم سیر تحولات یکی از کشورهای معدود جهان سوم را که گفته می شد در حال عبور از مرز عقب ماندگی و پیوستن به جمع کشورهای پیشرفته است از نزدیک مورد بررسی و مطالعه قرار بدهیم . خیلی از کسانی که قبل از عزیمت من به تهران درباره ایران با من صحبت کردند می گفتند که من مامور خدمت در کشوری شده‌ام که بزودی دارای موقعیتی نظیر ژاپن یا برزیل و یا کره جنوبی خواهد شد . آیا چنین چیزی واقعیت داشت؟ من در نخستین بررسی های خود به این نتیجه رسیدم که هرگونه تحقیق و مطالعه از طرف ما درباره امور داخلی ایرانیان (!!) باید توأم با خرم و احتیاط باشد انگلیسی ها بعلمت مداخلات خود در امور داخلی ایران طی یک قرن گذشته ، شهرت خوبی در این کشور نداشتند و این سوء شهرت چندان هم نابجا و ناروا نبود..... از سوی دیگر ما بطور سنتی و از قدیم با عناصر مذهبی در ایران و گروههای سیاسی (!!) و اجتماعی (!!) دیگری که اکنون با شاه مخالف بودند همکاری و تماس نزدیک داشتیم خود شاه هم عقده‌هایی از انگلیسی ها در دل داشت که نمی توانست آنها پنهان کند. با توجه به این شرایط می بایست طوری در ایران عمل می کردم که کمترین سوءظنی درباره مداخله در امور داخلی ایران یا تماس های پنهانی با مخالفان شاه بیار نیارود..... بطور خلاصه می بایست از آنچه ممکن بود به فعالیت های جاسوسی در ایران تعبیر شود پرهیز کنم مدت زیادی از آغاز ماموریت من در ایران نگذشته بود که دریافتم سیاست های شاه هرچه برای مردم ایران در جهت پیشرفت و رفاه مادی بیار آورده باشد راحتی و

خوشبختی بیار نیاورده است یورش بسوی آنچه " تمدن بزرگ" خوانده می شود جای آرامش و تاتی سنتی دنیای اسلام را گرفته اما این تمدن بزرگ که هر روز با بوق و کرنا در مطبوعات و رادیو تلویزیون کنترل شده دولتی از آن صحبت می شد چه بود؟ شاه این اصطلاح را که در زبان انگلیسی مضحک تر از فارسی بنظر می رسد در سال ۱۹۷۲ اختراع کرده (!!) و مدعی بود که در اواخر دهه ۱۹۸۰ به آن خواهد رسید پیش بینی می شد ایران را به کشوری کاملاً صنعتی تبدیل نماید او می خواست ایرانیان را از میرز زندگی سنتی اسلامی خود خارج کرده و ایران را در آغاز قرن بیست و یکم به یک کشور اروپائی بدل سازد من از شهرهای مقدس مشهد و قم هم دیدن کردم ، در حین عبور از کنار اماکن مقدسه در قم ناظر مشتهای گره کرده مردم بودم و در مشهد ایمان و اعتقاد مذهبی مردم را از نزدیک دیدم ، اما در این شهر مقدس استانداری که از طرف دولت تعیین شده بود آشکارا به سنتها و معتقدات مذهبی مردم اهانت می کرد . در آن روزها ، ملاهایی که گاه و بیگاه در خیابانهای تهران دیده می شدند چهره های محزون و گرفتاری داشتند و زندگی ساده و محقر آنها (آقای سفیر کجا دیده بودند - نویسنده) با جلال و شکوه زندگی تکنوکراتها و صاحبان شرکتها و موسسات صنعتی و بازرگانی در شمال شهر و گرایش آنها بسه زندگی غربی در تضاد کامل بود رژیم چنان مستحکم و استوار بنظر می رسید که حتی در صورت فقدان شاه ، بر اثر بیماری یا حادثه یک گلوله یک تروریست فرو ریختن اساس رژیم بعید می نمود .

..... البته من در برخورد با سائل ایران احتیاط را از دست نمی دادم ولی نگرانی های من بیشتر متوجه برنامه های دراز مدت و آینده دورتری بود (!!) من نظر خود را درباره اوضاع ایران در همان موقع (۱۹۷۴) این طور برای بازرگانان انگلیسی و کسانی که دست اندر کار تجارت و معاملات مالی با ایران بودند ، تشریح کردم :

ایران یکی از کشورهای جهان سوم است و در هیچیک

از کشورهای جهان سوم تغییرات ناگهانی امر غیر

منتظره‌ای بشمار نمی‌آید. اگر شما می‌خواهید در

اینجا کار کنید باید این ریسک را هم بپذیرید .

بنابراین اولین کاری که اینجا می‌کنید اینست

که تا می‌توانید کالاهایتان را بفروشید و فقط

در صورتی سرمایه‌گذاری کنید که برای فروش

کالاهایتان چاره‌ای جز این کار نداشته باشید.

اما اگر مجبور باشید در اینجا سرمایه‌گذاری

کنید بمیزان حداقل ممکن سرمایه‌گذاری نمائید و

صنایعی را انتخاب کنید که قطعات و لوازم آن از

از انگلستان وارد شود..... در این محدوده و با

توجه به این نکات من معتقدم که ایران یکی از

بهترین بازارهایی است که شما می‌توانید برای

مصرف کالاهای خود در جهان سوم پیدا کنید.....

.....بازاریک نیروی بالقوه برای برآه انداختن هر آشوبی

بشمار می‌آید و عناصر مذهبی بیش از همه می‌توانستند از این

نیرو استفاده کنند.....البته از نظر رژیم نقاط مثبت و امیدوار

کننده‌ای هم وجود داشت . با اعتقاد من روستائیان و عشایر ایران

که بیش از پنجاه درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند در مجموع

زندگی بهتری نسبت به گذشته داشتند . زندگی در روستاها تغییر

زیادی نکرده بود ولی آنچه تغییر یافته بود در جهت بهبود اوضاع

بود، تقریباً همه روستاها مدرسه داشتند ، درمانگاههای کوچکی هم

در بسیاری از روستاها ایجاد شده بود..... وضع زندگی و درآمد

(کارگران) در بعضی موارد با زندگی کارگران در کشورهای

پیشرفته اروپای غربی برابری می‌کرد . آنها نیازی به داشتن

اتحادیه‌های کارگری مستقل برای تامین منافع خود نداشتند زیرا

کارفرمایان ، صاحبان کارخانه‌ها برای جلب رضایت آنها بایکدیگر

رقابت می‌کردند و تقاضای کار بقدری زیاد بود که هر کارفرمایی

می‌دانست اگر رضایت کارگراش را جلب نکند ، کارخانه‌های رقیبه

آنها را با شرایط بهتری استخدام خواهند کرد..... شاه در مسائل مربوط به سیاست بین المللی و امور نظامی اطلاعات وسیعی داشت . در پاسخ یک سؤال سطحی و کم اهمیت پاسخی دقیق و جدی می داد..... از همه " ایسم " ها نفرت داشت ولی گمان می کرد که خود صاحب یک ایدئولوژی است که می تواند آنها را از حرف بعمل آورد. مردی بسیار پرکار بود و در راه تحقق بخشیدن به رویاهای خود برای ایران سخت می کوشید . او خود را وقف این آرزوها کرده بود..... در زمینه سیاست او معون غربی از تهور و بیساکمی و احتیاط و فرصت طلبی بود..... در دسامبر سال ۱۹۷۳ شاه یکی از کارگردانان اصلی افزایش بیسابقه بهای نفت بود..... شاه در مسائل مربوط به سیاست خارجی و امور نظامی و استراتژیک با زیرکی عمل می کرد و قابلیت و شجاعت زیادی در این زمینه از خود نشان می داد..... ولی آیا او می بایست به ملکه اجازه می داد که کنگره زرتشتیان جهان را در وسط ماه رمضان در تهران برپا کند و بمناسبت این کنگره یک مجلس پذیرائی با شامپانی در کاخ ملطنتی ترتیب دهد؟... آیا او می بایست اجازه دهد که بازار قدیمی اطراف حرم امام رضا را در مشهد با بولدوزر ویران کنند و اطراف آنها را سکنه خالی نمایند؟..... در مسئله مراتب قدرت در ایران ، پس از شهبانو نوبت به علم وزیر دربار می رسد..... خانواده او نعل اندر نعل طرفدار انگلیس بودند..... از نظر سیاسی خانواده شاه گرفتاری بزرگی برای او بشمار می آمدند. بوی تند و مضمزکننده فساد آنها در همه جا به مشام می رسید..... مطلب بر سر این نیست که این اتهامات درست و قابل اثبات بوده است یا نه ، مهم اینست که زمینه انتشار این شایعات فراهم بوده و مردم آنها را

می کردند..... (بهنگام بحث درباره هیات حاکمه)..... من در دوران خدمت خود در کشورهای مختلف هرگز چنین ترکیبی از شخصیت های قابل و با استعداد ندیده ام . اکثر وزیران و مسئولان سازمان های دولتی ایران ، بجز یکی دو مورد استثنائی ، مردانی بسا تحصیلات و تجارب عالی و مهارت و استعداد کافی و دارای پشتکار و

توانائی فوق العاده برای انجام وظایف خود بودند.....نیروهای مسلح ایران یک طبقه ممتاز و نازپرورده جامعه را تشکیل می دادند..... در میان امیران ارشد نیروهای زمینی مردان کله شمشق و احمق بیاری بودند که ثابتنکی را در نخوت و گردن فرازی می دانستند.....و بالاخره باید از ساواک نام برد که مطبوعات غرب در اواسط دهه ۱۹۲۰ دیوی از آن ساخته بودند و گزارش های مربوط به عملیات این سازمان یکی از مشغولیات اصلی جمعیت ها و سازمان های طرفدار حقوق بشر در اروپا و آمریکا بشمار می رفت....."

حال ، پیش از آنکه در جریان برنامه ریزیهای سر — آنتونی پارسونز برای نفوذ در جامعه ایران قرار گیریم لازم است باستناد خاطرات پرویز راجی سفیر ایران در لندن از نظرات سایر مقامات دولت علیا حضرت ملکه انگلستان نیز آگاهی هائی داشته باشیم تا در مجموع از دل سیاهی راهی به سیاست های لندن پیدا کنیم :

".....۲۱ دی لرد لانگفرد اظهار نظر کرد که اولین قدم برای حل مشکل " گزارشات نامطلوب مطبوعاتی " درباره ایران، آن است که نام ایران به " پرشیا " تبدیل شود.

".....۲۹ دی..... خانم هالینگ ورث اظهار داشت که از دوستان خوب و دیرین شاه است و اولین باری که با او مصاحبه کرد در زمان جنگ پس از حمله متفقین به ایران بود ، گفت فساد در ایران به نهایت درجه رسیده است... (هالینگ ورث) مفسر دفاعی رونا مه دیلی تلگراف ارگان حزب محافظه کار است - نویسنده (

۲۴ مرداد از دنیس " سردیس رایت " پرسیدم آیا در خلال دوره سفارتش در تهران " ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۰ - نویسنده " خاطرات روزانه اش را یادداشت می کرد. گفت بله . اما هر وقت قلم روی کاغذ

می گذاشت ، این امکان را در نظر می گرفت که پیشخدمت هایش ممکن است عضو باواک باشند و از نوشته هایش عکسبرداری کنند . دنیس به عنوان رئیس انجمن ایران از من دعوت کرده که در ضیافت شام مالانه انجمن سخنرانی کنم گفت : ترا خدا مثل سفرای قبلی با رگباری از آمار ، پیشرفت های ایران را برخمان نکش !

۵ مهر - ناهار با سر دنیس همیلتن و هیات مدیره روزنامه تایمز معتقد است که دیگر نمی توان با شاه طرف صحبت شد ، هر گونه اشاره به جنبه های ناپسند حکومتش با عکس العمل شدید دربار و تهدید به قطع یک جانبه مناسبات اقتصادی و بازرگانی مواجه می شود.....

۲۷ - مهر - سر میز شام بین خانم مهماندار و بگی اشکرافت قرار گرفتم . صحبت به جشنواره فرهنگی بریتانیا در ایران که قرار است سال آینده برگزار شود کشیده شد . بگی اشکرافت اظهار داشت کسه نمایشنامه " تاج میان تهی " به انضمام صحنه هایی از گسردن زدن چارلز اول و ملکه ماری استوارت ، برای اجرا در تهران بی اندازه مناسب خواهد بود . موبر تنم راست شد !

۲۲ آذر - موقع خدا حافظی آقای پاتینمن گفت " شاه امشب در برنامه پانوراما (برنامه تلویزیونی) است " و مثل اینکه با خود حرف بزند افزود " لابد باز درباره تنبلی ما انگلیس ها موعظه خواهد کرد ".....

۱۹ بهمن - شام مهمان پیژرواگر بودم (نماینده مجلس و وزیر کشاورزی از ۱۹۲۹) مهمانش عبارت بودند از تعدادی نمایندگان مجلس عوام و جوانان حزب محافظه کار . گفتگوها سریع و بی وقفه بود و حدود سه ساعتی طول کشید و از نظام یک حزبی در ایران گرفته تا سیاست تسلیماتی مان و اوپک و پیگرد دانشجویان ایرانی در انگلستان و - لاجرم - شکنجه را شامل می شد.....

۴ خرداد - ... شب پرنس مارگارت (خواهر ملکه انگلیس) برای شام آمد..... به تصویر شهبانو فرح روی دیوار اشاره کرد و گفت شهبانو زیبا و دوست داشتنی است اما شاه همیشه اخم دارد. در اتاق

پذیرائی طبقه بالا ، نگاهش به عکس افتاد که من ، به خانم گاندی که میان اعلیحضرتین ایستاده بود ، معرفی می شدم ، پرسید : این خانم گاندی است ؟ سرم را به علامت تصدیق تکان دادم . لحظه ای به فکر فرو رفت و سپس با لحن قاطبی اعلام داشت : دیکتاتور! و من متعجب ماندم که منظورش کدامیک از اشخاص در تصویر بود....."

سر آنتونی پارسونز سفیر کشوری در ایران می شود که از همتای سابقش سر دنیس رایت گرفته تا لرد لانگفرد رئیس هیئات مدیره سازمان انتشارات " سیجویک اند جکسن" تا سردنیس همیلتن صاحب روزنامه تایمز و بالاخره تا خواهر علیاحضرت ملکه انگلستان با چنین دیدگاهی ایران و پادشاه آنرا می نگریسته اند . حال بار دیگر به کتاب خاطرات سر پارسونز مراجعه می کنیم تا از خلال یادداشت های او به طرز کارش در ایام بحران ایران پی ببریم و آگاه شویم که وی چگونه با حفظ سمت سفارت در خدمت هدفهای کمیسیون سه جانبه نیز بوده است .

سر آنتونی پارسونز می نویسد :

".....بی مناسبت نمی دانم شمای درباره تشکیلات سفارت انگلیس در ایران و سازمانهای دولتی و نیمه دولتی دیگر انگلیسی در این کشور بیان کنم ، زیرا پی بردن به نوع فعالیت های ما و اهمیتی که برای بعضی از جنبه های این فعالیت قائل بودیم در تحلیل نهائی و قضاوت درباره توانایی های ما (!!) در تشخیص نقاط ضعف و قوت رژیم پهلوی و " پهلوی ایسم " مفید خواهد بود.....من با سابقه ترین و مجرب ترین کارشناس مسائل خاور میانه در میان اعضای سفارت بودم و بالطبع تصمیم نهائی و مسئولیت عواقب آن بر عهده خود من بود ، البته من سفارت انگلیس را بنحوی که شاه کشورش را اداره می کرد ، اداره نمی کردم بعضی از گزارش

ها و تلگراف‌های مهم را خودم می‌نوشتم گزارش‌های دیگر در قسمت سیاسی یا بازرگانی سفارت تهیه می‌شد حلمات مرتب هفتگی برای بحث و گفتگو درباره مسائل جاری ترتیب می‌دادیم و برای بررسی مسائل خاص (بخوانید جاسوسی) گروه‌هایی ماموریت می‌یافتند در اواخر سال ۱۹۷۵ ، من، با جلب موافقت وزارت امور خارجه انگلستان با توجه به اولویت‌های روز تنییراتی در سازمان سفارت دادم . مهمترین اولویت مادر آن زمان افزایش صادرات انگلیس به ایران بود. بخش دیگری از فعالیت‌های ما در این زمینه مراقبت مستمر درباره سیاست نفتی ایران ، تشویق سرمایه‌گذاری ایران در انگلیس ، کمک و راهنمایی شرکت‌های انگلیسی که قصد سرمایه‌گذاری یا مشارکت در امور صنعتی و خدماتی ایران را داشتند (از همان نوع که در این بخش خواندیم - نویسنده) تهیه مقدمات تشکیل یک اتاق بازرگانی مشترک انگلیس و ایران، مشورت و اظهار نظر در برنامه تبدیل تهران به یک مرکز مالی بین‌المللی ، توسعه بازار بورس سهام تهران و موارد متعدد دیگری از این قبیل بود ما بر تعداد پرسنل این قسمت افزودیم و معاون مطلع و مجرب من جرج چالمرز ، سرپرستی امور بازرگانی و اقتصادی و مالی و نفتی را به عهده گرفت تمرکز فعالیت‌های ما در قسمت بازرگانی ، موجب محدودیت بخش سیاسی سفارت شد ، هرچند با اهمیتی که ایران برای انگلستان داشت اگر من برای تقویت این بخش (بخش سیاسی - نویسنده) به وزارت امور خارجه مراجعه می‌کردم ، پاسخ ماعدی می‌گرفتم و افراد بیشتری برای خدمت در سفارت اعزام می‌شدند ولی بملاحظات ، صحیح بنا غلط از درخواست تقویت قسمت سیاسی خودداری کردم (چرا آقای سفیر؟ - نویسنده) و به انجام وظایف خود با کادر محدودی که در اختیار داشتم رضایت دادم . از اعضای ارشد و عادی سفارت فقط دو یا سه نفر به زبان فارسی تکلم می‌کردند. وظایفی که بر عهده قسمت سیاسی سفارت بود از کسب اطلاعات (بخوانید جاسوسی - نویسنده) و تهیه گزارش درباره جریان‌های سیاسی داخلی تا مکاتبات و ارتباط با وزارت خارجه ایران و سایر سازمان‌های دولتی ایران

را شامل می شد..... من یک افسر مطبوعاتی هم داشتم که با مطبوعات داخلی و خبرگزاریهای خارجی در ارتباط بود و در ضمن اطلاعاتی از جریانهای سیاسی و تحولات داخلی ایران کسب کرده و در اختیار من می گذاشت..... من می خواستم شیخ دخالت انگلیس را در امور داخلی ایران از اذهان ایرانیان بزدايم و بهمین دلیل تصمیم گرفتیم از بعضی منابع اطلاعاتی شناخته شده انگلیس در ایران استفاده نکنم . در اواخر سال ۱۹۷۵ تعداد کثیری از اتباع انگلیس که شماره آنها بین ۱۵ هزار نفر تا ۲۰ هزار نفر در نوبان بود در ایران زندگی می کردند. شورای فرهنگی بریتانیا در تهران ، شیراز ، اهواز ، مشهد و تبریز فعالیت می کرد..... من و اعضای سفارت دلایل زیادی برای مسافرت به نقاط مختلف ایران داشتیم ما در مسافرت به نقاط مختلف ایران از اتباع خود یا ایرانیانی که با آنها ملاقات می کردیم بعنوان یک مامور اطلاعاتی که در اصطلاح امروزی جاسوس معنی می دهد استفاده نمی کردیم ، البته ما علاقمند بودیم که از زبان آنها اطلاعاتی درباره اوضاع محلی بدست آوریم و در ضمن می دانستیم که چه سئوالاتی را در چه زمینه و محدوده ای عنوان کنیم . ما این موضوع را در تماس با منابع ایرانی خود هم رعایت می نمودیم تعجب آور نیست که ایرانیان در طول تاریخ خود همیشه نسبت به بیگانگان سوءظن داشته اند..... سابقه فعالیت من در کشورهای عربی هم این توهم را بوجود آورده بود که ممکن است من احصایات دوستانه ای نسبت به ایران نداشته باشم.... بنابراین سفارت انگلیس در تهران در درجه اول حفظ منافع اقتصادی و بازرگانی و مالی انگلستان را در ایران درم نظر داشت..... حتی شورای فرهنگی بریتانیا هم از این جو تجارتي ممنون نشده.. بود. از جمله این کارها ترتیب اعزام دانشجویان بیشتری از ایران برای تحصیل در دانشگاهها و مدارس تخصصی انگلستان.... بود. بررسی اوضاع سیاسی داخلی ایران یک بخش مهم ، ولی فرعی از فعالیت های سفارت انگلیس در ایران بود: مهم از این نظر که ما می بایست اطلاعات صحیح و قابل اطمینانی از اوضاع ایران به لنسند

بفرستیم و فرعی سلت احتیاط زیادی (!!) که در جمع آوری این اطلاعات بکار می رفت....."

دکتر علیرضا نوری زاده در اولین قسمت مصاحبه خود با سرآنتونی پارسونز که در کیهان لندن بتاريخ ۲۱ تیرماه ۱۳۶۳ چاپ شده ، می نویسد :

".....اینجاست که باید سؤال مهم را از سرآنتونی پرسید :
- از کی با مخالفان شاه و بویژه روحانیون تماس گرفتید؟
بر خلاف انتظار من ، دیپلمات با تجربه از این سؤال مضطرب نمی شود :

- ما از زمانی که ضرورت درک موضع مخالفان را دریافتیم با آنها گفتگو نمودیم (کی ؟ ۷۲- ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ یا ۱۹۷۹ نویسنده) من و همکارانم ضمن نشست های غیر رسمی (!!) با اغلب مخالفان معتدل شاه صحبت کردیم و این کار صرفا برای آگاه شدن بود نه مداخله در امور ایران . در مورد تماس با روحانیون نیز اغلب بر سر مسائلی که راهی بجز گفتگو نداشت (!!) مبادرت به تماس می کردیم . مثلا عضو یک هیات باستان شناسی انگلیس از شیراز با من تماس گرفت و گفت که مردم قصد دارند قبر کوروش کبیر را خراب کنند . در آن زمان چیزی بنام قدرت دولت وجود نداشت ، گمان می کنم اوائل ژانویه بود ، بناچار ما با آیت الله طالقانی تماس گرفتیم و از او خواستیم جلوی این کار را بگیرد . او خیلی زود موفق شد از خراب شدن یکی از آثار باستانی واقعا مهم ایران و جهان جلوگیری کند....."

شاید با این نکات و دقایق هم سرآنتونی پارسونز را بیشتر شناخته باشیم و هم حداقل گوشه ای از دیدگاههای لندن بر ایران و پادشاه ایران برایمان روشن شده باشد . با علیجناب پارسونز باز هم در فصلهای آینده برخوردهای مهمی خواهیم داشت . برخوردهایی فراتر از آنچه که خود نوشته است .

لوبرانی، سفیر بحرانی

با مهره‌های قدیمی ، بازی جدید امکان پذیر نبود به همین جهت بسیاری از چهره‌های دیپلماتیک مقیم تهران باید تغییر می کردند. تا آن زمان همه کسانی که بعنوان سفیر کشورهاشان به تهران می آمدند ، نوعی احترام برای شاه و سیاست‌هایش قایل بودند. دست‌کم آن بود که سابقه خدمتی شان بیشتر اروپائی بود و کمتر امکان داشت که سفیری از یک حوزه مستعمراتی سابق یا منطقه ای غرق در خون و آشوب به تهران اعزام شود. این گونه سفیرها که با بحران ، آشوب ، کردارهای استعماری و مقابله با رهبران دست نشانده آشنا بودند ، برای زمان مقتضی بکار گرفته می شدند. سر آنتونی پارسونز از اردن ، مصر ، سودان و بحرین به تهران آمد ،

از کشورهایی که لحظه‌هاشان با بحران سپری می‌شد و ظاهراً سال ۱۹۷۲ برای ایران سرآغاز اقامت سفیران بحرانی بود و " یوریل لوبرانی" از اسرائیل یکی دیگر از این عالیجنابان بود. سفیر اسرائیلی پیش از رسیدن به تهران از کانال سفارت‌های اسرائیل در اوگاندا، اتیوپی، رواندا و برونديا گذشته بود.

سند شماره ۲۳ در کتاب شماره ۲۶ اسناد لانه جاسوسی

بتاریخ ۲۲ ژوئن ۱۹۷۳ یوریل لوبرانی را این‌گونه معرفی می‌کند.

"..... یوریل لوبرانی (یا تلفظ لوبراهانی) در هیات‌مدیره

صنایع کور از اواسط سال ۱۹۷۱ بعنوان مدیر قسمت کارهای مهم تحت

اقدام و پروژه‌های خارجی بوده است..... یوریل لوبرانی در ۷

اکتبر سال ۱۹۲۶ در حیفا بدنیا آمد، او از دبیرستان متهور ری

علی، تل‌آویو در سال ۱۹۴۴ فارغ التحصیل شد. او یک لیسانس

(افتخاری) از دانشگاه لندن دارد. لوبرانی در هاگانا نیروهای

دفاع اسرائیل از ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۸ خدمت کرده است. او در سال ۱۹۵۰

وارد وزارت خارجه شد و اولین بار در قسمت‌خاور میانه انجام

وظیفه کرد و سپس بعنوان منشی خصوصی وزیر امور خارجه اخیرموشی

شارت از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ خدمت کرد. او از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۶ در

لندن بود. لوبرانی در خلال سالهای ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۱ کمک‌مآور و سپس

مآور نخست‌وزیر سابق دیوید بن‌گوریون در امور مربوط به اعراب

بود. در این زمان تمایلات غیر متفقانه او نسبت به اعراب حداقل

دوبار در مطبوعات اسرائیل مورد انتقاد قرار گرفت. وقتی که در

سال ۱۹۶۳ اشکول نخست‌وزیر شد لوبرانی معاون مدیر عمومی اداره

نخست‌وزیری بود..... لوبرانی بعنوان سفیر از سالهای ۱۹۶۵ تا

۱۹۶۸ در اوگاندا، رواندا، برونديا خدمت کرد و از سال ۱۹۶۸ تا

۱۹۷۱ هم بعنوان سفیر در اتیوپی بوده است. در خلال مأموریتش در

کامبالا، لوبرانی برنامه کمکهای اسرائیل را که شامل قرار دادن

مستشاران در ارتش اوگاندا و نیروی هوایی و پلیس بود ایفا کرد....

سفارت آمریکا او را دوستی با ارزش و همگام و همدست تشخیص داد....."

آقای یوریل لوبرانی یک تیم ضربتی جاسوسی را نیز با خود تا تهران یدک می کشد ، دیپلمات های تازه نفیسی که بتوانند بر خلاف گذشته در توفان ۵۷ نقش های مهمی داشته باشند. " آریسه لوین " ، " یورام شانی " ، " الیزر یوتوات " ، " ابراهام لونز " و " سرهنگ موته موسی لوی " اعضای برجسته این تیم ضربتی هستند. نگاهی به شرح حال و سابقه آنها در شناخت نوع ما موریت ها ایشان مفید خواهد بود :

۱ - آریه لوین - کنسول اسرائیل در تهران - به نقل از سند شماره

۲۴ اسناد لانه جاسوسی کتاب شماره ۳۶

".....لوین در تهران (!!) بدنیآ آمده و تحصیلاتش را در اینجا (یعنی تهران) گذرانده است . او فارغ التحصیل مدرسه آمریکائی ها در تهرانمی باشد. بعد از اینکه او از تهران بسسه اسرائیل رفت در قسمت خدمات خارجی مشغول کار شد و در اتیوپی انجام وظیفه کرد. سپس در رواندا بعنوان کاردار خدمت کرد. او در چهار سال گذشته در پاریس بوده که آنرا بعنوان یک دوران سخت و جالب برای خود بحساب می آورد..... لوین بعد از مدت زمان مدیدی که به تهران بازگشته ، گفت که او از تغییراتی که اتفاق افتاده تعجب کرده است . این تغییرات نه تنها شامل تمام شواهد عادی و و نشانگر تغییرات در شهری مثل تهران ، وسائل و تجهیزات بهتر ، ساختمانهای بزرگتر ، بالاتر بودن سطح زندگی و غیره بود بلکه مهمتر این که او احساس می کرد که شواهدی از تغییرات بنیادی بسه چشم انداز آن واقعا موفق بوده است . او برای مثال ذکر کرد که اگر چه صحبت زیادی از فساد می شود ، ولی اوضاع بطور مهمی اصلاح

گردیده است..... تغییر مهم دیگر، حضور افراد تحصیلکرده و باهوش و با تجربه در دولت است که شایستگی خوبی برای شغل های ایشان دارند..... لوین گفت از زمانی که در اینجا بوده به هیچگونه مشکلات و دشمنی های برخوردار نکرده است. او آزادانه به اطراف می رود و هیچکس از دیدن او احتراز نکرده است. در این رابطه او گفتگوش یا یک سردبیر روزنامه را نقل می کند که او در مورد احصایات ضد اسرائیلی در تهران در خلال جنگ اخیر بحث کرده است. سردبیر با او گفته که طرفداری از اعراب را که در این جنگ رشد کرد، نه تنها بایستی یک نشانه حمایت مردمی از اعراب تفسیر کرد، بلکه باید آنها بعنوان بیان مخالفت با شاه دانست....."

باز در مورد اریه لوین از یادداشت شماره ۱۱۷ سیا به

نقل از کتاب شماره ۱۱ اسناد لانه جاسوسی

"..... اریه لوین گمان می رود که مأمور اطلاعاتی باشد. ظاهراً افسر سابق تیروهای دفاعی اسرائیل است..... به عنوان متخصص در مورد ایران، جایی که بزرگ شده توصیف شده..... به روسی، فرانسه، انگلیسی، عبری، عربی ملیس صحبت می کند....."

۲ - یورام شانی (به نقل از یادداشت شماره ۱۱۷ سیا)

"..... در حدود سال ۱۹۳۹ متولد شده است. از ۱۹۷۳ دبیر اول اسرائیل در تهران بوده است. از حدود ۱۹۶۵ در وزارت خارجه بوده است....."

۳ - الیزر یوتوات (به نقل از همان سند)

"..... در کنسولگری اسرائیل در نیویورک به عنوان مسئول آرشیو و پیگ های دیپلماتیک از ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۱ خدمت نمود. بین ۱۹۶۸

تا ۱۹۷۲ دبیر دوم سفارت در رم بود....."

۴ - ایراهام لونز (به نقل از همان سند)

".....در فوریه ۱۹۳۱ در تبریاس ، اسرائیل متولد شد.....قبل از این ماموریت (در تهران) رئیس اطلاعات نیروی دریائی نیروهای دفاع اسرائیل بوده است..... در الکترونیک و فرماندهی دریایی با تجربه است به عنوان فرمانده قایق مامور تعقیب زیردریائی (در ۱۹۶۴) و بعنوان قایم مقام فرمانده پایگاه دریائی حیفا (در ۱۹۷۱) خدمت کرده است..... لونز و قائم مقامش ، موشه موسی لوی ، هر دو شخما و بطور حرفه‌ای از نظر دفتر وابسته دفاعی در تل آویو در ۱۹۷۵ به عنوان افسران اطلاعاتی برجسته شناخته شده بودند....."

۵ - موشه موسی لوی (به نقل از همان سند)

".....قبل از ماموریتش در تهران (۱۹۷۴) افسر رابط خارجی در ستاد نیروهای دفاعی اسرائیل بود. در اوت ۱۹۶۶ یک سرگرد لوی (احتمالاً قابل تشخیص) بطوریکه گزارش شده ، با استاد ایرانی در مدرسه اطلاعاتی تازه تاسیس همکاری می کرد. ظاهراً کمک نمود که برنامه‌های آموزشی را مرتب کنند و مواد درسی را سازمان دهی نمایند. این شخصی که در ایران به عنوان کمکی کار می کرد، بعداً فرمانده " سازمان جمع آوری اطلاعات سری مستقیم " در مرز اسرائیل - اردن بود. سرهنگ دوم لوی..... به عربی ، فرانسوی ، انگلیسی ، و عبری صحبت می کند و فارسی را دارد یاد می گیرد..... خیلی زود برای خودش وظایفی بوجود آورد. منجمه اطلاعاتی در مورد آرایش جنگی ایران و بهتر کردن افسران ایرانی. همسرش مکرتر سفیر و همچنین چند زبانه است....."

هیات دیپلماتیک اسرائیل در تهران با این بار عظیم جاسوسی و اطلاعاتی علاوه بر انجام وظایف دیکته شده از تل آویواز طریق سازمان مخفی " ای پک" در امریکا مجری دستورات کمیسیون سه جانبه نیز بودند.

ای پک (AMERICAN ISRAEL PUBLIC AFFAIRS COMMITTEE)

سازمان مخفی دوستانه اربان اسرائیل و طرفداران صهیونیسم بین المللی است که بموجب شوشه مجله " میدل ایست " در شماره ژانویه ۱۹۸۴ تنها برای انتخابات کنگره امریکا در این سال ۳۰۰ نامزد معرفی کرده است .

" توماس داینی" مدیر عامل " ای پک " در چهل و دومین کنفرانس سالانه این کمیته که در ماه ژوئن ۱۹۸۳ تشکیل شد گفت :

".....دلیل توفیق کمیته امور عمومی اسرائیل - امریکا (ای پک) در این اعتقاد مشترک که اسرائیل برای امریکا اهمیت حیاتی دارد و امریکا نیز برای اسرائیل حائز اهمیت بیزائی است ، نهفته است....."

در این کنفرانس که در هتل هیلتون واشنگتن برگزار شد ۱۲۰۰ نماینده از ۴۱ ایالت امریکا و ۵ کشور خارجی شرکت داشتند . ای پک بی درنگ پس از تشکیل کمیسیون سه جانبه به آن پیوست و بخاطر حفظ منافع اسرائیل کوشید تا در سطح مقامات تصمیم گیرنده کمیسیون نفوذ کند . ای پک - واشنگتن و وال استریت را در اختیار داشت و منافع عمومی آن در سطح جهان پراکنده بود . در مسیر رویدادهای توفان در ۵۲ باز هم به ای پک و اسرائیل و هیات دیپلماتیک آن در تهران روبرو خواهیم شد .

اما همین جا گفتنی است که یوری لوبرانی آخرین سفیر اسرائیل در ایران ، سرانجام در روزهایی که ما موریت مثایی به خاطر ایجاد آشوب بیشتر در لبنان داشت ، بصد در آمدویی آنکه به نقش خود در تحریک و تحریص ملاها و انقلاب اسلامی خمینی اشاره کند ، در گفتگویی با " ادوارد مور تیسمر " نویسنده روزنامه تایمز لندن ، قسمتی از واقعیت توفان ۵۷ را فاش ساخت . با چاپ این گفتگو در تایمز لندن بود که چهره لوبرانی ، پس از گذشت هفت سال از پیروزی ملاها بعنوان یک " کارشناس اسرائیلی در امور مذهبی بخصوص تشیع " علنی گردید .

روزنامه کیهان چاپ لندن در شماره ۴۳ خود بتاريخ ۵ اردیبهشت ماه ۱۳۶۴ ، ترجمه متن گفتگوی یوری لوبرانی با ادوارد مورتیسمر را به این شرح بچاپ رسانده است :

".....بعقیده یوری لوبرانی که یکی از کارشناسان زبده اسرائیلی در امور مذهبی است بسیاری از دولتمردان معمم جمهوری اسلامی قبلا بعنوان کارشناس مذهبی در ساواک خدمت میکردند و تجربه و خبرگی لازم را در کارهای انتظامی و اداری و سیاسی ضمن خدمت خود در ساواک فرا گرفته اند .

یوری لوبرانی که هم اکنون هم آهنگ کننده امور جنوب لبنان در کابینه اسرائیل است و تخصص بمزائی در تحولات اخیر جوامع شیعه بخصوص در جنوب لبنان دارد ، با مقام سفارت در وزارت خارجه اسرائیل در سمت نماینده دفتر اسرائیل در ایران خدمت میکرد و شاهد تحولات ایران در چهار سال قبل از انقلاب بوده است . ضمن گفتگویی با ادوارد مورتیسمر نویسنده تایمز لندن ، لوبرانی گفت که ضمن خدمت در ایران متوجه شده بود که ساواک اطلاع قابل توجهی نسبت به امر مذهب در جامعه ایران داشت و طی سالیهای دراز تعدادی از طلاب جوان را به استخدام خود درآورده بود .

این طلاب بیدها در تمام حوزه‌ها در سمت مدرس و خطیب حضور داشتند و نه تنها ساواک را از جریان‌ها باخبر میکردند بلکه سیاست‌های دولت را نیز در مدارس فقه به اجرا می‌گذاشتند و ضمن خدمت در ساواک آشنائی کافی نسبت به شیوه‌های مدرن کار تبلیغاتی و انتظامی و اداری و سیاسی پیدا کردند.

این طلاب به تدریج مدارج متوسط را در مدارس فقهی و حوزه‌های علمیه بدست آوردند و اغلب بعنوان حجت الاسلام شناخته می‌شدند. قبل از انقلاب در هنگامی که تشنجات سیاسی از طرف خمینی و طرفدارانش شروع شد این روحانیون که از زمان طلبگی در خدمت ساواک بودند، ناگهان به گروه خمینی پیوستند و تخصص‌های خود را در خدمت انقلابیون بکار بردند.

لوبرانی می‌گوید که دستگاه سنتی روحانیت فاقد تخصص لازم برای ترویج شایعات و بکار گرفتن شیوه‌های جنگ‌های روانی بود و همکاری روحانیون عضو ساواک با خمینی تاثیر عمده‌ای در پیروزی انقلاب داشت. همین روحانیون بودند که بعداً مقامات انتظامی و پست‌های حساس را در اوایل عمر جمهوری اسلامی در دست خود قبضه کردند و هیات حاکمه کنونی ایران را بوجود آوردند.

لوبرانی ضمناً معتقد است که مساله شیعیان لبنان و اصولاً طرز فکر و برداشت سیاسی آنها با زمامداران امروزی ایران که شیعه فقهاتی را ابداع کرده‌اند کاملاً متفاوت است. او می‌گوید که رهبران سیاسی جمهوری اسلامی نوعی تشیع آریائی را ابداع کرده‌اند که حالت تعرضی دارد و حال آنکه شیعیان لبنان بالاخره هر چه باشد از نژاد سامی هستند و ضمن اخلاص واقعی به مذهب خود ضمناً میخواهند با سایر اقلیتها و جوامع مذهبی لبنان در صلح و صفا بسر ببرند. بعقیده او تشنجات اخیر در میان شیعیان اسرائیل بیشتر معلول اوضاع و احوال خاص لبنان است و ارتباط خاصی با اسرائیل ندارد....."

بهنگام تشریح رویدادهای سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ با کمک

اسناد و مدارک خواهیم دید که چگونه بسیاری از این روحانیون و طرفداران آنها نظیر آیت‌الله دکتر بهشتی و دکتر محمد حسین آیت‌در تماس دائمی با دفتر منافع اسرائیل در تهران و همین آقای یوری لوبرانی بوده‌اند و این تماسها از سوی سفارت امریکا تدارک دیده می‌شده است .

گوبلزهای سال ۵۷

همین که توافق ها برای " انهدام ایران " بعنوان نخستین کار اجرائی کمیسیون سه جانبه بدست آمد، ناگهان رسانه های گروهی امریکا و اروپا، لحن ستایش آمیز خود را از پیشرفت های ایران شاهنشاهی تغییر دادند و پس از گذر از یک مرحله انتقادات آرام و نامطمئن، بتدریج آهنگ حملات خود را تند و تندتر ساختند. هنوز ریچارد نیکسون و هنری کسینجر تصمیم گیرندگان اصلی کاخ سفید بودند که ویلیام سایمون وزیر خزانه داری امریکا نطق موهن خود را علیه شاه ایراد کرد. هنوز حتی نخستین درآمدهای ناشی از افزایش نفت در ۱۹۷۳ به حساب ایران واریز نشده بود که شاه و پیشرفت های ایران در معرض سؤال قرار گرفت. هنوز آنچه که

" دوران رفاه ایران در پرتو نفت " نامیده می شود آغاز نشده بود که یورش بی امان رسانه های گروهی غرب ، اعضای کنگره امریکا ، لردهای چپگرای انگلیسی و نویسندگان اسرائیلی علیه شاه بعمل آمد .

نیویورک تایمز در سال ۱۹۶۲ ، پیش از همه پرسی ششم بهمن شاه را با ژنرال شارل دوگل مقایسه و نوشت شاه ایران هم می خواهد مانند رهبر فرانسه بطور مستقیم با مردم رابطه برقرار کند و برنامه های انقلابی خود را با تصویب مستقیم مردم بموقع اجرا بگذارد و اندکی پس از رفراندوم در بر مقاله اساسی خود نوشت :

".....پیروزی شاه ، پیروزی یک انقلاب بزرگ اجتماعی در ایران بشمار می آید. شاه موفق شده است مرتجعین و محافظه کاران و سنت گرایان را از صحنه خارج کند و خود مستقیماً با مردم ایران و طبقه کارگر و کشاورزان ایرانی رابطه برقرار سازد.....بدون شک توده عظیم مردم ایران پشتیبان برنامه های شاه هستند و ایمن رفراندوم بی غل و غش ترین و آزادترین رای گیری است که تاکنون در ایران صورت گرفته است....."

آرروز ، پس از انتشار بر مقاله نیویورک تایمز ، تنها یک امریکائی بود که قلم بدست گرفت و طی نامه ای برای ایمن روزنامه نوشت :

".....رفراندوم شاه نه آزاد بود و نه یک پیروزی برای دموکراسی و حکومت مردم بر مردم بشمار می آمد....."

نویسنده این نامه " ریچارد کاتم " مامور سیا در ایران کارشناس پیشین وزارت خارجه در امور ایران و استاد بعدی دانشگاه

نفتی پیتسبورگ بود. مخالف دیگری وجود نداشت. اما در سال ۱۹۷۴ و پس از تشکیل کمیسیون سه جانبه همان روزنامه‌ها و همان نویسندگان نواختن ساز را در نغمه مخالف دیگری پیسه ساختند.

باری روبین در کتاب مستند خود موسوم به "تجربه آمریکا و ایران" می‌نویسد:

".....در نخستین سالهای دهه ۱۹۷۰ انتقادی از شاه و حکومت او در مطبوعات آمریکا بچشم نمی‌خورد و یا حداقل مطبوعات مهم و معتبر آمریکا جز تحسین و تمجید از او مطلبی منتشر نمی‌کنند، نیویورک تایمز در سلسله مقالاتی از پیشرفت‌های ایران و تغییر چهره این کشور در سالهای انقلاب سفید دم می‌زند و چون نمی‌تواند فقدان آزادی و اختناق و مانور مطبوعات را در ایران انکار کند می‌نویسد: برای مردم ایران پیشرفت و ترقی مهمتر از دموکراسی است....."

اما در سال ۱۹۷۴، اوضاع یکباره تغییر کرده بود. "لویس سیمونز" در یک رشته مقالات که در ماه مه در واشنگتن پست همزاد مطبوعاتی نیویورک تایمز، منتشر ساخت، ضمن تمجید از پیشرفت‌های اقتصادی ایران که بهر حال نمی‌توانست منکر آن بشود، با بیانی که عقده ناشی از افزایش بهای نفت او یک در آن بچشم می‌خورد نوشت:

".....با وجود رازبر شدن پول نفت به کشور و برنامه‌های بلندپروازانه اقتصادی، علائم نارضایتی در جامعه بچشم می‌خورد و بنظر کارشناسان امریکائی اگر شاه نتواند به وعده‌های خود، هنگام افزایش بهای نفت عمل کند این نارضایتی‌ها توسعه خواهد یافت... در واقع وعده‌هایی که داده شده و طرحهایی که بمنظور اجرای این

وعده‌ها پیاده شده با امکانات عملی اجرای این طرحها تطبیق نمی‌کند. معلم و مدرسه کافی برای تعلیمات رایگان وجود ندارد. امکانات کافی برای توسعه خدمات بهداشتی در دسترس نیست و حتی شیر کافی برای اجرای تغذیه رایگان در مدارس، در ایران تولید نمی‌شود (قصاص قبل از جنایت - نویسنده) ثابزدهگی شاه در اجرای برنامه‌هایی که زمان بیشتری لازم دارد بر مشکلات کار می‌افزاید."

" باری روبین. " نویسنده کتاب " تجربه امریکاشی و ایران " که از مخالفان واقعی شاه بحساب می‌آید و پس از سقوط وی، در همین کتاب، با تجلیل از وی یاد می‌کند می‌نویسد :

".....انتقاد از سیاست شاه در امریکا بیشتر به سیاست خارجی شاه و نقش او در اوپک مربوط می‌شد. در اوت ۱۹۷۴ واشنگتن پست درباره بلند پروازبهای شاه در منطقه به دولت امریکا هشدار داد و نوشت: " آیا منافع امریکا ایجاب می‌کند که از سیاست های کنونی شاه که می‌توان آنرا نوعی امپریالیسم ایرانی خوانند حمایت کنیم؟ ". واشنگتن پست در این مقاله بر لزوم یک بررسی جدی از طرف کنگره امریکا درباره فروش سلاحهای پیشرفته امریکائی به ایران تاکید کرد و " لی هامیلتون " عضو با نفوذ کمیته امور خارجی مجلس نمایندگان امریکا که از منتقدین سیاست های شاه بود، ضمن مصاحبه‌ای حمایت بی چون و چرای امریکا را از شاه یک قمار خطرناک خواند....."

مخالفان شاه پیش از افزایش بهای نفت اوپک در دسامبر ۱۹۷۳ هرگاه صحبت از پیشرفت های ایران در دوران انقلاب شاه و ملت می‌شد، بی آنکه نیم نگاهی به سایر کشورهای جهان موم بیندازند

آنها " جبر زمان " می دانستند و حاضر نبودند بر رشد آن پیشرفت ها مهر تأیید بزنند . همین جماعت بمحض افزایش بهای نفت ساله جبر زمان را فراموش کردند و خدماتی را که در ایران صورت می گرفت ، یکاز هزار اقدامی می دانستند که با آن " ثروت بادآورده نفتی " انجام شده بود .

این مخالفان می کوشیدند ثابت کنند که امریکا سمت سروری و آقائی بر ایران و پادشاه ایران دارد و حاضر نبودند تفاوتی میان سرپردهگی و وابستگی با " روابط حسنه متقابل " قائل شوند، آنهایی که ایران را وابسته به جهان غرب می دانستند و این وابستگی را تا حدقیومیت تنزل می دادند آیا برای نمونه مسی توانستند کشوری را نشان دهند که در جهان غرب یا متمایل به غرب به حد و اندازه ایران ، بخصوص در دوره پهلوی ها از این غرب صدمه و زیان دیده باشد؟ اگر رسانه های گروهی اردوگاه شرق چنین اتهامی متوجه پادشاه ایران و سیاست های ایران می کردند ، شاید آنقدر تلخ و گزنده نبود که غربی هادر شایع کردن آن می کوشیدند . وقتی نویسندگان غربی شاه و ایران را به سرپردهگی غرب متهم می کردند آیا لحظه ای اندیشیده بودند که ایران شاهنشاهی اگر در اردوگاه غرب نبود و مثل بسیاری از کشورهای شرقی یا وابستگان به آنها به خیمه و خرگاه شرق می خزید چه فاجعه دردناکی جهان غرب را تهدید می کرد؟

..... و باز آیا این مخالفان می دانستند که ابر قسدرت سرمایه دار امریکا در روزگاری که ایران شیازمند کمکهای اقتصادی بود ، به کشور کمونیستی یوگسلاوی دو برابر ایران مساعدت مالی می کرد، در حالی که فاقد موقع استراتژی ایران بود .

" باری روبین " در کتاب " تجربه امریکائی و ایران " که لوموند درباره آن نوشت : " عمیق ترین اثری که تاکنون درباره این رویداد بزرگ قرن نوشته شده است " ، می نویسد :

"..... کمک های اقتصادی امریکا به ایران در فاصله سالهای بین ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۶ به دویست میلیون دلار بالغ شد و در این مدت بهمین نسبت کمکهای نظامی در اختیار ایران قرار گرفت . تا سال ۱۹۶۱ میزان کمک های اقتصادی امریکا به ایران به ۶۱۱ میلیون دلار رسید و میزان کمک های نظامی هم کمی کمتر از این رقم بود . در آمد نفت ایران نیز از رقم ۹۰ میلیون دلار در سال ۱۹۵۵ به ۴۸۲ میلیون دلار در سال ۱۹۶۴ رسید که با توجه به قیمت های آنروز مبلغ قابل ملاحظه ای بود . با وجود این شاه راضی بنظر نمی رسید . امریکا در حدود دو برابر ایران به یوگلاوی و سه برابر ایران به ترکیه و چهار برابر به تایوان کمک می کرد ، در حالی که بنظر شاه ، ایران در موقعیت حساس تری قرار داشت"

اینک در نیمه های سال ۱۹۷۴ امریکا نیز تحت تأثیر برنامه های کمیسیون سه جانبه به صف دو دشمن قدیم پهلوی ها و ایران یعنی اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان پیوسته بود . اینک ایالات متحده امریکا نیز دریافته بود که با وجود محمد رضا شاه پهلوی ، تا مین منافع جهان غرب در ایران ، اگر از حد روابط متقابل بگذرد ، تحقق پذیر نیست و بنابراین با توجه به سابقه روابط ایران با جهان غرب ، ضمن آنکه می کوشید تا در رسانه های گروهی ، ایران را قمری مطیع از اتمام دست نشانده خود معرفی کند ، در شناساندن شاه بعنوان یک چهره پلید ، عیاش ، ضد ملی ، فاسد ، قاتل و خونخوار و دشمن منافع ملی ایران لحظه ای کوتاهی

نمی کرد. در ظاهر روابط ایران با کشورهای غربی روابطی متکی بر احترام متقابل بود و دولتمردان غربی در برابر شاه و پیشرفت‌های ایران شیوه‌ای احترام آمیز و مبتنی بر تحسین برگزیده بودند ، اما در همین زمان ، رسانه‌های گروهی غرب با سرمایه گذاریهای کمیسیون سه جانبه ، می کوشیدند بتدریج تصویری از شاه و ایران بدست افکار عمومی بدهند که تصویری خلاف واقع بود .

خبرنگارانی که پس از سال ۱۹۷۳ راهی ایران می شدند با اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی مصاحبه و گفتگو داشته باشند ، سؤالهای یکسان و از پیش تدوین شده‌ای مطرح می کردند که پیش از آن نه سابقه داشت و نه ادب و تشریفات مطبوعاتی اجازه طرح آنرا می داد. اینکه از رهبر و پادشاه یک مملکت بپرسند شما کی از سلطنت دست می کشید و تکلیف پادشاهی ایران بعد از شما چه می شود ، هرگز از هیچ پادشاه مغرب زمینی یا مشرق زمینی بعمل نیامده بود . هیچگونه پیشینه‌ای در عمر تاریخ مطبوعات جهان وجود ندارد که از پادشاهی در اوج قدرت و سازندگی یک مملکت سؤال شود که چه زمانی قصد کناره‌گیری از مقام سلطنت را دارید . پرسش‌های دیگر نیز روالی بشدت موزیانه داشت . این سؤالها بیشتر در زمینه عدم وجود آزادی در ایران ، حضور بیش از سیصد هزار زندانی سیاسی در زندانهای رژیم ، علنی نبودن دادگاههای نظامی ، تعداد سرسام آور کارمندان ساواک ، ترس از حضور کارشناسان خارجی در ایران ، معاملات دست‌افزارهای جنگی ، میل ایران به توسعه طلبی و چگونگی سرنوشت نفت ، بهای نفت و آینده نفت ، دور می زد ، پاسخ های پادشاه به این پرسش‌ها ، با بررسی هائی که تا کنون انجام شده پیوسته برشمار از صداقت و راستی بوده است ، اما این جواب

گوئی ها در قضای لبریز از حملات شدید علیه ایران و پادشاه ایران ، هوگز یارای مقابله با تهاجم شدید تبلیغات را نداشت . در بستر این تبلیغات مسموم جهانی حتی واژه ها و استعارات ویژه ای برای تصویر دنیائی که از شاه و ایران می خواستند بدست افکار عمومی جهان بدهند وضع شده بود . در تحقق و به ثمر رسانی این توطئه ها کوشیده می شد تا از محمد رضا شاه پهلوی یک دیکتاتور مطلق العنان ساخته شود و بنابراین وقتی صحبت از ساواک در میان بود آنرا " پلیس مخفی شاه " نام می گذاشتند و ارتش شاهنشاهی ایران ، شرکت ملی نفت ایران ، دولت ایران و حتی دانشگاه های ایران را به ترتیب ارتش شاه ، شرکت نفت شاه ، دولت شاه ، و دانشگاه های شاه نام می بردند. این تبلیغات زهر آگین و مسموم جهانی می کوشید تا با استفاده از جهل جهانی نسبت به قوانین ایران ، اقدامات قانونی ایران را نیز در معرض سؤال قرار دهد. برای نمونه اگر چه حمایت بی دریغ جهان غرب از تروریست های کمونیست ایرانی توجیه ناپذیر است ، با اینهمه اشاره ای به آن ضروری می نماید. از زمان اعلیحضرت رضا شاه کبیر قانون منع فعالیت های کمونیستی در ایران به تصویب رسیده بود و بنابراین خواه این قانون خوب و یا خواه بد بود ، بهر حال به عنوان یک مصوبه ملی دارای اعتبار حقیقی و حقوقی بود و تازمانی که انقائ آن بطور قانونی انجام نمی پذیرفت ، باید مورد تنقیذ قرار می گرفت . رسانه های گروهی غرب که در میزانی باور نکردنی - بشرحی که بعد خواهد آمد - از سوی هفت خواهران نفتی تغذیه می شدند ، بی آنکه قانونی بودن تعقیب کمونیست ها را متذکر شوند ، درست هنگامی که یک یا چند نفر از این افراد بجرم سرقت

سلحانه یا ترور غربی های مقیم ایران تحت تعقیب قرار می گرفتند بی توجه به قوانین ایران و بی توجه به خط مبارزات ضد کمونیستی جهان سرمایه داری غرب ، دولت ایران ، پادشاه ایران و مقامات قانونی ایران را در معرض حملات تبلیغاتی قرار می دادند . در این تبلیغات که در واقع علیه اجرای قانون ایران بعمل می آمد ، شاه ستمگری بی همانند معرفی می شد که به اتکای ارتش شاه و پلیس مخفی شاه و دادگستری شاه و دادگاههای نظامی شاه به یک عمل غیر قانونی !! دست زده است .

مبارزه با شورش تاریخی به عمر تشکیل حکومت ها در روی زمین دارد . در امریکا ، اروپا و همه کشورهای جهان نیروهای ویژه ای موسوم به نیروهای ضد اغتشاش وجود دارند که تصاویر آنها را بهنگام در هم شکستن شورش های گونه گون روی صفحه تلویزیون دیده ایم ، اما گویندگان اخبار و روزنامه نویس ها ، هرگز از این نیروها بعنوان پلیس ملکه انگلستان ، پلیس رئیس جمهوری امریکا یا پلیس رئیس جمهوری فرانسه نام نبرده اند و این تنها در ارتباط با تلاتهای قانونی ماموران ایرانی بود که همه چیز باید بطرزی باور نکردنی به شاه و خودکامگی های او اعاده می گردید .

تنها پس از پیروزی انقلاب آیت الله خمینی بود که مردم جهان دانستند شاه ایران تا چه حد بهنگام پاسخ دادن به پرسش های روزنامه نویسان غربی صادق و صمیمی بوده است . وقتی دره های زندانها باز شد ، جهان فهمید رقم ۳۰۰ هزار زندانی ساخته و پرداخته سازمانهای دست نشانده کمیسیون سه جانبه مثل عفو بین المللی بوده و بیش از ۱۵۰۰ زندانی با اصطلاح سیاسی آنهم به جرم قرار از مرز ، داشتن مرام کمونیستی ، خرابکاری و ترور در زندانها

نبوده‌اند. پس از توفان ۵۷ بود که جهان دانست ما ختا را رتثایران برای دفاع از مرز و بوم بوده و این ارتش مظلوم، تعلیمات ضد ملی نداشته‌است. بعد از بهمن ۵۷ بود که جهان دریافت ساواک صاحب آن چهره مخوفی که غرب از او ساخته بود نیست و بالاخره پس از پیروزی خمینی بود که دنیا فهمید مخالفان مظلوم نمای شاه‌چاه‌عجوبه‌های غیرمستولی در دنیای خرابکاری و تروریسم بوده‌اند.

اما در آن سالها ، در فاصله سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ دنیا تصویری را از ایران می‌دید که کمیسیون سه جانبه دوست داشت بنظر مردم جهان برساند.

حال برای آنکه این بخش از کتاب نیز استنباط تلقی نشود چاره‌ای نیست جز آنکه باز سیر و سیاحتی در جهان اسناد داشته باشیم .

" یان مک‌اینٹیایر " نماینده بی.بی.سی مصاحبه‌ای با اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی انجام می‌دهد که در تاریخ ۲۸ نوامبر سال ۱۹۷۴ در برنامه ای موسوم به " چشم اندازی از تخت طاووس " از تلویزیون بی.بی.سی در انگلستان پخش می‌شود. این برنامه که پخش آن در بریتانیا بسیار مورد توجه قرار گرفت و بروزگار خود سروصداهای بسیار برانگیخت ، همزمان با روزهای تهیه و پخش‌گردید که معماران تبلیغاتی کمیسیون سه جانبه می‌خواستند الگوی تازه‌ای از مصاحبه و نوع پرسش‌هایی که از آن پس باید از شاه ایران بعمل می‌آمد ، عرضه دارند. به گوشه‌هایی از این گفتگو توجه فرمائید:

".....بی.بی.سی - اعلیحضرتا ، شما وارث‌القابی باستانی مانند ظل‌الله و نایب‌پروردگار و قبله عالم هستید ، ولی مانند،

پدرتان - منتها با طرزی كاملا متفاوت - انقلابی در كشور خود بوجود آورده‌اید . حداقل چیزی كه درباره این انقلاب (انقلاب شاه و ملت - نویسنده) می توان گفت اینست كه از طرف يك پادشاه چنین امری بی سابقه است . آنچه كه در مورد انقلاب در اندیشه مردم خطور می كند ، اینست كه انقلاب ملازم خشونت و نابودی است . ممكن است بپرسم آیا در راه انقلاب خود مجبور به نابود كردن چیزهای ارزشمندی هم شده‌اید؟

شاهنشاه : خوشبختانه می توانم بگویم خیر! زیرا زمین هائی را كه در گذشته مالكان بزرگ تعلق داشت و معلوم نیست كه چگونه و از چه راهی آنها را بچنگ آورده بودند ، نمی توان چیزهای پر ارزشی دانست . زمین در گذشته همیشه به يك گروه زمین دار عمده تعلق داشت عده‌ای از خان های فتودال و برخی از باصلاح روحانیونی كه از مالكان بزرگ پول گرفته بودند كوشیدند تا ایجاد آشوب كنند ، ولی نابود كردن بساط آنها بمنزله نابود كردن چیز ارزشمندی نبود .

می.می.می : جامعه ایرانی از بسیاری جهات جامعه‌ای بسیار سنتی است ، بدیهی است كه برخی از بخش های این جامعه كمتر از سایر طبقات از اصلاحات شما خرسند بودند . ممكن است بفرمائید روش شما در برابر افراد برخی از خانواده های قدیمی كشور چگونه است ؟ شاهنشاه : فكر می كنم آنها نسبت به سابق تغییر کلی کرده اند . این عده در آغاز كار ، چندان از اصلاحات جانبداری نمی كردند ولی بتدریج متوجه شدند كه هیچكس دلایل آنها را نمی پذیرد و جامعه آنها را طرد می كند.....

بی.بی.می - آیا نسبت به برخی از زمامداران معاصر احترام خاص احساس می كنید ؟ مقصودم سیاستمدارانی است كه در قید حیاسات هستند .

شاهنشاه : در دنیاى غرب نیز سیاستمداران بسیار محدود هستند . آنها در اعمال و رفتار خود بقدری محدود هستند كه می توان گفت تقریباً اسیر منافع تشبیت شده یا زندانی افكار تازه‌ای كه چندان مشخص و روشن نیست (مانند عقاید و نظریات گروه بااصطلاح چپ

گرایان نو) شده‌اند. در واقع می‌توانم بگویم برخی از آنان با آنکه افراد برجسته‌ای هستند، میدان عملشان تحت تاثیر دستگاههای خودشان یا گروههای تازه‌ای که کاملاً غیر مسئول هستند بسیار محدود شده است. به عقیده من شاید این کار درست نباشد.

بی.بی.سی: شما مدتی نسبتاً طولانی بر کشور خود فرمانروایی کرده‌اید، زیرا اکنون بیش از بی سال از استعفای پدرتان و جلوس شما بر تخت سلطنت می‌گذرد، ممکن است بشرال کنم احساس شما امروز درباره نحوه رفتار انگلستان و شوروی در سال ۱۹۴۱ با پدرتان چگونه است؟

شاهنشاه: بایستی بگویم در این مورد سوء تفاهم بزرگی روی داده است زیرا پدر من اما هیتر را دوست نداشت و علت آن این بود که اولاً از ترکیا، نحوه رفتار ارتش آلمان در جنگ جهانی اول و اشغال تقریبی خاک کشورشان توسط آلمانی‌ها را شنیده بود، ثانیاً او یک فرمانروای مقتدر بود و معمولاً این نوع فرمانروایان علاقه‌ای به یکدیگر ندارند. این یک حقیقت است. من فکر می‌کنم اشغال ایران به آن صورت که انجام گرفت اشتباه بود زیرا به احتمال قوی پدرم حاضر می‌شد ایجاد آنچه را که ما بعداً بدان پیل پیروزی بین انگلستان و امریکا از یک طرف و اتحاد جماهیر شوروی از طرف دیگر لقب دادیم، بپذیرد، بی آنکه این کار مستلزم برهم خوردن نظم و آرامش کشور بر اثر اشغال ارتش‌های شوروی و انگلستان باشد.....

بی.بی.سی: اجازه دهید توجه اعلیحضرت را به یک مسأله مادی که اکنون برای ایران اهمیتی فراوان دارد، یعنی مسأله نفت جلب کنم. اخیراً آقای ویلیام مایمون وزیر خزانه‌داری امریکا گفته است که اگر بهای نفت با هزینه تولید آن منطبق نباشد دلیلی ندارد که قیمت نفت به وضع فعلی برسد. علت واقعی افزایش بهای نفت فقط و فقط اینست که گروه کوچکی از کشورها گرد هم آمده‌اند تا بهای نفت را تحت کنترل خود درآورند. آیا ممکن است اعلیحضرت نظر خود را در این مورد بیان فرماید؟

شاهنشاه: نظر من اینست که وی درست همان مطلبی را در جهت معکوس

تکرار می‌کنند که ما مدت مدیدی است جهان صنعتی را بدان متهم کرده‌ایم . ما مدت‌است که می‌گوئیم شما ثروت ما را به بهای بسیار ناچیزی از چنگمان خارج کرده‌اید . در سال ۱۹۴۷ هر بشکه نفت ۲/۷۱ دلار ارزش داشت ولی در سال ۱۹۵۹ بهای اعلام شده همان بشکه نفت ۱۶/۷۹ دلار تعیین شد در حالی که در آن زمان بهای محصولات ساخت شما ۳۰۰ تا ۴۰۰ در صد افزایش یافته بود. این جریان مربوط به آن زمان است . شما بخوبی می‌دانید که از سال ۱۹۶۰ بعد ، ما با چه تورمی دست به گریبان بوده‌ایم . این وضع را به افزایش ۳۰۰ تا ۴۰۰ درصد در قیمت‌ها در فاصله سالهای ۱۹۷۴ تا ۱۹۵۹ اضافه کنید . در چهار سال گذشته تورم فوق العاده‌ای در جهان وجود داشته است . همین چند سال قبل بود که ما ثکر را تنی ۵۰ دلار می‌خریدیم در صورتی که اخیراً بهای آن به قیمت باور نکردنی تنی ۱۲۰۰ دلار رسید . البته اکنون دوباره بهای آن به تنی ۱۳۰۰ دلار کاهش یافته است ولی بهر حال بهای آن به تنی ۱۲۰۰ دلار رسیده بود . قیمت روغن نباتی هم که آنرا تنی ۱۰۰ دلار می‌خریدیم اکنون به تنی ۱۱۰۰ دلار رسیده است و من می‌توانم ارقام بسیاری را از این قبیل ذکر کنم . بهای گندم که اکنون تنی ۲۲۵ دلار است چند سال قبل کمتر از تنی ۵۰ دلار بود . ما نمی‌توانیم گندم و ثکر و دیگر کالاهای شما را نخریم ، زیرا به آنها احتیاج داریم . اگر شما بگوئید نفت تا حدودی به مساله کشاورزی ارتباط دارد ، در این صورت من از شما خواهم پرسید اگر بهای گندم ارتباط دارد پس چرا از قیمت پنبه و قهوه کاسته شده است ؟

بی.بی.سی : بنظر می‌رسد که اقتصاد شما تا حد زیادی وابسته به اقتصاد غرب است ، بنظر شما افزایش بهای نفت چه اثراتی بر اقتصاد غرب خواهد داشت ؟

شاهنشاه : تا آنجا که به اطلاع من رسیده بهای جدید نفت فقط مسؤل نیم تا ۱/۵ درصد و حداکثر ۲ درصد از تورم غرب است .

بی.بی.سی : شاهنشاه ، ممکن است مزایای پیشنهاد اخیر خودتان را در مورد تعیین یک بهای واحد برای نفت تشریح بفرمائید ؟

شاهنشاه : با اجرای این پیشنهاد وضع برای همه ما روشن خواهد

شد. دیگر کمپانی های نفتی امکان دستکاری در بهای نفت را به میل خود نخواهند داشت و مصرف‌کننده خواهد دانست که چه مبلغی به چه کسی می‌پردازد و از این مبلغ چه مقدار به خزانه‌کش‌سور خودش سرازیر می‌شود. در برخی موارد مالیاتی که خزانه‌داری های بعضی از کشورهای اروپایی از هر بشکه نفت می‌گیرند، بیش از درآمدی است که ما از محل فروش این منبع طبیعی خود بدست می‌آوریم، در حالی که این منابع روزی، احتمالی تا چهل سال دیگر بپایان خواهد رسید.....

بی.بی.سی: اگر کشورهای عمده مصرف‌کننده نفت موفق به کاهش عمده واردات نفتی خود از کشورهای اوپک بشوند پاسخ شما چه خواهد بود؟

شاهنشاه: در این صورت ما بسیار خوشحال خواهیم شد زیرا منابع نفتی ما مدت بیشتری دوام خواهد یافت و از آن برای مزارف پترو شیمی استفاده خواهد شد.....

بی.بی.سی: چند ماه قبل هنگامی که اتحاد شوروی موافقت کرد مبلغ بیشتری بابت دریاقت‌گاز طبیعی به ایران بپردازد، کشور شما در زمینه‌ای دیگر یک پیروزی بازرگانی قابل توجه بدست آورد، اکنون به تازگی از سفر مسکو بازگشته‌اید روابط خود را با شوروی چگونه توصیف می‌کنید؟

شاهنشاه: تصور می‌کنم همکاری اقتصادی دو کشور بیشتر و باز هم بیشتر شود. با توجه به اینکه ایران و شوروی دارای ۲۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک هستند می‌توان پیش‌بینی کرد که ما در آینده متقابلا به قسمتی از خطوط آهن یکدیگر دسترسی خواهیم داشت. همچنین بندری در دریای خزر کشور ما را به دریای بالتیک متصل خواهد کرد، بطوریکه ما خواهیم توانست از این راه با کشتی تا لندن برویم. بدین ترتیب راههای زمینی و دریایی و همچنین خطوط آهن، دو کشور را به یکدیگر متصل خواهند کرد. این امر کاملا طبیعی است زیرا تجارت با یک کشور همسایه از دیگر انواع تجارت سهل تر است.

بی.بی.سی: ولی دسترسی به ایران از جانب شوروی در گذشته چندان مورد استقبال نبوده است، آیا اینطور نیست؟

شاهنشاه : این وضع در حال دگرگونی است . ما اکنون موافقت نامه‌های دو جانبه بسیار خوبی با یکدیگر داریم . ما خطوط آهن کشور خود را برقی خواهیم کرد و بعلاوه اگر فکر تشکیل بازار مشترک اقیانوس هند بمرحله اجرا در آید ، حتی اگر همه کشورهای منطقه در این طرح شرکت نکنند و حداقل نوعی توافق در این زمینه میان ایران ، پاکستان ، هند و افغانستان ایجاد شود امکان دارد که برخی از کالاها از طریق کشور من و اتحاد شوروی و یا ترکیه روانه اروپا شود و همه کالاها از طریق ترعه سوئز حمل نشود .

بی.بی.سی : پس روسیه دیگر دشمن قدیمی و سنتی مملکت شما نیست ؟

شاهنشاه : من این طور فکر می‌کنم ، زیرا ماله صلح یا عدم صلح در جهان مطرح است .

بی.بی.سی : اتحاد شوروی علناً چیزی در مورد نفت نگفته است ، آیا شما در این مورد با سران آن کشور بحث کرده‌اید؟ و موضع آنها در قبال جنگ نفت (!!) چگونه است ؟

شاهنشاه : شوروی نه تنها خود یک کشور تولید کننده نفت بشمار می‌رود ، بلکه با توجه به ایدئولوژی خود در مورد مخالفت با استثمار ملت‌ها ، چگونه می‌تواند یا آنچه ما در حال انجام آن هستیم مخالفت کند .

بی.بی.سی : اعلیحضرتا ، شما قسمتی از پولی را که از طریق فروش نفت عاید کثورتان شده است صرف تقویت شایان توجه نیروهای مسلح خود کرده‌اید ، آیا هیچکدام از کشورهای همسایه ایران دلیلی برای نگران شدن از تقویت قوای نظامی ایران دارد؟

شاهنشاه : هر کسی قادر است دلایلی را برای آنچه که مورد توجه اوست اقامد کند . اما این استدلال درست نخواهد بود ، زیرا کشور ما وسیع است ، ما ثروتمند هستیم و زمین کافی در اختیار داریم و هرگز سیاست ما سیاست تجاوز و توسعه طلبی نبوده است . فکسر می‌کنم سیاست ما به عکس ثابت خواهد کرد که ما خواهان ثبات و حفظ وضع موجود هستیم

بی.بی.سی : اعلیحضرتا ، بسیاری از کسانی که به این کشور سفر

می‌کنند پرسش‌هایی در مورد سازمان اطلاعات و امنیت مطرح می‌کنند. شاهنشاه بارها تصریح فرموده‌اند که این سئوالات را مبالغه آمیز و خسته کننده می‌دانند آیا ممکن است وظایف و قدرت سازمان مذکور را شرح دهید؟

شاهنشاه: بلی، کار این سازمان این است که از اجرای فعالیت‌های ضد دولتی توسط اتباع ایرانی که در خدمت منافع خارجیان کار می‌کنند و فعالیت خارجیان در همین راه، ممانعت کند. فکر می‌کنم این وظیفه کلیه سازمانهای اطلاعاتی در سراسر جهان است. شما احتمالاً در کشورتان سه یا چهار یا پنج یا شش سازمان مختلف دارید که این کارها را انجام می‌دهند و بالاخره در سطح و مرحله خاصی این فعالیت‌ها را با هم هماهنگ می‌کنید، اما در کشور من کارها متمرکزتر است، فراموش نکنید که قانون در ایران کمونیسم و همچنین فعالیت‌های کمونیستی را منع کرده است، بنابراین علاوه بر دیگر فعالیت‌های متقیم بر ضد مصالح کشور، فعالیت کمونیست‌ها تحت مراقبت این سازمان قرار دارد. در حال حاضر تعداد افراد این سازمان بر رویهم حتی به سه هزار نفر هم نمی‌رسد و بتازگی در نظر دارند آنرا به این رقم برسانند فکر نمی‌کنم این تعداد برای کشوری به وسعت مملکت من چندان زیاد باشد. بی.بی.سی: به عقیده شما می‌توان از نحوه اجرای وظایف ساواک بطریقی منصفانه انتقاد کرد؟

شاهنشاه: این امر بستگی به آن دارد که کدام نحوه اجرا مورد نظر باشد. فکر می‌کنم مقصود شما اتهاماتی باشد که در مورد شکنجه کردن مردم به این سازمان وارد آمده است. تصور نمی‌کنم این امر حقیقت داشته باشد زیرا روش جدید سئوال کردن از مردم بخودی خود نوعی شکنجه است اما البته این نوعی شکنجه روانی حساب شده‌ای است که با مطرح کردن سئوالهایی زیرکانه انجام می‌گیرد. من این ادعا را رد می‌کنم و می‌گویم که دیگران هم این کارها را به طرق دیگری انجام می‌دهند. نه اینکه بگویم که مردم را شکنجه می‌کنند و آنها را به زنجیر می‌کشند و یا اینکه بازوی

آنها را می شکنند ، بهیچوجه ، قبل از هر چیز آنان در انجام این کار بسیار باهوش هستند و از این گذشته موقعی که بازجوئی از کسی را آغاز می کنند قبلا مدارکی در این مورد دارند و اثنای وقتی با این مدارک روبرو می شوند ، مقاومت خود را از دست می دهند و همه چیز را اعتراف می نمایند . در نتیجه آنان چندان نیازی به استفاده از شکنجه آن طور که برخی از سازمانها در سی یا چهل سال قبل از آن استفاده می کردند، ندارند.....

بی.بی.سی : شما عملاً بیش از ۳۳ سال است که بر تخت سلطنت قرار دارید فکر می کنید تا چه مدت دیگر فعالانه این کشور را رهبری کنید .

شاهنشاه : اگر بر این نظر و عقیده نبودم که باید پیرم را در زمان حیاتم به تخت سلطنت بنشانم و خودم در کنار او باشم می گفتم تا روزی که مرگ طبیعی من فرا برسد . ولی این کار کی عملی خواهد شد؟ نمی توانم بگویم و نیز نمی توانم بگویم که تا چه موقعی از نظر روحی و جسمی آمادگی کامل برای انجام وظایفم خواهم داشت ، اما این را می دانم که تا ۱۳ - ۱۴ سال دیگر ثالوده این کشور چنان محکم و استوار خواهد شد که پس از آن فکر نمی کنم هیچ نوع خطری بتواند این کشور را تهدید کند .

بی.بی.سی - آیا زمان آن نرسیده است که بماله نحوه تعلیم و تربیت ولیعهدتان جهت جانشینی خود بپردازید ؟ من فکر می کنم که شاهنشاه موقعی که خودشان در چنین سنی بودند در سوئیس تحصیل می کردند . اینطور نیست ؟

شاهنشاه : بلی ، لیکن ما دیگر با انجام این کار نیازی نداریم . ما این نوع تعلیم و تربیت را (اگر نگوییم بهتر از آنرا) در داخل مملکت خود داریم . من فکر می کنم وی بخاطر وظیفه اش بایستی به دو چیز بیشتر توجه کند اول آنکه بایستی یک تربیت کاملاً نظامی داشته باشد ، دوم اینکه اقتصاد را خوب بداند ، زیرا احراز چنین مقامی ایجاب می کند که او اطلاعات بسیار وسیعی داشته باشد.....

بی.بی.سی : اعلیحضرتا ، اگر قرار بود کلیه کارها را از نو انجام دهید ، آیا سعی می کردید برخی از امور را به نحو متفاوتی به

انجام رسانید؟ آیا کارحالی وجود دارد که احتمالا آنها را انجام نمی دادید و آیا کاری وجود دارد که انجام داده‌اید و از انجام آن پشیمان باشید؟

شاهنشاه: پاسخ به این سؤال بسیار مشکل است. قبل از هر چیز باید بگویم همانطور که می دانید من بسیار صوفی منش هستم. من فکر می کنم آنچه را که انجام داده‌ام بایستی بهمان طریق انجام می شد. چون در انجام کارها موفق بوده‌ام و این امر بمن جرات می دهد که معتقد باشم که راهی که رفته‌ام شاید صحیح بوده است اما وقتی بعنوان مثال درباره دوره مصدق که شخص عجیبی بود فکر می کنم از خود می پرسم آیا صحیح بود که تا آن حد صبر می کردم؟ ویا بهتر بود که زودتر وارد عمل می شدم؟ آیا بایستی تا بدین اندازه با برخی از مردم کشور خود و برخی از دوستان خارجیمان مدارا می کردم؟ آیا قبلا بایستی آنهمه مدت یا کمپانی های نفتی با ملایمت رفتار می کردم؟ بدیهی است که این سئوالها را از خود می کنم اما در بسیاری موارد جوابی برای آنها نمی یابم "

شاید روزی که محمد رضا شاه پهلوی این مصاحبه را با خبرنگار بی.بی.سی انجام می داد و از تردیدهای خود درباره چگونگی برخورد با دکتر محمد مصدق سخن می گفت، نمی دانست که شش سال بعد از آن روزنامه تایمز لندن که زبان دولت انگلستان است سر انجام پرده از روی یک راز قدیمی برمی دارد و شاه را بخاطر سقوط دولت مصدق مورد سرزنش قرار می دهد.

اگر چه اشاره به مقاله تایمز ربطی به این بخش از کتاب پیدا نمی کند اما توجه به آن ضروری است که چگونه علیرغم با آنها تبلیغات و کتاب نویسی از سوی امریکائی ها وانگلیسی ها در باره ماجرای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و وانمودن باختن قیام ایرانیان بعنوان یک کودتای امریکائی، انگلیسی، ناگهان در سال ۱۹۸۰،

درست چند روز پس از درگذشت اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی در قاهره ، روزنامه تایمز در شماره ۲۸ ژوئیه خود، مصدق را که به ظاهر دشمن سوگند خورده انگلیس ها بود ، یک رهبر حکومت ملی و مردمی بخوانندگان خود معرفی می کند . تایمز در این شماره می نویسد :

".....گرایش شاه در جهت دیکتاتوری و ایجاد سازمانهای چون ساواک برای اعمال این رویه از تاریخ سقوط حکومت مصدق آغاز شد. حکومت مصدق که از طریق دموکراتیک و با پشتیبانی اکثریت مردم بر سرکار آمده بود درصدد اجرای مفاد قانون اساسی ایران و محدود ساختن اختیارات شاه در حد یک پادشاه مشروطه بود. اگر شاه به این خواست مصدق که از نظر ایدئولوژی یک سوسیال دموکرات بشمار می آمد ، تن در می داد و به حفظ اختیاراتی که قانون اساسی ایران برای او در نظر گرفته بود ، اکتفا می کرد، سرنوشت بهتری داشت....."

بهر تقدیر ، باز به ادامه بحث خود می پردازیم :

سئوالاتی که در مصاحبه بی.بی.سی با پادشاه ایران در سال ۱۹۷۴ به عمل آمد ، از آن پرسشها لحظه پیروزی حکومت آیت الله ها ، وجه مشترک همه پرسشها می بود که بمناسبت های مختلف و در مصاحبه های گونه گون از وی بعمل می آمد . ساواک ، ارتش ، فساد ، توسعه طلبی ، شکنجه و اینکه شما کی از سلطنت کناره می گیرید پیوسته محور اصلی این پرسشها بود که گاه در قالب جملات حساب شده و گاه بی پروا و گستاخانه مطرح می گردید. نویسنده ضمن بررسی بیش از ۲۴۲ مصاحبه با خبرنگاران خارجی این پرسشها را بصورت یکسان در ۲۳۸ مصاحبه که از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۹ با پادشاه ایران بعمل آمده

است استخراج کرده است و پیوسته با این سؤال روبرو بوده که آیا این نمونه ها باز همگی تصادفی بوده است؟

یک گزارش سیاسی دیگر از دبیر دوم سفارت ایالات متحده امریکا در ایران خطاب به سفیر این کشور در تهران نشان می دهد که چگونه مقامات سیاسی امریکا در تهران نسبت به تغذیه تبلیغاتی رسانه های گروهی غرب اقدام می کرده اند.

گزارش که تحت سند شماره ۱۱ بتاريخ ۱۱ اوت ۱۹۷۳ نوشته

شده و در کتاب شماره ۸ اسناد لانه جاسوسی بچاپ رسیده می گوید :

".....یک مقاله دشوار ، گزارش کردن شایعاتی است که اخیرا در رابطه با ازدواج قانونی دوم شاه با گیلدا عضد، اوج گرفته است . مقاله اینجاست که آیا شایعه بطور گسترده ای بوسیله ایرانیان مهم (!؟) پذیرفته شده یا نه ، تا آنقدر که آنها نسبت به آن عکس العمل نشان دهند ، بسیاری از این شایعات را ، یک مدت طولانی نمی توان تأیید کرد ، اما عکس العمل نسبت به یک شایعه ای که برای ایالات متحده اهمیت دارد ، یک حقیقت قابل تأکیدی است که باید گزارش شود . گاه گاهی ، دولت ایران دادگاههای قانونی تروریست ها را علنی می کند . این دادگاه بوسیله نظامیان اداره می شود که نه فقط اسناد آردهای امریکائی و اروپای غربی لازمه مراحل دادگاه را نقض می کنند ، بلکه همچنین از حفاظت های امنیتی و رویه ای که مجرم بطور عادی در دادگاههای عادی ایران دارد ، چشم پوشی می کند . خبرنگاران غربی و نمایندگان سازمان های بیسن المللی که شامل آنهایی است که قابل احترام و غیر کمونیست هستند ، مثل هیات ژوری بین المللی سازمان ملل GENEVA در این دادگاههای علنی شرکت می کنند . نتیجه : عکس العمل بد در مطبوعات بین المللی و محکوم سازی بوسیله سازمان بین المللی ، که هویدا ، شاه و سخنگوی دولت ایران به آن بصورت بدی ، جواب می دهند . از این رو تصور جهانی از اینکه این رژیم تجاوزگرو متکبر

است ، تشدید می شود . آنها بنظر نمی رسد هیچگاه کنجکاوانسه
 بفهمند . سیر قبلی حوادث ، حداقل سه بار در زمانی که من اینجا
 بودم اتفاق افتاده است ، ما دو کار می توانیم در این باره انجام
 دهیم . اول ، هنگامی که یک دادگاه ، علنی اعلام شدو مطبوعات
 دعوت شدند ، ما باید اجازه برای یک مامور سفارت ، برای شرکت
 در دادگاه بگیریم و در صورت موافقت ، یک نفر را به دادگاه
 بفرستیم . این مطلب بصورت قوی مطرح می شود طوری که این اهانت
 بما نشود که مربوط به دادگاه هستیم . اگر دولت ایران در علنی
 کردن دادگاهها ، پافشاری کرد ، ما باید اولاً بشناسیم : در ایسن
 دادگاهها چه می گذرد ، بخاطر اینکه وزارت امور خارجه و دولت
 امریکا آماده برای پرسش انتقادی که به شاه بفهمانیم چرا در این
 موقع ، علنی کردن دادگاه ، در مقابل بیشتر غربی ها ، صرفنظر
 از تعهدات سیاسی آنها (غربی ها) و گناهکار یا بیگناه بودن
 متهم ، این قدر اهانت آمیز است . انجام این کار دشوار خواهد
 بود . افرادی که می توازند نقطه شروع باشند علم و هویداهستند .
 یک تذکر مفید و محتاطانه به شاه می تواند این باشد که به او
 گفته شود که این نوع دادگاهها ، کاری است که کمونیست ها انجام
 می دهند....."

حال شاید بتوان پس از درگذشت اعلیحضرت محمد رضا شاه
 پهلوی ، مفهوم تازه ای از آنچه را که وی در سال ۱۳۵۶ طی مصاحبه ای
 با کریسچن ماینس مونیتور گفته و کیهان چاپ تهران در روز ۱۵
 اسفند همان سال ترجمه آنرا بچاپ رساند ، دریافت .

کریسچن ماینس مونیتور می نویسد :

"..... شاهنشاه مطبوعات امریکا را متهم کردند که مسائل
 امریکائی ها را در ایران تحریف می کنند ، زیرا زمانی که
 نیروهای امنیتی ایران چریکهای را که کارمندان " راکول "

(مهندسان طرح مایبکس - نویسنده) و دیگر پرسنل امریکائی را کشت بودند، دستگیر کردند ، شما درباره حقوق بشری تروریست‌ها صحبت کردید ولی در مورد حقوق بشری آنهایی که کشته شدند صحبتی نکردید..... شاهنشاه سازمان عفو بین المللی را متهم کردند که با کوشش‌های خود در ترتیب دادن یک جلسه برای ناراضی‌های ایرانی در هلند بعنوان بخشی از یک اقدام برای حقوق بشسوری زندانیان سیاسی تحریکاتی علیه کشور ما انجام می دهد. شاهنشاه اضافه کردند : به کمونیست‌ها در ایران اجازه فعالیت داده نخواهد شد، خواه مطلوب عفو بین المللی قرار گیرد یا نه ! چرا آنها در باره کامبوجی ها چیزی نمی گویند که یک میلیون نفر را قتل عام کردند. شاهنشاه افزودند : لیبی و ایالات متحده امریکا ، مراکز اصلی فعالیت‌های ناراضی‌های ایرانی هستند ، تمرش را بکنید یک ایستگاه رادیوئی هوستون ، یک ساعت برنامه برای تروریست‌هایی که اعتراف کرده‌اند مارکسیست - لنینیست هستند اختصاص داده است. همچنین که دیدیم اخیراً چنین اقدامی به عمل آمد . شاهنشاه فرمودند : بعضی مردم در غرب هستند که خیال می کنند هر وقت یک رژیم یا یک حکومت پادشاهی سرنگون شود، آنجا تبدیل به بهشتی بر روی زمین می گردد. ولی به لیبی ، اتیوپی یا کامبوج نگاه کنید.."

همزمان با این گونه تبلیغات روزانه که به هزینه شرکت‌های نفتی انجام می گرفت ، نوعی سرمایه گذاری دیگر نیز بخاطر تداوم و تاثیر بیشتر این تبلیغات از طریق چاپ کتابهای سیاسی بعمل می آمد : اخبار رادیوئی و تلویزیونی پس از یک هفته از خاطرها فراموش می شد و روزنامه و مجلات نیز بعد از یکروزیا یک هفته بعلت عدم دسترسی مجدد به آنها ، اثر تبلیغاتی خود را از دست می دادند ، بنا براین کتاب بعنوان یک وسیله ماندنی و " هر لحظه قابل مراجعه و دادوستد" مورد توجه قرار گرفت و ناگهان از

سال ۱۹۷۴ میل کتابهای ضد رژیم بصورت داستان (سقوط ۷۹ از پهل
 اردمن) یا (شاه مک - ترجمه فارسی مرگ شاه از آلن ویلیامز) به
 شکل تحقیق سیاسی (برگزیدگان سیاسی ایران از ماروین زونیس) ،
 (دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران از فرد هالییدی) ،
 (ایران ، سراب قدرت از رابرت گراهام) ، (بازار اسلحه از
 آنتونی سمون) ، به صورت زمینه سازی مذهبی (تحریم تنباکو در
 ایران از نیکی . ر . کدی) و به شکل خاطرات سیاسی (کودتادر
 کودتا از کرمیت روزولت) و صدها عنوان دیگر که از یک سو
 پادشاهی ایران را در معرض حمله قرار می داد و از سوی دیگر
 زمینه مذهبی را تشریح و توصیف می کرد ، روانه بازار شد .
 هیچکس نمی پرسید چرا آقای کرمیت روزولت پس از گذشت ۲۴ سال
 تازه بیادش آمده تا خاطرات خود را بنویسد؟ یا کسی در جستجو
 نبود تا ببیند نویسندگان این کتابها چه کماسی هستند، تا چه حد
 در جامعه خود سرشناس و معتبر هستند و هزینه چاپ این کتابها را
 چه کسی می پردازد ؟ . نگاهی به ضامم کتاب تحریم تنباکو در
 ایران که توسط نیکی . ر . کدی نوشته شده کافی است تا نشان داده شود
 چگونه انگلیسی ها زیر نظر خانم لمبتون ابتدا سعی کرده اند از سید
 جمال الدین اسد آبادی یک چهره امام گونه بسازند و آنگاه از
 خلال اعلامیه معروف او خطاب به ناصرالدین شاه به آساشی می توان
 دریافت که چگونه خمینی ، به دقت همان کلمات ، همان راه و رسم
 و همان شیوه را در مبارزه با پادشاه ایران انتخاب کرده است .
 بستر این تبلیغات حد و مرزی نمی شناخت و روز به روز
 آهنگ آن تندتر ، اتهامات بی پایه تر و بیان گستاخانه تر می شد ،
 متأسفانه ، بشرحی که در فصلهای بعد خواهد آمد ، رسانه های

گروهی داخلی و بخصوص بخش دولتی آن شامل رادیو تلویزیون ملی ایران ، سازمان پرورش فکری کودکان و نوجوانان ایران نیز بسهم خود در دامن زدن به نوعی دیگر از این تبلیغات کمک می کردند . بررسی کارنامه رسانه های گروهی و وسائل ارتباط جمعی ایران و شناخت چگونگی مراتب سهویا عمد تبلیغات آن نیاز به حوصله بیشتری دارد که بموقع خود و در جریان شورش های خمینی به تفصیل به آن اشاره خواهیم کرد .

ولی بطور خلاصه و در مجموع می توان گفت که در طرح براندازی پادشاهی ایران ، عامل تبلیغاتی که نخست فریب دهنده افکار عمومی در جهان و سپس برانگیزنده موج خشم در داخل کشور بود ، افرادی بمراتب آگاه تر ، مجرب تر و خلاق تر از گویلسز رئیس تبلیغات آلمان هیتلری ، حضور داشتند .

طاووس های کاخ سفید!

وقتی ، جنگ جهانی دوم پایان یافت ، امریکای ازطلمس
مونروئه بیرون آمده ، فاتح بزرگ جنگ بود. اینک هری ترومن ،
در مقام ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا ، ابرقدرت نوپائی را
بزرگ می کرد که هیچ نقطه سیاهی درگذشته خود نداشت . جهان بی—
خاسته از پس جنگ ، جهان طعم استعمار چشیده ، جهان آزرده ازسیاست
های مزورانه لندن و مسکو، در کاخ سفید واشنگتن رویاهائی را
می دید که صلح ، دوستی ، برابری و قدرت را نوید می داد، مجسمه
آزادی در بلافضل ترین جزیره همایه با نیویورک ، آیتی ازهمه آن
چیزهائی بود که کشورهای تازه بیدار شده جهان می خواستند. دنیائی
لبریز و سرشار از برادری ، سازندگی ، وصلح و صفا و بشدت درس

گرفته از مشقات جنگ و استعمار! ، شهروندان امریکا ثنی و
طاووس های کاخ سفید نیز جز این نمی اندیشیدند . طبیعی ترین
تصور این بود که امریکا نیازی به تقلید از جهانخواران سنتی
ندارد و به دلیل ویژگیهای خود می تواند تضمین کننده ادعاهائی
باشد که در هنگامه صلح پس از جنگ ، خط اصلی سیاست ها را مشخص
می کرد .

حوادث و رویدادهای بعدی ، اندک اندک فریبندگی طاووس
های کاخ سفید را از میان برد و پاهای زشت طاووس پدیدار گردید
و باین ترتیب امریکای سال ۱۹۷۳ بهیچ روی با امریکای ۱۹۲۸ یسا
۱۹۴۸ شباهتی نداشت . تشکیل کمیسیون سه جانبه با همه خطرهای
که برای جهان آفرید ، برای امریکا یک ضرورت تاریخی بود ، همان
گونه که استعمار بریتانیا ، اگر چه برای تمام دنیا فاجعه بحساب
می آمد ، برای جزیره نشینان معادت تلقی می شد .
بی تردید ، تاریخ در آینده ، درباره ایالات متحده
امریکا خواهد نوشت که هیچ کشوری در گستره تاریخ با تعجیل و
سرعتی که امریکا به بدنامی کشیده شد ، این سیر نزولی را نپیموده
است .

..... و شاه محمد رضا پهلوی ، از نخستین مردان پخته

سیاسی جهان بود - اندکی پس از دوگل - که این واقعیت ها را در
یافت و کوشید تا از گردبادی که بر سرنوشت ایالات متحده امریکا
می ورزید خود و کشورش را دور نگاه دارد .

"مایکل له دین" و "ویلیام لوئیس" نویسندگان کتاب

"هزیمت" می نویسند:

".....شاه ، درباره امریکائی ها ، دل نگرانی های بسیار

دیگری داشت : چنین بنظرش می رسید که ایالات متحده دوران افول پرشتابی را می گذراند - و این عقیده بسیاری از متحدان ما نیز بود - . در این حالت ، همکاری بدان نزدیکی با ایالات متحده جز این نخواهد بود که روسها و دیگر دشمنان واشنگتن را برآغزاند ، بی آنکه برای ایران امنیتی واقعی تضمین کند . شاه ، که فرمایشی روحی و اداری ایالات متحده ، هنگام شکست در ویتنام و کامپوچیا، وی را مشوش ساخته و از پی آمدهای ماجرای واترگیت دچار یاس شده بود و از اینکه نظر روشنی درباره چشم اندازهای "دیپلماسی پروویسیا" کیمینجری پس از جنگ کیپور پیدا کند ، عاجز بود ، بسیاری از اوقات ، به بانگ بلند ، از " زخم پذیری " امریکائی ها و فساد و انحطاط روز افزون آنها می نالید"

چنین بنظر می رسد که ضروری است در این مقطع از بررسی توفان در ۵۷ نگاهي سریع و گذرا به چگونگی سیاست خارجی ایالات متحده امریکا که پیامدهای آن به تشکیل کمیسیون سه جانبه می انجامد داشته باشیم تا به علت و انگیزه بردرگمی ها ، نقارها و اختلاف نظرهای موجود در کادر رهبری امریکا و بخصوص در گردش نزولی سالهای منجر به ریاست جمهوری جرال د فورد و جیمی کارتر پی ببریم .

ایالات متحده امریکا در آغاز جنگ جهانی دوم ، یعنی در سال ۱۹۳۹ ارتشی افزون بر ۱۸۵۰۰۰ نفر و بودجه سالانه ای کمتر از پانصد میلیون دلار داشت . این کشور با هیچ کشور دیگری پیمان نظامی نداشت و سربازان امریکائی در هیچ نقطه ای خارج از ایالات متحده امریکا استقرار نداشتند . امریکا در محدوده طلسم مونروئه بحر می برد و این دکترینی بود که جیمز مونروئه ، پنجمین رئیس

جمهوری ایالات متحده آمریکا اعلام داشته بود.

"جیمز مونروئه" بعنوان پنجمین رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا، پس از جرج واشنگتن، جان آدامز، توماس جفرسون و جیمز مدیسون به کاخ ریاست جمهوری آمریکا راه یافته بود و دو دوره متوالی از سال ۱۸۱۷ تا ۱۸۲۵ عهده دار این سمت بود. اعلام دکترین مونروئه به سبب پیدایش دو مسأله حاد سیاسی بود یکی آنکه دولت روسیه رفت و آمد کشتیهای غیر روسی را در ساحل شمال غربی آمریکای شمالی ممنوع کرده بود - در آنزمان روسیه آلاسکا را در اختیار داشت - و دیگر ترس از آنچه که "اتحاد مقدس" دولتهای اروپائی - پروس، اتریش و روسیه - نامیده می شد. ترس از آن که امکان داشت این دولتهای اروپائی به یاری اسپانیا بشتابند و دولت های تازه آزاد شده آمریکای لاتین از زیر یوغ استعمار اسپانیا را بار دیگر زیر سلطه و نفوذ استعماری خود در آورند. بموجب دکترین مونروئه که بر دو ماده استوار بود، تشکیل مستعمرات جدید و همچنین مداخلات سیاسی دولتهای اروپائی در قاره آمریکا ممنوع بود. قوانین بین المللی هرگز این دکترین را به رسمیت نشناخت با اینهمه ایالات متحده آمریکا تا زمان حمله ژاپنی ها به پل هاربر خود را وفادار به آن دانست و پس از جنگ جهانی دوم نیز یکبار در ماجرای مسأله کوبا، جان فاستر دالس به آن توسل جست.

بهر تقدیر، در آن سال یعنی ۱۹۴۹ موج غالب سیاسی در آمریکا برانزو اطلبی و ظلم مونروئه قرار داشت. امنیت طبیعی آمریکا تضمین شده بود و به قول پروفیسور استفان امبروز، استاد تاریخ دانشگاههای آمریکا در کتاب "روند سلطه گری":

"..... امنیت فیزیکی آمریکا ، نه بخاطر

پیمانهای نظامی یا قدرت رزمی آمریکا ، بلکه

بخاطر معافتی بود که میان آمریکا و هر دشمن

بالقوه‌ای وجود داشت....."

این چنین کشوری ، سی سال بعد ، یعنی در سال ۱۹۶۹ ،

نیروی زمینی شایسته متشکل از یک میلیون نفر و نیروی دریایی و

هوائی عظیمی بتقریب بهمان مقیاس در اختیار داشت . بودجه وزارت

دفاع به تنهایی ، به بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار بالغ می شد و امریکای پیش

از جنگ ، اینک با ۴۸ کشور جهان پیمان نظامی بسته بود و یک ونیم

میلیون نفر از سربازان نیروی زمینی ، هوائی و دریایی آن در ۱۱۹

کشور مختلف مستقر بودند .

قدرت تهاجمی آمریکا به میزانی رشد کرده بود که برای

چندبار متلاشی کردن جهان کافی بود . این کشور در برخوردی بسیار

خونین در هند و چین درگیر بود و از نیروی نظامی برای مداخله در

لبنان و جمهوری دومینیکن استفاده کرده بود ، اشنال کویبا را

پشتیبانی کرده و مقادیر زیادی اسلحه بین دولتهای دوست در دنیا

پخش کرده بود و بالاخره درگیر جنگی پر خرج در کره شده بود .

اکثریت آشکاری از امریکائی ها برای مقابله با توسعه

کمونیسم از سیاست مداخله پشتیبانی می کردند . این طرز تفکر ،

به رهبران آمریکا اجازه می داد تا خود را در نقش پلیس جهانی

تصور کنند اما علیرغم تمامی پولی که خرج تعلیحات شده و بدون

در نظر گرفتن اینکه آمریکا تا چه میزان قدرت خود را در خارج

از مرزهایش گسترش داده بود ، انقلاب صنعتی بر ، ماسفت ، فائسق

آمده و امنیت ملی آمریکا یا از دست دادن سپر حفاظتی آن بطور

مداوم در معرض خطر قرار گرفته بود.

استفان امبروز در کتاب روند سلطه گری می نویسد :

شکست مفتضحانه در ویتنام ، همراه با تضعیف دفتـر ریاست جمهوری بعـلت رسوائی نیکسون (واترگیت) باعث شد جهت گیری سیاست خارجی از مداخله ، به یک انزوا طلبی جدید باز گردد. در اواسط دهه هفتاد ، مردم (آمریکا) دیگر علاقه چندانی به مقابله با کمونیستها در هیچ نقطه‌ای نداشتند. آنها درک کردند که قدرت آمریکا ، محدودیت‌هایی نیز دارد. اگر چه از حجم ارتش کاسته نشد، لکن آهنگ رشد آن کندتر شد، و علاقه به مداخله در مناقشات داخلی آفریقا ، در خاور میانه، از میان رفت. سیاست خارجی دهه های چهل ، پنجاه و شصت حول روابط با روسیه و چین دور میزد ، لکن در دهه هفتاد نقطه نظرات بر روی خاور میانه و آفریقا متمرکز شد. بروز تغییرات در نقطه نظرات ، تغییراتی را در سیاست به دنبال داشت. قبل از جنگ جهانی دوم بیشتر آمریکائیا به یک هماهنگی طبیعی منافع بین ملتها معتقد بودند. فرض بر این بود که همه مشترکاً نسبت به صلح متعهدند و استدلال می کردند که هیچ کشوری یا ملتی از جنگ سود نخواهد برد. نتیجه این اعتقادات این بود که وضعیت طبیعی ما بین کشورها صلح است و اینکه اگر جنگی رخ دهد ، انحرافی خواهد بود که از اعمال غیر عقلانی افرادی شیطان صفت و روانی نتیجه شده است. عجیب بود ملتی که از خلال جنگی فاتحانه یا به عرصه وجود گذاشته و قسمت‌های بزرگی از سرزمین خود را با جنگ بدست آورده بود ، انقلاب صنعتی و وحدت ملی خود را با جنگ داخلی خونینی کمب کرده و بریک امپراطوری استعماری با جنگ فائق آمده بود، بتواند معتقد باشد که جنگ به هیچکس سودی

نمی‌رساند. از این نظر به همان اندازه نیز عجیب بود ملتی که از زمان تولد خود، در هر نسلی، جنگ عمده‌ای داشته است و به علاوه تقریباً همواره در مرزهایش جنگ برقرار بوده، بتواند قبول کند که صلح، وضعیت طبیعی بین کشورهاست. ولی باید گفت که اکثر آمریکائیا همین عقیده را داشتند.

تحلیلهای آمریکا در مورد اساس روابط بین‌المللی، این امر که آمریکا بتواند بنحو موثری نسبت به بحرانهای جهانی اواخر دهه ۱۹۳۰ عکس‌العمل نشان دهد را برای این کشور مشکل ویا شاید غیر ممکن کرده بود. آمریکا، انگلیس و فرانسه بدون جنگ و خونریزی، خواهان حفظ "شرایط موجود" و لذا خواستار صلح بودند. آلمان، ایتالیا و ژاپن در پی تغییر "شرایط موجود" بودند، بدون آنکه مجبور باشند برای این تغییر بجنگند. بنابراین آنها نیز خواهان صلح بودند. اما تفاوتی اساسی در این خواسته‌ها وجود داشت و این تصور آمریکا که صلح به نفع جهانیان است، فرضی خیال بود. صلح را هدف سیاست خارجی قرار دادن و تصور اینکه این کار، عقلایی و به نفع عامه است، رهبران آمریکا را در امر کنترل وقایع حادث در ابتدای جنگ جهانی دوم به زحمت انداخت.

آمریکائیا در دوران درگیری و پس از آن نظراتشان را تغییر دادند. آنها به این نتیجه رسیدند که باید از جنگ استقبال کنند بلکه آموختند که جنگ را بپذیرند. آنها نسبت به آسیب‌پذیری خود نیز آگاه شدند. این آگاهی موجب شد اعتقاد بسیار رایجی که پس از "پرل هاربر" بر این مبنا بوجود آمده بود که می‌گفت "اگر با آنها در همان منطقه ن جنگیم ناچار در فرانسیکو باید با آنها درگیر شویم"، تقویت شود. با تمامی تهدیدات

ریعا و خارج از مرزهای آمریکا مقابله می شد . مطمئناً این طور نبود که تمامی آمریکائیان این تحلیل را بپذیرند ، لکن مقبولیت عمومی ، بحدی بود که توانست پشتیبانی سراسری لازم برای ماجراجوییهای ماوراء بحار که تقریباً به هر قیمتی صورت می پذیرفت را برای روسای جمهور دوران جنگ سرد فراهم آورد .

تغییرات صنعتی ، بخصوص در سلاحهای نظامی ، انگیزه بیشتری به امپریالیزم جدید داد . آمریکا ، برای اولین بار در تاریخ خود ممکن بود از خارج مورد تهدید قرار گیرد . کشتیهای سریع السیر ، بمبافکنهای دورپرواز ، هواپیماهای جت ، سلاحهای اتمی ، و بالاخره موشکهای قاره پیما ، همگی دست به دست هم دادند تا امنیت فیزیکی ایالات متحده را به خطر اندازند .

آمریکا ، به موازات ضربه پذیری های نظامی ، نسبت به تهدیدات اقتصادی خارج ، آسیب پذیر شده بود . قبل از جنگ جهانی دوم ، ایالات متحده به اندازه بزرگترین کشوری که تا کنون در جهان وجود داشته است ، خصوصاً از لحاظ اقلام اساسی ، همچون منابع انرژی ، تولید فولاد ، و کشاورزی خود کفا بود . لکن اقتصاد روبه پیچیدگی ، همراه با رونق خارق العاده اقتصادی سالهای بعد از جنگ ، که در سایه انرژی ارزان به دست آمده بود ، آمریکا را به طور روز افزونی به منابع خارجی وابسته ساخت . قبل از جنگ جهانی دوم ، ایالات متحده بزرگترین فروشنده نفت جهان بود . چهل سال بعد ، این کشور به صورت بزرگترین خریدار نفت جهان در آمد .

مضحک آنکه ، اگرچه آمریکا ، در دهه هفتاد دارای قدرت نظامی فوق العاده بیشتری نسبت به اواخر دهه سی بود لکن امنیت کمتری داشت . آمریکا در دهه هفتاد ، نسبت به دوران رکود ، فوق

العاده ثروتمندتر، ولی نسبت به تهدید اقتصادی ضربه پذیرتر شده بود.

این نتیجه غیر منتظره‌ای بود. در انتهای جنگ جهانی دوم، آمریکا در نقطه اوج قرار داشت. در تمامی جهان، فقط ایالات متحده بود که اقتصاد سالمی داشت. صنایع دست‌نخورده‌ای داشت که قادر به تولید کالاهای فراوانی بودند و دارای سرمایه اضافی نیز بود. ریازان آمریکایی، ژاپن، تنها قدرت صنعتی مهم در اقیانوس آرام را اشغال کرده بودند، و در همان حال این کشور در فرانسه، انگلیس، آلمان غربی، قلب صنعتی اروپا، دارای نفوذ مسلط بود، و اقیانوس آرام و دریای مدیترانه، به دریاهای آمریکا تبدیل شده بودند. مهمتر از همه، ایالات متحده بمسب اتمی را در انحصار خود داشت.

علیرغم موقعیت برتر آمریکا در جهان، رهبران آمریکا در تابستان ۱۹۴۵ (۱۳۲۴) به سه دلیل عمده از آینده وحشت داشتند. اولین دلیل، که سیاسی بود، عبارت بود از امکان پدید آمدن هیتلری دیگر، یعنی نقشی که به نظر می‌رسید استالین از مدتی پیش اتخاذ کرده بود. دومین دلیل، دلیل صنعتی بود. اسرار بمب اتم، ممکن نبود تا ابد پنهان بماند و توسعه سلاحهای موشک‌نی توسط آلمان‌ها نشان داد که در جنگ بعدی شهرهای آمریکا می‌تواند مورد هدف قرار گیرند.

سومین عامل، ترس از وضعیت اقتصادی بود. برقرار نشدن صلح، بازگشت به رکود را نیز در پی داشت، که یک راه جلوگیری از آن، گسترش تجارت خارجی بود. اما اگر سایر کشورهای جهان صنایع اصلی خود را ملی می‌کردند و یا بازارهایشان را بروی

خارج می بستند، دیگر آمریکا قادر به رقابت در خارج از مرزهای خود نبود. آمریکاییها برای مقابله با این تهدید، خواستار دگرگونی در روابط جهان پس از جنگ بودند، تا بدین وسیله فعالیت های اقتصادی آزاد، با درهای باز برای تجارت، بدون استثنا جنبه عمومی پیدا کند. پرزیدنت "هری ترومن" و دیگر مقامات مملکتی چنین فرض کرده بودند که داشتن فعالیتهای اقتصادی آزاد و خصوصی، برای یک جامعه دموکراتیک امری حیاتی است، از اینرو حاضر بودند برای حفظ دموکراسی داخلی، آن را در خارج نیز اعمال کنند. این برنامه با شکستهای روبرو شد، ولی در اروپای غربی و ژاپن موفقیتهای چشمگیری به همراه داشت. در همین مدت، ادامه اقتصاد جنگی در داخل ایالات متحده به نحو تقریباً تصادفی و کاملاً غیر منتظره‌ای به صورت مانعی بر سر راه بازگشت به رکود درآمد.

اقتصاد آمریکا در واقع در بالهای پس از جنگ شکوفا شد، که البته سهمی از آن را باید نتیجه مسابقه تسلیحاتی دانست. مسابقه تسلیحاتی میان آمریکا و شوروی ناشی از بسد بینی آنها نسبت به یکدیگر بود. البته دلایل موجهی نیز برای این کار وجود داشت. رقابت اقتصادی و تضادهای بینشی باعث دامن زدن به این مسابقه بود، ولی مهمترین عامل آن را میتوان سرعت تغییرات علمی و صنعتی دوره پس از جنگ دانست. سلاحهای هسته‌ای و موشکهای حامل آنها به صورت محوری درآمدند که مسائل دیگرهمگی حول آن می چرخیدند. ترس از پیشی گرفتن حریف در بخشی از وسائل تسلیحاتی، هر یک از دو کشور را وادار می کرد تا همه کوشش خود را در مسابقه تسلیحاتی به کار بندند. در ایالات متحده، نتیجه این مسابقه باعث رشد سرویسهای نظامی و منابع تامین کننده آنها

یعنی صنایع نظامی شد ، این امر به ژنرالها و دریساداران و مدیران صنایع ، منابع جدیدی از قدرت بخشید که در جای خود منجر شد که امریکائیاها برای حل مسائل سیاسی خود به دنبال راه حلهای نظامی باشند ، رئیس جمهوریها به علت سهل الوصول بودن نیروی نظامی ، غالبا تمایل به پذیرش پیشنهاد استفاده از این نیرو داشتند . به نظر می رسد که هیچ ملتی تاب مقاومت در مقابل ارتش امریکا را ندارد . تنها در اواخر دهه ۱۹۶۰ (۱۳۴۰) بود که عده کثیری از امریکائیاها به قیمت گزافی آموختند که میان قدرت کنترل و توان نابود کردن ، تفاوت فاحشی وجود دارد .

امریکای جنگ سرد ، مانند روم باستان ، نسبت به تمام مسائل سیاسی جهان حساسیت داشت . بنابراین از دست دادن حتی یک کشور در مقابل کمونیم ، گرچه صرفا تهدیدی برای امنیت فیزیکی امریکا به حساب نمی آمد ، لکن نتایجی به دنبال داشت که به نظر مقامات واشنگتن بسیار نگران کننده می آمد . امریکائیاها نسبت به ظهور و همچنین حدوث اتفاقات بسیار حساس بودند . برای مثال این مساله که واقعا چه کسی امور " جمهوری دومینکن " را اداره کند فقط برای یک یا دو شرکت امریکائی اهمیت داشت . سلما هر اتفاقی که در آن جزیره کوچک به وقوع می پیوست ، کمترین تهدیدی را متوجه امنیت نظامی یا اقتصادی امریکا نمی کرد . اما وزارت امور خارجه ، کاخ سفید ، و سازمان سیا مطمئن بودند که اگر کمونیست ها در جمهوری دومینکن به پیروزی برسند بزودی در نقاط دیگر نیز پیروز خواهند شد . در اوائل دهه ۱۹۶۰ (۱۳۴۰) عده قلیلی از مقامات عالیرتبه استدلال می کردند که حفظ ویتنام جنوبی برای امنیت امریکا ضروری است . اما این نظر که " ما باید اثبات

کنیم که جنگهای آزادیبخش پیروزی در بر نخواهد داشت " نظر غالبی در آن روزها بود، و به هیچ وجه با این استدلال که اگر ویتنام به دست کمونیست ها بیفتد ، به سرعت تمام آسیای جنوب شرقی نیز دست کمونیست خواهند شد و سپس توبت به جزایر اقیانوس آرام و بالاخره سواحل غربی آمریکا خواهد رسید، مطابقتی نداشت .

این نظریه که " هر اتفاقی در هر جای دنیا به وقوع پیوندد برای آمریکا مهم است " ، با نظر امریکائیهای سال ۱۹۳۹ (۱۳۱۸) کاملاً تفاوت داشت . یکی از دلایل این تغییر، رشد عجیب پایگاههای ماورا بحار آمریکا بود. نیروهای آمریکا در اواخر جنگ جهانی دوم در بسیاری از خلهای موجود نفوذ کردند . مستقر شدن ارتش آمریکا در یک منطقه ، آن منطقه را در فهرست " منافع حیاتی " آمریکا قرار می داد.

اما روش سلطه گرایی آمریکا ، از روی بی فکری، یا صرفاً عکس العملی در رقابت با کمونیسم ، یا به علت نیازهای اقتصادی نبود. بلکه با توجه به جمله ای که در طی جنگ جهانی دوم شنیده می شد مبنی بر این که " آمریکا بالغ شده است " می توان دید که امریکائیها احساس قدرت ، بزرگی ، و به دست گرفتن تقدیر جهان را می کردند. آنها جهان را از دست هیتلر نجات داده بودند. و اکنون می رفتند تا دنیا را از خطر ایتالین نجات دهند. در این روش، نفوذ و کنترل آمریکا افزون می شد. نظر " هنری لوس " که در دوران جنگ جهانی دوم در " مجله لایف " بیان داشت که " قرن بیستم قرن آمریکا خواهد بود " ، بیانگر اعتقاد غالب رهبران سیاسی و سوداگران آمریکایی و نظامیان و عموم مردم آمریکا بود. سیاستمداران در پی تحکیم نفوذ آمریکا بودند . سوداگران نیز در

جستجوی بازارهای پرسود و منابع جدید مواد اولیه ارزان بودند . ارتش نیز به دنبال دستیابی به پایگاه‌های درخارج از مرزهای خود بود. آنها به موازات برنامه توسعه نامحدودی که آمریکا به آن دست زده بود ، به تمام امیال خود دست یافتند .

به نظر آمریکائیه‌ها ، که نمی‌خواستند هیچ کس را از برکات " دموکراسی " ، " سرمایه‌داری " و " ثبات " بی‌بسیب کنند، جهان باید انعکاسی از ایالات متحده می‌بود. آمریکائیه‌ها جنگی را به خاطر آزادی آغاز کردند که تنها در صورت حاکمیت آزادی در تمام نقاط جهان پایان می‌پذیرفت . محافظه‌کارانی چون رابرت تافته مطمئن نبودند که بتوان به چنین هدفی دست یافت ، و افرادی چون هنری دالاس استدلال می‌کردند که دستیابی به این هدف تنها به قیمت اصلاحات داخلی امکان پذیر است. اما اغلب سیاستمداران و تقریباً همه سوداگران و نظامیان طرفدار تهاجم همه جانبه بودند . هر چه حرکت سوداگران ، سربازان و سیاستمداران آمریکا ، به آمریکای جنوبی ، اروپا و آسیای جنوب شرقی افزایش می‌یافت ، رهبران این کشور کمتر درباره محدودیت قدرت و گستره آن تعمق می‌کردند . توسعه نامنتظم و گسترش خیره‌کننده مناطقی که به عنوان حافظان منافع حیاتی آمریکا تعریف می‌شدند ، از نقطه نظر واشنگتن ، وال استریت ، و پنتاگون کاملاً عادی بود . تقریباً همه شخصیت‌های روشناس ، بهمان صورت که نمی‌توانستند ، موضعی غیر از تخاصم با کمونیسم اتخاذ کنند ، درباره این نکته که گستره تعریف " ملت " تا به کجاست نیز بحث نمی‌کردند . اما نهایتاً خود واقعیات نظامی ، و به علاوه باور بر این نکته که سازندگان امپراطوری آمریکا آن اندازه بیرحم نیستند که بتوانند محدودیت‌های اخلاقی

و فرهنگی خود را زیر پا بگذارند ، محدودیتهایی بر توسعه‌طلبی آمریکا تحمیل می‌کرد . ایالات متحده پس از ۱۹۵۰ ، هیچگاه نمی‌توانست یک سلطه امپریالیستی را فارغ از ضوابط اخلاقی خود بنا نهد . بدین دلیل جنگ با کمونیسم پیش از آنکه بخواهد جنبه حملنه به خود گیرد ، به صورت یک سیاست دربرگیری در آمد . دربرگیری که اکنون به صورت یک سیاست درآمده بود ، و الزام این سیاست مبنی بر قبول یک دنیای الی‌الابد تقسیم شده ، منجر به احساس عجز همه جانبه‌ای شد . ضوابط محدود کننده خود ساخته استفاده از نیروی نظامی ، که در ویتنام و مناطق دیگر مورد عمل قرار گرفتند ، باعث تعمیق این ناتوانیها شدند . لیکن تا زمانی که این سیاست بطور کامل در ویتنام و کامبوج به شکست نیا نجامیده بود ، کمتر کسی یافت می‌شد که سیاست دیگری را بطور جدی مدنظر قرار دهد . شکست سیاست دربرگیری در هندوچین منجر شد که چرخش اساسی دیگری از لحاظ دیدگاه در نقش آمریکا ایجاد شود . البته این چرخش ، باز گشت به انزو اطلبی سال ۱۹۳۹ نبود ، بلکه شناختی عمومی بود که با در نظر گرفتن دو عامل بازدارنده به دست آمده بود . این عوامل عبارت بودند از : اولاً ترس از تحریک حمله هسته‌ای توسط روسها ، و ثانياً آنکه آمریکا مایل به استفاده از همه توان نظامی خود نبود . استفاده از اسلحه ، بطور نسبی چیزی عاید آمریکا نمی‌کرد .

بعد از ویتنام نیز تغییری در جهت‌گیری سیاست خارجی

آمریکا ، خصوصاً پس از ۱۹۷۲ (۱۳۵۲) که تحریم نفتی آمریکا ناگهان آمریکائیه را متوجه اولویت اهمیت خاور میانه در مقایسه با اروپا کرد ، پدید آمد . سفر نیکسون به چین در سال ۱۹۷۲ (۱۳۵۱) ، بر روی صحنه آمدن آفریقای سیاه ، و کشف منابع غنی مواد اولیه

در آفریقا و آفریقای جنوبی ، کمک کرد تا نظر آمریکا از نیمکره شمالی به نیمکره جنوبی معطوف شود .

این تغییر ، بیانگر دگرگونی اساسی در ماهیت و ذات اقتصاد آمریکا از خود کفائی به وابستگی رو به تزاید به دیگر کشورها برد. با ورود آمریکا به دهه ۱۹۸۰ این کشور بیش از هر زمانی در تاریخ خود ثروتمند ، قوی ، ضربه پذیر و همچنین عاجز و ناتوان بود!

..... و چنین حکومتی نمی توانست همان ادعاهائی را ا

داشته باشد که در بلا فصل ترین روزهای پس از جنگ جهانی دوم داشت .

بانگاهی دور!

همانگونه که کمیسیون سه جانبه برای سیاست خارجی آمریکا یک ضرورت بود ، ایران چشم دوخته به عصر تمدن بزرگ نیز ضرورت‌هایی داشت . کشوری که همه امکانات بالقوه طبیعی را برای صنعتی شدن داشت و با ثباتی تند وارد مرحله پیشرفت صنعتی می شد ، فارغ از پیچیدگیهای سیاست‌های استعماری و بزعم مقامات واشنگتن در مقام رهبری جهان چهارم ، می‌کوشید تا بعنوان یک " الگو " ، هم سرمشق کشورهای در حال رشد باشد و هم به یاری آنها برود:

نگاهی به فهرست کشورهایائی که پس از انقلاب شاه و ملت با ایران دارای روابط دیپلماتیک شدند ، می‌تواند نگاه دور ایران

را بر مسائل جهان و برغم تمایلات سوداگران بین المللی نشان دهد، هنگامی که فرمان کمیسیون سه جانبه برای اجـسرای براندازی ایران صادر گردید ، ایران شاهنشاهی با ۱۲۲ کشورجهان در همه قاره‌ها ، حسن روابط سیاسی و دیپلماسی داشت . ۶۶ کشور از این مجموعه دیپلماتیک جهانی ،کشورهای بودند که تنها نمی توانستند نیازمند ایران باشندوبالمال در عرصه مناسبات بین المللی چه در راستای سیاست و چه در راستای اقتصاد به سودمنافع ایران مؤثر باشند .

این کشورها با عنایت بنام پایتخت‌ها و تاریخ برقراری روابط سیاسی شان با ایران عبارت بودنداز :

۱۹۵۰	آدیس آبا با	۱- اتیوپی
۱۹۷۵	بایگی	۲- افریقای مرکزی
۱۹۷۳	کوئیتو	۳- اکوادور
۱۹۵۰	جا کارتا	۴- اندونزی
۱۹۷۵	مونت ویدئو	۵- اوروگوئه
۱۹۷۴	کامپالا	۶- اوگاندا
۱۹۴۹	ریکیاویک	۷- ایسلند
۱۹۶۸	رانگون	۸- برمه
۱۹۷۴	بوجومبورا	۹- بوروندی
۱۹۷۵	پاناماسیتی	۱۰- پاناما
۱۵۱۵	لیسیون	۱۱- پرتغال
۱۹۷۳	لیما	۱۲- پرو
۱۶۸۲	بانکوک	۱۳- تایلند
۱۹۷۳	پرت آف اسپاین	۱۴- ترینیداد و توباگو

۱۹۷۵	کنیگستون	۱۵- جامایکا
۱۹۷۲	نجامنا	۱۶- چاد
۱۹۷۵	اورتونوو	۱۷- بنن (داہومی)
۱۹۷۲	نوراکا	۱۸- زامبیا
۱۹۷۳	ولینگتون	۱۹- زلاند جدید
۱۹۷۶	سان مارینو	۲۰- سان مارینو
۱۹۷۶	سائوتومہ	۲۱- سائوتومہ و پریسیپی
۱۹۷۱	داکار	۲۲- سنگال
۱۹۶۲	کلمبو	۲۳- سری لانکا
۱۹۷۲	موگا دیشو	۲۴- سومالی
۱۹۷۰	مبابان	۲۵- برازیلند
۱۹۷۵	ابیجان	۲۶- ساحل عاج
۱۹۷۲	خرطوم	۲۷- سوڈان
۱۹۷۲	سنگاپور	۲۸- سنگاپور
۱۹۷۶	فری تاون	۲۹- سیرالئون
۱۹۳۵	سنتیاگو	۳۰- شیلی
۱۹۶۱	نیکوزیا	۳۱- قبرس
۱۹۷۳	پیونگ یانگ	۳۲- کرہ شمالی
۱۹۶۲	سئول	۳۳- کرہ جنوبی
۱۹۶۶	پنوم پن	۳۴- کامبوج
۱۹۷۵	بوگوتا	۳۵- کلمبیا
۱۹۷۵	ہاوانا	۳۶- کوبا
۱۹۷۶	مورنی	۳۷- کومور
۱۹۵۶	اوتاوا	۳۸- کانادا

۱۹۷۵	یا ٹوندہ	۳۹- کا مرون
۱۹۷۶	برا زاویل	۴۰- کنگو
۱۹۷۵	سان خوزه	۴۱- کستاریکا
۱۹۷۱	نا یروپی	۴۲- کنیا
۱۹۷۴	لیپرویل	۴۳- گابون
۱۹۷۵	با تهورست	۴۴- گامبیا
۱۹۷۴	آکرا	۴۵- گانا
۱۹۷۴	سنت جورج	۴۶- گرانادا
۱۹۷۱	کونا کری	۴۷- گینہ
۱۹۶۶	وین تیان	۴۸- لائوس
۱۹۷۰	ما زرو	۴۹- لسوتو
۱۹۷۵	مونرویا	۵۰- لیبیریا
۱۹۷۱	والتا	۵۱- مالت
۱۹۷۵	مالہ	۵۲- مالاوی
۱۹۷۱	اولان باتور	۵۳- مغولستان
۱۹۶۶	کوالالامپور	۵۴- مالزیہ
۱۹۷۱	زومبا	۵۵- ملاوی
۱۹۷۳	تانا ناریو	۵۶- ماداگاسکار
۱۹۷۱	پورت لوئی	۵۷- موریشس
۱۹۷۵	ما بوتو	۵۸- موزامبیک
۱۹۷۳	نواکشوت	۵۹- موریتانی
۱۹۷۵	نیا می	۶۰- نیجر
۱۹۷۳	لاگوس	۶۱- نیجریہ
۱۹۶۶	کاتماندو	۶۲- نپال

۱۹۶۴	کاراکاس	۶۳- ونزوئلا
۱۹۷۵	اداگادوگو	۶۴- دلتای علیا
۱۹۷۴	پورت اوپرنس	۶۵- هائیتی
۱۹۷۰	صنعا	۶۶- یمن شمالی

بجز کشور کوبا که بدنبال دخالت آشکار در مسائل داخلی ایران و تماس و حمایت از کمونیست‌های ایرانی مضمول قطع رابطه سیاسی گردید ، ۶۵ کشور دیگر این فهرست با ضافه سایر کشور های همجوار و همسایه و همچنین کشورهای بزرگ دنیا ، دارای حسن روابط سیاسی با ایران بودند و بسیاری از آنها از حمایت‌های سیاسی و همچنین کمک‌های اقتصادی ایران بهره مند می شدند .

راکفلرها و خداوندان کمیسیون سه جانبه این گسترش روابط بین‌المللی را که متکی بر سیاست مستقل ملی ایران بود ، در دراز مدت به سود منافع اقتصادی خود نمی دانستند و بیم آن داشتند که صنایع ایران با شتابی که در رشد خود داشت ، بازارهای آنها را در اختیار بگیرد . به تعبیری که بعدها از سوی معماران سیاسی واشنگتن و بازار مشترک اروپا بیان گردید ، دنیای صنعتی دیگر تحمل تولد ژاپن دومی را نداشت ! .

دریافت این خطر ، بشرحی که در جلد دیگر کتاب خواهد آمد ، هنگامی صورت گرفت که کمیسیون سه جانبه در بررسی های خود ایران را غولی بزرگتر از آنچه که تصور می کرد ، دید .

توفان؟!

با بقدرت رسیدن جیمی کارتر ، کمیسیون سه جانبه برعت توانست ما موران و گماشتگان خود را در مثل غل گونه‌گون بگماردو طرحهای توطئه بار خود، بمنظور محدود ساختن دموکراسی در جهان، انتقال مواضع آشوب به نقاط جدید و نقشه شوم براندازی شاهنشاهی ایران را بمرحله اجرا درآورد.

به‌دار آویخته شدن ذوالفقار علی بوتو در پاکستان ، اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ ، قتل ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی ، ایجاد بحران و آشوب در ترکیه ، گسترش دامنه برادرکشی در لبنان ، کنفرانس فریب‌آلود و سی‌شمر کمپ دیوید ، تلاش برای در هم ریختن اساس وبنیان سازمان نفتی اوپک ، حمله به مواضع

قدرت مالی ژاپن ، براندازی شاهنشاهی ایران و بدنبال آن ماجرای گروگان گیری و جنگ ایران و عراق قسمت های عمده ای از طرحهای کمیسیون به جانب بود که متأسفانه با حمایت رسمی دولت های حامی این کمیسیون تحقق یافت .

در جلد سوم که بزودی و جلدهای چهارم و پنجم که با فاصله ای کوتاه انتشار خواهد یافت با کمک اسناد ، مدارک ، شواهد ، مصاحبه و گفتگو ها تلاش می شود از بسیاری مطالب فاش نشده ویا ابراز و تأیید شده استفاده کرده ، ماهیت واقعی و حقیقی آنچه که به غلط انقلاب اسلامی ایران نام گرفته روشن شود .

در مسیر تداوم مجلدات توفان در ۵۷ خواهیم دید که جیمی کارتر و سایر ماموران کمیسیون به جانب در طرح براندازی ایران تا آنجا پیش رفته بودند که علیرغم تمایل رهبران سیاسی عربستان سعودی ، یک اسکادران ۱۲ فروندی از هواپیماهای شکاری جنگنده اف-۱۵ را به ریاض پایتخت عربستان سعودی ، اعزام داشتند ، تا در صورت عدم خروج پادشاه ایران از مملکتش ، از آنها بعنوان یک قدرت تهدیدگر استفاده کنند . با یروس و نس برای ابلاغ این تصمیم مهم کاخ سفید واشنگتن ، آنچنان شرایط و زمانی را انتخاب می کند که بی شباهت به ابلاغ اعلامیه اشغال نظامی ایران توسط متفقین در سوم شهریور ۱۳۲۰ نیست .

بازشناسی گروههای سیاسی بظاهر چپ گرا و چگونگی خیانت هایی که از بلافصل ترین وابستگان به اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی شروع و تا عمق جامعه نفوذ کرد ، دیدگاههایی است که در مجلدات بعدی بر حوادث ایران و تاریخ ایران گشوده خواهد شد . با اینهمه و با همه تلاشی که در جستجوی حقیقت بکار می

رود، هنوز بسیاری اسرار نگفته در سینه بسیاری از دولتمردان ایران نهفته است که متأسفانه در صورت بروز حادثه‌ای برای آنها، تاریخ ملی وطن ما از دانستن آن محروم خواهد شد. بنابراین — عجبی نیست اگر بر سر این التماس باشم که صاحبان این اسرار، بیش از این در تردید و برزخ رازداری باقی نمانند و بهر ترتیب و شرایطی که خود می‌دانند، در ثبت و ضبط آن همت بگمارند. هدف آن نیست که این اسرار و اسناد در اختیار این قلمزن یا سایر عزیزانی که در این راه می‌کوشند، قرار گیرد، مهم تر این می‌تواند باشد که این رازها با صاحبان آنها برای همیشه از دسترس تاریخ دور نمانند.

و باز در همین راستاست که در التماسی دیگر مشتاقانه چشم براه توضیحات اضافی، روشنگریها، ایرادها و اشکالاتی هستم که امکان دارد در مجلدات توفان باشد.

از یاد نبریم که ایران را ایرانی ساخته و تاریخ ایران را بی شبهه ایرانی خواهد نوشت، آنچه را که در مرور مطالعه یازده تن سند و مدرک خارجی بررسی کرده‌ام کمتر نشانی از حقیقت دارد و دیدگاه خارجی، طرز فکر خارجی و استنباط خارجی در مورد مسائل ایران و رویدادهای ایران در همان بعد مافقت است که فرهنگ‌های ما را از هم دور نگاه می‌دارد.

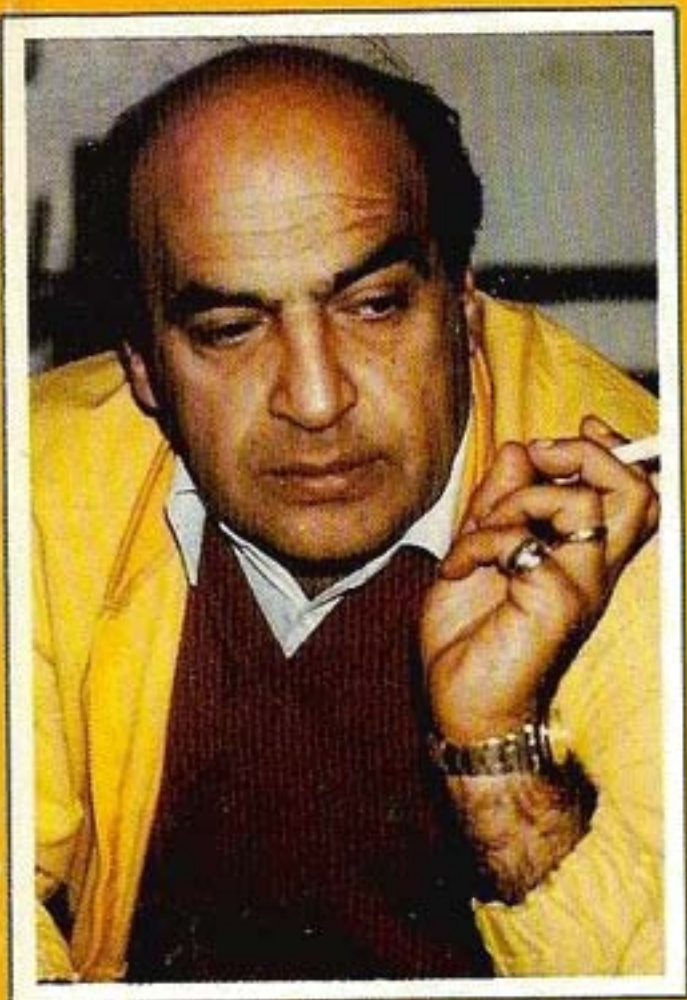
در فاصله انتشار دو مجلد اول و دوم توفان در ۵۷ کتابها و مقالات بسیاری از نویسندگان خارجی و ایرانی منتشر شد که کوشیدند انقلاب اسلامی خمینی را، جنبش جوشیده از بطن جامعه ایران معرفی کنند و شگفتا که هرگاه به بررسی پیشینه مدافعان این طرز تفکر پرداختم یا نام آنها در فهرست "مضامین" و "جاسوس"

های شرق و غرب بود یا اگر خارجی بودند سهمی از آنچه که بر سر
ایران رفت در حوزه عمل و همکاری آنها بود.
با آنکه بسیاری از آنها از قبيله قلم می آیند، اما
وقتی نام ایران مطرح است، چه باک که در مجلدات بعدی اگر به قیمت
رنجش آنها هم که شده، حقیقت بازگو نگردد؟
با هم بزودی باز هم خواهیم خواند.

سیاوش پشیری

۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۶۴

پاریس



توفان در ۵۷

به روایت ایرانی

از یاد نبریم که ایران را ایرانی ساخته و تاریخ ایران را بی شبهه ایرانی خواهد نوشت. آنچه را که در مـرور مطالعه یازده تن سند و مدرک خارجی بررسی کرده ام، کمتر نشانی از حقیقت دارد و دیدگاه خارجی، طرز تفکر خارجی و استنباط خارجی در مورد مسائل ایران و رویدادهای ایران، در همان بعد و مسافت است که فرهنگ‌های ما را از هم دور نگاه می‌دارد.

از بخش پایانی توفان در ۵۷